

دایره خلقت

(وجود خدا از نظر ارواح)

نویسنده : حسن رهبرزاده

کتاب هایی که تا کنون به چاپ رسیده اند

روش تماس خانوادگی با ارواح - جلد ۱

روش تماس خانوادگی با ارواح - جلد ۲

خود درمانی های روحی (با نگرشی به ترک اعتیاد)

گفتگو با خدا (مناجات)

ارواح از بهشت خبر می دهند

برون فکنی

اثرات تلقین و خواب های روحی

دیوان اشعار روحی - جلد ۱

کتاب هایی که در آینده به چاپ خواهند رسید

هزار و یک پاسخ به سئوالات علوم روحی

مدیوم ها

روح شناسی



انقلاب - فخر رازی - وحید نظری، شماره ۱۹۲ تلفن ۶۴۰۹۴۲۵ - ۶۴۱۰۰۲۰

نام کتاب	:	دایره خلقت
نویسنده:	:	حسن رهبرزاده
اشعار متن:	:	از نویسنده
طرح پشت جلد	:	غلامرضا ابراهیمی
چاپ	:	تابستان ۱۳۷۷
حروفچینی و ویراستار	:	مؤسسه خدماتی آموزشی رهبرزاده ۸۸۲۲۳۸۲
شماره	:	۵۰۰۰ کتاب
ناشر	:	انتشارات پارسا
چاپخانه	:	الوان ۱۷۴ ۷۶۰
لیتوگرافی	:	نسیم ۸۸۴۸۰۹۷
شابک	:	۸ - ۳۶ - ۵۵۳۳ - ۹۶۴
		ISBN 964 - 5533 - 36 - 8

حق چاپ محفوظ است برای نویسنده
نشانی: صندوق پستی ۱۹۹۴ - ۱۴۱۵۵

فهرست

۵.....	پیشگفتار
۱۳.....	مقدمه
۲۰.....	منطق چیست؟
۳۰.....	نظم عالم هستی
۴۱.....	جبر و اختیار
۶۴.....	حالات های تکاملی بشر
۹۹.....	انسان
۱۱۱.....	مرگ موجب توقف است یا تکامل؟
۱۳۱.....	آفرینش
۱۵۲.....	امواج محیط (هاله ها)
۱۸۹.....	الهامات روحی و قوانین الهی
۱۹۹.....	نور وحدت
۲۱۷.....	عرفان چیست و عارف کیست؟
۲۳۳.....	جهان بینی توحیدی
۲۵۱.....	نهایت خداشناسی
۲۷۴.....	نقش ارواح در هدف خلقت
۳۰۵.....	دایره خلقت

پیشگفتار

در جهان امروز، مطالب بسیاری در مورد قدرت های ناشناخته ای که پیرامون ما را فرا گرفته اند به رشته تحریر در آمده اند. ولی به دلیل این که عده ای از خوانندگان و افراد جوامع، آگاهی و شناخت کاملی از برخی حقایق حیات و نیروهای نهان ماوراء الطبیعه ندارند، لذا به سادگی نمی توانند تمام آنها را بپذیرند، به همین علت هم اکثر آنها را غیر حقیقی و نادرست می دانند.

افرادی که آشنایی کامل با فرهنگ عرفان شرق، بخصوص اسلام و ادبیات وسیع هند و... دارند، به مراتب ساده تر می توانند مطالب و حقایقی را در بین سطور و جملات و لغات این کتاب ها به دست آورند و آنها را درک نمایند.

نوشته هایی که در این سری از کتاب ها مشاهده می شوند، در اصل شکافتن برخی از علوم فلسفی و به تحقق پیوستن فلسفه به علوم تجربی است، به گونه ای که اکثر علوم فلسفی زمان های گذشته را اکنون می توان به صورت علوم تجربی در آورد و افراد می توانند با بکارگیری روش های خاصی که در کتاب ها آمده اند، آن را به گونه ای احساس و لمس و درک نمایند و معضل های فلسفه، منجمله وجود و بقای روح و انرژی های نهان، به شکلی بسیار ساده و عملی، در اختیار همگان قرار گیرد، تا زمانی که این نیرو و انرژی های نهان بتوانند به تدریج خود را از پشت میله های زندان مباحث فلسفی و دلایل منطقی خلاص کنند و فلسفه روح و برخی از نیروهای نهان، شکل جدید و تازه تری را به خود بگیرند.

مطالبی را که در زمینه شناخت حقایق حیات و نیروهای نهان ماوراء درک در کتاب های خود نوشته ام، اکثریت آنها را به شخصه تجربه کرده و سپس به رشته تحریر در آورده ام و در نوشتارم از سبکی بسیار روان با لغات ساده و در حد امکان از لغات زبان فارسی استفاده کرده ام، به طوری که قابل فهم و درک تمام اقشار مختلف مردم به اندازه سوادى که دارند باشد و از سوى دیگر سبک تازه ای است که علم روحی را با عمل و اعتقادات کیش و آئین های مذهبی مردم و علم محیط، مطابقت می دهد و در نتیجه به بسیاری از سئوالاتی که تاکنون افراد جوابی برای آنها نداشته اند، از طریق علوم روحی پاسخ گفته ام.

در این کتاب ها از حالت مرگ به خوبی و زیبایی یاد شده است، به گونه ای که هر فردی با خواندن یک سری از این کتاب ها می تواند چگونگی حالت مرگ را احساس کند، بدون این که کوچکترین وحشتی از آن به دل راه دهد. چون اولاً "حالت حقیقی وقوع مرگ در این کتاب ها بسیار ساده و راحت بیان شده است. در ثانی مرگ جزئی از زندگی مادی بشر قلمداد گردیده، یعنی مرگ همیشه پیشاپیش افراد بشر در حرکت است و لحظه ای از او جدا نمی شود. ثالثاً "ترس مردن، از خواننده دور می شود. چون با شناختی که افراد با خواندن این کتاب ها به دست می آورند، واقعیات حیات را که مرگ یکی از ارکان اصلی آن است به سادگی می توانند بپذیرند و زمانی که فردی از محل یا موقعیتی شناخت و آشنایی کامل داشت، ترس و وحشت، در مورد آن مقوله و مطلب از وی دور می شود. زیرا همیشه ترس از ناشناخته های زندگی به وجود می آید و زمانی که فردی اطلاع کافی از محل یا موقعیتی داشته باشد، از آن وحشت ندارد. رابعاً "شناختی نسبت به وجود خود به دست می آورد که از کجا آمده و در حال حاضر کجای دایره خلقت است و به کجا می رود.

در فلسفه ادیان، بخصوص اسلام آمده است که مرگ موجب نیستی و نابودی

مطلق نبوده، بلکه به وجود آورنده زندگانی جدید و جاویدی می گردد و خداوند متعال نیز به افراد مؤمن و پاک، تمام وعده و وعیدهای خود را در زندگی پس از مرگ به آنها عنایت فرموده است و اصول مرگ، برای عرفا و مؤمنین، امری بسیار سهل و ساده و مسیری کاملاً شناخته شده می باشد، بنابراین آنها بر خلاف افراد ناآگاه هیچ ترسی از آن به دل راه نمی دهند.

کسانی که شناخت کافی از زندگانی پس از مرگ و عوالم روحی و قدرت ارواح به دست می آورند، هر وقت که اراده نمایند می توانند داخل قلمرو عالم دیگری شوند و از عوالم روحی باخبر گردند و هر زمانی که بخواهند قادرند در عالم بیداری و زمان حیات مادی از آن عالم خارج شوند و به حالت اولیه خود بازگردند. به همین دلیل هم مرگ برای افرادی که آگاهی و شناخت کافی از عوالم روحی به دست آورده اند، پدیده ترس آور و جدیدی نیست و زندگانی خود را بخاطر افکار و اندیشه هایی که در مورد حالت و زندگانی پس از مرگ به آنها دست می دهد، تلخ و سیاه نمی کنند. چون این اشخاص، مرگ را قسمتی از ادامه تکامل زندگانی خویش می دانند.

شناخت های علوم روحی و قدرت های نهان ماوراء درک موجب می شوند ناامیدی ادامه حیات، از زندگانی افراد دور شود و وابستگی چندانی به این جهان به دست نیاورند، تا این که در زمان حیات مادی که هنوز فرصتی برای بهبود بخشیدن به زندگانی آخرت خود دارند، اعمال، رفتار و کردار خویش را از بدی و پلیدی های زندگی دور سازند و آماده زندگی در عالم پس از مرگ گردند. این امر موجب می شود تا نیرویی در دل آنها زنده گردد و معمولاً از این زمان به بعد است که به شناخت بیشتر حقایق حیات دست می یابند و در صدد بهبود اعمال خود برای زندگانی پس از مرگ بر می آیند.

در اکثر جملات این کتاب ها که به صورت الهامات روحی توسط من

(نویسنده) نوشته شده اند، می توان با اندرزهای شفابخشی مواجه شد که توجه و رعایت نمودن آنها موجب می شود تا اشخاص بتوانند راه بهتر زیستن را در زمان حیات خویش به دست آورند یا با آن اندرزها وجود مادی خود را کاملاً آرام سازند و خلأهای درونی جسم و روح را با امواج مثبت و سازنده ای که به دست آورده اند، پر کنند.

در این کتاب ها کاملاً مشخص است که بشر در گذران زندگی خود همیشه با دو نیروی بسیار قوی که هر روزه با آنها سر و کار دارد، مواجه می باشد و گاهی هم به طور ناآگاه و ناشناخته با آن نیروها به ستیز در می آید یا تحت تأثیر برخی از آنها قرار می گیرد. آن دو عبارتند از: ضمیر آگاه و ناخودآگاه که هر فردی با استفاده از شناخت این نیروها و به تناسب درجه درک و کمال باید با درون خود جدال نماید و نابسامانی های درونی و بیرونی را با استفاده از وجود این نیروها به تدریج از میان بردارد، تا بتواند حاکم بر امیال نفسانی خویش گردد.

اکثر ناراحتی های جسمی و روحی که موجب جدال درونی و مبارزه بیرونی افراد بشر می گردند، درست زمانی رخ می دهند که فردی قصد دارد پس از بروز یک سلسله کشمکش های درونی و بیرونی، زندگانی ساکت و آرامی داشته باشد. چون معمولاً زمانی رویدادهای ناگوار در زندگی افراد پیش می آیند که هرگز انتظار بروز چنین اتفاقاتی را در آن موقع از زمان نداشته اند. ولی به هر حال عوامل ظاهری این ناراحتی ها پس از مدتی از بین می روند و اثرات مخرب یا سازنده باطنی آن در ضمیر افراد بشر همچنان به جای می مانند و در مواقع بخصوصی، خودنمایی می کنند. این اتفاقات می توانند در زندگی اشخاص اثرات مثبت یا منفی داشته باشند که معمولاً حالت و نوع آنها، تأثیر چندانی در به وجود آمدن اتفاقات غیر مترقبه ندارند. اما اثرگذاری آنها به گونه ای موجب آرامش یا عدم آرامش روحی در افراد می گردند.

اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر در طول زندگانی خود سعی دارند که اثر رویدادهای خوب یا بدی را که در طول حیاتشان بروز می نمایند، به گونه ای به آینده زندگانی خویش بکشانند. چون نحوه مبارزه و چگونگی دفع آن را از وجود روحی و جسمی خود نمی دانند و نتوانسته اند در مسیر زندگانی، روش آن را بیاموزند. ولی در اکثر این کتاب ها، روشی درباره مبارزه و از بین بردن اثرات وقایعی که به نحوی در زندگی افراد بشر اثر می گذارند، آمده است. هر خواننده ای که چنین خواستی داشته باشد، به سادگی می تواند موفق گردد ناراحتی هایی را که در طول زندگانش بروز کرده است، از ضمیر ناخودآگاه خویش، برای همیشه پاک کند، به طوری که از آن پس هیچگونه اثری از حالت آنها در وجودش باقی نماند که در آینده موجب ناراحتی وی گردد.

افرادی که شناخت کافی نسبت به دور کردن اثرات ناراحتی و امواج منفی ای را که در زندگانی روحی و مادی آنها اثر گذارده اند ندارند، به حکم اجبار در تمام طول عمر، ناراحتی های اعمال خویش را به دوش می کشند، به همین دلیل هم این قبیل افراد همیشه خود را در زندگانی شخصی و خانوادگی و اجتماعی ناراحت و عصبانی می یابند. چون در اثر وجود آن ناراحتی های اندوخته شده در ضمیر ناخودآگاه، هرگز نمی توانند فرصتی برای آسایش و آرامش روحی خود بیابند، لذا دائماً با آن ناملايمات، در ستیز درونی با خود می باشند.

در اثر وجود این ناراحتی ها، گاهی اتفاق می افتد که فردی در گوشه ای می نشیند یا به بستر می رود و در آنجا دائماً به فکر مطلبی که قبلاً برای او رخ داده است فرو می رود و با خود می گوید که «اگر چنین می شد، چنان می کردم یا اگر فلانی چنان می گفت، باید چنین می گفتم و ...» و زمانی با این تخیلات و تصورات شب به سر می آید و سحر می رسد و آفتاب همه جا را روشن می نماید؛ ولی او هنوز در حال جدال درونی با خویشتن است. این قبیل افراد

در صورت بروز چنین وضعی باید بدانند که در حالتی از عدم تعادل روحی قرار گرفته اند و نیاز مبرمی به معالجات روحی دارند، تا این که مجدداً بتوانند آرامش خود را به دست آورند و از این حالت نامتعادل خارج شوند. چون این جدال درونی، مربوط به تن و روح یا بهتر بگوییم، بین ضمیر آگاه (تن) و ضمیر ناخودآگاه (روح) است و اکثراً مشاهده شده است که چنین جدال های درونی، خطراتی را در زندگانی آنان به وجود آورده که قابل جبران نبوده اند. نظر به این که جدال های درونی گاهی موجب می گردند، بدون مواجه شدن با فردی و شناخت کامل از او، گاهی کینه یا محبت بی دلیل وی را به دل گیرید و زمانی که با حقیقت امر روبرو می شوید، عکس برداشت های قلبی خود رانسبت به آن شخص مشاهده خواهید کرد. پس از گذشت اندک مدتی این عمل باعث نوعی واخوردگی روحی می شود که در زندگی آینده شما، بی تأثیر نخواهد بود. اکثر افرادی که دچار چنین حالت های دوگانگی روحی می گردند، اشخاصی بسیار حساس، کینه ای، خودخواه، خودبین و... می باشند.

فردی که قصد زندگی مسالمت آمیزی را دارد می بایست در مرحله نخست تمام این حالت های دوگانگی روحی را از وجود خویش دور سازد، تا این که آسایش و آرامش کاملی را در ادامه حیات به دست آورد.

افرادی که در زندگی شخصی یا اجتماعی صاحب قدرت یا ثروتی هستند، همه عوامل را در قدرت مادی خویش یا «من» می دانند و تا زمانی که این «من» را شناسند و من مادی خود را نشکنند، آرامش و آسایش واقعی را در تمام طول حیات مادی نمی توانند به دست آورند و زندگانی را به آرامی و بدون دغدغه خاطر بگذرانند. چون منیت و خودخواهی همیشه حایلی بین شخص و آسایش واقعی وی است. فردی که بتواند از «منیت» دست بردارد و حق و حقوق و محبت دیگران را چون «من» خود بداند، می تواند تمام خلأهای درونی خویش

را از امواج مثبت و سازنده پر کند و عقده هایی را که در زندگانی وی به وجود آمده اند، از میان بردارد و اجازه ندهد هیچگونه ناراحتی یا امواج منفی که در اثر تفکرات نادرست به وجود می آیند، در آینده به زندگانی وی راه یابند .

تا فردی نتواند از « منیت » دست بردارد، هرگز موفق نمی شود بر قدرت های نهان و نیروهای ماوراء درک دست یابد و به شناخت حقایق حیات برسد . زیرا حقیقت در شناخت است و زمانی که فردی خود را شناخت، آن گاه متوجه می شود که در مقابل قدرت حیات و زندگانی پس از مرگ هیچ است و وقتی که خود را هیچ دانست، خدای خود را می شناسد . بسیاری از اشخاص را در زندگی خود مشاهده می نمائید که دارای معلومات کلاسیک مناسبی هستند یا اطلاعات فراوانی درباره نیروهای ماوراء الطبیعه و... دارند . ولی هرگز نتوانسته اند به ذره ای از نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه دست یابند و آنها را بشناسند . زیرا اگر این افراد به شناخت حقایق حیات دست یابند، مسیر تکاملی آنها تغییر می نماید و مسلماً "خلقت با بروز چنین حالت هایی موافقت ندارد، به همین دلیل هم آنها با تمام سعی و کوشش خود نمی توانند به برخی از ناشناخته های حیات دست یابند . چون این اشخاص به دنبال این هستند تا به گونه ای قدرت یا علم خود را به دیگران بنمایانند . زیرا نظر واقعی آنها از شناخت حیات برای شکستن « من » نیست . اگر این افراد روزی به خود شناسی دست یابند و از ذات وجود خویش که موجب شناخت پروردگار می گردد، باخبر شوند و وجود « منیت » را از خود دور سازند، از آن زمان به بعد است که می توانند به برخی از نیروهای نهانی که به نسبت قدرت روحی و علمی خویش کسب کرده اند، دست یابند و به خودشناسی که در اصل همان خداشناسی است، برسند .

افرادی که در زندگانی خویش فقط « من » را می شناسند، همیشه در

جدال های درونی بسر می برند و به همین علت هم تمام نیروهای آرام کننده و آسایش بخش ذات وجود خویش را به تدریج ضعیف می کنند و نیرو و امواج منفی ای را که تمام آنها آزار دهنده و ناآرام و شر می باشند، در خود پرورش می دهند و سعی دارند تا این نیروهای نا آرام و مزاحم (مادی) را در تمام زوایای زندگی و اعصاب و روح و روان خویش نفوذ دهند و به طور خواسته یا ناخواسته موجب آزار خود و دیگران گردند.

با خواندن کتاب های روحی که از حقایق حیات گفتگو می کنند می توان جدال های درونی را در وجود خویش آرام ساخت و از چنگال بدی و شرارت ها گریخت. و به حقایقی رسید که در سایر علوم کمتر می توان آنها را یافت.

فردی که قصد دارد از مسیر علوم ماوراء الطبیعه به برخی از شناخت ها برسد، می بایست این حقیقت را بپذیرد که بسیاری از مطالب علم فوق، با علوم کلاسیکی که در مراکز مختلف علمی جهان تدریس می شوند، از نظر ظاهری با هم برابری کاملی ندارند، به همین علت هم باید احتیاط لازم را در زندگانی خود از دست ندهد، وگرنه دچار یک نوع ناباوری و در خود گمگشتگی خاصی می شود که ادامه آن موجب بروز اختلالات فراوانی در وضعیت روح و روان وی می گردد. فردی که هنوز نتوانسته به شناخت ذات وجود خود پی ببرد، چگونه امکان دارد درباره شناخت نیروهای محیط خویش اقدام کند و آنها را بشناسد؟ کسی که در مرحله نخست توانست خود را بشناسد و سپس از تمام نیروهای محیط خود آگاه شود، امکان درک و فهم حقیقت حیات را که ذات پروردگار در رأس آن قرار گرفته است، به دست می آورد، در غیر این صورت کمتر کسی می تواند تنها با علم کلاسیک، خداشناس شود.

حسن رهبرزاده

بهار ۱۳۷۴

مقدمه

برای این که در جوامع، شناخت های حقیقی مسیر راستین خود را به سوی هدف های نهایی بپیمایند و در اثر برخورد با مطالب غیر حقیقی و نادرست، از مسیر خود منحرف نگردند و به سوی دیگری که خرافات و اعتقادات پیشینیان و روایات نادرستی که به صورت سینه به سینه به دست ما رسیده اند، کشیده نشوند، می بایست در جوامع یک فکر پیشرو و حقیقت گویی که بتواند علوم و شناخت های مختلف را از زمان های گذشته به حال و آینده ارتباط دهد، وجود داشته باشد، تا این که افراد تمام اقشار جوامع بتوانند از آن فکر و عقیده، پیروی و مطابعت نمایند و برای یافتن حقایق حیات، در افکار نادرست برخی از افراد ناآگاه، غوطه ور نشوند و در نهایت به سوی انحطاط کشیده و نابود نگردند.

برای بالابردن سطح بینش و دانش اجتماعی و روش تصمیم گیری و شناخت حقایقی که در اطراف همگان وجود دارند و به گونه ای موجب به وجود آمدن عقیده و ایدئولوژی های خاصی می گردند، باید از عواملی استفاده شود که موجب دگرگونی و لغزش و تخریب اعتقادات فردی نگردند و آن حقایق یا مطالب، به گونه ای بیان شوند که افراد عامی بتوانند آنها را با شناخت های علمی و فلسفی و عقیدتی خویش مطابقت دهند و پس از لمس و درک آنها را بپذیرند.

افرادی که با دانش و بینش خود و یا با کمک گرفتن از نیروهای نهان مبادرت به حقیقت گویی هایی در مورد علوم ماوراء الطبیعه و... می نمایند، اولاً "می بایست

مطالب خویش را بدون در نظر گرفتن تعصب های فردی یا اجتماعی و گزافه گویی و خودستایی های بی مورد، بیان نمایند و پس از آن مطالب حقیقی را در اختیار همگان قرار دهند. این قبیل افراد می بایست یک حرکت فکری صحیح و پیشرفته تری نسبت به گذشتگان خود داشته باشند، تا این که گفته یا نوشته های آنها بتواند تأثیرات مثبت و سازنده ای را در ذهن سایرین، از خود بجای بگذارد. در غیر این صورت به گفته یا نوشته های آنها، توجه چندانی نمی شود. ثانیاً آن گفته ها، باید طوری ادا گردند که هیچگونه لطمه ای به عقیده های شخصی افراد یا جامعه وارد نسازد. ثالثاً متن و مفاهیم علمی و فلسفی آن بتواند تأثیرات مثبت و سازنده ای را در افکار و اذهان مردم از خود بجای بگذارد و آنها را به شناخت حقایق حیات راهنمایی کند تا این که در زندگانی خویش سرگردان نگردند. چون بشر از بدو به وجود آمدن اجتماعات و تمدن، همواره تحت تأثیر تبلیغات گوناگون از هر سویی قرار گرفته است و به همین علت هم قدرت درک و تشخیص فردی را از دست داده و هنوز در سرگردانی بسر می برد و اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در سطح کره خاکی زندگی می کنند، تاکنون نتوانسته اند راه صحیحی را برای رسیدن به حقیقت حیات و تکامل روحی، برای خود انتخاب کنند، به طوری که همگان در یک مسیر شناخت قرار گیرند و به همین علت هم هر گروه یا فرقه ای به سوی مسیر جداگانه ای از مکاتب و عقاید کشیده می شوند، به طوری که هر گروهی مسیر انتخابی خود را صحیح تر از دیگران می دانند و توجهی به مسیرهای انتخابی دیگران ندارند. حال کدام یک از آنها توانسته اند در زمان حیات مادی خویش به حقیقت کامل و شناخت واقعی و قطعی دست یابند، برای بشریت کاملاً مشخص و معین نیست و دلیل آن این است که اگر گروهی از افراد بشر به اصل حقیقت دست یافته بودند، مسلماً سایرین هم پیرو و دنباله رو آنها برای رسیدن به آن حقیقت بر می آمدند. در صورتی که عملاً

مشاهده می‌نمائیم از بدو خلقت تاکنون چنین حالتی در دنیا به وجود نیامده است . چون به پایه‌گذاری این عقاید و شناخت‌ها در دنیا، نیاز کامل به تقویت مبانی اصول فکری جوامع دارد و برای رسیدن به اینگونه اهداف، باید گروه‌های فکری پیشرو و تشکیلات منظمی وجود داشته باشند، تا این که بدون در نظر گرفتن تعصب‌های فردی یا گروهی بی‌مورد و خرافات و...، هسته مرکزی شناخت حقایق حیات در جهان، به صورت علمی، عملی، اجتماعی، عقیدتی و... به وجود آید . پس از برقراری ارتباط‌های منظم تبلیغاتی، در مسیر حرکت قطب مرکزی، همگان حقایق را دریابند و از آن پیروی نمایند و زمانی که تمام افراد بشر دارای یک نوع عقیده و فکر پیشرو، در زمینه شناخت حقایق حیات و نیروهای ماوراء درک و قدرت‌های الهی گردیدند، پس از آن مصونیت عقیدتی و افکار و دوام و نظام آن، در جوامع بشری حفظ می‌گردد و ناهماهنگی‌ها و بدی و اختلافات عقیدتی از جهان دور می‌شوند .

این نوع تقویت افکار و شناسانیدن حقایق حیات و مبانی و اصول فکری پیشرفته باید در تمام قشرهای جوامع بشری به نسبت فهم و ظرفیت دریافت‌های ذهنی و تفاوت افکار و موقعیت آنها در نقاط مختلف جهان، به گونه‌ای صحیح و منطقی گسترش یابد و در این راستا می‌بایست سعی شود که سطح فهم و آگاهی و درک تمام اقشاری که در حاشیه و دور از مراکز علمی، فرهنگی و... جهان قرار دارند، به نسبت شناخت، آگاهی آنها بالا رود، تا این که آنها هم به تدریج بتوانند قدرت و توان درک و فهم حقایق حیات را به صورت واقعی دارا شوند .

زمانی که به دور دست‌های تاریخ می‌نگریم و به بررسی ایدئولوژی‌های مختلف و اعتقادی بشر از ادوار گذشته می‌پردازیم، متوجه می‌شویم که جنگ‌های خونینی بخاطر عدم هماهنگی و توافق‌های فکری و عقیدتی، در بین قبایل و کشورهای مختلف به وقوع پیوسته و هنوز هم که به قول بشر امروزی عصر

فرهنگ، علم، ادب، تمدن و... است، ادامه دارند و تنها اختلاف آن با زمان های گذشته در این است که بشر با استفاده از فهم و درک و شعور علمی و فعلی خود به برخی از پیشرفت های تکنولوژی دست یافته و برای جنگیدن و نابودی افراد، وسایل مدرن تری را ساخته که با فشار دادن یک تکمه قادر است در یک لحظه صدها نفر را به خاک و خون بکشانند و زندگی آنها را نابود نماید و جنگ و برادرکشی و... همچنان ادامه دارد و تا زمانی که بشریت نتواند به یک حقیقت واحدی از نظر فکری و عقیدتی دست یابد نیز ادامه خواهد داشت.

افراد زیادی در جهان وجود داشته و دارند که در زمان حیات خود سعی می نمایند، تا بتوانند با وسایلی، وحدت عقیده را در عالم به وجود آورند. ولی متأسفانه هیچیک از آنها تاکنون موفق به انجام چنین کاری نشده اند به این دلیل که با عقیده، افکار، خواست و جاه طلبی های فراوان قوی ترها روبرو شده اند که مخالفت های آنها اجازه انجام چنین عملی را به آنان نداده است.

عدم توجه کافی ای که تاکنون به این ضرورت واقعی از طرف جوامع بشری بخصوص افراد نسبتاً آگاه که شناخت کافی از حقایق حیات و گردش دایره وار خلقت داشته اند شده، نمایانگر و نشانه بارزی از ناتوانی و عدم رشد فکری، اجتماعی و اخلاقی افراد در مقابل حقایق است. چون اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر به دنبال ظواهر حیات، مادیات، جاه و مقام هستند و هرگز حاضر نیستند برای این که حقیقتی را دیگران بفهمند، موقعیت مالی و شغلی و جاه و مقام آنها لطمه ببینند یا به خطر بیافتد، لذا سعی دارند در تمام طول عمر خود از حقیقت گویی دوری کنند و مسیر زندگی مادی خود را به همان نحوی که دور از حقایق اصلی حیات است، ادامه دهند و با اعمال و رفتار خویش چنین می نمایند که هنوز بشریت در مرحله ابتدایی، غرور، کبر، خودخواهی و... غوطه ور است، از نظر گول زدن خویش یا دیگران برخی اظهار می دارند که

امروزه بشریت در عصر کامل تمدن، علم، عقل، شعور و... قرار گرفته است. در صورتی که نه تنها از نظر منش، خواست، اخلاق، رفتار، هیچ فرقی با پیشینیان خود نکرده. بلکه قدری هم نسبت به آنها به سوی پستی، بی عدالتی، وحشی گری گام برداشته است و از درک و شناخت حقایق که وجود ذات پروردگار در رأس آن قرار دارد، عاجز تر شده است.

از نظر وجدانی، الهی، اجتماعی و...، مسئولیت شناسانیدن حقایقی که موجب هدایت و رستگاری افراد بشر در زمان حیات مادی و زمان پس از مرگ می شود و آنها را به سوی یکتا پرستی سوق می دهد، خود به خود متوجه کسانی است که در جوامع مختلف این جهان خاکی، صلاحیت اظهار نظر در مورد برخی از حقایق حیات را دارند. ولی اکثراً به دلایل فوق، سعی می کنند از بیان آن حقایق به هر گونه ای که می توانند خودداری نمایند. افراد مؤمن و آگاه می دانند که خداوند کریم در تمام کتب آسمانی فرموده است که افراد بشر باید به یکدیگر کمک نمایند و این کمک می تواند مادی، معنوی، اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، اخروی و... باشد، یعنی در اصل هر فرد آگاهی مسئولیت الهی دارد تا حقایقی را که می داند برای ارشاد دیگران بیان دارد تا این که شاید بتواند فرد ناآگاه و گمراهی را به سوی روشنایی و شناخت بیشتری راهنمایی نماید و از گمراهی و ضلالت برهاند. زمانی که تمام افراد جهان توانستند به یک حقیقت کلی و شناخت الهی پی ببرند و از آن پیروی نمایند از آن زمان به بعد است که نفاق، برادرکشی، جنگ و... از این جهان دور می شود و صلح، دوستی، عشق، محبت و... به سوی بشریت حرکت می کند و ریشه پستی، غرور، جاه طلبی و... از این جهان کنده می گردد. در آن زمان است که عرفان شناخت ذات خداوند، جایگزین تمام عقاید انحرافی بشریت می شود و عدل و دین یکتا پرستی، تمام جوامع بشری را فرا می گیرد و همه به یک قبله واحد روی می آورند.

هدف از خلقت

کس ، باخبر از علت خلقت ، به جهان ، نیست
 زیرا که در این ره ، کسی از باخبران ، نیست
 هر کس به جهان رو نکند ، تا دَرَد اسرار
 چون گردش این چرخ و فلک ، علم بیان ، نیست
 هر چشم جهان بین ، نرود در طلبِ عشق
 زیرا که در افکار همه ، درکِ چنان ، نیست
 هر ذی نفسی ، طالب عشقی ز جهان است
 علم ملکوت ، عشق وجودی ز بتان ، نیست
 گر طالب عشقی ، برو اندر ره معشوق
 معشوق کسی ، غیر وجودِ تن و جان ، نیست
 بر خود نظری کن ، که شناسی بدن خویش
 این ظاهر تن ، بهر کسی اصل نشان ، نیست
 صد نکته ، نهان گشته به هر ذره در این خاک
 گر نکته شناسی ، اثرش کمتر از آن ، نیست
 ما آمده ایم ، تا گره از خود بگشائیم
 آلوده کسی ، عالم بالای جهان ، نیست
 گر طاهر و پاکیزه شود ، هر که در این خاک
 غیر از ملکوتش بر او ، جای و مکان ، نیست
 ای خواجه ، چه دانی تو از این بازی گردون
 هر ذره بجز ذات وجودی ز نهان ، نیست

آگه بود ، هر ذره ز اسرار دل خویش
 آگه شدن از عالم گردنده ، گمان ، نیست
 هر ذره ، چو مشتی بود از خرمن و خروار
 ذات همه ذرات جهان ، غیر روان ، نیست
 گم گشته شدم ، در رهش اول به خرابات
 گم کرده رهی ، باخبر از گمشدگان ، نیست
 تن خسته رسیدم ، شبی اندر سر کویش
 دیدم که پس پرده ، بجز روح و روان ، نیست
 آگه شدم از قبله ، وجودی ز من و اوست
 هیئات ، چو مانم به جهان ، غیر زیان ، نیست
 ای بی خبران ، بهر چه غافل ز وجودید؟
 چون قدرت ما ، غیر وجود تن و جان ، نیست
 تن خاک و ، روان آمده از عرش الهی
 جائی پس رفتن ، بجز آن دیر مغان ، نیست
 ما جمله ز عرشیم و همه بی خبر از خویش
 هر بنده رسد اصل خود ، ار غافل از آن ، نیست
 افسرده مشو ، گر که نداری خبر از خویش
 آگه ز وجود بدن ، هر پیر و جوان ، نیست
 آن کس ، به تکامل رسد ، اندر گذر خویش
 کو در گذرش ، غافل از این چرخ زمان ، نیست
 هر کس به طریقی رود اندر پی دیدار
 چون رهبر عاشق ، به یقین ، کس به جهان نیست

منطق چیست؟

بشر به اقتضای نیروی غریزی کنجکاوی است و در مرحله اول بخاطر آگاهی و بهره‌گیری از مقدمات هر شیء یا موجود و تأمین نیازمندی‌های گوناگون خود، در صدد شناخت این عالم هستی و کائنات می‌باشد و در این راستا، تمام قوای خود را به کار می‌گیرد و از تمام مقدمات مادی، معنوی و علمی خویش استفاده می‌کند و گاهی هم در مسیرهای انتخابی خویش، مراحل مختلف معرفت را (سطحی و تجربی دقیق - فلسفی - علمی) می‌پیماید، تا این که به حقایق دست یابد و برای رسیدن به این منظور، در مرحله نخست، توسط حواس ظاهری خویش، از پدیده‌های مادی‌ای که در پیرامون وی وجود دارند آگاهی به دست می‌آورد و پس از آن سعی دارد، تا این که بتدریج بتواند پرده‌ای را از روی اسرار خلقت بردارد و به شناخت، کسب فضایل و معرفت‌هایی دست یابد. برای این منظور، از نیروی اندیشه، جهت تجزیه و تحلیل شناخت‌های حسی و تجربی و ادراک حضوری استفاده می‌کند و از همان زمان آغاز، شروع به شناخت چنین حقایقی، تفکرات فلسفی خاصی در ذهن او به وجود می‌آیند و در این شرایط است که منطق خودنمایی می‌کند. البته باید بدانیم که نیروهای غریزی و کنجکاوی، در تمام افراد بشر به طور یکسان نمی‌باشند و به همین علت هم، هرگز همگان نمی‌توانند مسیر کمال و معرفت را به طور یکسان و یکنواخت پیمایند و با هم به یک نقطه عقلی و شناخت منطقی برسند، چون گروه بسیاری

از افراد جوامع، تنها به تأمین نیازمندی های خوی حیوانی خویش قناعت می کنند و هیچگونه شناخت یا اطلاعی درباره معرفت، کمال، انسانیت و... ندارند و زمانی که در این مبحث از معرفت و کمال انسان ها سخن به میان می آید، دلیلی ندارد که این واژه بتواند پوششی کلی بر خلقت تمام نوع بشر بدهد. چون گروه فراوانی از نسل بشر وجود دارند که نیروی عقل و درک و فهم و شعور را در خدمت غرایز حیوانی خویش در آورده اند و از نظر معرفت و کمال اختلاف چندانی با حیوانات ندارند.

اصول منطق را نمی توان پایه های اصلی درک و تشخیص و تفکرات بشر دانست. چون اثبات هر حقیقتی، نیاز به درک و فهم دارد و اگر شعور و تشخیص و درک در فردی وجود نداشته باشد، منطق هم در وی دیده نمی شود. زیرا هر استدلالی نیاز به تجزیه و تحلیل عقلی دارد و زمانی که فردی درک، فهم و عقل سالمی نداشته باشد، مسلماً "تجزیه و تحلیل های عقلی در نزد وی، ارزش خود را از دست می دهند".

زمانی که از نظر تکاملی به دایره خلقت بنگرید و این زنجیر بهم پیوسته تکامل روحی را مشاهده نمائید، متوجه خواهید شد که از نظر خلقت تمام افراد بشر، الزامی به فکر کردن صحیح و درک حقایق را ندارند، کما این که در جوامع خود به طور عینی شاهد چنین مواردی می باشید. افراد که در زندگی خود قصد دارند از چهارچوب های مختلف اعتقادی که از ادوار گذشته در پیرامونشان کشیده شده است بیرون آیند و به شناخت های جدید تری، نسبت به زمان، مکان و... خویش دست یابند، نیاز به تفکر و تعقل و تجزیه و تحلیل عقلی و در نهایت، اثبات و منطق دارند. وگرنه افرادی که همچنان قصد دارند در داخل آن چهارچوب های سنتی خود باقی بمانند، نیازی به درک و فهم چنین حقایقی ندارند؛ چون آنها هنوز نتوانسته اند به کمال عقل و تکامل روحی برسند و تا زمان دست یابی به این

مرحله ، احتیاج مبرمی به درک ، فهم و تکامل های روحی و عقلی دارند . اگر غیر از این می بود ، خداوند سبحان تمام افراد بشر را در حد عقل ، درک و فهم کامل و یکنواخت خلق می فرمود ، تا این که تمام آنها بتوانند دانشمند ، فیلسوف ، مخترع ، مکتشف ، نویسنده و... شوند .

خداوند متعال در خلقت بشر ، دقت و توجه خاصی بکار برده تا این که در مسیرهای زندگی ، برخی از افراد بر دیگران برتری داشته باشند و عده ای دیگر در تمام طول عمر خود در ضلالت و گمراهی بسر برند و تا آخرین لحظات حیات مادی ، از عقل و درک و فهم کاملی برخوردار نگردند ، ضمن این که در بین فاصله این دو گروه ، یعنی افرادی که دارای عقل و فهم و درک کامل هستند و کسانی که با عقل توسعه نیافته به دنیا می آیند و با همان عقل و طرز تفکر ، به زندگانی خود ادامه می دهند و پس از مدتی این جهان خاکی را ترک می کنند ، افراد و گروه های بسیاری را نیز قرار داده که در اثر مرور زمان و شناخت و تکامل ، بتدریج به عقل کامل و درک و فهم و در نتیجه ، استدلال صحیح و منطقی ، دست می یابند . البته باید گفت زمانی که می شنویم فردی درک منطقی ندارد ، به این معنی نیست که آن شخص ، ذاتاً "منطق را نمی شناسد ، بلکه وی منطقی را که با قالب های فکری و عقلی خود او منطبق است ، دارا می باشد . چون اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر ، منطقی را قبول دارند که با مطالب بدیهی و یقینی و نظری آنها مطابقت کامل داشته باشد ، در غیر این صورت نمی توانند از طریق فلسفه و منطق ، به حقایقی که به سادگی قابل اثبات نیستند پی ببرند و یا آنها را بشناسند . زیرا این اشخاص ، عدم شناخت را دلیل بر عدم وجود می دانند . در صورتی که بشر قرن ها است ، در سطح این کره خاکی زندگی می کند ، هنوز هم ناشناخته های بسیاری برای وی وجود دارند که به تدریج در حال کشف و درک و شناخت آنها می باشد و آنچه مسلم است ، تا زمانی که این کره خاکی در شرف فنا

هم باشد، این ناشناخته های حیات، همچنان وجود خواهند داشت و در نتیجه فلسفه و منطقی که همگان آن را به طور مساوی قبول داشته باشند، مشاهده نمی گردد.

هر فرد سالم دارای تفکر و اندیشه ای است که در اثر تلاش های ذهنی او به وجود آمده اند و با وجود آنها می تواند به کشف برخی از مجهولات که معلوماتی در قبال آنها دارد، بر آید و آنها را به طور نظری یا در نهایت فلسفی و از راه دلیل و منطق بپذیرد یا به آنها دسترسی یابد. این یک امر مسلم است که هر مجهولی را توسط برخی از معلومات نمی توانیم به دست آوریم. زیرا بین مبتدا و خبر باید رابطه بخصوصی نسبت به نتیجه آن وجود داشته باشد، تا این که از برخی اطلاعات و اخبار بتوانیم به حقیقت مطلب و یا ناشناخته هایی پی ببریم و آن مجهولات برایمان به صورت معلوم در آیند.

فردی که از عقل و منطق و تفکر صحیح برخوردار است، برای درک مجهولات می بایست از جهان بینی صحیح و درست نیز آگاهی کامل داشته باشد و پایه اصلی جهان بینی خود را بر شناخت عالم هستی، استوار سازد.

از نظر علم نظری و فلسفی، عالم هستی را به دو صورت می توان شناخت. اول - فهم و درک و شناخت مستقیم و بدون واسطه که از نظر فلسفی آن را، علم حضوری نیز می نامند. دوم - شناخت و درک غیر مستقیم یا علم حصولی.

علم حضوری یا شناخت های مستقیم آنهایی هستند که افراد به صورت نظری می توانند در زندگانی خود به گونه ای با آنها مواجه شوند و برخوردهای مستمر و لمسی و احساسی داشته باشند. مانند ساخت میز و صندلی که چوب آن را می شناسند و به صورت های دلخواه آن را تکه تکه می کنند و سپس هر تکه از چوب را شکل می دهند و بهم وصل می نمایند و پس از اعمالی که بر روی این چوب های بریده شده انجام می دهند، آن چوب ها به خود شکل می گیرند و

سپس به صورت میز، صندلی و... در می آیند و مورد استفاده قرار می گیرند .
 ولی علم حصولی یا غیر مستقیم را می بایست توسط ادراک و تعقل شناخت و
 سپس آن را پذیرفت . فرضاً " وقتی که نور خورشید کره زمین را فرا می گیرد و
 زمین و اشیائی که در سطح آن قرار دارند، گرم می شوند، ما به این فکر می افیم
 که در کره خورشید یک منبع انرژی حرارتی وجود دارد . چون زمانی که نور
 مستقیم آن، به کره خاکی می تابد، همه جا گرم می شود و زمانی که شب
 فرا می رسد و نور خورشید در آن زمان، تابش مستقیم به برخی از قسمت های
 کره زمین ندارد، آن قسمت سرد می گردد .

امروزه بشر به نقطه ای از شناخت ها رسیده است که تنها حواس موجود وی،
 جوابگوی خواست و نیازهایش نیست و نمی تواند از اصول عقلی و تحلیلات
 ذهنی سر باز زند و آنها را در امور روزمره خویش به کار نگیرد .

مفاهیم و برداشت های فلسفی را از نظر شناخت های هستی می توان به دو
 دسته کلی تقسیم نمود که آن دو عبارتند از :

۱- شناخت و درک مادی .

۲- شناخت و درک الهی، هر یک از این دو را می شود به دسته های مختلف

دیگری نیز تقسیم بندی کرد .

۱- شناخت و درک مادی به سه مبحث کلی تقسیم می شود:

الف: ماده در عالم به صورت عینی و حقیقی وجود دارد، به طوری که قابل

درک و لمس و رویت و تشخیص اسمی می باشد و از نظر علم فیزیک نظری قابل

استدلال و شناخت است .

ب: در وجود ذاتی هر عنصر و شیئی، ماده دخالت دارد و قسمتی از آن را

تشکیل می دهد . در نتیجه قدرت تعقل و تفکر و حتی روح، نیاز به وجود نوعی

ماده دارد که این امواج در اثر وجود آن ماده بتوانند اعمال و حرکات و

فعالیت های خود را انجام دهند .

ج : کمیت ماده همیشه ثابت و غیر قابل تغییر است و کیفیت آن هرگز از بین نمی رود . در صورتی که ماده تغییر شکل دهد ، در کیفیت آن تغییرات چندانی به وجود نمی آید .

۲ - شناخت و درک الهی :

در علم منطق می دانیم که ادراک به دو قسم است که آنها را بدیهی و نظری می نامیم .

ادراک بدیهی آن است که حقیقت موضوع یا شیئی را به هیچ عنوان نمی توانیم انکار نمائیم و آن را نپذیریم . چون حقیقت آن به خودی خود بر همگان واضح و روشن است و چنانچه فردی از روی خودخواهی و غرض ورزی و جهل نمودن در مورد مطلبی نخواهد آن را بپذیرد ، نزد وجدان خود به طور ناخودآگاه ، آن مطلب و یا حقیقت را خواهد پذیرفت و بر وجود و حقانیت آن اعتراف می نماید . کسی نمی تواند از حقیقتی چشم پوشد و آن را نادیده انگارد . زیرا آن شخص یا باید جاهل مطلق باشد و یا عاقل نسبی . اگر جاهل بالفطره است که درباره وی سخنی نداریم و اگر عاقل نسبی باشد یا باید مطلبی را کاملاً بپذیرد و یا آن را رد کند ، کسی نمی تواند چنین تصور کند که ادعاهای وی هم صحیح است و هم غلط .

درباره اثبات وجود خداوند همچنین معیارهایی کاملاً صادق است ، یعنی فردی نمی تواند این عظمت و قدرت کائنات و عالم هستی را مشاهده کند و منکر وجود خداوند و یا صاحب این افلاک گردد و سپس بتواند اظهار نماید که بشر از ماده به وجود آمده و در خلقت او هیچ چیز دیگری غیر از ماده بکار گرفته نشده و پس از مرگ هم جسم مادی او ، به همان ماده سازنده بر می گردد و از وی هیچ آثاری که مستوجب اجر و زجرهای الهی باشد ، باقی نمی ماند . زیرا هر یک از

افراد بشر دارای نوعی شناخت و درک می باشند که با معیارهای عقلی خویش می توانند به عظمت این جهان و عالم و کهکشان بنگرند و آن را بشناسند .
شناخت الهی افراد را به طور کلی می توانیم به سه گروه تقسیم بندی نمائیم و در این راستا هر فردی می تواند از دریچه خاصی عالم را بنگرد و یا آن را بشناسد .

۱- شناخت سطحی: این نوع شناخت ، همان شناخت نظری است ، یعنی هر فردی در محیط خویش وسایل یا اشیاء و ابزاری را با چشم مشاهده می کند و آن را به همان شکل موجود می شناسد و بیش از آن درک پذیرش بیشتری را در مورد آن شیء ندارد و این نوع شناخت ها فقط بستگی به قدرت و حالت حواس افراد دارد . فرضاً " تمام افراد بشر ابر را در آسمان می بینند که گاهی موجب ریزش برف و باران می شود . ولی اکثر آنها هیچ اطلاعی از چگونگی و علت به وجود آمدن آن ندارند .

۲- شناخت علمی: این نوع شناخت ها با آموزش های لازم و کسب تجربیات علمی به دست می آیند و موجب می گردند که روابط عناصر و اشیاء و موجودات را نسبت به یکدیگر برای ما روشن نمایند . فرضاً " از نظر شناخت علمی درباره ابر ، سعی می شود که علت به وجود آمدن آن بررسی شود و آن را در آزمایشگاه به وجود آورند و سپس در مورد خاصیت و حالت و چگونگی آن از نظر علمی بحث و گفتگو نمایند .

۳- شناخت فلسفی: این شناخت موجب می شود که برخی از علوم تحت سؤال قرار گیرند ، چون گام خود را به مراتب فراتر از علم می گذارند و از نظر فلسفی به وجود برخی از موجودات ، حوادث و حالت هایی که در بشر و یا در عالم به وجود می آیند ، بررسی می نماید . فرضاً " درباره ابر اظهار می دارد که به وجود آمدن ابر ، بنا به حکمت و نیروهای دیگری غیر از وجود علم است و تا

زمانی که آن نیرو نخواهد، ابری تشکیل نمی شود و قطره آبی از آن بر زمین نمی بارد و در این زمینه آن نیرو و قدرت مطلق را خدای خویش می داند. وجود فلسفه و منطق باعث می شوند تا این که حقیقت تمام اشیاء و موجودات عالم، اعم از مادی و غیر مادی، مورد نوعی تحقیق و بررسی قرار گیرند و شناخت ذاتی و علت به وجود آمدن چگونگی آنها و... تحت سئوالاتی، بررسی شوند و جواب هایی برای آنها به دست آیند که در حد فهم، درک و شناخت سطحی و علمی اکثر افراد بشر نمی توانند باشند.

علم فلسفه و منطق زمانی بکار گرفته می شود که فردی از نظر تکامل عقلی و محیطی در سطح بسیار خوب و با ارزشی قرار گرفته باشد، در غیر این صورت هر فردی نمی تواند از آن بهره برداری نماید و به حقایقی دست یابد.

منطق

عالمی ، اندر پگاهی ، بر طنابِ دار شد
 چون که در بین خلایق ، او فقط ، هشیار شد
 او چنین گفتا، که « من حقم » ، ولی زُو ، ذره ای
 ابلهان بر این ، که او کافر ، در این گفتار شد
 زان که از روح خدا ، نسل ، بشر آمد پدید
 بعد از آن ، هر یک به نوعی ، مخزنِ اسرار شد
 گر نداری علم باطن ، هرگز از آن دم مزین
 چون ، بشر از ذاتِ حق است ، گر ز هر اقرار شد
 حال سرگردانی خود را مبین ، ای بی خرد
 این بشر ، در زندگی ، خارج ز تن بسیار شد
 از گلستانِ صفا ، ار بگذری ، آن می شوی
 ورنه هر خاری ، کجا ، گل اندر آن گلزار شد؟
 در همه عالم ، بزرگی ، از خداوند است و بس
 روح پاکِ بندگان ، روزی ره خمار شد
 سرفرازی می کنم ، چون آگهم از این وجود
 بعد مردن روح بعضی ، جانب سالار شد
 گر که حلاج ، آن زمان گفتا ، که روح حق دمید
 روح خود را دید و ، گفتارش چنان پُربار شد
 قبل مردن ، روح پاکان ، گه بیاید در نظر
 نی که تنها بعدِ مردن ، این چنین کردار شد

گر که منطق خواهی از دل، بگذر از احساس خویش
 تا که بینی روح حق، در هر تن و آثار شد
 عارف سالک، یقین دارد وجود وی ز چیست؟
 گر بگوید، بعد چندی، بر طنابِ دار شد
 تا نداری علم غیب، هرگز مرو، در راه عقل
 در جهان، نادان کجا، آگه ز هر اسرار شد
 در گلستانی روان گشتم من از اعجازِ عشق
 صوفی و صافی، یکایک بر سرِ بازار شد
 اشک و خون، از چشم رهبر، می رود اندر حیات
 زان که، او هم آگه از، پشتِ در و دیوار شد

نظم عالم هستی

اگر فردی در زندگانی خود بخواهد به شناخت هایی دست یابد و توسط آنها به واقعیات حیات پی ببرد، با دو نیرو یا برداشت های کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر مواجه می شود که آن دو، یکی جنبه حسی و تجربی و دیگری عقلی و فلسفی دارد. هر فردی با برداشت هایی که از این دو نیرو به نسبت شعور، عقل، درک و فهم خویش می نماید، می تواند به برخی از واقعیات حیات پی ببرد.

جنبه های حسی و تجربی: شناخت هایی هستند که با بررسی مسائل علوم تجربی و طبیعی به دست آمده و وجود آنها از نظر علمی و عینی به اثبات رسیده اند شکل می گیرند. یعنی تمام این شناخت ها با کمک گرفتن از مشاهدات و تجربیاتی که با علم آنها را می آموزیم و با شناخت های خود، آنها را احساس می کنیم، به وجود آمده اند. این مشاهدات را می توان از گردش و قدرت کوچکترین ذره عالم تشخیص داد. این اعمال و حرکات، در تمام عناصر و مواد و اشیاء عالم به گونه خاصی دیده می شوند که با نظمی بسیار حساب شده و کامل در تمام طول عمر به حرکت خود ادامه می دهند.

اگر در مورد وجود هماهنگی به سایر موادی که مصنوع دست بشر است توجه نمائید، در تمام سازمان های صنعتی، تجاری، اداری و... یک نظم خاص را مشاهده می نمائید که تمام آنها نشأت گرفته از نظم عالم هستی می باشند. چون این عالم، از مجسمه نظام های گوناگون تشکیل یافته و چنانچه به هر قسمت آن

بنگریم، این نظم و انضباط را در تمام آنها کاملاً مشاهده می‌کنیم. بشر نیز تمام بینش خود را از قدرت کائنات به دست آورده است و هر چه نظم عمومی جامعه‌ای بیشتر باشد، شناخت آن جامعه نسبت به قدرت و نظم کائنات نیز بیشتر است. چون افراد بشر نظم را در جوامع مختلف مانند ادارات، کارخانجات، مزارع و... به وجود می‌آورند و هر قدر ایمان کاری در جامعه یا واحدی بیشتر باشد، آن سازمان از نظم و انضباط بیشتری برخوردار است و نظم و ایمان کاری هر فردی مربوط به شناخت و وجدان وی نسبت به محیط و عالم کائنات می‌باشد و کسی وجدان کاری در هر عملی دارد که به شناخت خداوند در زندگی خود پی برده و بداند که در هر کار و عملی، یک ناظر ناپیدا از طرف خداوند متعال حرکات جسمی و فکری و عقلی او را کنترل می‌کند و در زمان پس از مرگ، تمام آن کرده‌ها به حساب وی منظور می‌گردند.

جنبه‌های عقلی: گروه دیگری از برداشت و شناخت‌های افراد بشر می‌باشند که برای درک و فهم حقایق حیات، هر فردی که در صدد کسب فضایل اخلاقی و علوم الهی می‌باشد، با آن روبرو خواهد شد و این نوع شناخت‌ها را هر فردی می‌تواند با قدرت‌های روحی خویش به دست آورد.

برای این که بخواهیم وجود یک نظم خاص را در این عالم بنمایانیم و بگوئیم که در تمام ذرات و حرکات و کائنات نظم خاصی وجود دارد، احتیاج به اثبات نداریم. چون وجود خورشید در آسمان، دلیل روز است و وجود نظم و انضباطی که خداوند یکتا در درون کوچکترین ذره عالم هستی، تا بزرگترین سیارات و این گردش کهکشان‌ها برقرار فرموده است، دلیل بر وجود نظم و انضباطی می‌باشد که در تمام ذرات و زوایای این جهان و کهکشان، حکمفرما است. اگر بشر نتواند در طول عمر خود به برخی از نیرو یا حقایق موجود در حیات دسترسی یابد و آنها را بشناسد و اکثر آنها همچنان به صورت مجهول باقی

بمانند ، باید بداند که تمام آن ناشناخته ها نیز از قوانین نظم و انضباط عالم هستی متابعت می کنند و هیچ ذره یا واحدی نمی تواند بدون نظم و انضباط ، در این عالم به حرکت یا زندگانی خود ادامه دهد ، فرضاً " زمانی که شما کتابی را در دست خود دارید و صفحه ای از آن را باز می کنید ، به مطلب خاصی که مربوط به علم و دانش آن نویسنده است ، بر می خورید و مسلماً " در آن لحظه به این حقیقت می اندیشید که جملات و مطالب این کتاب را قلم با حرکات خودسرانه ننوشته ، بلکه فردی که صاحب عقل ، شعور ، علم خاصی بوده ، قلم را بر دست گرفته و آنچه را که از آن علم یا مطلب می دانسته ، در این صفحه از کتاب لغت به لغت نوشته ، تا این که کتابی را به وجود آورده و تمام آن نوشته ها از روی عقل و درایت و نظم خاصی به رشته تحریر در آمده اند ، حال اگر آن ورق کتاب را سطح کره خاکی در نظر بگیریم ، مشاهده می نمائیم که تمام ذرات عالم از جمادات ، نباتات ، حیوانات ، کوه ، دشت ، دریا و... دارای یک نظم خاص می باشند و آن نیرویی که تمام آنها را خلق فرموده ، حساب خاصی در مورد به وجود آوردن آنها داشته و هیچ شیئی را بدون دلیل و خارج از منطق نظم و انضباط نیافریده است . ولی باید به این موضوع توجه نمائید که تنها وجود نظم و انضباط دلیل شناخت خداوند یکتا نمی باشد ، بلکه وجود نظم فقط می تواند یک سلسله دلایل خاص را برای شناخت شما در این زمینه فراهم آورد ، چون وجود نظم ، در اصل یک پایه حسی دارد که افراد با حس و شناخت پدیده های منظم ، قدری به تفکر و تعقل می پردازند و درباره وجود خداوند یکتا به فکر فرو می روند و هر چه فردی بیشتر در این زمینه بیاندیشد و برداشت های خود را با عقل و علم محیط مطابقت دهد ، به همان نسبت هم به وجود و قدرت ذات پروردگار بیشتر پی می برد و هر چه در جهان علم ، دامنه وسیع تری می یابد ، وجود خداوند در این عالم هستی ، بیشتر به اثبات می رسد ، به این دلیل که وجود نیرو و قدرت مدبری در عالم به

اثبات می رسد که قادر است چنین پدیده هایی را از الست در این عالم هستی پایه گذاری کند که با پیشرفت علوم مختلف ، به تدریج کشف و شناخته شوند .
 افراد بسیاری را با دانش و بینش های گوناگون در جهان مشاهده می نمائیم که هر یک از آنها می توانند به اندازه درک و فهم و معلومات خود از برهان وجود بهره گیری نمایند . ولی فردی غیر از مجانبین را در عالم نمی توان مشاهده نمود که منکر وجود این همه نظم و انطباط در عالم باشند و نتوانند این حقیقت را بپذیرند که گرداننده این چرخ و فلک و گردونه و مهر ، می بایست دارای قدرت و عقلی بسیار مدبر و مدیر باشد ، تا این که بتواند چنین نظمی را در تمام ذرات و اشیاء و موجودات خلقت و هستی حکمفرما سازد .

زمانی که کتب الهی ، منجمله قرآن کریم را مطالعه می نمائیم ، متوجه می شویم که به وجود آورنده نظم و حکمت عالم و کائنات ، بشریت را به مطالعه در خلقت موجودات ، جهت درک و شناخت سازنده آنها که همانا خداوند یکتا می باشد ، دعوت می کند تا این که افراد مشرک یا کافر ، با شناخت ساختمان و عظمت کوچکترین ذره یا موجودی بسیار کوچک ، به عقل آیند و سپس به عظمت پروردگار خود پی ببرند .

گروهی از افراد ماده پرست (مادیون) ، تشکیل این جهان و کائنات و عالم هستی را به دلیل وجود طبیعت مطلق دانسته و تمام ذرات آن را فاقد عقل و شعور می دانند و معتقدند که وجود ماده در این عالم ازلی است و تمام این نظم و انطباط نیز در اثر قدرت ماده به وجود آمده و در این جهان و سایر قسمت های کهکشان همچنان حکمفرما است . در صورتی که آنها از این حقیقت غافلند که هر ذره ای در عالم ، صاحب عقل خاصی مربوط به خود است و تمام جمادات و نباتات و حیوانات نیز مانند همان ذره ، از نسبت های عقلی خاصی برخوردارند و عقل هر یک از این عناصر و موجودات ، طی شرایطی با عقل مدیر و مدبرتری به طور دائم

در رابطه می باشد و همگی برای ادامه حیات ، از انرژی عقلی آن نیروی مدیر استفاده می کنند ، وگرنه هر ماده یا عنصر بدون عقل و انرژی حیات ، محکوم به فنا است .

تمام این عالم از ذرات بهم پیوسته ای تشکیل یافته و اگر ذره بدون عقل و قدرت محکوم به فنا باشد ، پس نتیجه می گیریم که تمام ذرات عالم اگر فاقد انرژی و عقل باشند ، می بایست فنا گردند . در صورتی که مشاهده می نمائیم ، تمام ذرات این جهان و عالم هستی ، با نظمی خاص و انطباطی بسیار یکنواخت ، در حال چرخش و گردش و حرکت و ادامه زندگانی در مسیر خود می باشند . در حقیقت وجود نظم ، موجب بهم پیوستگی ذرات عالم به یکدیگر شده اند که آن مجموعه ، هدف خاصی را دنبال می کند ، بدون این که کوچکترین وقفه ای در نوع حرکت آن به وجود آید . چون برای هر مجموعه منظم از طرف عقل کل عالم هستی ، هدف خاصی در نظر گرفته شده است و هر یک از ذرات آن مجموعه سعی بر این دارد تا این که با هماهنگی و نظم خاصی بتواند هدف مجموعه ای را که در آن قرار دارد ، تأمین نماید ، تا این که حرکت این مجموعه ، موجب ادامه حرکت یکنواخت سایر مجموعه های دیگر در کهکشان ها گردد .

اگر بخواهیم در مورد نظم عالم هستی و کائنات بحث و گفتگو نمائیم ، بهتر است از محیط کره زمین که امروزه در اختیار بشریت قرار دارد ، شناخت خود را آغاز نمائیم و فعلاً در همین یک مورد قدری عمیقانه تر به تفکر و تعقل و شناخت پردازیم ، تا این که پس از آن به فکر سایر کرات آسمانی بیافتیم و آنها را بشناسیم .

برای به وجود آمدن حیات در روی کره زمین ، تنها پدیدار شدن ، چند حالت ، ماده ، انگیزه و... لازم و کافی نیست و می بایست هزاران قلم از اشیاء ، موجودات ، عناصر و... به طور منظم در کنار یکدیگر قرار بگیرند ، تا این که در

سطح کره خاکی ، حیات به وجود آید . این عناصر ، موجودات ، اشیاء و... در سطح این کره بر حسب تصادف و اتفاق گرد هم جمع نشده اند که این چنین حالت و کیفیت تمام آنها با یکدیگر کاملاً " موافق و جور گردند و این عظمت را در کنار هم به وجود آورند . اگر هم خواسته باشیم به وجود آمدن این حالت ها را به طبیعت نسبت بدهیم ، در طبیعت هم می بایست یک نیروی عقلی مدیر و مدبری وجود داشته باشد تا این که بتواند این همه عناصر و موجودات را خلق کند و تمام آنها را به صورت های مثبت و منفی یا لازم و ملزوم و... کنار یکدیگر قرار دهد ، تا این که حیات را در سطح کره زمین به وجود آورد . با هر دیدی که به نظم این جهان بنگریم ، متوجه می شویم این عوامل و حالت هایی که در کنار یکدیگر قرار گرفته اند تا چنین نظم و انطباطی را در جهان به وجود آورند ، قدرت آن می بایست از نیروی مافوق ماده نشأت گرفته باشد . چون ماده به تنهایی صاحب چنین قدرتی نیست و اصولاً " هر ذره ای در ماده ، از نیرو و قدرت خاصی استفاده می کند تا این که بتواند به حرکت در آید . نیرویی که موجب قدرت بخشیدن های مختلف مانند تحرک ، تعقل و تشخیص را به جماد ، نبات و... می دهد ، هیچ چیزی غیر از عقل کل عالم هستی ، یا روح اعظم کائنات که همان خداوند یکتا است ، نمی تواند باشد . چون هر عنصر یا ماده ای که از حالت جمادی به نباتی و سپس به حیوانی تغییر شکل می دهد ، در مسیر تکاملی خاص و جدیدتری قرار می گیرد و در هر تغییر شکل و ماهیتی ، قدرت های جدیدتری را به دست می آورد تا نهایت به مرحله ای برسد که دارای قدرت روحی کاملی شود و تکامل روحی هر عنصر یا موجودی موجب می شود که در نهایت آن را به روح اعظم کائنات نزدیکتر نماید .

زمانی که در مورد به وجود آمدن یا تکامل شیء یا عنصری بحث می نمائیم ، مسلماً در این راستا دلایل و شواهد و ظواهر فراوانی وجود داشته اند تا این که

موجود یا عنصر و ذاتی، تغییر حالت داده و در بروز این دگرگونی ها حتماً دو واقعه به طور یقین روی داده است که یکی از آنها علت و دیگری معلول آن می باشد، وگرنه هیچ اتفاقی در جهان به خودی خود به وجود نمی آید. زیرا هر عملی که در جهان و یا سایر نقاط کهکشان رخ می دهد، یا اختیاری است یا طبیعی و قهری. چنانچه حدوث واقعه ای اختیاری باشد، مسلماً "شخص فاعل آن را از روی افکار و اندیشه و عقل خویش انجام داده و بنابر این آن فعلی که توسط فردی رخ داده است، توسط معلول دیگری که عقل می باشد، صورت گرفته و اگر فعلی که بروز می کند، به صورت قهری باشد، علل آن از طریق نیروهای عقلی دیگری که بشر نسبت به آنها شناخت کافی ندارد، رخ داده است و باید بدانیم که هر علتی در اثر معلول دیگری به وجود می آید. حال این معلول از نظر عقلی و علمی می تواند بشر آن را بشناسد یا نسبت به آن شناختی نداشته باشد. ولی هرگز نمی تواند ادعا نماید که این واقعه بدون هیچ دلیل خاصی به وقوع پیوسته است و چنانچه به دلایلی نتوانیم معلولی را مشاهده کنیم و علت آن را بشناسیم، می بایست چنین تصور نمائیم که در به وجود آمدن این شیء یا عنصر قبلاً معلولی وجود داشته که امروزه سبب گردیده تا این علت به وجود آید، گرچه هرگز نتوانیم پی به وجود اصلی آن علت ببریم.

در به وجود آمدن حالت های تکامل روحی افراد بشر نیز گفته های بالا کاملاً صدق می نماید، یعنی فردی که در مسیر تکامل روحی قرار می گیرد، می بایست انتخاب مسیر وی به دلایل خاصی صورت گرفته باشد به طوری که در این مسیر امکان این وجود دارد، علت آن از نظر خود شخص شناخته شده نباشد و بدون هیچگونه آگاهی در مسیر تکامل روحی قرار گیرد، کما این که بسیاری از افراد را در جوامع می بینیم که آنها همیشه در صدد شناخت هایی از نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه می باشند. ولی هرگز نمی توانند در مسیر تکامل

روحی قرار گیرند . چون تکامل روحی یعنی تقرب به خداوند یکتا و هر چه فردی در این مسیر پیشرفت کند ، به همان نسبت هم توانسته خود را به خداشناسی نزدیکتر نماید و فردی که خداشناس گردید از جور ، ظلم ، خلاف ، دروغ ، ماده پرستی و ... دوری می جوید و راه صدق ، صفا ، درستی ، پاکی و ... را پیشه خود می کند . در صورتی که در جوامع شاهد این مطلب هستیم که تنها ادعا و اظهار خداشناسی مردم ، دلیل شناخت خداوند یکتا نیست . چون اکثر افراد بشر خود را خداشناس می دانند . ولی اعمال و رفتار بسیار زشت و خلافی از همین اشخاص بروز می نماید که تمام رفتار و کردار آنها بر خلاف مسیر خداشناسی است .

خداوند یکتا ، نظم خاصی را برای به وجود آمدن علت و معلول ، در هر عنصر یا ماده و موجودی در نظر گرفته است که اگر قدری بتوانیم با تعمق و عقل بر محیط خود بنگریم ، بهتر می توانیم چنین نظمی را درک نمائیم و آن را به وضوح بشناسیم . فرضاً " تولید یک جوجه را در نظر بگیرید و ببینید که چگونه یک جوجه از درون تخم خارج می شود و همانگونه که می دانید هر مرغی که به سن رشد و بلوغ برسد ، شروع به تخم گذاری می کند و دلیل آن این است که با این عمل خود موجب می گردد تا غذای معدودی از جانداران دیگر توسط استفاده از این تخم ها تأمین شود و بشر هم یکی از آنها است . چون تقریباً یک دهم غذای افراد بشر در سطح کره زمین را تخم همین مرغ ها به وجود می آورند . اگر بخواهیم از این تخم مرغ هایی که فقط در اثر بلوغ و رشد مرغ ها تولید شده اند ، جوجه جدیدی به دست آوریم ، امری محال و نشدنی است . چون این نوع تخم ها ، فقط برای غذای سایر موجودات تولید می شوند و اگر خواسته باشیم جوجه ای از تخم همین مرغ ها به دست آوریم ، حتماً می بایست خروسی در این بین وجود داشته باشد و مرغ بالغ از خروسی نطفه دار شود و سپس تخم

مرغ‌هایی که دارای نطفه هستند، بارور گردند و جوجه‌ای را تولید نمایند، در این رابطه بسیار ساده و معمولی می‌توانیم یکی از نظم‌های عالم آفرینش را مشاهده نمائیم و ببینیم که خالق روزی رسان، فکر تمام جوانب را در خلقت هر موجودی منظور فرموده و سپس آن را خلق نموده است و هیچ عنصر یا ماده و شیئی بدون دلیل خاص، پا به عرصه حیات نمی‌گذارد و چنانچه بشر شناختی از این حقیقت ندارد، هرگز نمی‌تواند هدف خلقت را در به وجود آمدن آن شیئی نادیده بگیرد و وجود آن را انکار نماید. چون علم و دانش بشری در حال حاضر جوابگوی حقایق حیات و آنچه در آن به وقوع می‌پیوندد، نمی‌تواند باشد و این ناآگاهی‌ها مربوط به درک و شناخت علمی افراد بشر است، نه این که نقص آفرینش، چون در آفرینش هر مخلوقی که خلق شده، بنا به دلیل و نظم خاصی می‌باشد و هیچ عنصر و یا ماده و شیئی بدون علت به وجود نیامده است و چنانچه بشر شناختی در این زمینه ندارد به دلیل کمبود اندوخته‌های علمی وی در زمان حیات می‌باشد.

ذره روحی

گیتی و کون و مکان، روز و شب اندر گذر است
 ذره در عالم و گردون، همه جا، در سفر است
 عالم از ذره و، هر ذره، ز ذرات وجود
 قلب هر ذره شکافی، به درونش دگر است
 ذره ثابت، نشود یک، دمی اندر دل خویش
 ار، تحرک، تو نبینی، ز خطای بصر است
 کس نداند ز سفر کردن و، این گشت و گذار
 ز کجا مرکز آن بود و، کجایش مَمَر است
 همه، حیران شده از گردش این چرخ کبود
 گردش ذره، کنون، بهر خلائق عَبَر است
 هر چه اندر ره معشوقه روی، بی خبری است
 ذره در عالم هستی، همه از او اثر است
 گر نشان خواهی از او، در پی جانانه مرو
 قلب هر ذره شکافی، ز خدایش خبر است
 بر طبیعت بنگر، بگذر از آن ذره ریز
 میوه و شاخه و گل، بهر چه بر هر شجر است؟
 عقل تن، کی بپذیرد، که در این عالم پیر
 جمع ذرات جهان، جمله به حال سفر است
 فکر ما، در رَه اثبات و، روان، محو جمال
 هر یک از ذره روحی، ز نشان دگر است

قدرت ذره به عالم ، همه اندر کف اوست
آن که از ذره نداند ، ز کجایش خبر است
تن رها گشته ز عقل و ، همه شب دشت جنون
چون که این بودن و رفتن ، ز قضا و قدر است
رهبر ، آنچه که باید شود از عالم غیب
کار بیهوده در این عالم خاکی ، هدر است

جبر و اختیار

زمانی که در مورد پیدایش بشر به کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم از نظر مذهبی مراجعه می کنیم مشاهده می شود که در این کتاب ، آیات فراوانی در مورد چگونگی پیدایش بشر در سطح کره خاکی وجود دارند و از ترکیب آنها می توان به حقایق دست یافت که تا بحال کمتر کسی از نظر علمی به این مطالب توجهی داشته است . چون در هیچ یک از کتب آسمانی ، خلقت بشر را به طور صریح و دقیق و قطعی ، به صورتی که از یک جنس یا واحد مستقلی به وجود آمده و یا در اثر تحول و تکامل به مرحله انسانیت رسیده باشد ، شرح نداده است . ولی در قرآن کریم حقایق و مطالبی را می توان یافت که اگر آنها را با دست آوردهای علمی روز ، مطابق نمائیم به حقیقت و چگونگی پیدایش بشر ، در سطح کره خاکی و حتی سایر کرات پی خواهیم برد ، مشروط بر این که مطالب و آیات الهی را بدون هیچگونه تعصبی با علم روز مطابقت دهیم و برای شناخت یک چنین حقیقت مهم تنها به یک آیه آن اکتفا ننمائیم . چون خداوند متعال در تمام کتب آسمانی ، منجمله قرآن کریم ، تأکید بسیاری درباره وجود علم دارد و حتی در سوره مبارکه یونس آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ آمده است که : « هیچ یک از نفوس بشر را تا خدا رخصت ندهد ، ایمان نیاورد و پلیدی را خدا برای مردم بی خرد که عقل را کار نبندند مقرر می دارد ، در آسمان ها و زمین به چشم عقل و دیده بصیرت بنگرید تا بسیاری آیات یکتائی و ادله قدرت خدا را مشاهده کنید ، گر

چه هرگز مردمی را که به دیده عقل و ایمان ننگرند، دلایل و آیات الهی آنها را بی نیاز نخواهند کرد» و در سوره مبارکه انعام آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ نیز می فرماید: « آیات الهی و کتب آسمانی که سبب بصیرت شما است، البته از طرف خدا آمد. پس هر کس بصیرت یافت، خود به سعادت رسید و هر کس کور بماند، خود در زیان افتاد و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم. و همچنین ما در آیات قرآن تصرف کنیم تا وسیله هدایت بندگان شود باز کافران نادان ایمان نیاورده و گویند (این سخنان را) تو به درس آموخته ای و ما آیات را برای آنان که اهل علم و دانش هستند، روشن بیان می کنیم.»

امروزه روزی نیست که افراد مؤمن و یکتاپرست بتوانند در مورد اعتقادات خود بی تفاوت باقی بمانند و به سادگی از آن بگذرند و توجهی در زندگانی خویش به آن نداشته باشند. چون هر فردی بر مبنای اعتقادات خود، دارای شخصیت، قدرت اجتماعی، مذهبی و... است و با حراست از اعتقادات خود می تواند زندگی سالم و آرامی را با روحیه ای خوب و سازنده در زمان حیات مادی به دست آورد و در زندگانی پس از مرگ هم نزد خالق خود رستگار و رؤسفید گردد. ایدئولوژی هر فردی مربوط به شناخت های علمی، مذهبی، اجتماعی، خانوادگی و... او است که در طول عمر خود توانسته آنها را به دست آورد و چنانچه شناخت های وی عقلانی و بر مبنای حقایق حیات پایه گذاری شده باشند، می بایست در حد مقدرات خویش اندوخته های سازنده علمی، مذهبی و... را به گونه ای در اختیار دیگران قرار دهد. چون دانستن علم و داشتن ایدئولوژی های اعتقادی، مذهبی تنها مربوط به روحانیون کشورها و ادیان مختلف نیست و هر فردی می تواند در حد علم خداشناسی خود در زمینه های معنوی و عرفانی اظهار نظر کند و چنانچه ناآگاهی هایی دارد، در زمان حیات، خود را به شناخت برساند و اگر حقایق و مطالبی را می داند که به گونه ای دیگران

را در امور علوم الهی، عرفانی، ارشاد و راهنمایی می کند، از آموزش و بیان آن نسبت به سایرین می بایست دریغ ننماید. زیرا این اعمال مربوط به زندگانی پس از مرگ آنها است و هیچگونه تعللی در آن نباید از خود بروز دهند. چون در این راستا هیچ فردی غیر از خود او از اعمال و کرده های خویش، بهره برداری نخواهد کرد.

امروزه زمانی است که ادیان از انزوا خارج شده اند و در جهان مباحث اعتقادی و ایدئولوژی های مذهبی و عرفانی، توسط رسانه های گروهی، برای همگان پخش می شوند، تا این که مردم بتوانند به حقیقت ریشه ادیان پی ببرند و بدانند که تمام ادیان الهی از نظر ریشه ای با یکدیگر برابرند و اعتقادات جانبی و مذهبی آنها موجب به وجود آمدن برخی از فاصله ها در بین ادیان شده که با گردهمایی و کنفرانس هایی که اخیراً در رسانه های گروهی، توسط دست اندرکاران مذهبی صورت می گیرند، وابستگی ریشه ای ادیان الهی، به زودی بر تمام ملت های جهان هویدا می شود و مسلماً مردم بیشتر به خداشناسی روی خواهند آورد.

زمانی که در قرآن کریم به آیاتی که درباره خلقت آدم و به وجود آمدن بشر، در سطح کره خاکی می نگریم متوجه می شویم که خداوند متعال در آیات مختلف به گونه های غیر مستقیم، تکامل روح را تأیید فرموده است که با شناخت ها و علم امروز بشر، مطابقت کامل دارد. البته باید این حقیقت را پذیرفت که خداوند سبحان قادر مطلق در تمام عالم و کهکشان ها است و هرگونه عزم و اراده ای که بنماید، فوراً آن را به همان شکل اجرا می کند. اگر فرض ما بر این باشد که خداوند متعال برای این که نسل بشر را در کره زمین به وجود آورد، حضرت آدم را به صورت عروسکی گلی، به شکل بشر امروزی ساخت و سپس از روح خود بر روی دمید تا او جان گیرد. انجام این عمل در نزد او امر بسیار سهل و ساده ای

است و جای هیچگونه شک و شبهه ای هم درباره قدرت مطلق وی در عالم و کائنات وجود ندارد . اما بحث من ، گفتگو از حقایق دیگری است که به صورت آیات مختلف در قرآن کریم آمده اند و خداوند متعال نظریات مختلفی را در مورد به وجود آوردن و خلق بشر فرموده است . در آیاتی که ذیلاً" به ذکر آنها می پردازم ، وجود حضرت آدم در کره خاکی منافاتی با خلقت تدریجی او ندارد و نباید چنین تصور نمائیم که اگر خلقت آدم توسط خداوند متعال به صورت مستقل انجام شده است ، پس می بایست از تدریجی بودن پیدایش تکامل او صرف نظر کرد و تکامل را قبول نکرد . چون اگر بخواهیم در مورد خلقت اولیه آدم بحث نمائیم ، در اینجا دو حالت کلی پیش می آید :

۱- در این قسمت فرض بر این است که خلقت حضرت آدم با سایر موجودات عالم یک نوع پیوستگی خاصی داشته که همان مراحل تکامل روحی موجودات عالم است و از تکامل موجودات قبلی آفریده شده است .

۲- خلقت حضرت آدم هیچ نوع پیوستگی با سایر موجودات عالم نداشته و او به تنهایی دارای یک خلقت جداگانه و مستقلی از طرف ذات پروردگار یکتا بوده است . ولی این خلقت جداگانه ، به شکلی تدریجی و در اثر مرور زمان به وجود آمده که پس از پیدایش آن ، نسل بشر امروزی ، به تدریج به وجود آمده است . برای این که بتوانیم به فرموده خداوند متعال در کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم توجه نمائیم ، در اینجا برای روشن شدن مطالب فوق ، به ذکر چند آیه که روشنگر تمام حقایق عالم و چگونگی به وجود آمدن حیات بشر در سطح کره خاکی است ، می پردازم .

آیات فراوانی در مورد خلقت حضرت آدم که به عنوان اولین انسان از نسل بشر ، پا به عرصه این جهان خاکی گذارده در قرآن کریم وجود دارند که پس از آن به تدریج آیات دیگری ذکر می گردند که با مقایسه آنها نسبت به یکدیگر بعداً" در

مورد چگونگی خلقت بشر در روی کره خاکی بحث می‌نمایم .
 در این گروه از آیات خداوند متعال فرموده است که همه انسان های عالم
 هستی ، از نسل یک جفت آدم اولیه خلق شده اند .
 سوره نساء آیه ۱ : « ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید ، خدایی که شما را از
 یک نسل آفریده و همسرش را نیز از او به وجود آورده و از آن دو ، مردان و زنان
 بسیاری را پراکنده ساخت . »
 سوره اعراف آیه ۱۸۹ : « او کسی است که شما را از یک تن آفرید و
 همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا نزد او آرام گیرد . »
 گروهی دیگر از آیات کریمه وجود دارند که آفرینش انسان اولیه را از نطفه
 می‌دانند ، مانند :

سوره دهر آیه ۲ : « ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم . »
 سوره نحل آیه ۴ : « انسان را از نطفه آفرید و او سرکشی آشکار است . »
 سوره سجده آیه ۷ - ۸ : « آنگاه خلقت نژاد نوع بشر را از آب بی قدر مقرر
 گردانید ، سپس آن را نیکو بیاراست و از روح خود در آن دمید و شما را دارای
 چشم ، گوش ، قلب ، احساس ، هوش و... گردانید . »
 خداوند متعال در گروه دیگری از آیات قرآن کریم فرموده که در خلقت ، نوع
 بشر را از خاک آفریده است .

سوره فاطر آیه ۱۱ : « او نوع بشر را نخست از خاک بیافرید و سپس از نطفه
 خلق کرد ... »

سوره انعام آیه ۲ : « او کسی است که شما را از گل آفرید . »
 سوره روم آیه ۲۰ : « و نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید و
 سپس شما را به صورت بشر پراکنده ساخت . »

در برخی دیگر از آیات قرآن کریم آمده است که پیدایش آدم در آفرینش ،

ریشه اولیه آن از خاک بوده و سپس از نطفه و خون بسته شده و بعد از آن مراحل دیگری که مربوط به پیدایش حیات های بسیار شده اند .

سوره حج آیه ۵: « ای مردم اگر کسی از روز قیامت و قدرت خدا بر بعثت مردگان شک و ریبی دارید ، شما را نخست از خاک آفریدیم و آنگاه از آب نطفه ، آنگاه از خون بسته و آنگاه از پاره گوشت تمام و ناتمام در این انتقال و تحویل ، قدرت خود را به شما آشکار سازیم و از نطفه ها آنچه را که در مشیت ما قرار گیرد ، در رحم ها قرار دهیم تا به وقتی معین ، طفلی از رحم بیرون آوریم تا زیست کرده و به حد بلوغ و کمال برسد . »

سوره مؤمن آیه ۶۷: « او کسی است که شما را از خاک آفرید و سپس از نطفه و علقه و آنگاه شما را به صورت طفل خارج ساخت . »

آیات فراوانی در قرآن وجود دارند که چگونگی حالت های بشر را قبل از پیدایش اولیه او در سطح عالم هستی نشان می دهد و این عالم هستی را نمی توانیم فقط کره خاکی بدانیم . چون مسلماً " خداوند متعال بسیاری از کرات دیگر را در کهکشان های خود آفریده است که بندگانی با شناخت های متفاوت در آنها زندگی می کنند و افراد کره خاکی هم یکی از آن کراتی است که بشر در آن وجود دارد و زمانی که خداوند راجع به خلقت انسان در قرآن مطلبی را می فرماید ، نباید تمام آیات را با مقدمات و شواهد کره خاکی خودمان بسنجیم . بلکه در کرات دیگر مسیرهای شناخته شده بیشتری درباره خلقت ذات بشر وجود دارند که افراد کره خاکی از آنها بی اطلاع هستند . ولی نکته مهمی که برای بشر با علم و دانش بسیار محدود وی قابل توجیه می باشد این است که از آیات فوق و بسیاری از آیات دیگر که در قرآن کریم وجود دارند به نتیجه ای برسیم و بدانیم که خلقت آدم اولیه در سطح این کهکشان و عالم هستی چگونه بوده است ، آیا بشر اولیه به طور اتفاقی و ناگهانی پا به عرصه حیات

گذارده یا این که این حالت وی در اثر مرور زمان و به تدریج صورت گرفته است و آیا تکاملی در این میان وجود داشته و چنانچه تکاملی بوده، آیا از تکامل های مکرر جمادی به نباتی و نباتی به حیوانی به وجود آمده است و یا این که از مرکز دایره خلقت به طور مستقیم در جایگاه انسان اولی جای گرفته است. با بررسی آیات مختلف کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم و گفته ارواح متعالی، به این نتیجه می رسیم که پیدایش نسل بشریت در تمام کرات سماوی منجمله زمین به دو صورت شکل گرفته است:

۱- گروهی از افراد که مورد نظر خداوند متعال هستند و می بایست در سطح کرات مختلف اهداف خاص خداوند را انجام دهند و بشریت را از گمراهی و ذلالت برهانند. روحی به طور مستقیم از مرکز دایره خلقت بنا به دستور روح اعظم کائنات یا عقل کل عالم هستی به منطقه بالای بهشت انتقال می یابد و سپس این روح به امر پروردگار به نطفه ای دمیده می شود و بنا به حکم خداوند متعال طفلی در رحم مادر رشد می کند و پس از گذشت زمان معین، پا به عرصه حیات خاکی می گذارد و به رشد و کمال خود ادامه می دهد و پس از رسیدن به سن رشد کامل، وظایفی را که می بایست بنا به حکم خلقت انجام دهد، آن را شروع و به اتمام می رساند و همچون سایر بندگان خداوند متعال در کره خاکی زندگی می کند و پس از مرگ جسم مادی، روح وی مستقیماً" به همان طبقه بالای بهشت انتقال می یابد و پس از مدتی به اصل خود می پیوندد.

۲- بشرهای معمولی که احتیاج به هدایت و راهنمایی آن فرستادگان خداوند متعال دارند، در اثر تبدیل و تغییرهای مادی و تکامل های روحی و عقلی، به وجود می آیند. به همین علت است که در کره خاکی، رسولان کمتری زندگی می کنند و اگر هم برای راهنمایی افراد بشر پا بر این عالم بگذارند شناخته شده نیستند و یا آنهایی که شناخته شده می باشند، پس از گذشت زمانی کوتاه این

جهان را ترک می کنند و بعد از گذشت سال های متمادی رسولی از سوی پروردگار، برای راهنمایی افراد بشر نمی آید و اگر رأی حق قرار بگیرد، پس از مدتی بسیار طولانی احتمالاً "یک رسول دیگر در این جهان ظاهر می شود" .

با توجه به مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که آیات قرآن کریم، خلقت مستقل آدم را پذیرفته . ولی طوری نبوده که آدم دفعتاً و یکباره پا به عرصه حیات بگذارد . بلکه تا به وجود آمدن کامل، مراحل ترتیبی ای را به تدریج گذرانیده است، تا این که از طرف خداوند متعال، روح انسانی بر وی دمیده شده است . کما این که در **سوره آل عمران آیه ۵۹** آمده است: « همانا مثل خلقت عیسی نزد خداوند مانند آدم است که او را از خاک آفرید . »

سوره حجر آیه ۲۶: « و ما انسان را از گل خشکیده ای که از گل بدبوی و تیره رنگ گرفته شده بود آفریدیم . »

سوره رحمن آیه ۱۴: « انسان را از گلی خشکیده که شبیه سفال است، بیافرید . »

اگر آیات فوق را تا زمانی که روح در جسم دمیده می شود، کنار هم بگذاریم و به ترتیب از نکات عمده نوع خلقت، آن مطالبی را برداشت نمائیم، به این نتیجه می رسیم که بشر تا زمانی که روح در جسم وی دمیده شود، مراحل تکاملی زیادی را پشت سر گذارده و پس از آن به عقل کامل و روحی نیرومند دست یافته است، یعنی در مرحله اولیه از خاک به وجود آمده و خاکی که ملکول و اتم های آن به تکامل رسیده بودند (خاک سیاه) و سپس او را از گل ساخته و بعداً تبدیل به چکیده ای از گل شده که پس از آن به صورت گل خشکیده و سفال در آمده است و پس از گذراندن مراحل اولیه که خود یک نوع تکامل مادی محسوب می شود، به وی، روح دمیده شده است، وگرنه روح خداوند متعال به همان شکل اولیه خاک یا گل گندیده دمیده نشده است، زمانی که به این ماده تکامل یافته،

روحی از طرف خالق دمیده شد ، خداوند از فرشتگان خواست که او را سجده نمایند ، در غیر این صورت ماده تکامل یافته قابل ستایش یا پرستش ملائک و فرشتگان قرار نمی گرفت .

روح بشر یک مبحث جداگانه است . ولی در این بخش ، قسمتی از شناخت روح که بُعد فلسفی آن از نظر علم روحی و ادیان با هم برابری کامل دارند بیان می گردند . زیرا هدف من از بیان مباحث فوق این است که بتوانم ایدئولوژی مذهبی خود را که بیش از نیم قرن از آن پیروی کرده و به شناخت ارزنده ای در این مورد دست یافته ام ، با تمام علوم روز ، بخصوص علوم روحی مطابقت دهم و به سایر افرادی که فرصت پیگیری برخی از مطالب علمی و دینی را در طول عمر خود نداشته اند ، حقیقتی را بنمایانم . اگر از گفته های خداوند متعال که در کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم آمده است ، بتوانیم به صورت علمی بهره برداری نمائیم ، متوجه می شویم که اکثر رهنمون علوم امروزی ، مطالبی هستند که در زمان های بسیار دور ، در کتب آسمانی آمده اند و در اصل برداشت های علمی امروزی ، مغایرتی با نظر هیچ یک از ادیان ندارند .

از دیدگاه کتاب های آسمانی ، انسان موجودی است دو بعدی که یک جنبه آن ، دارای حالت مادی می باشد و از نظر همگان پوشیده نیست و شناخت زیادی نسبت به این عنصر مادی در دست است و قسمت دوم آن بعد معنوی یا روحی وی می باشد که موجب بروز حالت های مختلف در افراد بشر می گردد و نیز سبب می شود که به این جسم مادی شخصیت دهد و او را در جامعه به اشکال و حالت های مختلف بنمایاند و نفس افراد بشر ، تابع این نیروی ذاتی او می باشد .

خداوند متعال درباره وجود روح آیات فراوانی را بیان فرموده است که وجود و بقای آن را کاملاً تأیید می نمایند ، یعنی دوگانگی بشر از هر نظر مورد تأیید

خداوند متعال می باشد و این که برخی از مادیون اظهار می دارند: بشر تنها از جسم مادی به وجود آمده و هیچ نیروی دیگری در ذات وی وجود ندارد، حرفی است بی محتوا و خارج از علم و عقل و منطق.

خداوند در سوره سجده آیه ۱۹ قرآن کریم، می فرماید: «سپس به آفرینش انسان پرداخت و از روح خود در او دمید و برای شما گوش و چشم و دل آفرید...» از مفهوم آیه فوق درک می نمائیم که خداوند سبحان می بایست دارای یک قدرت عظیم روحی باشد که از روح خود بر تمام بندگان بدمد و سپس آنها را خلق نماید و به همین علت است که من در اکثر کتاب های خود از خداوند رحمن به نام روح اعظم یا عقل کل عالم هستی یاد کرده ام. خداوند متعال که در آیه فوق فرموده، «من قسمتی از روح خود را در انسان دمیدم» منظور این است که می خواهد قدرت و عظمت و شوکت روح را به بشریت بنمایاند که افراد در زمان حیات، خود را پوچ و باطل ندانند و چنانچه در طول عمر بتوانند روح خویش را پرورش دهند، می توانند به ذره ای از قدرت خدایی دست یابند. چون ذره ای از روح خالق، در ذات وجودی آنها دمیده شده است و ارزش روح بقدری بالا می باشد که خداوند آن را به خود نسبت داده. در حقیقت قدرت وجود هر فردی مربوط به نفس و روح وی است و به دلیل این که بین روح و جسم، از بدو تولد، تعلق خاطری به وجود آمده، برقراری این ارتباط حیات روحی و مادی بین این دو می باشد، وگرنه جسم و روح هر یک از عناصر کاملاً جداگانه ای به وجود آمده اند که از نظر ساختمانی هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند.

نیروهای عقلی مانند فهم، درک، شعور، ضمیر و... در روح بشر قرار دارند و زمانی که روح از جسم مادی جدا می شود، این نیروها هم توسط روح به عالم ارواح انتقال می یابند و انسان توسط عقل و اندیشه و دانش خود می تواند به حقایق حیات و آفرینش پی ببرد و شناختی از زمان گذشته حیات مادی خویش به

دست آورد . این قدرت های روحی که در افراد بشر وجود دارند ، اگر فردی بخواهد از آنها در راه صحیح علمی و معنوی استفاده کند ، محققا می تواند به برخی از اسرار آفرینش پی ببرد و آنها را بشناسد ، کما این که خداوند متعال در **سوره روم آیه ۸** می فرماید : « آیا در خود نیاندیشیده اید که خداوند آسمان و زمین و آنچه در آنها است را به حق آفریده است » از مفاهیم آیه فوق در می یابیم که منظور خداوند این است که روح انسان دارای قدرت والایی است و اگر فردی بخواهد به برخی از اسرار حق در کائنات پی ببرد ، با روح خود می تواند تمام آنها را در حد مقدورات قدرت روحی و عقلی خویش بشناسد . زیرا انسان موجودی است آمیخته از عشق ، اندیشه ، محبت ، عاطفه ، عقل و ... که تمام آنها مربوط به قدرت های روحی وی می باشند و با داشتن چنین حالت هایی است که خداوند در آیه فوق از آنها سؤال می کند که آیا در مورد آسمان ها و زمین و آنچه در آنها هست نیاندیشیده اید . زیرا ذات حق از وجود قدرت های زیادی در انسان آگاهی دارد که اگر فردی بتواند آنها را بکار گیرد ، می تواند از برخی اسرار خلقت آگاهی یابد و سپس مطالبی را در این مورد بیان نماید که دیگران حتی از درک آن عاجزند .

روح بشر دارای نیاز و خواست های متعددی است که اگر فردی بتواند آنها را به طور صحیح و کامل بر آورده نماید ، به درجه کمال انسانیت دست می یابد و چنانچه این نیازها را فردی نتواند به طور منطقی و عقلانی ارضاء نماید ، روح وی حالت عصیانگری پیدا می کند و اعمال ناصالح و خلافی از وی سر می زنند که موجب ذلالت و گمراهی وی در زمان حیات می شوند . نیازهایی که موجب غنای روحی می شوند ، در هر جامعه و مکتبی متفاوت است . چون برخی از جوامع اطلاع از نیازهای سایرین ندارند و یا این که نیاز آنها برایشان چندان مهم نمی باشند و چنین حالتی در مکاتب مختلف جهان هم دیده می شوند ، فرضا

برخی از جوامع توجه زیادی به نیازهای معنوی دارند و گروهی دیگر نیازهای مادی و اقتصادی را سرلوحه اعمال خویش قرار می دهند و یا گروهی به دنبال شناخت و نیازهای عقلی، در گرد جهان می گردند و عده ای برای نیازهای انسانی و معنوی، تمام عمر خویش را به دنبال شناخت حقایق حیات و خداوند می گردند و برای سایر نیازهای خود اهمیت چندانی قائل نمی شوند و به آنها توجه چندانی ندارند. چون از نظر یک انسان کامل، غیر از نیازهای فوق، مابقی به صورت یک وسیله زندگی محسوب می شوند، نه هدف اصلی و نهایی و یک فرد عاقل هرگز ایده و هدف خود را با یک وسیله تعویض نمی نماید. البته باید به این اصل توجه داشته باشیم که تمام نیازهای عقلانی را باید در حد مقدمات بر آورده نمود و نمی بایست آنها را بگونه ای سرکوب کرد که فرضاً "بخواهیم برای مدتی از شر آنها رهایی یابیم". چون انجام این عمل موجب می شود که اثرات بدی در حالت روحی افراد در دراز مدت بروز کند که رهایی از گرفتاری و ناراحتی و عواقب آنها کار سهل و ساده ای نیست. اما می بایست با تمام تمایلات و خواست های نفسانی به صورت عقلانی برخورد شود و نفس کشی در بشر کار پسندیده ای نیست. چون ما می دانیم که انسان چند بُعدی است و هر بُعد وی دارای یک نوع نیاز مخصوص به خود می باشد و برای این که فردی بتواند از سلامت روح و جسم برخوردار باشد، باید نیاز هر یک از آنها را در حد مقدمات و قدرت عقلانی و جسمانی خویش برآورده نماید و بر طرف نمودن این نیازهای مادی و معنوی موجب رشد تکاملی انسان ها می گردد و آنها را به سوی کمال سوق می دهد و چنانچه عکس آن درباره گروهی صورت گیرد، موجب می گردد که عقده هایی در روح و روان افراد به وجود آیند که سبب بروز برخی از ناراحتی های اشخاص و در نتیجه موجب عدم تعادل و آرامش جامعه گردند.

عده ای از افراد که به طور ناشناخته سراغ کسب فضایل و معنویت می روند ، از روی ناآگاهی در برخی از مواقع اظهار می دارند که ما برای جسم خود ارزشی قائل نیستیم و توجهی به آن نداریم و جسم خود را در این عالم رها شده و بی مصرف می دانیم . در صورتی که چنین اظهار و یا ادعایی کاملاً بی اساس و نادرست است . زیرا پرورش جسم موجب رشد سایر ابعاد ذاتی بشر می گردد و اگر جسم فردی رو به ضعف و تحلیل رود ، قوای روحی ، عقلی و... وی نیز بتدریج از کار می افتد و یا حداقل نقصانی در آنها به وجود می آید .

هر فردی که جسم خود را سالم و صورت و ظاهر خویش را زیبا می آراید ، نسبت به افرادی که به جسم و وضع ظاهری خود توجهی ندارند ، دارای حالت روحی بسیار بهتری است . چون روح بشر از زیبایی های آفرینش لذت می برد و اصولاً "انسان زیبا جو است" .

زیبایی و زیباجویی در این جهان متفاوت است و هر قوم و قبیله ، با ایدئولوژی های مختلف ، در زمان حیات مادی برای خود زیبایی هایی را پذیرفته اند که احتمالاً "آن زیبایی ها از نظر دیگران قابل قبول و پسندیده نیستند ، شاید هم گروهی از اشخاص جوامع از آن زیبایی های بخصوص گریزانند . ولی آنچه مسلم است ، خو و خصلت روحی تمام افراد بشر در این است که از پلیدی و زشتی هایی که می شناسند دوری گزینند و به سراغ خوبی و زیبایی ها جذب گردند . با توجه به این که بشر از زشتی ها گریزان است . ولی گاهی اخلاق و خلق و خوی محسنه یک فرد زشت موجب می شود که مطلقاً "زشتی یا نازیبایی های ظاهری وی مشاهده نشوند و همگان او را بخاطر سیرت زیبا دوست داشته باشند . چون در تمام مکاتب ، ارزش اخلاقی افراد بیشتر از زیبایی مورد تأیید و قبول قرار می گیرند و هر فردی با عملکردهای خوب و اخلاقیش سنجیده می شود ، نه صورت و لباس زیبا ،

افراد بسیاری در جهان هستی وجود دارند که همیشه سعی می نمایند ، عقیده خود را برتر از دیگران بدانند و نظر و عقیده و اندیشه و فکر خود را به مراتب کاملتر و بهتر از همگان تصور می کنند . دلیل بروز چنین اندیشه هایی این است که هر فردی در یکی از دوائر متحد المركز دایره خلقت به ادامه حیات مادی خویش می پردازد و در مسیر تکامل عقلی و روحی خاصی در حال پیشرفت است و در این دایره اندیشه خود را بالاتر از همگان می داند ، چون وی از مسیر و دوائر مختلف بسیاری گذشته و از تمام افکار افرادی که در دوائر عقب تر از او قرار دارند ، آگاهی دارد ، ولی از طرز فکر افرادی که در دوائر تکامل قبل از او قرار گرفته اند ، هیچ خبری ندارد و به همین علت هم فکر می کند که اندیشه و فکر او درست تر از همگان است و کسی نمی تواند بهتر از او فکر کند و یا طرحی را پیاده یا اجرا نماید .

یکی دیگر از مسائل کلی که شناخت آن مورد توجه همگان می باشد ، بررسی و درک طبیعت و ماهیت بشر است و در این مورد از ادوار گذشته تاکنون نظریات و اعتقادات مختلفی در روانشناسی ، فلسفه و... بیان گردیده است ، ولی تمام آن نظریات تاکنون نتوانسته اند حقایق ذات وجودی تمام نوع بشر را بیان کنند ، چون هر فردی که در سطح کره زمین زندگی می کند ، دارای یک حالت روحی و اخلاقی مخصوص به خود است که افراد دیگر چنین حالتی را ندارند و حتی می توان گفت که این شش میلیارد و اندی افراد بشر که در سطح کره زمین زندگی می کنند ، به اندازه یکایک آنها حالت و خصوصیات روحی خاصی در طبیعت وجود دارد ، ولی در مورد روحیه و حالات بشر به طور عموم و کلی ، مطالبی را می توان بیان داشت که شامل حالات روحی اکثریت قریب به اتفاق مردم می باشند ،

درباره ماهیت و فطرت افراد بشر به طور کلی می توان چنین اظهار نظر نمود

که حالت روحی و شخصیت هر فردی عبارت از صفتی است که هر شخصی در بدو تولد با خود به عالم خاکی آورده و دلیل آن هم این است که هر روحی نیاز به تکامل دارد و بارها می بایست به تکامل برسد تا این که خود را از مرحله بشریت به آدمیت و از آدمیت به انسانیت و انسان اولی برساند و به همین علت هم هر فردی با روح تازه ای زائیده و خلق می شود و هر روحی که برای تکامل با ماده ترکیب می گردد، دارای گذشته ای مخصوص به خود است و برای تکامل و بهبود بخشیدن به گذشته های خویش، به جهان می آید و محیط، جامعه و ... نمی تواند تأثیر چندانی در مسیر تکامل آن به وجود آورند و این حالت را در میان افراد خانواده های مختلف می توان به وضوح مشاهده کرد. یعنی با وجود این که تعدادی برادر و خواهر تحت نظر و کنترل یک پدر و مادر و محیطی مشابه همدیگر زندگی می کنند و رشد می یابند. ولی در هر یک از افراد خانواده و فرزندان، حالت روحی و خصوصیات جداگانه ای مشاهده می شود که با دیگری مغایرت کامل دارد و اگر تمام تیره بشر (بشر، آدم، انسان، انسان اولی) از روح مطلق خداوند یکتا باشند، مسلماً در بین هیچ یک از جوامع بشری، فردی بد، خاطی، جنایتکار، دزد، دروغگو، حسود و ... مشاهده نمی شد. چون خداوند یکتا از تمام بدی ها مبرا است و در ذات وجود او که روح اصلی از ذات وی می باشد، نمی بایست بدی وجود داشته باشد. بنابر تعاریف فوق می توان در مورد ماهیت و سرشت افراد بشر جملات زیر را نوشت طبیعت و ماهیت هر فردی عبارت است از صفات و خصوصیات که نیاز تکاملی هر کس به آن مربوط می باشد و از آغاز آفرینش، در نهاد وی وجود داشته و در اینجا باید بگوییم که یکی از اساسی ترین مسائلی که در بیان و شناخت مطالب فوق به ما کمک می کند این است که در مرحله نخست بدانیم این موجودی که به عنوان اشرف مخلوقات خداوند متعال خلق شده در اعمال و رفتار و کردار خود آزاد است یا محدود؟

یعنی در طول زمان حیات خویش تابع جبر می باشد یا اختیار؟ البته در این زمینه نظریات بسیاری ارائه گردیده که مهم ترین آنها به شرح زیر می باشند .

۱- بشر تمام اعمال و حرکات و افعال دنیوی را بر مبنای خواست و ارادهٔ اختیاری خویش انجام می دهد و تحت تأثیر هیچگونه نیرو و یا قدرت درونی یا بیرونی دیگری قرار ندارد و زندگی او در زمان حیات مادی ، کاملاً "اختیاری است .

۲- تمام اعمال و افعالی را که بشر در طول زندگانی خود انجام می دهد ، به صورت جبر است و هیچ کس در تغییر دادن آن قسمت ها از زندگی که مربوط به سرنوشت او می باشند ، دخالتی ندارد و همیشه یک سلسله از عوامل خارجی و درونی هستند که افراد را به سوی اعمال ، کردار ، گفتار و رفتارهای خاصی می کشانند ، تا این که فردی مرتکب عملی خوب یا بد شود . حال این فعل می تواند در زندگی او را رستگار نماید و یا به ذلت و خواری بکشاند و در اصل تمام زندگی بشر به حکم اجبار انجام می شود و اختیار در آن هیچ دخالتی ندارد .

۳- خلقت بشر به گونه ای است که نه کاملاً "تابع نیروی جبر می باشد و نه اختیار کامل از خود دارد و در طول عمر مادی خویش از آزادی عمل و اندیشه خاصی برخوردار است .

نظریاتی که در بالا بیان شد ، کلی ترین عقایدی است که تاکنون در زمینه حالت های جبر و اختیار بشر از طرف محققین ، دانشمندان و... عنوان شده اند . اگر به حالت های زندگی و قدرت های روحی بشر توجه بنمائیم ، متوجه می شویم که در هر فردی دو ضمیر وجود دارد که هر یک از آنها برای هدف خاصی به وجود آمده اند و اعمال جداگانه ای را انجام می دهند .

۱- ضمیر آگاه : تمام اعمالی را که بشر بنا به میل و خواست و شخصیت مادی

خویش انجام می دهد، در قدرت ضمیر آگاه وی می باشد و در انتخاب و انجام تمام افعالی که به آگاهی ارتباط دارند، در تصمیم گیری و انجام آنها کاملاً صاحب اختیار و آزاد است و هیچ کس یا نیرویی نمی تواند در مقابل آن ایستادگی نماید.

۲ - ضمیر ناخودآگاه: در اکثر مواقع، اعمالی در زندگی افراد به وقوع می پیوندند که هیچگونه خواست و یا میل باطنی در آن وجود نداشته، ولی پس از مدتی آن عمل و یا فعل خود به خود به وقوع پیوسته است و گاهی اتفاق می افتد که فردی امروز عملی را بنا به میل و خواست خود انجام می دهد که پس از گذشت چند سال، آثار عمل گذشته وی معین و مشخص می گردد و آن شخص بعد از گذشت زمانی دراز در می یابد که اگر در گذشته آن فعل و یا عمل از وی سر نزده بود، امروزه این واقعه جدید برایش رخ نمی داد که موجب تغییر سرنوشت او پس از گذشت چند سال گردد، بنابراین در ذات بشر حالت هایی را خداوند متعال خلق فرموده که افعال برخی از آنها اختیاری و گروهی اجباری می باشند، در مورد اختیار باید گفت که خداوند برای همه مردم قوانینی را معین و مشخص فرموده که افراد با ایمان می بایست از آن قوانین پیروی کنند تا این که در زندگانی جهان مادی و آخرت خود رستگار شوند، در غیر این صورت در زندگانی پس از مرگ به جزای اعمال و رفتار غلط و بدشان خواهند رسید، اگر قدری از روی حقیقت بینی و ایمان به این مطلب بنگریم، متوجه می شویم که خداوند متعال افراد بشر را در زمینه انتخاب، آزاد گذاشته، به طوری که قوانین الهی را بپذیرند و یا از قبول آنها سرباز زنند، توجه می فرمائید که آزادی انتخاب در فرامین خداوند متعال کاملاً مشخص می باشد.

در مورد آزادی انتخاب در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارند که این حقیقت را بر همگان مشخص و مسلم می نمایند، برای نمونه به ذکر یکی از آن

آیات می پردازم تا این که خوانندگان محترم توجه بنمایند که خداوند متعال ، بشر را در انتخاب اعمال و افعال خوب و بد ، آزاد گذارده و این عقل و درک بشر است که باید در این مورد کدام را بپذیرد و یا در اتفاقات زندگانی آنها را نادیده بگیرد .

سوره اسراء آیه ۷ : « اگر نیکی کنید به خودتان نیکی کرده اید و اگر بدی نمائید به خودتان بدی نموده اید . » ولی در مورد جبر باید گفت که هر فردی دارای سرنوشت و قضا و قدری است که به طور ناخواسته در زندگی افراد بشر رخ می دهند و وجود آن را هرگز نمی توان انکار نمود .

درباره عدم اختیار و جبر حیات نیز آیات فراوانی را در کتاب های آسمانی می توانیم مشاهده نمائیم که چند نمونه از آنها را در این زمینه از قرآن کریم بیان می نمایم .

سوره انعام آیه ۵۹ : « هیچ تر و خشکی نیست ، مگر آن که در کتاب روشن است . »

سوره آل عمران آیه ۲۶ : « بگو بار الهی مالک حکومت ها توئی به هر کس که بخواهی حکومت می دهی و از هر کس که بخواهی حکومت را می گیری و هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می بخشی . »

سوره یونس آیه ۲۵ : « و خدا همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند و هر که را می خواهد ، به راه راست هدایت می کند . »

سوره دهر آیه ۳۰ : « شما نمی خواهید مگر خدا بخواهد . »

از مفاهیم آیات فوق در می یابیم که تمام حوادث عالم و سرنوشت اشخاص ، قبلاً در محلی ثبت شده اند . ولی بشر از وجود آنها ناآگاه است و در طول زندگانی خویش تابع قدرت و نیروی آن ناشناخته های از پیش تعیین شده قرار می گیرد ، بدون این که هیچگونه شناخت یا اطلاعی از وجود آنها داشته باشد و

نظر به این که برخی از قسمت های زندگانی افراد بشر از قبل تعیین شده اند ، آدمی اجبار به پذیرش آنها دارد و در این زمینه می بایست گاهی خود را تسلیم تقدیر و سرنوشت خویش نماید و هر آنچه را که ناخواسته و از طرف خداوند متعال بر او وارد می شود ، از جان و دل بپذیرد و از آن رویدادهای ناخواسته که از طرف نیروهای الهی بر او وارد می شوند شکر بجای آورد . چون حکم خالق است که به این صورت بر وی وارد شده و چاره ای جز تسلیم و رضا ندارد . قضا و قدر یا سرنوشت یک نوع سنت و خواست الهی است که بر جهان هستی حکمفرمایی دارد .

هر فردی در طول زندگانی خود دارای دو نوع سرنوشت است که یکی از آنها حتمی و دیگری غیر حتمی می باشد . سرنوشت حتمی آن مطالب و حقایقی هستند که حتماً بگونه ای به وقوع می پیوندند و موجب تغییراتی در زندگی شخصی افراد بشر می گردند که مرگ و تولد و ازدواج هایی که در آنها نطفه وجود دارند و ... جزو این گروه از سرنوشت ها می باشند و تحقق یافتن فعل آنها غیر قابل تغییر است . ولی سرنوشت غیر حتمی را افراد بشر می توانند با اعمال ، رفتار و کردار خوب یا بد خود ، به نفع یا ضرر خویش تغییر دهند ، یعنی این نوع سرنوشت ها ، به دلیل بروز علل و عواملی در آنها دگرگونی به وجود می آید . فرضاً " فردی در سرنوشت غیر حتمی او آمده است که چند سال یا ماه از آخر عمر خود را باید در بستر بیماری بگذارند ، چنانچه این شخص قبل از فرارسیدن زمان بروز و وقوع سرنوشت غیر حتمی ، مرتکب اعمال و افعال نیک و خداپسندانه ای شود ، تا آخر عمر سلامتی جسم مادی خود را حفظ می نماید و بدون این که از سرنوشت آینده خود باخبر باشد از یک خطر بزرگ رهائی می یابد . با بیان مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که سرنوشت حتمی و غیر حتمی هر یک از افراد بشر ، از روز ازل در لوح سرنوشت تعیین شده اند و

ارواح نگهبان ، مسئول اجرای مطالب و افعال این لوح می باشند . ولی بشر در زمان حیات مادی خویش می تواند برخی از اتفاقاتی را که مربوط به سرنوشت غیر حتمی وی می باشند ، با اعمال و رفتار و کردار خویش تغییر دهد . بشر در مورد تغییر سرنوشت های حتمی خویش ، هیچگونه اختیار و قدرتی ندارد . در اینجا باید یک مطلب دیگر را بیان نمایم و آن هم قدرت و مشیت الهی است . چون کسانی که نسبت به ذات پروردگار شناخت کامل دارند ، می دانند هر فعل و انفعالی که در عالم هستی روی می دهد ، خداوند متعال می داند و تا خواست او در بین نباشد ، هیچ واقعه ای رخ نمی دهد ، کما این که در سوره دهر آیه ۳۰ می فرماید : « و شما نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد ، همانا خداوند آگاه و حاکم است » . در عالم هستی که این کره خاکی و آنچه در آن وجود دارند ، همگی جزو اسباب و مسببات خداوند است و هر پدیده و رویدادی که رخ دهد ، دارای علت و سبب خاصی می باشد که منشأ تمام آنها ، از ذات احدیت و عقل کل عالم هستی سرچشمه می گیرند و یا به بیان دیگر می توان گفت که هر علت و معلولی در نظام این آفرینش ، در جهت فاعلیت و خواست خداوند متعال قرار دارد . چه بسا تاکنون دیده ایم که فردی تصمیم به اجرای عملی گرفته ، ولی هرگز موفق به انجام یا اجرای آن عمل نشده است و هرچه در این زمینه کوشیده ، تمام فعالیت های وی بی نتیجه مانده اند . چون در هر بار که مبادرت به اجرای آن کار یا عمل نموده ، ناگاه با موانعی ناشناخته و ناخواسته روبرو شده که از انجام آن جلوگیری به عمل آورده است . باید بدانیم که خداوند متعال ، حکیم و دانا است و بر کسانی که لیاقت شناخت ندارند ، گمراهی و ضلالت می دهد و آنان که او را شناختند و در ادامه تکامل های روحی در مسیر حق و حقیقت گام بر می دارند ، آنها را هدایت و راهنمایی می فرماید . بنابراین عامل هرگونه گمراهی و ضلالت و یا نور توحید خداوند متعال ، خود افراد بشر هستند که با اعمال و رفتار و

کردارهای خوب و بدی که دارند ، مورد لطف و مرحمت و یا تنفر و زجر الهی قرار می گیرند و خداوند در بین بندگان خوب و بد خود هیچگونه تبعیضی قائل نمی شود و هر کسی را در خور تکامل روحی و لیاقتش کیفر یا پاداش می دهد .

در مباحث فوق در مورد جبر و اختیار مطالبی بیان گردیدند که از برداشت های عقلی آنها متوجه می شویم که از نظر خداوند متعال نه کسی در آزادی مطلق زندگی می کند و نه این که تمام رفتار و کردار و اعمال زندگانی وی با جبر مطلق است و در این زمینه آیات فراوانی وجود دارند که مؤید این دو مطلب می باشند و به همین علت هم این آیات الهی موجب گردیده اند تا برخی از افراد که شناخت کاملی از حیات ندارند در سرگردانی و گمراهی به سر برند . زیرا این اشخاص چنین تصور می کنند که تعدادی از آیات الهی موجب اثبات جبر در تمام زندگانی افراد بشر است و گروهی دیگر از آیات ، اختیار کامل را به او می دهد و درک و تشخیص چنین حقایق و مطالبی ، امر بسیار مشکلی است که در خور فهم همگان نمی باشد . ولی اصل کلی این است که بشر از نظر خلقت در هیچ زمانی قدرت تغییر دادن برخی از افعال را ندارد و گروهی از افعال خداوندی را که شرطیه هستند ، با اعمال خوب و پاک و صحیح یا بد خود می تواند تغییر دهد ، به همین دلیل هم ، خداوند متعال دو نیروی بسیار قوی و مشخصی را به نام های ضمیر آگاه و ضمیر ناخود آگاه در هر فردی از افراد بشر به ودیعه گذارده تا این که هر فردی بتواند از هر دوی آن ضمیرها به طور مطلوب و منطقی بهره برداری نماید . استفاده صحیح از این دو ضمیر است که فردی را در زندگانی حیات مادی و پس از مرگ رستگار می نماید و فرد دیگری به علت استفاده ناصحیح از آنها ، مورد خشم الهی قرار می گیرد و روح وی نیاز به تکامل های زیاد پیدا می کند ، تا این که با شناخت کافی و درک ذات احدیت به سوی او بشتابد .

سرنوشت

کم ، تو شکایت بکن از سرنوشت
 آه مکش ، بر فلک و کردگار
 آنچه نباید ، به زبان آمده
 کارِ خلائی ، مکن اندر حیات
 آنچه که بینی ، همه از کبریا است
 آن که ندارد خبر از کردگار
 بی خبر آمد به جهان ، رهگذر
 قافله سالارِ جهان ، خالق است
 روشن از او گشته همه انجمن
 او در رحمت بگشاید همی
 منزل او ، در دو جهان ، هر کجا است
 گه سخن از خانه آن خالق است
 حج خدا ، قلب کس بی نوا است
 خانه او در همه ، این عالم است
 منزل او ، کوه و گهی ، قعر چاه
 سنگ سیه ، کی بود اصلِ خدا
 قبله ، فقط یک اثر از خالق است
 کار کس دیگری از کبریا است
 ذره ، ز عالم ، همه آثار او
 بر همه دینی ، دهد او قبله ای
 لایق تو ، هر چه بُود ، آن نوشت
 داده به تو ، خوب و بد ، این روزگار
 حرفِ حقیقت به میان آمده
 بر بشر و جامد و انس و نبات
 عالم و در آن ، همه ذاتِ خداست
 یا نشناسد به جهان آن نگار
 هیچ ندارد ، خبر از خیر و شر
 اوست ، که بر هر دو جهان فائق است
 حلقه بگوشش همه از مرد و زن
 بر همه مخلوق خود و ، آدمی
 در همه جا ، همزه بادِ صبا است
 قلب بشر ، گه بر آن لایق است
 بهر همه ، از شه و هر اغنیا است
 مُهرِ نگینش ، همه جا خاتم است
 کی رود او ، در دلِ سنگِ سیاه
 یک اثری مانده ز خالق به جا
 نی ، ز وجودی ، که ورا لایق است
 خانه او ، هم به زمین و ، هوا است
 چرخ و فلک ، نقطه ، ز پرگار او
 بر من و صوفی ، کس وامانده ای

بنده ، رسد بر حرمِ خالقش
 برخی از آن کعبه ، گروهی ، کنشت
 دیر و حرم ها ، همه از هم جدا است
 هر که رسد از ره خود بر نگین
 سر نهم آنجا که سرم مست او است
 هر که به نوعی ، که بود لایقش
 هر که به نوعی رسد اندر بهشت
 چون حرمِ هر که ، مسیرِ خدا است
 عده ای از مکه ، گروهی ز چین
 جان دهم آنجا که روانم ، ز او است

رهبر فرخنده در این روزگار

از ره خود ، رفته به سوی نگار

حالت های تکاملی بشر

جهانی را که امروزه مشاهده می نمائیم ، از بدو خلقت خود تاکنون محل و عرصه کارزاری بس عظیم بوده است و تمام عناصری که مانند جمادات و گیاهان و حیوانات و نسل بشر در سطح آن زندگی می کرده اند ، هر یک به شکلی خاص دستخوش عوامل محیطی و یا جنگ و ستیز با یکدیگر ، برای ادامه حیات و تنازع بقا بوده و هستند . چون هیچ یک از آنها از لحاظ حالت های ذاتی و درونی و بیرونی با یکدیگر هماهنگی و برابری کاملی ندارند و به همین علت هم هر کدام به گونه خاصی در حال تهدید و انهدام دیگری می باشد .

در جمع این موجوداتی که در سطح کره زمین قرار دارند ، در مسیر مشخصه خلقت میان آنها انسان هایی وجود دارند که در اثر همین کشمکش های محیطی و ... به مرور زمان به نوعی تکامل دست یافته اند . این گروه از مخلوقات خداوند ، در زمان حیات دنیوی خود سعی بر این دارند که زندگانی را به آرامی و شناخت ذات احدیت بگذرانند و در حد امکان با کسی جنگ و ستیز ننمایند و عمر خویش را در درستی ، پاکی ، صداقت ، صلح و صفا بسر برند . در مورد چگونگی به وجود آمدن این قبیل انسان های متعالی در سطح کره خاکی ، در مرحله نخست باید نظری به اصل خلقت موجودات عالم بیافکنیم و پس از آن ببینیم که چگونه ممکن است در این جهان خاکی ، فردی رذل ، پست ، بی ایمان ، پخیل ، دروغگو و ... وجود داشته باشد و در مقابل وی فرد دیگری در زندگانی

خویش بتواند خود را به درجه تکامل، پاکی، درستی و در نهایت به انسانیت برساند؟ برای این منظور، مقدماتاً باید علت به وجود آمدن چنین اختلافاتی را از نظر خلقت و مشیت الهی بررسی نمائیم.

نحوه تشکیل عالم و کائنات و این خلقت و هستی از نظر ادیان بخصوص اسلام بر این است که آفرینش در یک زمان و برای یک بار توسط خداوند متعال به وجود آمده و سپس چنین شکلی را به خود گرفته است. ولی تمام عناصر و موجوداتی را که در کره خاکی می توان دید، در اثر مرور زمان به وجود آمده و شکل گرفته و یا تدریجاً آشکار شده اند.

زمانی که به کتب آسمانی می نگریم، متوجه می شویم که در تمام آنها نظریه تکامل خلقت و هستی، تقریباً با یکدیگر برابری دارند. ولی نظریه و عقاید فلسفه دانان و دانشمندان فراوانی بر این است که تمام عناصر و مواد اولیه عالم، در اثر اختلاط و امتزاج هایی که به تدریج در عالم هستی صورت گرفته، به وجود آمده اند و سپس در اثر مرور زمان، پوسته زمین اینگونه به خود شکل گرفته است و پس از گذشت زمانی، تمام عناصر جمادی، در اثر سیر تکامل، قدرت تغییر و تبدیل به خود گرفته و ذرات تکامل یافته ای که تغییر شکل پیدا کرده اند، آماده جذب عالم نباتی شده و در اثر تکامل های مکرر و به صورت گیاهان خودرو، در نقاط مختلف و مناسب عالم خاکی، شروع به رشد و نمو کرده اند. (در حال حاضر هم که میلیاردها سال از پیدایش کره زمین می گذرد، در اکثر نقاط این کره خاکی، گیاهانی وجود دارند که به صورت خودرو می رویند و رشد و نمو می نمایند و پس از زمان معینی از بین می روند و سال بعد در همان زمان، از آن زمین ها همان گیاهان شروع به روئیدن می نمایند) و پس از گذشت دوران هایی چند، این گیاهان تغییر شکل یافته و تخمدان تولید کرده و نر و ماده در بین آنها به وجود آمد و سپس گیاهان عالی تری از آنها پدیدار شد و بعدها درختچه و

درختان مختلف را در سراسر جهان به وجود آورده اند که امروزه بشر شاهد تنوع و باروری آنها می باشد .

در برخی از این گیاهان ، آثار دوگانگی ذاتی ، یعنی حد فاصل بین گیاه و حیوان را می توان مشاهده نمود ، بدین معنی که در بین آنها درخت نر و ماده وجود دارد و ادامه حیات و بقای آنها در صورتی عملی است که این دو گیاه نر و ماده ، در جوار یکدیگر زندگی کنند ، تا این که درخت ماده بتواند از درخت نر ، بارور گردد ، در غیر این صورت این دو درخت از خود محصولی که دارای دانه های رویشی باشند به وجود نمی آورند و در نتیجه پس از مدتی ، هر دو درخت در اثر تنهایی محکوم به فنا هستند .

برخی از این گیاهان دارای نیروهایی هستند که می توان آن را با احساس حیوانی برابر دانست . چون این گیاهان از احساس خاصی برخوردارند . فرضاً" در اثر تماس های دست از خود نوعی حساسیت و عکس العمل بروز می دهند و یا فقط از درخت های نر مشابه خود بارور می شوند و حتی در برخی از کتب آمده است که درخت خرما فاصله چندانی با خوی حیوانی ندارد ، بگونه ای که اگر درخت ماده قصد داشته باشد از درخت خرمای بخصوصی بارور شود ، گرده افشانی از سایر درخت های خرما را نمی پذیرد .

زمانی که به حالت برخی از گیاهان و حیوانات دریائی نظر می افکنیم ، به وضوح می توان یک همبستگی و نزدیکی خاصی را در بین آنها مشاهده نمود . فرضاً" در کف دریا ، حیواناتی زندگی می کنند که مانند درخت نخل ، دارای ریشه هستند و با این ریشه های خود در محل ثابتی از کف دریا ، برای همیشه ثابت باقی می مانند و هیچگونه جابجایی یا حرکتی را در طول زندگانی از خود بروز نمی دهند و زمانی که بدن آنها را برای بررسی مشخصات می شکافیم ، حالت حیوانی در آنها مشاهده می گردد که برخی از مرجان ها و بسیاری دیگر از

جانداران دریایی، دارای چنین حالت هایی می باشند .

یکی از عمده ترین اختلافی که بین گیاه و حیوان وجود دارد، در این است که گیاه از اول رویش تا آخر حیاتش در یک محل ثابت، به رشد و نمو خود می پردازد . ولی حیوان پس از به وجود آمدن، شروع به حرکت می کند و اصولاً " غیر از گروه خاصی از حیوانات نمی توانند در محل ثابتی باقی بمانند و زندگانی نمایند . یکی دیگر از اختلافات بارز بین آنها، در احساس است . چون حیوانات دارای حواس چند گانه هستند و گیاهان معمولاً از نظر ظاهری و شناخت محدود بشر، از احساس کمتری برخوردار می باشند . اما در طبیعت گاهی مشاهده می شود که گیاهان در نقاط مختلف و تیره های خاص، از نیروی احساس و تشخیص و درک جداگانه ای برخوردار می باشند که این حالت های احساس گیاهی را بشر به سادگی می تواند مشاهده نماید و یا آنها را تشخیص دهد .

اگر بخواهم درباره تمام حالت های مشابه و مختلفی که در گیاهان و حیوانات وجود دارند بحث نمایم، می بایست موارد بسیاری را به رشته تحریر در آورم و تنها این چند مثال را فقط جهت توجه و شناخت بیشتر خوانندگان محترم می نویسم که بدانند در برخی از شرایط، بین تیره گیاهی و حیوانی، فاصله چندانی وجود ندارد و اگر از نظر علمی به سیر تکامل موجودات عالم از بدو خلقت بنگریم، به راحتی زنجیر بهم پیوسته و ناگسستنی ای را در بین تمامی آنها می توانیم مشاهده بنمائیم . یکی دیگر از نشانه هایی که حیوانات از ذات اولیه خود لذت می برند، گردش تمام آنها حتی بشر، در گل، گیاه، سبزه و... است و این حالت نمایانگر این است که روزی این حیوانات در آن محیط زندگی می کرده اند که چنین وابستگی هایی را درباره سبزینه گیاهی از خود بروز می دهند و وجود این حالت ها در تمام آنها به علت خریزه و فطری بودن آن

است .

به علت احساس و حالت های ذاتی خاصی که در حیوانات وجود دارد آنها دارای چنین احساس و درک و تحرکی می باشند ، تا بدین وسیله بتوانند به حیات خود ادامه دهند و در هر یک از موجودات زنده که این حالت ها قوی تر باشد ، درجه تعالی و تکامل آنها نیز بیشتر از دیگران است . در بین کلیه جانداران و حیوانات عالم ، تفاوت های بسیاری را می توانیم مشاهده نمائیم که یکی از بزرگترین اختلاف آنها در چگونگی حالت های تکاملی عقل آنها است که برخی از حیوانات دارای شعور و درک و فهم بیشتری نسبت به سایرین می باشند و معمولاً حیواناتی که دارای چنین خصوصیات و محسناتی هستند ، به مراتب بهتر از سایر حیوانات می توانند تحت تعلیم و آموزش های مختلف قرار گیرند و در خلقت حیواناتی که در سطح کره زمین صورت گرفته ، از نظر علمی ، عملی و... به اثبات رسیده است که بشر بهترین نوع آنها از نظر فراگیری و احساس و درک و هوش می باشد .

در بین افراد بشر نیز گروه های بخصوصی را می توانیم مشاهده نمائیم که فراگیری علم ، ایمان ، اعتقاد و... آنها نسبت به هموعان خود به مراتب بیشتر از دیگران است و به همین علت هم می بایست تیره بشر را به نسبت فهم ، درک ، شناخت ، اعتقاد ، ایمان و... به رده بندی های جداگانه ای تقسیم کرد و هر گروهی از آنها را در یک رتبه و مقام خاصی از نظر تکاملی دایره خلقت قرار داد ، به عقیده من (نویسنده) بهترین طبقه بندی ای را که برای تیره بشر در مورد حالت های تکامل عقل و روح می توانیم در نظر بگیریم ، به شرح زیر است :

بشر

آدم

انسان

انسانِ اُولی

بشر: موجودی است که از نظر عقل، شعور، فهم، درک، احساس، ایمان و... هنوز در مرحله حیوانی است و تنها اختلاف او با حیوانات در این است که با دو پا راه می رود و کلام هایی را چون انسان ها بر زبان می آورد. ولی در گفته های او هیچ درستی، صمیمیت، صداقت، عشق، وفا، ایمان به خداوند یکتا و... وجود ندارد. این موجود تمام مادیات عالم را برای خود می خواهد و اگر هم نوعانش و حتی در نزد بعضی از آنها، زن و فرزندشان از گرسنگی بمیرند، حاضر نمی شوند از مال خود و حتی گاهی از ثروت دیگران، کمکی به آنان بنمایند. در مسیر زندگی گاهی با افرادی مواجه می شویم که درک، فهم، منطق و شعور آنها به مراتب پائین تر از برخی حیوانات است و در ادامه حیات، مایل نیستند هیچ حقیقتی را بپذیرند و یا به کسی مهربانی و لطف و خوبی کنند. جواب اعمال و خیر و ثواب را با ناسپاسی و پستی می دهند. اگر کسی را لب پرتگاه ببینند، سعی می کنند با لگد او را به ته آن روانه کنند. هرگز از آرامش و شادی دیگران شاد نمی شوند و از ثروت و مکنّت هم نوعان خود دلتنگند و در تمام طول عمر خود هیچ گرسنه ای را سیر نمی کنند و عمل خیر آنها، به هیچ یک از نزدیکان و دوستان و افراد جامعه نمی رسد و همیشه در صدد آزار رسانیدن به سایرین بوده و از آزار رسانیدن به دیگران، لذت می برند. این افراد اگر در مکنّت و ثروت غوطه ور باشند، حاضر نیستند حق دیگران را به آنها بازگردانند. افراد بشر گاهی از آسایش و آرامش فرزندان خود هم ناراحت می شوند و هرگز نمی توان اعمال، رفتار و کردار این قبیل افراد را با انسان های اُولی که اکثر زمان عمر خود را برای رفاه حال دیگران مصرف می نمایند، مقایسه نمود.

آدم: این گروه قدری وارسته تر از افراد بشر می باشند. چون ضمن این که سودی به فردی نمی رسانند، ضروری هم در زندگی به دیگران وارد نمی کنند و

همیشه به فکر زندگانی خود و خانواده شان می باشند ، این عده از افراد اگر فردی را در لب پرتگاهی مشاهده کنند ، کاری به کار او ندارند ، نه به وی کمک می کنند که از سقوط او جلوگیری بعمل آید و نه این که سعی می کنند با لگد او را به عمق پرتگاه روانه نمایند ، خیر و ثواب و ضرر آدم ها به کسی نمی رسد و به همین علت هم همگی خود را افرادی کامل و وارسته و معتقد و با ایمان می دانند ، از درد و غم دیگران نه خرسند می شود و نه نگران ، چون این افراد هیچ احساسی نسبت به زندگانی دیگران ، حتی خانواده خود ندارند ،

انسان : اگر این گروه از افراد در عالم وجود نداشتند ، تعادل مادی ، معنوی ، روحی ، اخلاقی ، اجتماعی و... جوامع بهم می خورد و هیچ معیاری در جهان وجود نداشت که بتوان با آن افراد خوب را از بد تشخیص داد ، خوشبختانه تعداد انسان هایی که در سطح کره زمین وجود دارند ، بسیار زیادند ، این اشخاص همیشه سعی دارند علاوه بر این که زندگانی خود را منی گذرانند ، به دیگران هم به طرق مختلف کمک نمایند و در وجود آنها عقده های مختلف مانند بخل ، کینه ، حسادت و... مشاهده نمی شود از آرامش دیگران لذت می برند و اگر صاحب قدرت و ثروتی باشند ، سعی دارند به همه نیکی نمایند و کمک های مادی و معنوی فراوانی را برای مردم انجام دهند ، این افراد از ناراحتی هموعان خود زجر می برند و تا زمانی که نتوانند به افراد غمدیده و یا ناتوان کمک کنند ، از فعالیت باز نمی ایستند ، وجود این افراد موجب می شود که در جهان مراکز خیریه ، علمی ، فرهنگی و... تأسیس گردد ، انسان ها در مسیر خلقت به تکامل خوبی دست یافته اند ، انسان ها در طول زندگانی خود سعی دارند آنچه را که از نظر علم ، دانش ، ثروت و... اندوخته اند ، در سطح معقولانه و بدون هیچ نظر و چشم داشتی در اختیار هموعان خود قرار دهند و آنچه را که در مقدمات خویش دارند ، سعی می نمایند فقط همان را در زندگانی خود جلوه دهند و هرگز

موجب تظاهر علم، قدرت و ثروت خود به دیگران نمی شوند و افراد جامعه و محیط خود را با همان صورت ظاهری که دارند، می پذیرند، یعنی چشم طمع به ثروت یا جمال و... دیگران ندارند. این اشخاص برای آسایش و آرامش دیگران می کوشند، تا این که بتوانند برای جامعه خود مفید واقع شوند و از وجود آنها سودی عاید هموعان و یا دوستان و نزدیکانشان گردد و در تمام طول عمر سعی بر این دارند تا نفع دیگران را تزییع ننمایند.

انسان اولی: این افراد در جهان مادی به درجه نهایی انسانیت از نظر درستی، پاکی، خوبی و... دست یافته اند و آنها را به طور جسته و گریخته در بین افراد جامعه می توان یافت. انسان های اولی کسانی هستند که برای هدف خاصی از طرف خداوند یکتا در عالم بشریت ظاهر می شوند و در طول زندگانی خود به گونه ای راه گشای سایرین می گردند و آنها را به سوی معرفت، معنویت، اخلاق، کمال، درستی، خداشناسی و... سوق می دهند. این قبیل افراد در تمام سطح کره خاکی پراکنده هستند و در طول عمر حیات مادی خود کلیه وقتشان را برای هدایت و راهنمایی دیگران صرف می کنند و یا بگونه ای سبب می شوند که علم بشریت در زمان های خاصی از نقطه توقف به حرکت در آید و ادامه مسیر تکاملی دهد. تکامل بشر و آدم در اثر وجود راهنمایی های آشکار و پنهان انسان های اولی می باشد. چون اکثر افراد جوامع با دیدن اعمال و رفتار و کردار خوب و شایسته آنها سعی دارند خود را در آن مسیرهای انسانی، الهی، اخلاقی و... قرار دهند.

با توجه به مطالبی که در بالا نسبت به رده بندی نسل بشر نوشته شد، حال بهتر می توان استاختی نسبت به سر فصل همین بخش به دست آورد و دانست که چرا در این کره خاکی برخی از افراد دارای حالت و روحیه ای بسیار پلید و قلبی آکنده از خشم، نفرت و کینه های حیوانی می باشند و گروهی دیگر از افراد جوامع تمام

وقت خود را صرف شناخت ذات حق و تسلی و همدردی با دیگران می نمایند و سعی دارند تا افراد جوامع خود را در سطح مقدوراتشان از بدی ها برهانند و به سوی علم، معرفت، عرفان و... سوق دهند.

در گذشته ای نه چندان دور که دوران نوجوانی و جوانی را می گذرانیدم، با شخصی آشنا شدم که سواد چندانی نداشت، ولی مردی جهان دیده بود. زمانی که فردی او را ناراحت می کرد و یا آسیبی از جانب کسی به وی وارد می شد، لب به نصیحت می گشود و در بین سخنانش می گفت: «بشر باید انسان باشد.» درک این مطلب برای عده زیادی مشکل بود و درست به گُنه مطلب و گفته های وی، کسی پی نمی برد. زیرا اکثراً تصور می کردند که این نوع جملات برای او به صورت الفاظ ملکه ذهنی در آمده و در برخی از مواقع این جمله را ناخواسته بیان می نماید. پس از مدت ها که به شناخت حقایق ذات وجودی افراد بشر پی بردم، متوجه شدم که آن شخصی که سواد کلاسیک بسیار محدودی داشت، دارای شناخت فراوانی نسبت به مسئله رده بندی افراد بشر بود و کاملاً این حقیقت را می دانست که از بشر کسی نمی تواند انتظار خوبی، مهربانی و... داشته باشد، مگر این که روزی بشر بتواند خو و خصلت خود را تغییر داده و به مرحله انسانیت برساند و پس از این حالت است که از فردی می توان انتظار درستی، پاکی، محبت و... داشت.

بنیاد فلسفه تکاملی از نظر اکثر دانشمندان عبارت است از تبدیل شدن هر عنصر و یا موجودی به نوعی بهتر و بالاتر از خود که دارای شعور و عقل بیشتری نسبت به گذشته خود باشد. گذشتن از مرحله ای به مرحله بالاتر، زمان بسیاری به طول می انجامد و ضمناً شروع و ادامه تکامل طوری نیست که هر موجودی فوراً و پس از مرگ، تبدیل به نوع دیگری گردد و یا این که با نابودی آن موجود چنین حالتی به وقوع پیوندد. این مسیر تکاملی مربوط به خواست آن موجود

نیست . بلکه این حالت تکاملی بنا به جبر عالم هستی صورت می گیرد و نیازی به محرک خارجی و فیزیکی ندارد . چون تکامل ، عنصر مادی و روحی ، از بدو خلقت برای آنها و هر شیئی معین و مشخص شده و هر موجودی پس از گذشت زمان معین ، می بایست این مسیرهای تکاملی را بتدریج و زنجیره وار بپیماید . هر یک از آنها در زمان پیمودن مسیرهای تکاملی ، روش های خاصی را از راه شناخت هایی که از طریق محیط و جامعه و به صورت علمی ، درک فلسفی ، موهبت های الهی و ... کسب کرده اند ، دنبال می کنند . این چنین سیر و سلوک هایی برای صعود عرفانی به شناخت های عقلی است و زمانی که فردی به مرحله کمال عقلی رسید ، از آن زمان به بعد است که می تواند خود را در مسیر تکامل نهایی و کمال مطلق بداند .

شناخت این حالت کمال ، بستگی به برابری حقایق حیات با حالت های مختلف روحی افراد دارد ، و اصولاً "هیچ ارتباطی با تصور و تخیل آنها در مورد اعمال و کردار شان ندارد .

زمانی که بشر به صورت نوزادی متولد می شود ، دارای جوهر و ذات آزادی است که هر چه رو به رشد می گذارد ، به نسبت شناخت هایش از محیط ، صاحب درک ، عقل ، علم ، عمل و ... بیشتری می شود . اگر در این زمان کودکی که در حال رشد است و به سوی نوجوانی و جوانی پیش می رود ، به دلایل مختلف محیطی ، جوهر وی تغییر یابد ، مسیر تکامل ذاتی او نیز عوض می شود و راه زندگی روحی او نیز به حالتی دیگر جلوه گر می گردد و گاهی هم در مسیر زندگانی از خود بی خبر می شود .

برای نمایاندن حالت های مادی ای که گاهی در افراد بشر ظهور می کنند و موجب تغییرات کلی در زندگانی معنوی و اخروی آنها می گردند ، شایسته است که به نیروهای ذاتی که در جسم مادی افراد بشر وجود دارند ، پردازم و مطالبی را

در این زمینه، برای خوانندگان محترم بنویسم. البته این حالت هایی که در ذیل به رشته تحریر در می آورم، در مورد کلیه افراد صدق نمی کند. چون عده زیادی از افراد که در جوامع وجود دارند، از این حالت مستثنی هستند و نوشته های ذیل شامل حالت آنها نمی شود. افرادی که به مطالعه این مبحث از کتاب می پردازند، خود می توانند قضاوتی در حالت زندگانی خویش بنمایند و بدانند که در چه مرحله ای از این حالت های بشری، قرار گرفته اند و چنانچه ضمن مطالعه متوجه شدند که خود آنها نیز جزو این گروه از افراد جوامع هستند، سعی در بهبود بخشیدن به حالت و روش و اعمال و کردارهای خویش بنمایند، تا در زمان مابقی عمری که از زندگی مادی آنها بجا است، بتوانند خود را از برخی قید و بندهایی که در اثر مادیات و یا جاه طلبی و... به آنها دست داده است، رها سازند و قدرت رسیدن به تکامل روحی را در این چند روزه حیات مادی خویش به دست آورند، تا این که شاید بتوانند خود را به کاروان سعادت که در اصل زندگانی پس از مرگ آن را حمل می کند، برسانند و در عوالم روحی، نزد خالق خود شرمنده و روسیاه نگردند.

هر فردی که پا به جهان مادی می گذارد، برای تکامل می آید که در قسمت های گذشته، تقریباً "شرح مختصری از آن بیان گردیده است. ولی همانگونه که می دانید، جسم مادی ساختمان آلی موجودات زنده، مانند نبات و جانوران که بشر هم جزوی از آن است، در تمام طول عمر حیات در معرض نیروهایی قرار می گیرند و در اثر فعل و انفعالاتی، متولد می شوند و پس از تولد هر یک از آنها به شکل و حالت خاصی، رشد می کنند و در نهایت رشد، زمانی به همان حالت متوقف باقی می مانند و سپس شروع به پیری و فرسودگی می کنند و در نهایت از نظر شکل ظاهری، از بین می روند. این موجوداتی که در جهان به وجود می آیند، ضمن ادامه حیات با برخی از ناراحتی های ارگانیکی و درونی و

حتی بیرونی مواجه می شوند که قبل از رسیدن زمان های پیری دچار فرسودگی و مرض هایی می شوند که اگر توسط نیروهای خارجی به آنها کمکی نشود، از پای در می آیند و می میرند. این حالت ها را که در زمان حیات برای موجودات جاندار به وجود می آیند، دوره تکاملی عمر مادی یا چرخه عمر می نامند.

در مورد تکامل مادی حیات گیاهان بحث و گفتگوی زیادی نمی نمایم. چون حالت های گیاهان، در مناطق مختلف با آب و هوای اقلیمی، تغییر می یابند و پس از گذشت زمانی طولانی نسل آنها به گونه ای جدیدتر جلوه گر می شوند و در این زمینه، دانشمندان بسیاری، تجربیات مختلفی داشته اند و تقریباً اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، شناخت های کافی و علمی زیادی از آنها دارند. ولی در مورد سایر موجودات زنده، مانند حیوانات و افراد بشر، هر چه متخصصین و دانشمندان مقالاتی را از حالت های درونی و بیرونی آنها بنویسند، مجدداً مشاهده می شود که در هر زمان با پدیده های جدیدتری از خصوصیات و روحیات موجودات زنده، بخصوص نسل بشر مواجه می شوند که هر یک از آنها قابل بحث و بررسی تازه ای است.

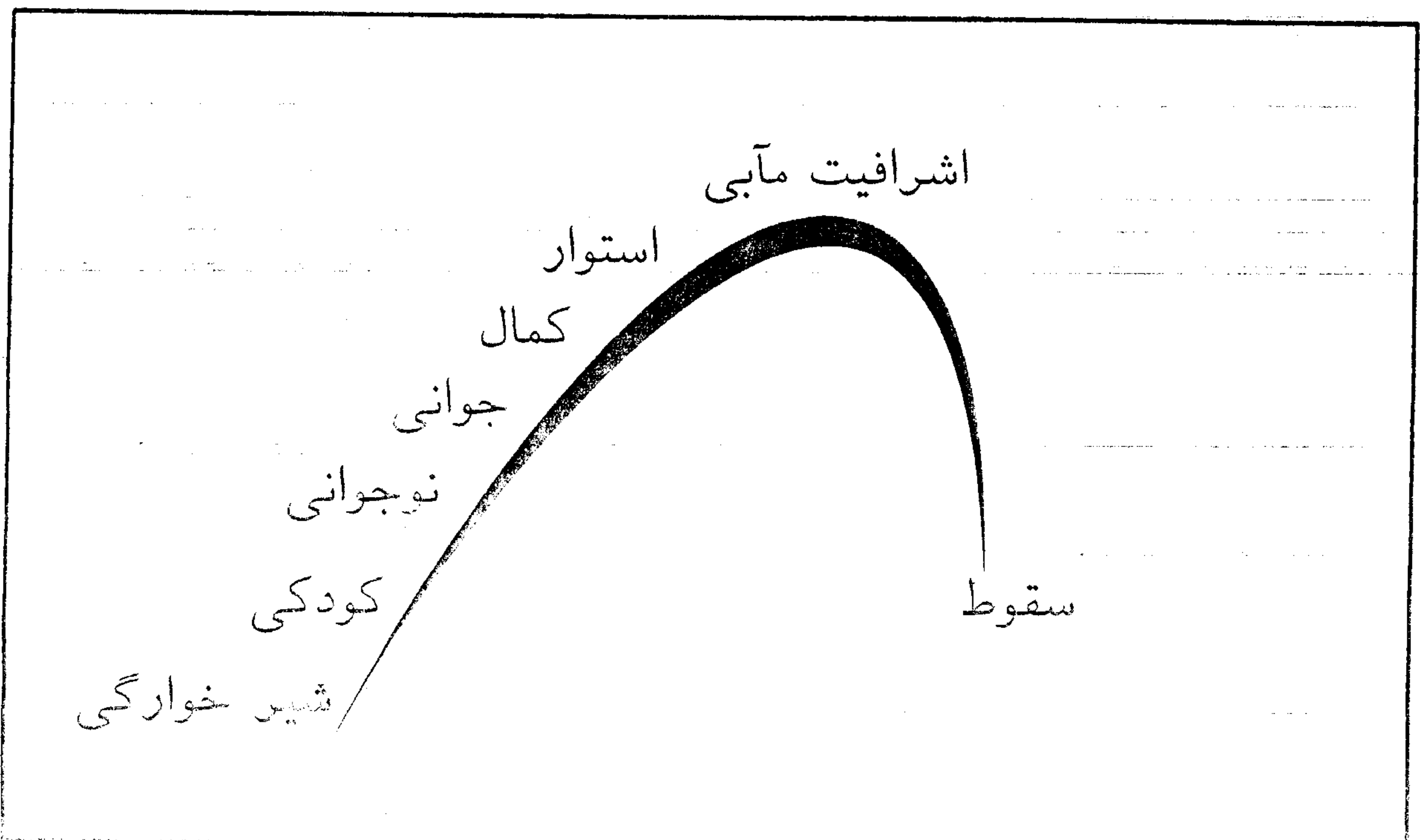
در این مبحث از چگونگی بیان حالت زندگانی حیوانات پست، خودداری می نمایم و تنها درباره بشر که از نظر تکامل عقلی و روحی و جسمی، در رأس این حیوانات قرار دارد، می پردازم.

زمانی که فردی از افراد بشر در جامعه به رشد کامل جسمی رسید و شروع به کار و حرفه نمود، تا وقتی که دوره کهنولت او فرا برسد، حالت هایی را از خود بروز می دهد که هر یک از آنها، نمایانگر وضعیت روحیه و تکامل مادی وی در زمان های بخصوص می باشد. البته این حالت ها معمولاً در افرادی که فقط به ظواهر حیات توجه بیشتری دارند و به حقایق حیات که زندگانی پس از مرگ یکی از اصول کلی آن است، نمی اندیشند رخ می دهد. چنین حالت هایی را افراد

خاص در روحیه خود به وجود می آورند، وگرنه اشخاصی که در زمان حیات مادی توجه چندانی به ظواهر حیات ندارند و در تمام طول عمر خود در صدد شناخت ذات خویش و خداوند متعال هستند، هرگز ماده و ثروت، تأثیری در دگرگون ساختن حالت روحی آنها از خود بجای نمی گذارد و از مسیر حق و حقیقت، خارج نمی گردند.

زمانی که فردی در حال رشد مادی و اجتماعی است و به ثروت و مقامی دست می یابد، در مراحل اولیه، روحیه خود را از دست می دهد و حالت های عادی وی کاملاً تغییر می یابند و تکبر، نخوت، غرور، خودخواهی و... بر زندگی وی مستولی می شوند. در آن زمان خود را برتر از همگان می داند و در تمام جلسات خانوادگی یا اجتماعی و دوستانه سعی دارد که همگان پذیرای شنیدن گفته های صحیح یا غلط وی باشند و او را بدون دلیل و علت تأیید و تحسین نمایند. در چنین مواقعی این افراد از همگان حتی خداوند خود بدورند و هرگز تصور مرگ خویش را نمی کنند و همیشه بر این باورند که با همین حالت، ثروت، قدرت، غرور و...، تا ابد به زندگانی خود ادامه خواهند داد و مرگ مخصوص دیگران است و هرگز به سراغ آنها نمی آید. چنین اشخاصی در شرایط فوق سعی دارند که ثروت و قدرت خود را در همه جا به رخ دیگران بکشند. این حالت ها معمولاً در زندگانی جوانان و میان سالان مشاهده می شود. ولی کسانی که در سنین بالا توانسته اند به موقعیت هایی برسند، معمولاً چنین حالت هایی با آنها دست نمی دهد. این گونه افراد در زمان پیری سعی دارند حالت های روحی، جسمی، حتی لباس و وسایل منزل و... خود را مشابه جوانان در آورند و رفتار اخلاقی خود را طوری به دیگران بنمایانند که هیچ نسبتی با سن و سال و جهان دیدگی آنها نداشته باشد. بعد از مدتی که این افراد در چنین شرایطی زندگی کردند، مجدداً تغییرات جدیدی در حالت روحی آنها

بروز می کند و از آن پس سعی دارند تا مرآوده خود را با نزدیکان و خویشان کمتر کنند و زمانی که به محلی دعوت می شوند، کار خود را بسیار پر اهمیت جلوه گر سازند و در هر جلسه خانوادگی و یا دوستانه که شرکت می نمایند، سعی بر این دارند که متنی بر آنها بگذارند و حاضر شدن خود را در آن جلسه امری بسیار مهم و افتخار آمیز برای صاحب خانه جلوه دهند. در این مراحل در تمام کشمکش ها و بگو مگوهای خانوادگی دخالت کرده و نظریات صحیح یا غلط خود را به دیگران می قبولانند و از نظر حالت ظاهری سعی می کنند که اختلاف کمتری با دیگران داشته باشند. ولی در باطن هیچ توجهی به وضع روحی و زندگی آنها ندارند و در حد مقدمات خویش کوشش می کنند از زندگانی اشرافی برخوردار باشند، اگر چه هیچگونه شناختی نسبت به آن نداشته باشند. پس از مدتی که خود را از نظر داخلی و محیط خانوادگی غنی احساس نمودند، شروع به رقابت با دیگران می نمایند و تصور می کنند که هرگز سقوطی در زندگی آنها به وجود نخواهد آمد. اگر بخواهیم منحنی زندگانی این افراد را رسم نمائیم، تقریباً "شکلی مشابه این منحنی به دست می آید."



در حالت اشرافیت مآبی است که حالت و رفتارهای زیر در اکثر افراد تازه به دوران رسیده مشاهده می گردد که در نتیجه وجود همین حالت تکامل مادی موجب نیستی و فنا می شود .

۱ - افراد در محل کار و محیط زندگانی خویش ، به تجملات و ظاهر سازی های فراوانی توجه می نمایند ، یعنی بهترین وسایل و مدرن ترین دستگاه ها را برای منزل یا محل کار خود تهیه می کنند و زرق و برق فراوانی به ساختمان و محیط زندگانی و شغلی خود می دهند ، در حالی که امکان این وجود دارد ، در محل کار خویش هیچ عمل مثبت و سازنده و خداپسندانه ای را انجام ندهند . ولی مخارج و مصارف و ظواهر محیط کار خود را روز به روز افزایش می دهند و حتی گاهی وسایلی را برای منزل یا دفتر کار خود تهیه می کنند که از نحوه مصرف آن هیچ گونه اطلاعی ندارند و این وسایل را فقط برای تجمل و یا به رخ کشیدن دیگران خریداری می نمایند .

۲ - شروع به مخارج بی دلیل می نمایند و سعی دارند در این زمان به مسافرت هایی که هیچ سودی در زندگی آنها ندارد ، پردازند .

۳ - سعی بر آرایش های پر خرج دارند . فرضاً " برای درست کردن موهای خود و آرایش ، همیشه به گران ترین آرایشگاه ها می روند و تنها هدف آنها از این عمل ، ارضاء عقده های درونی و سرکوب شده آنها می باشد .

۴ - در این زمان است که آنها نگران خاتمه حیات خود می شوند و اکثر اوقات در این فکر هستند که اگر بمیرند ، چه بر سر وسایل زندگی و ثروت و مکنت آنها می آید و آنهایی که در این موقع به فکر مرگ خویش می افتند ، جهت فخر فروختن به افراد فامیل و... برای جسم مادی خویش مقبره های گران قیمت و خوش آب و هوایی تهیه می کنند ، که اگر روزی مردند ، جسم مادی آنها در آسایش و آرامش بخصوصی قرار گیرد .

۵- سعی دارند در نقاط مختلف ویلایی را برای (بیلاق و قشلاق) خود تدارک ببینند و وسایل تفریح کاملی را در آنها ایجاد نمایند . فرضاً " برای ویلای کنار دریای خویش قایق موتوری می خرند و هرگز جرأت سوار شدن آن را در روی آب دریا ندارند .

۶- از دیگران با تشریفات کامل پذیرائی می کنند و چنانچه این افراد (میهمانان) دارای شخصیت مادی خاصی باشند ، حاضرند اکثر ثروت خود را برای خودنمایی و این که به آنها بفهمانند ، قدرت مادیشان از میهمانان بیشتر است ، صرف کنند ، تا مورد تحسین و یا تملق دیگران قرار گیرند .

۷- گران ترین تابلوها را به دست می آورند و در منازل و یا محل کار خود نصب می کنند ، بدون این که کوچکترین ذوق هنری داشته باشند و یا نقاش آنها را بشناسند و یا پی به ارزش هنری و معنوی آن برده باشند . این افراد همیشه سعی دارند نور افشانی زیادی در محل کار و منزل خود به وجود آورند .

در زمان اشرافیت مآبی ، اعمال و حالت های بسیاری از این قبیل افراد بروز می نماید که اگر بخواهم تمام آنها را عنوان کنم ، مطالب آن صفحات زیادی را اشغال می کند . ولی به طور کلی ، این زمان اشرافیت مآبی برای افراد تازه به دوران رسیده به نسبت مقدمات مادیشان رخ می دهد که این زمان بدترین وقتی است که آن فرد را آماده سقوط و فنا می نماید . چون حالت و موقعیت مناسبی را که در زمان کمال به دست آورده بود ، در اثر بروز حالت اشرافیت مآبی خود به تدریج از دست می دهد و سرانجام می بایست به سوی نوعی سقوط کشیده شود و اعمالی را که این قبیل افراد در شرایط جدید انجام می دهند ، موجب از دست دادن حالت خوب آنها می شود ، به همین دلیل هم اگر فردی در مقابل هر رویداد ، عملی را از خود بروز ندهد ، عکس العملی هم در مقابل آن نخواهد دید و زمانی فردی مستوجب درد و رنج و یا لذت بردن از واکنشی است که در مدتی قبل ،

کنشی را در مقابل آن از خود بروز داده باشد .
چنانچه بخواهیم این قبیل افراد را در جوامع به صورت واضح و آشکار مشاهده نمائیم ، می توان طی شرایط ذیل آنها را در بین افراد جامعه تشخیص داد .

الف : در مجالس و میهمانی ها سعی دارند از لباس هایی استفاده کنند که کمتر کسی مشابه آن لباس را در آن محیط داشته باشد و با نمایش دادن وسایلی که به خود یا لباس هایشان می آویزند ، سعی دارند به گونه ای برتری خویش را از نظر مادی به همگان بفهمانند . لباسی را که قبلاً در یک میهمانی پوشیده اند و افرادی که در میهمانی جدید حضور دارد ، آن لباس را برای یک بار در تن او دیده اند ، نمی پوشند و حتماً لباس جدیدی به نسبت مقدمات خود تهیه می کنند و یا تغییراتی را در لباس قبلی خود به وجود می آورند و سپس از آن استفاده می نمایند .

ب : اگر زمانی بخواهند با فردی که مورد نظر آنها است ، قرار ملاقات های دوستانه یا کاری و... بگذارند ، سعی دارند محل دیدار آنها در بهترین و گران ترین هتل های شهر و یا مراکز مشابه آن باشد و وقتی که در آن محل ، طرف مقابل خود را مشاهده کردند سعی می کنند ، خوراکی هایی را سفارش دهند که اشراف مآبانه باشد و کمتر کسی از افراد معمولی جامعه از آنها استفاده نماید و حتی گاهی غذایی را سفارش می دهند که فقط نام آن را شنیده اند و تاکنون خود آن را ندیده اند .

ج : اگر بهترین مدارس و مؤسسات علمی و تحصیلی در نزدیکی منزل آنها و یا در کشورشان وجود داشته باشد ، سعی دارند ، فرزندان خود را با سرویس های خصوصی به مدارس دور دست روانه کنند و یا برای هم چشمی و فخر فروشی به دیگران ، فرزندان خود را که حتی هیچ استعدادی برای درس خواندن ندارند ، به

خارج از کشور اعزام دارند ، حال چه سرنوشتی برای تعلیم و تربیت و آموزش و آینده این کودک در پیش می باشد ، به آنها توجه چندانی ندارند و برای آنها اصل این است که به دیگران فخر بفروشند و بگویند ، من فرزندم را برای فراگیری و آموزش علوم مختلف ، به خارج از کشور و یا فلان مدرسه فرستاده ام .

د : این افراد به دلیل این که صمیمیت چندانی از اطرافیان خود در دل ندارند ، کمتر کسی را می توانند به اسم صدا کنند و همیشه سعی دارند در مقابل دیگران فامیلی و نسب و شغل نزدیکان و دوستان و همکاران را مطرح نمایند و چنین انتظاراتی را هم از طرف مقابل دارند و چنانچه یکی از دوستان نام آنها را صدا کند ، مدتی از او آزرده خاطر می شوند و حتی گاهی اتفاق می افتد که به همین علت با وی قطع رابطه می نمایند . این خانواده ها به محض این که فرزند و یا اقوام درجه یکشان که نسبت به آنها نظر خاصی دارند ، فرضاً " در رشته پزشکی ثبت نام کنند ، از همان روز اول ، او را دکتر صدا می کنند و سعی دارند ، فرد دیگری از دوستان و اقوام ، غیر از دکتر ، نام دیگری برای وی انتخاب نکند و حتی اسم اصلی او را هرگز صدا ننماید و اگر فردی این عمل را انجام دهد ، از او می رنجند و به گونه ای این مطلب را به او تذکر می دهند .

۵ - این افراد را می توانید در سالن و میادین ورزشی بخصوصی که به دلیل پرخرج بودن آن نوع ورزش ، اکثریت قریب به اتفاق افراد قادر به اجرای آن نیستند ، بیابید ، گرچه ممکن است قدرت و جرأت اجرای آن ورزش را نداشته باشند ، ولی وسایل گران قیمت آن وسیله ورزشی را تهیه می کنند و لباس آن را به تن می کنند و اغلب سعی دارند با این لباس در بین مردم ظاهر شوند ، تا این که بتوانند برتری خود را از نظر مادی به دیگران بنمایانند تا قدری از عقده های حقارت آنها ارضاء شود .

برای اکثر افرادی که در این شرایط قرار گرفته اند ، نوعی جنون به وجود

می آید ، چون در این زمان است که خود را برتر از تمام افراد محیط خویش می دانند و حتی گاهی ادعاهایی نیز در مورد معنویت و نیروهای الهی دارند ، زیرا افراد متملقی که در پیرامون آنان وجود دارند ، چنین شناخت های بی دلیلی را در آنان به وجود می آورند و اکثر افراد تازه به دوران رسیده ای که شناخت حقیقی از زندگی و نحوه استفاده بردن از آن را نمی دانند ، پس از گذشت مدتی در حالت نوعی جنون و دیوانگی می میرند و حتی قبل از مرگ هم به نسبت فهم و درک خود ، سفارشات را به بازماندگان خود می نمایند که آنها را در محل های بخصوص و زمین های گران قیمتی دفن کنند ، تا از عقوبت های الهی در مقابل اعمال زشت و پلیدی که در زمان حیات مرتکب شده اند ، در امان باشند و یا قبر آنها را برتر از سایر اقوام ، دوستان و... بنا نمایند .

بشر در طول عمر خود دستخوش خواست های روحی و نفسانی است و چنانچه هر یک از آنها نسبت به دیگری برتری داشته باشند ، او هم به همان سمت کشیده می شود ، اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر ، در زمان حیات مادی خود به سمت خواست های نفسانی کشیده می شوند و کمتر کسی را می توان یافت که در زمان حیات مادی خویش ، مسیرهای معنوی و الهی را دنبال کند و از حقایق حیات که زندگانی پس از مرگ یکی از اصول عمده آن است ، آگاهی کامل داشته باشند و به همین دلیل هم افراد مختلف به نسبت قدرت های مادی ، شغلی و... که در طول عمر خویش به دست می آورند ، به سوی اشرافیت مآبی بی پایه و دلیل کشیده می شوند تا این که بتوانند قسمتی از خواست های نفسانی خویش را ارضاء کنند ،

افکار هر یک از افراد بشر ، بر مبنای ذوق و سیرت محیط و قدرت و کشش های روحی وی پرورش می یابد و در حقیقت لایق قدرت های فکری هر فرد چیزی است که وی می تواند آن را از محیط جامعه و قدرت های ذاتی

خویش، دریافت می نماید .

اگر حالت روحی افراد را از نظر باطنی بنگریم، اغلب مشاهده می نمائیم که قلب و باطن آنها به سوی نیروهای الهی و نور مطلق حیات است . ولی مادیات و خواست های نفسانی، در زندگی آنها پرده حجابی را به وجود می آورند که نمی توانند از آن پرده به سادگی بگذرند و حقایق حیات را مشاهده نمایند . این پرده حجاب گاهی اتفاق می افتد که در برخی از مواقع و شرایط خاص زندگانی برداشته می شود و گروهی از افراد بشر می توانند به حقایق پشت پرده نیز پی ببرند و یا قسمتی آن را به سادگی مشاهده نمایند . ولی متأسفانه اکثراً با بروز چنین حقایقی هم نمی توانند دست از برخی اعمال زشت و نادرست خویش بردارند و همچنان به ماده گرایی خود ادامه می دهند و توجهی به مشاهدات عینی و نظری خویش نسبت به حقایق حیات ندارند و از حقیقت وجودی آنها به سادگی می گذرند .

پرده های حجاب برخی از افراد، گاهی در مراجل زیر برداشته می شوند و افراد می توانند بدون حجاب و هیچگونه محدودیتی به برخی از حقایق حیات پی ببرند و آنها را به عینه، مشاهده نمایند .

۱- خواب: زمانی که فردی در حالت خواب طبیعی قرار می گیرد، در مسیر حقیقت مرگ کوتاهی سفر می نماید . چون در اصل، خواب فاصله چندانی با مرگ ندارد و هر خوابی، نمایانگر حالتی از زندگانی روحی و پس از مرگ افراد می باشد .

زمانی که فردی در مرحله خواب قرار می گیرد، از حالت شناخت و آگاهی های ضمیر آگاه خویش خارج می شود و در آن زمان به طور کامل تحت خواست و تسلط ضمیر ناخودآگاه است و در این شرایط ضمیر ناخودآگاه که خود قسمتی از قدرت های روحی بشر است، شروع به اعمال و فعل و انفعالاتی

می نماید که این حرکات ، خارج از قدرت و شناخت نیروهای مادی ، زمان حیات افراد است . به همین علت در زمان خوابیدن پرده حجاب از هم دریده می شود و هر فردی در آن زمان قادر است به سهولت به پشت پرده سفر کند و حقایقی را در آنجا مشاهده کند و سپس به محل اولیه مادی خود بازگردد .

زمانی که فردی در خواب رویاهایی را مشاهده می کند ، اکثر این رویاها ربطی به عوامل جسمی ، حرفه ای ، حالت های مزاجی ، مادیات ، خانواده و... آنها ندارند و به همین علت هم افراد در خواب ، رویاهایی را مشاهده می کنند که خارج از حقیقت زندگانی مادی و روزمره آنها است . چون در خواب مطالبی را می توان مشاهده کرد که در حجاب مادی قرار دارند و در زمان خواب ، حجاب مادی پاره می شود و نوع دیدارها کاملاً تفاوت می یابند .

افراد زیادی را در جوامع می توان یافت که خواب دیدن و رویاهای آنها ، عین حقیقت حیات است و حقایق و مطالبی را که در روز و زمان بیداری ، با چشم تن نمی توانند مشاهده نمایند ، در زمان خوابیدن ، توسط چشم سوم خود که همان دیدگان قلب و روح است ، مشاهده می کنند . حتی در زمان خواب به آنها حقایق و مطالبی وحی می شوند که در زمان بیداری هرگز چنین قدرت درک و اندیشه ای را ندارند و تمام اطلاعات و مشاهدات آنها در خواب بعد از مدتی عیناً به وقوع می پیوندند .

۲- بیداری : گروهی از افراد را در زمان حیات می توان مشاهده کرد که در زمان بیداری و با چشم تن می توانند قسمتی از پرده های حجاب را از هم پاره کنند و حقایقی را در آن سوی آب های عالم و حتی در سیارات دیگر مشاهده نمایند . این افراد دارای درجات و مراتب خاصی ، از نظر قدرت های روحی می باشند و هر یک از آنها شرایط جداگانه ای را می توانند درک و لمس و یا تشخیص دهند . برخی از این اشخاص ، توان دریافت الهامات روحی را از سوی

سروش و قدرت های الهی دارند و عده ای فقط می توانند آثار پیام های روحی را تشخیص دهند و یا آنها را بشناسند . هر دو گروه از این افراد از نظر علم روحی دارای قدرت مدیومی می باشند . چون مدیوم کسی است که برخی از الهامات غیب و ناشناخته را به نسبت قدرت روحی خود ، از سوی نیروهای نهان و ماوراء درک دریافت نماید .

افراد زیادی در جهان ، بخصوص در بین عرفای ایران بوده و هستند که مطالب الهامات غیبی و شناخت های خود را با آب و تابی بسیار فراوان تفسیر کرده اند و شاید هم برخی از آنها از شناخت مستقیم و عینی حقیقت آن الهامات بی بهره بوده اند . ولی آنان این الهامات خویش را به گونه ای بسیار مهم جلوه داده اند ، گویی فقط آنها جزو افراد نادری هستند که در جهان وجود دارند و می توانند از این الهامات یا مشاهدات استفاده نمایند . در صورتی که الهام از نظر علم روحی بسیار ساده و روان بیان شده است ، یعنی هر فردی که زنده است ، یک نوع مدیوم می باشد و به نسبت درک و شناخت و علم خود و به گونه ای دارای قدرت الهام پذیری است و این حالت ها هستند که در افراد مختلف متفاوتند و در این جهان هر کسی دارای حالت خاصی از آن می باشد که با دیگران تفاوت دارد .

خداوند متعال ، تمام افراد را تقریباً با یک نوع مشخصات و مختصات مادی آفریده و تنها اختلاف کلی آنها در حالت های روحی آنها است که شخصیت و اعمال و رفتار هر فردی را نسبت به دیگری متفاوت می نماید و قدرت های مدیومی نیز یکی از این حالت ها می باشد .

درباره مدیومی باید گفت که برخی از افراد مدیوم در زمان خوابیدن حقایقی را در رویاهای خود مشاهده می کنند که عین آن وقایع پس از مدتی به وقوع می پیوندند و گروهی از مدیوم ها این حالت را در بیداری به دست می آورند و گاهی حقایقی را با چشم تن مشاهده می کنند و عده ای از مدیوم ها این حالت به

ذهن آنها القاء می گردد و سپس مراتب القاء شده را بازگو می کنند و یا این که مطالب آن را بر صفحات کاغذ می نویسند . حالت های مدیومی بسیاری در افراد به طور متنوع و گوناگون وجود دارند و تمام این قبیل الهامات از طریق نیروهای ماوراء الطبیعه و قدرت های الهی ، از طریق روح و حالت های روحی انجام می شوند که غیب گویی عده ای از افراد ، مربوط به همین حالت آنها است . در گذشته ، افراد جهان شناخت های کلی نسبت به قدرت های روحی و حالت های مدیومی افراد نداشتند و افرادی که با استفاده از این حالت های مدیومی می توانستند از اتفاقات گذشته و یا وقایعی که در آینده رخ می دهند ، حقایق را بیان دارند و احتمالاً " پرده از روی برخی وقایع ، اتفاقات آینده و ... بگشایند ، آنها را افرادی استثنائی و در بعضی مواقع جزو فرستادگان خاص خدا و ... می دانستند . در صورتی که امروزه ما شاهد این حقیقت هستیم ، افراد فراوانی در جوامع وجود دارند که با استفاده از قدرت های روحی ، از گذشته و آینده دیگران خبر می دهند ، به طوری که عین واقعه در گذشته رخ داده و یا در آینده رخ خواهد داد .

اکثر جریاناتی که از طریق نیروهای ماوراء الطبیعه به مدیوم ها الهام می شوند ، ضمن این که دارای معانی و مفاهیم فراوانی هستند ، ولی اکثراً " در نوعی تیرگی و ابهام گفته می شوند و هر چه قدرت مدیومی افراد بیشتر باشد ، این تیرگی ها و ابهامات ، به روشنی و وضوح کامل تبدیل می گردند . برخی از مدیوم ها از وقایعی بحث و گفتگو می نمایند که بسیار سطحی و تاریک است و گروهی عین وقایعی را که در انتظار است با زمان ، تاریخ ، حالت روشن و ... بیان می نمایند . (حال که مطلبی درباره مدیوم ها نوشته شد بهتر است بگوییم ، هر چه قدرت نفوذپذیری امواج در افراد بیشتر باشد ، قدرت مدیومی آنها ضعیف تر است و کسانی که تا حدی نسبت به دیگران دیرتر تحت تأثیر برخی از امواج قرار

می گیرند، دارای قدرت مدیومی بیشتری هستند) در جوامع افراد بسیاری وجود دارند که شناخت کافی درباره اصل خلقت و چگونگی هستی ندارند و چنین تصور می نمایند، هستی آن چیزی است که در زمان حیات و با چشم تن خود مشاهده می کنند. در صورتی که آنها نمی دانند ذات هستی در فنا می باشد و در بطن آنچه به نظر ما نیستی جلوه می کند، یک نوع هستی واقعی نهفته است.

همانگونه که می دانیم، جسم بشر از ماده به وجود آمده و برای ادامه زندگی احتیاج به مصرف ماده دارد و در اصل آن ماده هایی که در زمان حیات و در اثر مصارف مختلف جسم مادی مصرف و از نظر ظاهر نابود شده اند، موجب بقای جسم مادی بشر گردیده اند و هر آنچه را که بشر در زمان حیات خود در اثر الهامات غیبی به دست می آورد، می تواند در اثر وجود هستی، در ظاهر نیستی باشد. زیرا بشریت از همان اوایل شناخت و تمدن و از زمانی که کتابت و خط به وجود آمد، شاهد این واقعیت بوده است و تمام کتاب هایی که از آنها بجای مانده، نمایانگر این واقعیت هستند که همیشه بشر چشم انتظار آینده بوده و به ابدیت چشم دوخته و حتی گروه زیادی از همین افراد بشر، در زمان حیات مادی خود در انتظار کرامات الهی و فرستاده های غیبی بوده و هستند، تا این که در اثر کرامات خداوند و نیروهای غیبی در آینده صاحب زندگانی مادی، معنوی و... بهتری گردند. چون اکثر افراد بشر بر این عقیده پای بندند که هر خیر و برکت و سعادت که به بشر روی می کند، ریشه اش از ظاهر نیستی است و در اصل نیستی موجب بقای هستی و ادامه زندگانی می گردد.

زمانی که به زندگانی اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر می نگریم، متوجه می شویم که تمام آنها به فکر آینده خویش می باشند، به طوری که گویی همه آنها برای امید به زندگانی بهتر آینده، خلق شده اند، چون در هر زمانی آنها در صدد بهبود و به دست آوردن اندوخته های مختلف برای ادامه زندگانی آینده خود

می باشند و حتی معدودی از همین افراد بشر، زندگانی حال خود را تباه می کنند که در آینده دارای زندگی بهتری باشند. البته اگر این آینده نگری برای زندگانی پس از مرگ باشد، عقیده ای بسیار عالی است. ولی اغلب افراد زحمت و گرفتاری و ناراحتی هایی را متحمل می شوند، تا این که احتمالاً "در آینده، زندگی بهتری در انتظار آنها باشد. در صورتی که هیچ فردی از فردای خود خبر ندارد و نمی داند که این اندوخته های مادی، فردا برای او قابل استفاده می باشند و یا روح آنها شاهد از بین رفتن تمام مایملک و ثروت او پس از مرگ جسمی خواهد بود. لذا هر فردی باید امروز را سالم زندگی کند و آینده و فردای خود را، فردا تصمیم بگیرد و ضمن تلاش، از خداوند یکتا بخواهد که فردای او را بهتر از دیروز اداره نماید.

اگر در زندگی افراد بشر نیستی وجود نداشته باشد، هستی مفهوم واقعی خود را از دست می دهد و هر هستی با ضد خود قابل بررسی و درک و تشخیص است. نور زمانی ارزش دارد که فردی قبلاً "ظلمت را دیده باشد و یا سیری، وقتی لذت بخش است که قبل از آن، گرسنگی طاقت فردی را طاق کرده باشد. وگرنه سیری به تنهایی، لذت بخش نیست. زمانی فردی قدر ثروت را می داند که گرفتاری های فقر را دیده باشد. کسی که از روز تولد در ناز و نعمت و ثروت بوده، هرگز نمی تواند حالت افراد فقیر و کم بضاعت را بداند. چون افرادی که همیشه در ثروت غوطه ور بوده و هستند، لذت بسیار کمی از زندگی خود می برند و داشتن و یا خرید هیچ وسیله ای، آنها را خوشحال نمی کند. ولی اگر فقیری لوازم مناسب و لباس خوبی به دست آورد تا مدت ها از خریدن آن خوشحال و شادمان می باشد. فرضاً "فقیری که یک لباس نو یا یک جفت کفش خریده است، تا مدت ها از دیدن آن لذت می برد و در هر زمانی که به همان کفش ناقابل نگاه می کند، لذت و آفری را در وجود خود احساس می کند که ثروتمند از

تمام لباس های گرانبهای خود نمی تواند آن احساس لذت را داشته باشد و یا آن حالت را درک کند .

اکثر افرادی که در جوامع مختلف جهان از خود نبوغی بروز داده و چون نگینی در این عالم خاکی درخشیده اند، بگونه ای طعم و مزه فقر را چشیده اند و در اثر این شناخت ها بوده که قدر هر کار، علم، مقام و منصبی را بخوبی دانسته اند و آنقدر در مسیر شغلی و یا علمی خویش تلاش کرده اند تا توانسته اند نبوغی را از خود بروز دهند . در صورتی که اکثر جنایتکاران بزرگ تاریخ، کسانی بودند که از بدو تولد در ثروت و مکنث غوطه ور بوده و زمانی که به قدرت نیز دست یافته اند، تنها لذت آنها جنایت یا کشتار و تجاوزهای مختلف به حق و حقوق سایرین بوده است . این افراد در زندگی خود کمبود و نقصی را احساس یا مشاهده نکرده و نمی کنند و نمی دانند که تا فردی کمبود نداشته باشد، نمی تواند آن را کاملاً بشناسد و در صدد رفع آن برآید و در نتیجه، روزی خود را به کمالات برساند . اگر فردی در زندگی خود بداند، صاحب عیب و نقصی است که این عیب موجب می شود تا او نتواند به رشد و تکامل جسم مادی دست یابد، محققاً اگر صاحب عقل سالم و شعور هم باشد به گونه ای در صدد کسب علم و دانش بر می آید، تا این که بتواند آن نقیصه را از وجود خویش دور سازد و به سوی کمال و معرفت گام بردارد .

زمانی که خواست و شناخت فردی از روی ایمان باطن بود، روح وی صیقل می یابد و قدرت شناخت و روحی وی در درک، فهم، شعور، تقویت می گردد و صفات غیر انسانی، چون بخل، حسد، بی رحمی، خشونت و... از او دور می گردند و پس از مدتی او فردی وارسته و رستگار و متقی در زندگانی خود می شود .

اگر دریچه عقل و شناخت باطن فردی بسته است و در زندگی جز خودخواهی

و کبر و غرور، چیز دیگری در وی وجود ندارد، شایسته این است که قدری به خود آید و حقایق حیات را از دریچه دیگری که باز است، بنگرد، تا در این جهان مورد احترام همگان قرار گرفته و در زندگی پس از مرگ نزد خالق خود شرمنده و روسیاه نباشد.

روی سخنم در این مبحث با کسانی است که در زمان حیات مادی خود به علت ثروت، مکنث، علم محیط، زیبایی، مقام و... از مسیر شناخت حقایق حیات بدورند و در این چند روزه عمر، علاوه بر این که هیچگونه اندوخته معنوی برای زندگانی پس از مرگ خود تدارک ندیده اند، با کبر، غرور، خودخواهی و... موجب اذیت و آزار اطرافیان و همنوعان خویش می گردند و از حقیقت مرگ که زندگانی اصلی و اخروی بشر را تشکیل می دهد، هیچگونه آگاهی ندارند و زمانی از این تیرگی های حیات رهایی می یابند و از ذات وجودی خویش آگاه می شوند که قدرت جبران اعمال خلاف گذشته را از دست داده اند.

هر فردی در طول عمر حیات مادی خویش، مدتی نیروهایی به او روی می آورند و با حقایقی آشنا می شود و روشنایی و سپیدی و پرتویی از ذات حق، در دلش منور می گرد و او را از زندگی حقیقی آگاه می سازد. ولی اغلب افراد ناآگاه آن فروغ و نور الهی را نادیده می گیرند و به تاخت و تاز و اذیت و آزار اطرافیان خود ادامه می دهند و در نهایت، به سراب خواست هایی در زندگی دست می یابند. این قبیل افراد فروغی را که در گذشته در قلب خود احساس می نمودند، در اصل ذره ای از فروغ ایزدی بوده که آن نیرو را برای هدایت و راهنمایی آنان بر افکارشان فرستاده، ولی آنها نور را نادیده گرفته و دست از اعمال خلاف و غیر انسانی خود برنداشته اند و چنین افرادی در نهایت می بایست در انتظار عقوبت های الهی، در زمان حیات و یا پس از مرگ باشند.

خداوند متعال قدرت های بسیاری را در ذات وجودی نسل بشر به ودیعه

گذارده است و هر کس می تواند به گونه ای از این نیروها استفاده کند و اگر کسی بتواند از این قدرت های ذاتی خویش در راه ثواب، درستی، پاکی، انسانیت و... بهره مند گردد، پس از مدتی می تواند خود را به اوج حالت های عرفانی، الهی و معنوی برساند و چنانچه فرد دیگری بخواهد از نیروهای ذاتی خویش در راه منفی و آزار و رذالت استفاده نماید، در اندک مدتی بنا به قدرت های مادی و اجتماعی خود جزو بدترین و سفاک ترین فرد عالم می گردد. یکی از بزرگترین قدرت و حالت هایی که خداوند به بشریت عنایت فرموده، قدرت انتخاب در او است و به همین علت هم زمانی که به ذات وجودی انسان می نگریم، در حقیقت او را اشرف مخلوقات عالم خاکی می بینیم. چون خداوند متعال، تمام محسنات، زیبایی، درک، خوی خوب و بد را در این نوع مخلوق خود، به کمال رسانیده است. یکی از این کمالات و برتری های بشر نسبت به تمام مخلوقات عالم، عقل و خردی است که به وی ارزانی فرموده. بشر با قدرت عقلی خود می تواند هر عملی را در سطح علم و شناخت های خود در زمان حیات انجام دهد و پدیده های بسیار عجیب و شگفت آوری را به وجود آورد که پیشینیان همیشه در حسرت شناخت آنها بوده اند. زیرا در هر زمانی با علم و عقل خویش قادر است خواست و آرزوی گذشتگان را برای رفاه حال خویش برآورده نماید. اگر خداوند متعال قدرت عقلی بشر را در این حد متعالی پرورش نداده بود، از نظر زندگی و معیشت، اختلاف چندانی با حیوانات نداشت.

عده بسیاری از افراد بشر، در زمان حیات مادی، در صدد تذهیب و تزکیه نفس خویش هستند، در این موقع نیروی عقلی آنها رشد مثبت می نماید و نوری از ذات الهی بر قلب آنها می تابد که عده ای از آنها را حتی تا مقام اولیائی و انبیایی راهنمایی می نماید و در این زمان است که بشر به انسانیت و حتی بالاتر از آن، انسان اولی دست می یابد و در این موقع اراده او دارای حالت خاصی از

قدرت اراده الهی می گردد و می تواند حرکات و اعمالی را انجام دهد که دیگران از انجام و درک و شناخت آن کاملاً عاجزند .

گاهی می شنویم و یا در برخی از کتب و نوشته ها می خوانیم که برخی از انسان ها در زمان حیات مادی خود دارای نیرو و قدرتی می باشند و یا بوده اند که به آنها چیزی جز قدرت الهی نمی توان گفت ، در آن زمان به شگفت می آئیم و گاهی هم تصور چنین حقیقتی برای عده ای از افراد ، امر بسیار مشکل و حتی محال است . ولی وجود چنین حالت و نیروهایی ، در زمان حیات مادی برخی از انسان ها به وجود می آید و آنها صاحب قدرت هایی می شوند که در اصل تمام قدرت و نیروی آنها ذره ناچیزی از اصل نیروی الهی می باشد . در این زمان ذات وجودی چنین انسان هایی مملو از نور الهی می گردد و در حیات خود به ذره ای از قدرت های خداوند متعال دست می یابند . این درست همان زمانی است که می گویند ، انسان از خداوند به وجود آمده و این قدرت ، روزی به وی باز می گردد و جزئی از آن قدرت کل می شود . وقتی که فردی از افراد این عالم خاکی به این درجه ای از قدرت های معنوی و الهی دست یافت ، زمانی فرارسیده است که ملک بر این اشخاص سجده می کند . چون این فرد در روی کره خاکی تبدیل به ذره ای از اصل خود گردیده و سجده ملائک فقط بر او واجب است . و اگر کسی در این حالت بر وی سجده نماید ، مسلماً بر اصل ذره ای از ذات وجود خالق سجده می گذارد ، نه بر بشری که از ماده به وجود آمده و هنوز دارای برخی از خصلت های حیوانی است و از خدای خود بدور است . زیرا سجده نمودن غیر از ذات حق ، بر هر بشری ناسزا و حرام است و سجده جز برای خداوند متعال ، بر هیچ بنده ای جائز نیست ، مگر این که در آن بنده ، ذره ای از نور ذات وجود حق متجلی شده باشد .

زمانی که نور خدایی در انسانی تجلی کند ، اولین حالتی که در وی به وجود

می آید ، ازدیاد عشق است . چون عشق یکی از بالاترین مظاهر و قدرت های الهی می باشد و عشق واقعی ، چیزی غیر از شناخت نور خدایی نیست . انسان های مختلفی در سراسر جهان وجود دارند که نور خدایی ، قلب آنها را به گونه ای روشن کرده است و هر یک از آنها دارای مقام و رتبه های خاصی می باشند و عده ای از آنها به صورت شناخته شده در بین افراد جوامع ، وجود دارند و گروهی از این انسان ها به صورت ناشناخته ، زندگانی خود را در بین مردم می گذرانند .

انسان های اولی ای که در بین افراد جامعه به صورت شناخته شده به زندگانی مادی و معنوی خود ادامه می دهند و دیگران را ارشاد می نمایند ، انبیاء نامیده می شوند و انسان هایی که نور الهی قلبشان را تابان کرده و به طور ناشناخته در بین افراد زندگی می کنند ، جزو فرستادگان خداوند هستند که اقداماتی را برای راهنمایی و ارشاد بشریت می نمایند . این اشخاص عموماً " در بین افراد عامی وجود دارند . از شروع این مرحله ، « عشق » تمام وجود آنها را در بر می گیرد و این قبیل انسان ها از هیچ نیرو و قدرتی ، غیر از ذات الهی وحشت ندارند و در تمام طول عمر خود ، غیر از ذات خداوند متعال به چیز دیگری نمی اندیشند . اگر در بین این انسان ها افرادی که قدرت الهامی دارند ، وجود داشته باشند و با عرفا و دانشمندان گذشته نیز بتوانند تماس هایی برقرار کنند ، در این زمان حالت های عرفانی و الهی بخصوصی به آنها دست می دهد و شروع به نوشتن ، سرودن اشعار مختلف ، شعر خوانی و ... می نمایند و در تمام اشعار خود توصیفی از معبود خویش می نمایند . چون شعر را می توان زبان گویای عشق دانست و در نهایت شعر گفتن ، توصیف ذات پروردگار است که همه شعرا به این مرحله دست نمی یابند و اکثراً " در وصف جمال ، گل و بلبل ، بسنده می نمایند و خود را با سرودن چنین اشعاری ، ارضاء می کنند و مکنونات قلبی و

خواست های باطنی خویش را ، به گونه ای دیگر بر صفحات کاغذ می آورند .
زیرا وجود معنوی افراد بشر ، از عالم عقلانی و از وجود عقل کل عالم هستی
می باشد و این ذات بشر در هر زمانی از حیات مادی ، در حالت تغییر و دگرگونی
به سمت تکامل و برتری است و هر چه شناخت افراد نسبت به محیط و کائنات
خود بیشتر شود ، این نیرو نیز رو به تزاید می گذارد و در نهایت کار به جایی
می رسد که شناخت های محیطی ، همگی به یک مسیر ختم می شوند و آن هم
عشق به ذات پروردگار عالم است .

بشر - آدم - انسان

لب ، تو نباید که گشائی بسی
 راز نهانت مکن از دل پِدر
 کی به گنه واقف و گه نادمند؟
 کی بود هم‌رنگ ، دل از این و آن
 بره و گرگی ، به درونِ رَمه
 فکر خود و ، دیگر و ، این جان شوند
 فارغ از آن گله و ، انسان بُود
 زان که شده واقفِ علمِ جهان
 تن ندهد بر زر و ، آن پستیش
 کی برِ خود جامه و زینت خرد
 فرق نبیند ، به زر و ، آبِ جو
 توشه افزوده ، ندارد چسان
 کی کند او فکر بدن ، غیر جان
 فکر بدن ، در لَحْدی خفتن است
 فارغ از این عالم و گون و مکان
 نزد خدا ، دل به شکایت برد
 رنجه ندارد ، ز خود ، هرگز خسی
 همچو گلی ، بین مغیلان شود
 زان که فقط ، او به جهان لایق است
 گرگ اجل بین ، همه را بر درید

تا شناسی ز درونت کسی
 محرمِ دل ، کی شود هر رهگذر
 کی همه مخلوق جهان آدمند
 فرق گذارش همه این مردمان
 تیرهٔ این جمعِ خلائق همه
 عده ای از آن همه ، انسان شوند
 هر که به فکر دگر ، از جان بُود
 او نخراشد دلِ دیگر کسان
 بگذرد از عالم و ، از هستیش
 مالِ کسان ، کی به غنیمت برد
 روزی روزانه بخواهد از او
 آنچه رسد ، می دهدش بر کسان
 سالم و پاکیزه کند ، او روان
 هر نفسی ، فکر خود و ، رفتن است
 در صَدَدِ بردنِ این روح و جان
 گر که کسی جامه از او بر دَرَد
 بخل و حسد ، کی کند او بر کسی
 گر ، به جهان بنده ای انسان شود
 کار جهان ، حکمتش از خالق است
 بندهٔ خوب و بدش ، او آفرید

ره به دلِ آدم و حیوان کنند
 بین همه مرد و ، گهی هم زنند
 چند به فکرِ تن و ، برخی روان
 او همه جا ، بر تنِ خود ، خادم است
 بسته بدارد همگان را دهان
 زر ، به جهان ، بسته به هر پای او است
 بهر ریالی ، طمع از جان کند
 مال کسان ، گیردش او ، بیکران
 همچو غلامی ، همگی بر درند
 او نگشاید ، ز کسی ، بسته در
 او به جهان ، هیچ ندارد ثمر
 مال و منالی ، همه اندوخته
 آنچه بَرَد ، هیچ و ، همه دست باد
 مال ، پی ارث خورانش بجاست
 بهتر و یا بدتر و گه افسرند
 چون که ورا ، دانش و فضلِ غنی است
 فرق نبینی ، تو ز شاه و گدا
 کار بشر ، در دو جهان ذلت است
 فکر غم و ، ضجه و حرمان بود
 بگذرد از مردِ ستم دیده ای
 کوس خدائی زند او ، در جهان
 یا زر و سیمی ، پی بنهفتن است
 گر نتواند ، همه ویران کند

گر که همه ، خوبی و احسان کنند
 آدم و انسان ، همه از یک تنند
 فرق فراوان بود اندر کسان
 آن که بخواهد تنِ خود ، آدم است
 گر بودش ، مال و منالی چنان
 جملهٔ عالم همه مأوای او است
 مال خود ، او از همه پنهان کند
 مال خودش ، از خود و ، هم دیگران
 خُرد و کلان ، خادم و فرمانبرند
 گه بفریبد ، همه مردم ، به زر
 علم سماوات ، ندارد به سر
 کوکب و اقبال ، به زر دوخته
 آنچه بماند پس مردن ، زیاد
 توشه ای از بهر روانش ، کجاست
 درصد آدم نه که بر این درند
 خانهٔ بالای بشر ، آدمی است
 هر بشری ، می رود او ، با دو پا
 فرق ، کجا در بدن و خلقت است
 زجرِ کسان ، بهر وی ، آسان بود
 نی که ترحم کند او ، بنده ای
 خون کسان ، می خورد اندر زمان
 آدم بیچاره ، به فکرِ تن است
 هر بشری ، قصدِ تن و جان کند

زاری و افغان ، بر او شادی است
 خانه خراب ، او کند این مردمان
 زجر کسان بیند و ، لذت برد
 هر چه بگویی ز بدی ، کم بود
 کی رسد او ، تا به حریم بهشت
 بعد تکامل ، همه انسان شوند
 مردم پاک و غنی از معرفت
 آن که دگر هیچ ندارد میان
 خرده نگیرد ، ز کس ، آن باخرد
 خاک جهان را چه کند آن دلیر
 مال و منالش ، همه آب روان
 ثروت او ، جملگی اندر سر است
 از همه او برتر و یک گوهر است
 همت او ، همت شیر نر است
 خوب دل و پاک تن و مردمی
 نی ، که خلاق کند از خود حزین
 مال و منالش همه اندوخته
 روزی او روز به روزش دهد
 کم کم روزی ، چو یکی کوه شد
 روح رود عالم خُلدِ برین
 او که فرستاده همه بیش و کم
 ذره ای از داده ، نهاده کنار
 آنچه که داده ، همه گرد همند

کشتن و زندان ، همه آزادی است
 زجر دهد ، او همه این آدمیان
 یاوه سرایی کند ، عزت برد
 کی به دلش ، ذره ای از غم بود
 خانهٔ اول ، بنشیند به خشت
 فارغ از این ، تن همگی جان شوند
 هیچ ندارد ، ز بدی ها صفت
 قلب و تنی پاک ، چو افلاکیان
 بهر حقیقت ، تن خود بر درد
 با نگهش ، قبضه کند نره شیر
 مال چو آید ، بگریزد از آن
 عشق خداوند جهان زیور است
 نزد خدا ، از همه والا تر است
 از همه خوبان جهان برتر است
 مال کسان را نخورد گندمی
 نی ، که نهد مال ، در آن واپسین
 پیش ، به مالک همه بفروخته
 گر که فزون شد ، پی فردا نهد
 تن به فنا داد و فقط روح شد
 مال خود استند ، ز جهان پسین
 مالکش آن داده ، نه افزون نه کم
 داده به محتاج و کس دلفکار
 آنچه که بخشیده ، همه با همند

هر که ز دل ، مالِ جهانش دهد
 گر بشری ، مالِ امانت گرفت
 گر که امانت بسپاری به کس
 جمله امانت ، به خدایت سپار
 خانه نماید ، به بهشت برین
 نور خدائی ، رسد آنجا بسی
 بعد زمانی رسد از کبریا
 آن که رسد عالمِ عرشِ برین
 گشته همه قدرت و ، انبوه نور
 تا رسد آنجا ، همه در انجمن
 ذره عقلی چو رسد بر کمال
 قطره در آنجا دل دریا رود
 عالم هفتم همه جای خداست
 مرکز عرش و همه کائنات
 بشنود او گفته ز هر بنده ای
 واقفِ اسرارِ زمان و زمین
 روزی هر کس برساند ز غیب
 روح و فضائل همه جمع خداست
 زاهد و نیکان همه آنجا روند

خانه رهبر ، زِ خلاقِ خداست

روز و شبش چون که به فکر خداست

انسان

تاکنون در سراسر جهان درباره شخصیت و حالت های انسان ، مقالات و کتاب های بسیاری نوشته شده و عقاید و نظریات مختلفی را دانشمندان ، انسان شناسان و... درباره این موجود بیان نموده اند . چون پیچیده ترین مخلوقی که در این کره خاکی زندگی می کند ، نسل مختلف او است که شناخت آنها به سادگی برای افراد قابل تشخیص و درک نمی باشند .

زندگی هر یک از انسان ها پر از فراز و نشیب است ، به طوری که هیچ یک از آنها زندگانی و مسیر معینی را همچون دیگری نمی پیماید و حالت و روحیه هر کس فقط درباره همان یک فرد صدق می کند و در این جهان پهناور هر یک از افراد دارای حالت روحی ، مادی ، معنوی و... مخصوص به خود است .

گاهی اتفاق می افتد که فردی از آنها بخاطر نجات و یا رفاه حال دیگری از جان خود دست می شوید و زندگی خود را به خطر می اندازد ، تا این که فرد دیگر یا خانواده و یا هموعانش را از خطری برهاند و یا در رفاه و آسایش باشند . چون آن فرد قدرت تحمل درد و رنج دیگران را ندارد و در صورت مشاهده ناراحتی هموعانش ، طوفانی در درونش پیا می شود و تا آخرین قطره خون در این راستا جان فشانی و از خود گذشتگی به خرج می دهد و گاهی هم مشاهده می شود فرد دیگری از همین نسل از رنجاندن دیگران ، لذت می برد و حتی از آزار دادن به دیگران به خود می بالد . چون که توانسته شخص بخصوصی را مورد

اذیت و آزار خویش قرار دهد و گاهی هم به خاطر ارضاء غرائز و امیال شخصی و به دست گرفتن قدرت های کاذب ، زندگی میلیون ها نفر از هموعان خود را به خطر می اندازد و یا زندگی آنها را به خاک و خون می کشاند .

وقتی که به اختلاف اعمال و حرکات و کردار این دو گروه از نسل انسان توجه می نمائیم ، متوجه می شویم که این نسل در بین دو حد بی نهایت که یکی از آنها اعمال و حرکات و خوی مثبت و دیگری منفی است ، قرار گرفته و مابقی افراد بشر ، در حد وسط این دو منحنی زندگی می کنند ، یعنی عده ای از این افراد تا مرز وحشی گری و حیوانی سقوط می کنند و بخاطر فرو نشانیدن حالت درنده خوئی خود ، هزاران اعمال ننگین و پست و رذیلانه ای را مرتکب می شوند که در زمان حیات مادی مورد طعن و لعن همگان و پس از مرگ هم مورد غضب الهی قرار می گیرند و عده ای دیگر از افراد همین نسل تا مرز فرشته خوئی و صعود به عرش اعلی الهی پیش می روند و در این مبحث می خواهیم بدانیم که علت این سقوط و آن صعود در چیست و چرا نسل انسان دارای این همه قدرت تغییر پذیری است که گاهی می تواند تا حد رسالت پیش رود و زمانی هم به مرحله حیوانیت نزول می کند ؟

آیا کسی که در مرحله حیوانی باقی می ماند ، خواست باطنی و قلبی خود او است و یا در مسیری قرار گرفته که نمی تواند خارج از آن مسیر گام بردارد ؟ خداوند متعال که نسل انسان را آفرید ، به چه علتی است که برای تمام آنها از نظر قدرت های روحی ، فهم ، عقل ، ثروت ، ذلت و ... حد و مرز مساوی قائل نشده و همگان را با یک شناخت و قدرت روحی در این عالم نیافریده است . خداوند متعال که می فرماید خوبی و بدی شما در دست من است و من هستم که به برخی روزی می دهم و دیگران را تنگ روزی می آفرینم . به چه دلیل چنین مطلبی را برای این نسل بیان فرموده است ، مگر عده ای از افراد بشر ، قبل از

متولد شدن چه گناهی را مرتکب شده اند که در بدو خلقت کور یا فلج، بدبخت، بدون روزی و...، به دنیا می آیند و گروهی دیگر در کمال سلامت جسم و عقل در زندگی متولد می شوند؟ چرا گروهی از افراد جاهل و عده ای عاقل پا به عرصه حیات می گذارند و یا به چه دلیل برخی از افراد از همان اوایل تولد دیوانه و بدون عقل متولد می شوند؟ دلیل این که عده ای از افراد، مؤمن و با شناخت کافی از این دنیا می روند و عده ای دیگر تا پایان عمر در جهل و کفر باقی می مانند و همچنان تا آخر عمر در آن غوطه ورنند، به چه عاملی از حیات ارتباط دارد؟ علت این که بشر در زمان حیات مادی خود نمی تواند به فلسفه آفرینش پی ببرد و بداند از کجا آمده و کیست و به کجا می رود، در چیست؟ چرا پروردگار عالم برای شناخت منابع اولیه خلقت، علم و یا وسیله ای را در دسترس کلیه افراد بشر قرار نداده تا همگان بتوانند از آن استفاده کنند و در نهایت رستگار گردند و هزاران سئوالات دیگر که هر یک از آنها معمایی بس پیچیده و غیر قابل درک و شناخت می باشند.

شکی نیست که پاسخ دادن به تمام یا برخی از این سئوالات امر بسیار مهم و مشکل و از طرفی هم قابل تحسین است. اما جواب چنین پرسش هایی را از کجا می توانیم بیاوریم و از چه منبعی آنها را تهیه نماییم، آنچه مسلم است، علم و عرفان ظاهری امروزه بشری، نمی تواند جوابگوی چنین سئوالاتی باشد که دارای منبع خاصی نمی باشند، پس ما باید به سمت کدام مکتب و یا مرکزی روی آوریم یا این که کدام انسان شناسی را در جهان بیابیم که پاسخگوی این سئوالات و خواست های عقلی و مجهولات باشد، تا این که در زمان حیات مادی بتوانیم به جواب برخی از سئوالات خود دست یابیم؟

در گذشته دانشمندان و عرفای فراوانی در این جهان وجود داشتند که هر کدام از آنها مطلب و یا مطالبی را در مورد سئوالات فوق بخصوص نسل انسان بیان

کرده اند . ولی هیچ یک از آنها نتوانسته اند حقیقت ذات وجود این موجود را به طور کامل و گویا بیان نمایند که با علم ، عرفان و حقایق شناخت های عقلی و علمی افراد بشر ، هماهنگی داشته باشد . ضمن این که اغلب تضادهای فراوانی در نظریات و گفته های آنان مشاهده می گردند که این گفته ها گاهی موجب سرگردانی و گمراهی پویندگانی می شوند که در زمان حیات خویش قصد دارند از ذات وجودی تیره انسان آگاهی کامل به دست آورند و حداقل خود را بشناسند و بدانند در چه مسیری از دایره خلقت قرار گرفته اند .

تنها نیرو و قدرتی که می تواند در این زمینه شناخت کافی از این وجود داشته باشد و گاهی هم برخی از افراد را توسط فرستادگان خود که همان ارواح هستند ، از این حقایق باخبر نماید ، فقط ذات وجود خداوند یکتا است . چون هر نوع حرکت ، فعل ، انفعالات مادی ، روحی ، اخلاقی و... که توسط هر یک از افراد بشر در زندگی دو جهان بروز می کند ، نمونه ای از حکمت های الهی در آنها نهفته است که او با قدرت و اندیشه ای بسیار قوی ، حالت هایی را در نوع بشر به وجود آورده که چگونگی شناخت آنها ، از فهم و درک همگان خارج است و کمتر کسی می تواند از آن حکمت ، آگاهی کامل به دست آورد .

در اینجا یک سؤال دیگر پیش می آید و آن این است که اصولاً "چه نیازی هست که باید ذات وجودی نسل انسان را بشناسیم و از وضع حالت های مختلف وی آگاهی کامل به دست آوریم و یا شناخت ذات این موجود ، چه تأثیر و کمکی در زندگی عالم حیات و پس از مرگ ما دارد ؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت که فرق نسل بشر با سایر موجودات عالم در این است که بشر ذاتاً "پوینده و کنجکاو به دنیا آمده و در زمان حیات خود قصد دارد از هر مطلبی در حد فهم ، شعور ، درک و دانش خود آگاهی یابد . حال این آگاهی ها هر چه با علم و عمل بیشتری توأم باشند ، تأثیرات بهتری را در زندگی

او بجای می گذارند و چنانچه آن گفته و نظریات فقط از حرف به وجود آمده باشند، ضمن این که او را به هدف اصلی خود نمی رساند، گاهی موجب می گردند که گمراهی هایی هم در زندگانی وی به وجود آیند. فردی که شناخت کافی از نسل خویش داشته باشد، به مراتب بهتر می تواند به خداشناسی دست یابد و در مسیر تکاملی، گوی سبقت را از بسیاری هموعان خود بر باید و از سوی دیگر اگر جامعه شناختی از نسل انسان نداشته باشد، چگونه ممکن است، پی به نیاز و استعداد های ذاتی او ببرد و مقرراتی را مانند فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و... به نسبت عقل و درک و فهم وی، طرح ریزی و اجرا نماید.

برای شناخت حالت های مختلف ذات وجود نسل انسان، نمی توانیم محدودیت هایی را در این زمینه در نظر بگیریم و به صورت تک بُعدی به آن بنگریم. زیرا در مواقع شناخت این ذات، می بایست تمام ابعاد و حالات و خصوصیاتش را در نظر بگیریم، آنگاه در مورد مجموعه ای از حالت های وی نظر بدهیم. چون هر فردی دارای خصوصیات و حالت های جداگانه روحی منحصر به فرد و مخصوص خودش می باشد. با توجه به این که دانشمندان، فلسفه دانان، عرفا، نویسندگان و... فراوانی درباره نسل انسان سخن گفته و کتاب های بسیاری انتشار داده اند، معهذا هنوز هم هیچ حقیقتی را از ذات وجودی وی نتوانسته اند بیان دارند.

در مورد شناخت ذات و حالت های افراد بشر هیچ یک از نوشته ها گویاتر از آیات قرآن کریم در این زمینه نمی باشند. چون تمام مطالب و آیاتی که درباره وجود و قدرت های روح در این کتاب آسمانی آمده اند، مطابق آخرین بررسی و پدیده های علمی بخصوص علوم روحی می باشند. زیرا تفکر قرآن کریم بر این مبنا استوار است که تمام عناصر عالم، از خداوند یکتا به وجود آمده و

در زمان حیات از قدرت لایزال الهی بهره مند می شوند و تمام آنها به گونه ای خاص به سوی او در حرکت می باشند تا این که در این مسیر تکاملی بتوانند روزی خود را به خالق خود برسانند و این اصل را در اصول فلسفه و منطق و ادیان، خدا محوری می نامند *

در این نظام محور هر موجودی خداوند است * چون او خالق زمین و این کهکشان ها است و هر آنچه در عالم هستی وجود دارد، از پرتو نور و قدرت او به وجود آمده و ادامه حیات می دهد و هر آنچه او بخواهد برای تمام موجودات خود به وجود می آورد و در مسیرهای مختلف زندگی آنها را موفق و یا ناکام می گرداند * البته باید این حقیقت را دانست که در مکتب خدا محوری، قدرت ذاتی برخی از موجودات مثل انسان، از دیدگاه پروردگار به دور نمانده است * چون طوری نیست که بگوئیم، هر آنچه بر نسل بشر وارد می شود، تمام آنها را خدا خواسته و بدون اجازه او کسی نمی تواند آب بنوشد و یا حرف بزند و یا بخواهد و در زندگی، فردی صاحب هیچ نوع اختیاری از خود نیست و اصولاً این نسل صاحب نیرو و اراده ای نمی باشد و به تنهایی هیچ ارزشی ندارد و او باید یک گوشه ای بنشیند و در انتظار خواست خدا باشد، تا این که ببیند خداوند برای او چه مقدری تعیین فرموده و یا چه چیزی را می فرستد تا بخورد و یا بیاشامد و... * بلکه نسل انسان در زندگانی از آزادی عمل عقلی خویش برخوردار است و در زندگی هیچ فردی از افراد، جبر مطلق وجود ندارد و همیشه ادامه حیات وی با نوعی اختیار همراه است * چون اختیار مربوط به ضمیر آگاه بشر است و به همین علت هم آگاهانه می تواند برای زندگانی مادی و اخروی خود در زمان حیات مادی راه مناسب و خداپسندانه ای را انتخاب کند * هر یک از افراد بشر می بایست در زندگانی به قدر و ارزش خویش پی برد و برای خود ارزشی معنوی و الهی قائل باشد و بداند که در صورت پاکی و درستی، پرتویی از

وجود نور خداوند یکتا و ارزش ذاتی خویش را بی بهاننداند .

خداوند ، انسان را جانشین خود در سطح کره خاکی انتخاب کرده و این انسان است که می بایست این مقام را برای خود حفظ کند و از تجاهل ، کینه توزی ، زراندوزی ، بخل ، حسادت و ... خود را برهاند ، وگرنه چگونه ممکن است که فرد فاسد ، نادرست ، دروغگو ، ماده پرست و ... بتواند چنین اندیشه ای را به ذهن خود راه دهد که او جانشین خداوند یکتا در روی زمین است ؟ جانشین بودن هر مقامی نیاز به شناخت و علم و ایمان دارد . جانشینی خدا ، نیاز به درستی ، پاکی ، صداقت ، علم ، عمل صالح ، امانت و ... دارد ، وگرنه فرد نادرست در همان مرحله بشری که اختلاف چندانی با رده حیوانیت ندارد ، باقی خواهد ماند .

بشر صاحب اراده ، عقل ، دانش ، بینش ، حرکت و ... است و با استفاده از امتیازات ممیزه و مثبتی که نسبت به سایر موجودات عالم دارد ، می بایست در صدد شناخت حقایق بیشتری در زمان حیات خویش بر آید نه این که در مسیر گمراهی و جهالت گام بردارد . چون او در خلقت طوری به وجود آمده که صاحب اختیار و اراده است و به همین علت است که خداوند از او انتظار بیشتری نسبت به سایر موجودات و مخلوقات خویش دارد و چنانچه فردی در زندگی خود راه نادرست و ناثوابی را انتخاب کند ، در یکی از دو جهان عالم هستی او را به عقوبت می رساند . کسی که صاحب عقل و خرد است ، چگونه ممکن است بدون توجه به دستورات الهی زندگی کند . خداوند متعال کسانی را که از عقل و خرد خود استفاده نمی کنند ، جزو بدترین جانوران به حساب آورده ، (سوره انفاق آیه ۲۲) یعنی فقط به بشر بودن کسی نباید اکتفا کرد که او از مرحله حیوانیت گذشته است . بلکه برخی از افراد بشر ، هنوز در مراحل تکاملی ، خوی حیوانیت را از دست نداده اند و این آثار را در زندگی و حالت های روحی و نفسانی آنها به وضوح می توان مشاهده کرد .

خداوند در وجود انسان نیروهایی قرار داده که گاهی برخی از این افراد می‌توانند بر این نیروها تسلط یابند و به شناخت‌هایی دست یابند. چون در خلقت، حقایق هستی را به آدم آموخته است و هر چه این آدم در مسیر تکامل علم و دانش قرار گیرد، به شناخت‌های بیشتری دست می‌یابد، کما این که در قرآن کریم سوره بقره آیه ۳۰ خداوند متعال فرموده است که: «و همه اسماء را به آدم آموخت.» بنابراین مشاهده می‌نمائیم که آدم صاحب عقل و دانش الهی است و چنانچه فردی حدود ده سال از آن استفاده نکند، قدرت فراگیری و حافظه خود را به تدریج از دست می‌دهد و در پیری به صورت فردی فراموشکار و کودن جلوه می‌کند، در صورتی که اگر فردی از زمان طفولیت به فراگیری علم و دانش پردازد و تا مرز آخرین لحظات عمر به فراگیری آن ادامه دهد، در هر سنی که باشد مانند گذشته می‌تواند قدرت فراگیری و حافظه کاملی داشته باشد و هیچگونه توقفی در قدرت‌های ذهنی و عقلی وی به وجود نیاید. چون عملاً در جهان مشاهده می‌کنیم که اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان، فلاسفه، شعرا، نویسندگان و... که خدمتی به بشریت نموده‌اند، عمر آنها از نیم قرن افزون‌تر بوده است. ولی عده‌ای را در جوامع خود مشاهده می‌کنیم که در سنین چهل و پنج‌سالگی، تمام یا قسمتی از حافظه خود را از دست می‌دهند و زمانی که به سنین بالاتر دست می‌یابند، از قدرت حافظه و تفکر و تعقل کمتری برخوردارند و حتی گاهی مشاهده می‌شود این افراد مسن که زمانی صاحب هوش و استعداد و حافظه بوده‌اند، زمانی که از منزل خود خارج می‌شوند، به سادگی نمی‌توانند به محل اولیه خویش باز گردند. چون به علت عدم استفاده از نیروهای حافظه و عقل خویش، موجب کندی حرکت و فرسودگی برخی از قسمت‌های آن شده‌اند.

خداوند متعال در سوره علق آیه ۵ می‌فرماید: «به انسان آنچه را که

نمی دانست آموخت . « ولی امروزه شاهد این حقیقت بسیار مهم هستیم که با توجه به معنی و مفاهیم آیه فوق تا به حال انسانیت از شناخت کامل خداوند بدور مانده و هنوز نتوانسته از قدرت مادی و شوکت جاه و مقام خود در زمان حیات دست بردارد و تمام افراد کره خاکی به طور یکسان و هماهنگ در پی شناخت حقیقت ذات احدیت برآیند و همگان یک مسیر واحدی را به نام دین الهی دنبال کنند و این عدم توافق های فکری ، ایدئولوژی های مختلف و... را که اغلب منجر به بی عدالتی و برادر کشی های بی حساب است ، از میان خود بردارند . با توجه به این چندگانگی های مسیر خداشناسی افراد بشر ، به این نتیجه می رسیم که تا تمام جهانیان به رشد کامل عقلی و تکامل روحی دست نیابند ، نمی توانند به حقایق حیات و کلیه شناخت ها دست یابند و زمانی به شناخت می رسند که به مرحله تکاملی انسان اولی رسیده باشند و از آن زمان به بعد است که تمام نسل انسان ها به شناخت حقایق حیات و یکتاپرستی و دین توحیدی روی می آورند و معنی و مفاهیم آیه فوق کاملاً "شناخته می شود .

دست یابی به حقایق حیات را می توان اصولاً "به سه اصل کلی متکی دانست که آنها عبارتند از :

۱ - عقل : این موهبت الهی به تمام موجودات عالم هستی از جماد ، نبات و حیوان ، به نسبت های مختلف نیاز هر یک عنایت گردیده و هر عنصری جهت ادامه حیات و رسیدن به تکامل های عقلی و روحی بالاتر ، از آن برخوردار است . این عنصر الهی موجب می شود تا این که هر یک از موجودات ، بخصوص نسل بشر ، بتواند خود را به تکامل روحی برساند . هر موجودی به کمک عقل ، می تواند آنچه را که در محیط خارجش رخ می دهند ، بشناسد و سپس بر مبنای قدرت هوش و حواس ، خوب و بد آنها را از یکدیگر تفکیک نماید و سپس آنچه را که می خواهد ، برای رستگار و یا سقوط حالت های روحی خویش انتخاب

نماید .

۲- احساس و ادراک : احساس بشر مربوط به حواس پنجگانه وی می باشد که هر کدام از آنها یک نوع ادراک و شناختی را در زندگانی افراد به وجود می آورند و چنانچه فردی یکی از آنها را نداشته باشد ، نقصی در نحوه درک و شناخت های مادی و محیطی وی به وجود می آید که این کمبودها اجازه شناخت کافی محیط را به او نمی دهند و علمی را که مربوط به آن حس باشد از دست می دهد و در نتیجه قدرت تشخیص آن را ندارد .

۳- عشق : قدرت و علاقه ای که جهت انجام هر عملی در افراد به وجود می آید ، مربوط به قدرت های قلبی و روحی وی می باشد که آن را عشق می نامیم . عشق به هر چیزی موجب شناخت کامل و پیشرفت وی در زمینه شناخت آن شیء یا موجود و ذات می گردد و تا عشقی وجود نداشته باشد ، عملی به طور کامل و مطلوب انجام نمی شود . چون عشق به هر شیء یا موجودی موجب می شود تا آرامش و آسایش ظاهری افراد برای شناخت یا دست یابی به آن ، به گونه خاصی صلب شود و در عوض باعث به وجود آمدن شناخت ، علم ، هنر ، صنعت و... در آنها گردد . چون همیشه عشق موجب توانایی روح و قدرت جسم مادی افراد می شود و تمام نیروهای نهفته در آنها را بیدار می نماید .

عشق در بشر ، اعتقاد و ایمان به وجود می آورد و اعتقاد و ایمانی که از عشق سرچشمه گرفته شده باشد ، زوال در آن راه نمی یابد . همه می دانیم که برخی از اعتقادات در تمام عالم موروثی است و هر فردی آن را به گونه ای از پدران خود به ارث می برد . ولی حقیقت حیات را در زندگانی باید با علم و عقل و زمان محیط سنجید و آن را از طریق شناخت حقایق با عشق به دست آورد . چون هرگز عقل اجازه نمی دهد که فردی مطلبی را که مربوط به هزاران سال قبل است ، ناشناخته و بخاطر این که اجدادش زمانی آن را قبول داشته اند ، بپذیرد . زمانی

که فردی به سراغ دانش عقلی خود رفت و مطالب، حقایق و ... را به صورت عقلی شناخت و پذیرفت، از آن زمان به بعد است که اعتقاد و ایمان و عشق وی نسبت به آن شناخت بسیار راسخ و خلل ناپذیرتر خواهد شد. چون این شناخت با عشق، درک و فهم عقلی توأم می باشد و از این پس، آن را به صورت موروثی و چشم بسته از نیاکان و اجداد خود به ارث نخواهد بُرد. زمانی که قدرت عشق در درون انسانی شعله ور می شود، نور خداوندی را در شعله های آن مشاهده می کند. حال این شعله می تواند از آتش سرچشمه گرفته باشد و یا الهامات سروش فرد عاشق، از این زمان به بعد از هیچ گونه شعله ای حراس و بیم و وحشت به دل راه نمی دهد و بی مهابا و پروانه وار خود را در دل شعله های آن می افکند، تا خود را به عشق حقیقی ای که فنا در رأس آن است، دست یابد، تا این که پس از آن بتواند خود را به معبود الهی خود برساند.

اشرف مخلوقات

اشرف مخلوقِ عالم ، در جهان
 عده ای گویند ، که اشرف آدم است
 هر که ، ناطق باشد و ، گوید سخن
 فرق آدم با بشر ، یک عالم است
 هر که آدم شد ، کی او انسان شود
 اشرف آن باشد که والا شد روان
 با عمل ، مردم همه عامل شوند
 جمع بسیاری روند از بهر حج
 حج دل کن ، تا که مشکل واکنی
 هر گره ، نوعی گشاید زین میان
 حال دل پرسی ، گه از ایتم و پیر
 خنده بر مستان ، کجا آرد کسی
 هر بشر ، نی آدم و نی اشرف است
 اشرف آن باشد ، که بر امیال خویش
 نی ، که هر دم ، این تن عماره را
 غافل از روح و روانش ، فکر تن
 چون به خود آید ، نبیند گرد خویش

رهبراً ، هر کس رود بی جسم خویش

فکر تن ، هرگز مکن جز روح و جان

مرگ موجب توقف است یا تکامل؟

یکی از بزرگترین اصول زندگی افراد بشر که می بایست هر فردی در زمان حیات مادی خویش نسبت به آن شناخت کامل داشته باشد، زندگانی پس از مرگ است. زیرا حیات بشر فقط با این چند روزه زندگانی خاکی خاتمه نمی یابد و پس از فرا رسیدن مرگ جسم مادی، زندگی نوینی را روح بشر آغاز می کند که تفاوت چندانی با زندگی زمان حیات مادی او ندارد و تمام پیامبران الهی که پا بر این کره خاکی نهادند، سعی داشتند دو حقیقت کلی را به تمام افرادی که در محیط و زمان آنان می زیسته اند، بفهمانند.

اولین مطلبی را که در مورد شناخت آن پافشاری می فرمودند، وجود وحدانیت خداوند یکتا، در این عالم هستی بوده است و همگان را به یکتا پرستی دعوت می کردند و دومین اصلی را که سعی داشتند امت از آن آگاهی کامل به دست آورند، زندگانی پس از مرگ بود. در تمام ادیان این پیامبران الهی به بشریت نوید داده اند که پس از مرگ زندگانی دیگری را با روش جدیدتری آغاز می کنند و در آنجا فقط اعمال صالح آنها در زمان حیات مادی مؤثر خواهند بود و هیچ عامل دیگری نمی تواند در چگونگی زندگانی روحی آنها تأثیر بگذارد.

اصل زندگی بشر را باید به دو قسمت کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر تقسیم بندی نمائیم:

اول قسمت زندگانی زمان حیات مادی او را تشکیل می دهد که در این زمان

افراد بشر می توانند اندوخته هایی را برای زندگانی آخرت خود جمع آوری نمایند . حال این اندوخته ها می توانند اعمال خیر و ثواب باشند و یا شر و فساد . خداوند متعال بشریت را در انتخاب هر دو راه جهت اندوخته های اخروی ، آزاد گذارده که با استفاده از بینش ، درایت ، شناخت و عقل ، مبادرت به انتخاب یکی از این دو راه بنماید .

مرحله دوم زندگی ، زمانی آغاز می گردد که روح این جسم مادی را ترک می کند و به سوی عوالم روحی انتقال می یابد .

زمانی که روح به عالم ارواح می رود ، صاحب شخصیت جدیدی نسبت به کرده های زمان حیات مادی خود می شود ، این شخصیت او را به سعادت و یا پستی و ذلت می کشاند و بروز این حالت ، مربوط به تمام اعمال و عکس العمل های مثبت و منفی و خیر و شری هستند که پس از کسب رشد عقلی ، در زمان حیات مادی از بشر بروز کرده است . البته می بایست به این حقیقت مهم توجه داشته باشیم که منبع و منشأ ایمان به زندگانی جاوید و حیات پس از مرگ ، از طریق وحی الهی توسط ارواح به رسولان یکتا ، الهام گردیده و آنان اندوخته های علم و دانش و استنباط از آن وحی های الهی را به امت خویش ابلاغ و اعلام نموده اند .

مسلمانان نسبت به افراد سایر ادیان دارای مکتب خاصی هستند . چون مرگ را سرآغاز زندگی نوین خویش می دانند و همگی به آن ایمان راسخ دارند ، در کتاب مقدس آسمانی « قرآن کریم » تعبیر خاصی درباره مرگ آمده و از نظر لغوی آن را به عنوان « توفی » به کار برده است (توفی و استیفاء هر دو از یک ریشه به نام وفا می باشند و هر فردی که چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسری دریافت کند و به اصطلاح آن را استیفاء نماید ، زبان عربی ، کلمه توفی را درباره آن به کار می برد . تَوَفَّيْتُ الْمَالَ ، یعنی تمام مال را بدون کم و کسر دریافت کردم ، « از

کتاب جهان بینی اسلامی») و در چهارده آیه از آیات قرآن کریم توفی به عنوان یک نوع تحویل گرفتن است ، یعنی هر فردی در حین مرگ ، با تمام شخصیت و واقعیت هایش ، در تحویل مأموران الهی قرار می گیرد .

آنچه شخصیت واقعی افراد را در زمان پس از مرگ جسم مادی تشکیل می دهد ، مسلماً نمی تواند جسم مادی آنان باشد . زیرا پس از مرگ افراد ، جسم مادی در کره خاکی باقی می ماند و سپس منهدم می شود و از بین می رود و آن چیزی که شخصیت واقعی هر فردی را در زمان حیات و پس از مرگ تشکیل می دهد ، روح یا نفس وی می باشد و این عنصر الهی که از نظر خلقت و خداوند یکتا ، ملاک ارزش واقعی اشخاص می باشد ، از نظر مقام و مرتبه ، ورای ماده قرار دارد و پس از بروز مرگ ، به محلی که مافوق ماده است ، انتقال می یابد .

مسئله قدرت نفس و وجود و بقای روح پس از مرگ جسم مادی یکی از عمده ترین اصول در معارف ادیان الهی است . چون تقریباً نیمی از معارف ادیان الهی ، بر وجود و استقلال و بقای روح پس از مرگ جسم مادی استوار می باشد . خداوند متعال در کتب آسمانی منجمله قرآن کریم ، زندگانی صریح پس از مرگ را در عوالم روحی تأیید فرموده که در این زمینه ، جهت اطلاع و آگاهی خوانندگان ، به آیاتی از آن اشاره می نمایم . چون عده بسیاری از افراد ناآگاه جهان بر این باورند که پس از مرگ جسم مادی ، روحی وجود ندارد و زندگانی بشر ، با فرارسیدن مرگ برای همیشه خاتمه می یابد و گروه دیگری که به وجود روح معتقدند ، چنین تصور می کنند که پس از مرگ ، شعور ، عقل ، سرور ، رنج ، عذاب و... در کار نیست و تا زمان بخصوصی برای روح هیچ نوع زندگی یا حیاتی وجود ندارد و تمام ارواح تا آن موقع در یک نوع بی خبری یا فنا و نیستی قرار می گیرند و ارواح فقط از آن زمان به بعد می توانند شروع به ادامه حیات روحی بدهند . در صورتی که مشاهده می شود در قرآن کریم که آخرین کتاب و

مکمل تمام کتب آسمانی است، با آیاتی بسیار محکم و مشخص و قوی، وجود حیاتی را بلافاصله پس از مرگ جسم مادی، تأیید می فرماید و چنین نظریاتی را که برخی از افراد یا گروه ها اظهار می دارند، مردود می داند. همانگونه که در بالا ذکر نمودم، در برخی از آیات کریمه، از مرگ به عنوان «توفی» نام برده شده است و در سوره مبارکه نساء آیه ۹۷ می خوانیم که خداوند متعال فرموده: «همانا کسانی که در حالی که ستمگر بر خود بودند، فرشتگان (مأموران خدا) آنان را به تمام و کمال دریافت کردند، فرشتگان به آنها گفتند در چه وضعی به سر می برید، آنان گفتند، ما مردمی زبون و زیر دست و محکوم محیط بودیم، فرشتگان به آنها گفتند، آیا زمین خدا فراخ نبود که بدانجا کوچ کنید، پس جایگاه آنها جهنم است و بد سر انجامی است».

آیه فوق مربوط به افراد خطاکاری است که روح آنها بلافاصله پس از مرگ به عوالم روحی انتقال می یابد و مأمورین خداوند متعال آنها را به محلی که بر مبنای اعمال و رفتارشان در زمان حیات مادی مرتکب شده اند، راهنمایی می نمایند. چون آنها در زندگی محکوم جریانات محیطی و مادی خود بوده اند و به شناخت حقایق حیات روی نیاورده اند، این قبیل افراد نتوانسته اند تغییراتی را در محیط زندگانی خود به وجود آورند و به علت ماده پرستی، آن محیط های نامناسب را نتوانسته اند ترک کنند و در همان محیط فاسد تا آخر عمر زندگی کرده اند و در نتیجه آخرت خود را بخاطر لذت بردن موقتی زمان حیات مادی خویش به خطر انداخته اند.

از مفاهیم آیه فوق چنین بر می آید، فرشتگان پس از آن که آنها را قبض روح کردند و در اختیار خود در آوردند با روح آنها به گفتگو می پردازند و هر عذری را که ارواح در آن زمان می آورند، غیر موجه می دانند، زیرا به آنها می گویند که شما حداقل قدرت حرکت و کوچ کردن به محل دیگری را در زمان حیات مادی

خود داشتید تا این که بتوانید خود را از آن محیط نامساعد و بد برهانید و مسئولیت زجر کشیدن آخرت را به عهده شخص آنها و امی گذارد و همچنین در آیه فوق به این مطلب می‌رسیم که فرشتگان، با افراد بشر، پس از مرگ آنها سخن می‌گویند و آنچه مسلم است، این حرف زدن‌ها با جسم مادی آنها نخواهد بود، چون لاشه مادی وی، به حالتی بی‌شعور و بدون احساس و درک، دفن شده یا گروهی آن را سوزانیده‌اند و یا این لاشه طعمه برخی از حیوانات وحشی گردیده است و زمانی که روح از جسم مادی خارج می‌گردد، دارای چشم، گوش، زبان، درک، فهم و... است که می‌تواند با مأمورین الهی تماس حاصل کنند و با آنان گفتگو نمایند.

در سوره مبارکه زمر آیه ۴۲ مشاهده می‌نمائیم که خداوند یکتا، در کمال صراحت، بقای شخصیت واقعی افراد بشر را که در اصل روح وی می‌باشد، بر خلاف فانی بودن آن ذکر فرموده و می‌فرماید: «خداوند نفوس را در حین موت و آن که نمرده است، در حین خواب، به تمام و کمال دریافت می‌کند، پس آن کس را که مقرر شده است بمیرد، نگه می‌دارد و دیگری را تا مدت معینی به کره زمین باز می‌گرداند».

از مفاهیم آیه فوق بر می‌آید که اولاً "روح افراد بشر چه در زمان خواب و چه در زمان پس از مرگ جسم مادی، به عالم ارواح انتقال می‌یابند، زمانی که فردی در خواب است، روح وی برای کسب انرژی حیات به آنجا می‌رود و پس از مدتی که مشیت الهی می‌باشد، به عالم ماده، باز می‌گردد، ولی ارواح دیگر پس از مرگ جسمی، برای همیشه به عوالم روحی می‌روند و در آنجا به حکم پروردگار ادامه زندگی می‌دهند و خداوند متعال در احکام خواب و مرگ را یکسری بیان فرمود، و اختلاف چندانی غیر از مدت زمان در بین آن دو وجود

در سوره مبارکه سجده آیه ۱۱۰ می فرماید: «و گفتند، آیا آنگاه که ما گم شدیم در زمین، آیا ما در آفرینشی جدید قرار خواهیم گرفت، حقیقت این است که این ها از روی عناد، ملاقات پروردگار خویش را منکرند، بگو، همانا فرشته مرگ که موکل بر شما است، شما را در حین مرگ به تمام و کمال دریافت می کند، سپس به سوی خدا بازگردانده می شوید» در این سوره از قرآن کریم، یکی از سئوالات و اشکالات کسانی را که منکر معاد و حیات پس از مرگ هستند، به طور کامل مشاهده می نمائیم، چون کافران بر این تصورند که پس از مرگ هر ذره از بدن آنها به طور کامل نابود می شود و هر کدام به جایی می روند و اثری از آنها بجای نمی ماند که در روز معاد در نزد پروردگار جوابگو باشند، ولی در پاسخ به این قبیل افراد مشاهده می نمائیم که در این آیه به طور صریح خداوند می فرماید: این شک و شبهه ها، عناد و بهانه جویی می باشند که معاد را منکر شوند، بلکه حقیقت بر خلاف ادعای شما است، شما (من واقعی و شخصیت افراد) چیزی نیست که تصور می نمائید آن گم شود، چون در زمان مرگ، شما با تمام شخصیت کل واقعیت در اختیار فرشتگان خدا قرار می گیرید.

گروهی از افراد زمانی که آیات الهی را مطالعه می کنند، مفاهیم و درک آنها را بر مبنای علم و شناخت محدود خود می سنجند و به همین دلیل هم در مورد آیه فوق تصور می کنند که جمع آوری ذرات مادی جسم پس از گذشت میلیون ها یا میلیاردها سال، کار مشکلی است، ولی نمی دانند که علم الهی مافوق چنین تصوراتی است و هر آنچه را که او بخواهد به آسانی انجام می دهد و هر آنچه برای بشر کار دشواری است، از نظر نیروی الهی امر بسیار سهل و ساده ای است.

در آیه فوق، سخن منکران درباره گم شدن اجزاء مادی جسم بشر است، ولی در پاسخ متوجه می شویم که قرآن کریم می فرماید: «بر خلاف گمان شما،

شخصیت واقعی شما ، هیچوقت گم نمی شود تا نیازی به پیدا کردن آن باشد .
 زیرا آن از همان روز اول فوت جسم مادی ، در اختیار فرشتگان و مأموران الهی
 قرار می گیرد » .

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا هر فردی که فوت نمود ، روح وی در
 همان لحظه اول وارد عالم قیامت می شود ، یا این که از زمان مرگ تا قیامت ،
 فاصله خاصی برای ارواح وجود دارد ؟ البته قبلاً باید این مطلب را بگویم که از
 روز قیامت کبرا ، غیر از خداوند یکتا ، هیچ یک از انسان های روی کره زمین ،
 حتی فرستادگان الهی ، بی خبر بوده اند و هیچ یک از آنها به این سؤال جواب
 قطعی نداده اند . ولی آیات فراوانی در کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم
 وجود دارند که گویای این حقیقت است که روح افراد بشر ، بلافاصله پس از
 رهایی از جسم مادی ، وارد قیامت کبرا نمی شوند . زیرا قیامت کبرا طبق برخی
 از آیات کریمه قرآن ، با شواهد و قوانین و دگرگونی هایی همراه است که هیچ یک
 از آنها ، از بدو خلقت بشر یا - قدری فراتر رویم - از زمان تشکیل کره زمین ،
 تاکنون رخ نداده اند و دلیل آن این است که هنوز نظام عالم کائنات و کره خاکی
 برقرار می باشد و شاید میلیاردها سال دیگر هم این نظم همچنان ادامه یابد و
 افراد زیادی بعد از این زاده شوند و بمیرند .

در آیات بسیاری از قرآن کریم مشاهده می نمائیم که روح افراد بشر ، در فاصله
 مرگ و روز قیامت کبرا ، به صورت خاموش و ناآگاه و بی خبر باقی نمی مانند که
 هیچ مطلب و یا محیطی را احساس نکنند و در این فاصله نه اندوهی داشته باشند
 و نه شادی . بلکه بلافاصله پس از مرگ جسم مادی ، هر روحی به نسبت اعمال ،
 رفتار و کرداری که در زمان حیات مادی انجام داده است ، اجر یا زجر می بیند و
 به تقابح مشاگرد خود دست می یابند .

در نظر انبیا ، پس از مرگ ، جسم مادی ، در عالم در انتظار روح افراد است ،

یکی از این عوالم را برزخ و دیگری را روز جزا یا پاداش می نامند که این نظریه با نظر تمام روح شناسان جهان، حتی روح شناسانی که اعتقاد چندانی به اصول ادیان ندارند و تنها خداوند یکتا را پرستش می کنند، نیز برابری کامل دارند. چون آنان بر این عقیده اند که روح افراد خداشناس و آگاه، پس از رهایی از جسم مادی، توسط ارواح راهنما به سوی آسمان ها پرواز می کنند و در جهان سوم روحی یا بهشت، به نسبت اعمال و رفتار و کردارشان، به طبقه بخصوصی از آن جهان انتقال می یابند و روح افرادی که در زندگی جانی، جاه طلب، ماده پرست، پست و ... بوده اند، توسط گروهی دیگر از ارواح راهنما به دوزخ انتقال می یابند و روح عده دیگر از افراد که مرتکب جنایت و خیانت و... نشده اند، ولی خیر آنان در زندگی به فردی نرسیده و تنها به فکر خود و خانواده خویش بوده و در تمام طول حیات، در صدد جمع آوری مال و مکنت برای خود بوده اند و وابستگی فراوانی به اندوخته های مادی خود نیز داشته اند، پس از رهایی از جسم مادی، مدت ها در عالم برزخ باقی می مانند، تا این که شاهد از بین رفتن تمام اندوخته های مادی زمان حیات خود باشند و پس از تجمل رنج و مشقت هایی که در این مورد متحمل می شوند آنگاه به یکی از جهان های روحی که لیاقت احراز آن را در زمان حیات مادی خویش به دست آورده اند، انتقال می یابند.

با توجه به اطلاعات روحی و شناختی که از عوالم روحی به دست آورده ام، این عالم را برزخ می نامم، یعنی عالم برزخ محلی است که بین ماده (کره خاکی) و انرژی (جهان های روحی) قرار گرفته. ارواحی که در این عالم زندگی می کنند، گاهی قادرند در عالم ماده تظاهراتی را از خود بروز دهند. حال این تظاهرات می توانند به صورت تجسدهای ناخواسته، انجام برخی اعمال فیزیکی، مانند سنگ باران برخی از نقاط (سنگ باران کردن ارواح به دلایل

خاصی می باشد که امیدوارم به زودی کتابی در این مورد بنوسیم و خوانندگان محترم را از وجود چنین حقیقتی آگاه نمایم . ولی به طور کلی می گویم که هدف از انجام چنین اعمالی این است که ارواح قصد دارند حقایقی را از عوالم روحی به افراد زنده بگویند و آنان را از زندگانی پس از مرگ آگاه نمایند (جابجایی ، ایجاد سر و صدا ، شرکت بدون دعوت در برخی از مجالس تماس های روحی که افراد آن به درجه روح شناسی نرسیده اند و بعضی از اعمال دیگر که نیازی به ذکر آنها نمی بینم . اما از نظر ادیان عالم ، برزخ چنین تفسیر می شود : فاصله زمان مرگ تا روز قیامت (روزی که ارواح به پاداش یا جزای اعمال خود می رسند) ، عالم برزخ است و لغت برزخ عبارت است از چیزی که میان دو چیز دیگر حائل گردد و فاصله ای در بین آن دو ایجاد نماید ، آن فاصله را در عربی برزخ می نامند .

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارند و نمایانگر این حقیقت هستند که روح پس از جدایی از جسم مادی ، در عالمی قرار می گیرد که به حقایق حیات آگاهی می یابد و در آنجا متوجه اعمال و کردار خود می شود و از پروردگار خویش طلب عفو و بخشایش می کند .

در سوره مؤمنون آیه ۱۰۰ خداوند متعال چنین می فرماید : « تا آنگاه که یکی از آنها را مرگ فرا می رسد ، می گویند : پروردگارا مرا بازگردان ، باشد کار شایسته ای در زمینه هائی که نکرده ام ، انجام دهم . ابداً این صرفاً سخنی است که او گوینده آن است و از جلو آنها (از حین مرگ) تا روزی که مبعوث شوند ، برزخ و فاصله است » . در قرآن کریم این تنها آیه ای است که فاصله میان مرگ و قیامت را « برزخ » خوانده است .

در آیه فوق مشخص است که برخی از افراد بشر که در زمان حیات مادی خود نتوانسته اند اعمال خیر و ثوابی انجام دهند ، در عالم برزخ به عقل روحی دست

می یابند و از کرده های خود پشیمان می شوند و از خالق خود می خواهند که قبل از عقوبت نمودن ، به آنها فرصتی داده شود تا این که مجدداً به کره مادی بازگردند و جبران خطا و غفلت های گذشته خود را بنمایند . ولی از طرف خالق به آنها جواب منفی داده می شود . در آیه فوق کاملاً " یک نوع حیات پس از مرگ در عالم برزخ مشخص و معین است که روح از خداوند تقاضای بازگشت فوری خود را به عالم خاکی می نماید و تقاضایش پذیرفته نمی شود .

در قرآن کریم آیات دیگری وجود دارند که به نیکوکاران ، پس از مرگ ، وعده بهشت و محل های بسیار زیبا با رزق و روزی فراوان را داده اند . در سوره مبارکه نحل آیه ۳۲ خداوند می فرماید : « آنان در حالی که پاکیزه اند فرشتگان آنان را تحویل می گیرند و فرشتگان به آنها می گویند : درود به شما ، همانا به موجب کردارهای شایسته تان وارد بهشت گردید » .

خداوند در سوره یس آیه ۲۶ و ۲۷ می فرماید : « پس از مرگ به او گفته شد داخل بهشت شو ، او گفت : ای کاش مردم من که سخن مرا نشنیدند ، اکنون می دانستند که چگونه پروردگارم مرا جزء بندگان مکرم خویش قرار داد » .

اسلام شناسان بر این عقیده اند ، بهشتی که در آیات فوق آمده ، مربوط به بهشت هایی هستند که در عالم برزخ وجود دارند و این بهشت ها با بهشت های زمان قیامت متفاوت است . ولی عقیده من (نویسنده) بر این است هر دو بهشت همان بهشت اصلی خداوند می باشند و روحی که پس از مرگ جسمی وارد بهشت عالم برزخ شد ، مفهوم آن این است که از نظر پروردگار آمرزیده شده می باشد و در قیامت هم در همین بهشت یا بهشت های بالاتری جای خواهد گرفت و مسلماً " این قبیل ارواح در روز قیامت به دوزخ نخواهند رفت . چون رأی و علم خداوند ازلی و ابدی است و با گذشت زمان تغییر نمی یابد . لذا مفهوم بهشت در هر دو شکل یکی است .

در سوره مبارکه نور آیه ۶۴ فرموده: «... روزی که به سوی او رجوع می کنی، آن روز به جزای هر نیک و بدی که بندگان کرده اند، آگاهشان می کند.» در این آیه نیز زندگی پس از مرگ جسم مادی، کاملاً مشخص شده و به وضوح مشاهده می نمائیم که خداوند متعال، زندگانی شخصیت روحی افراد را در همان روز اول مرگ معین و مشخص می فرماید و هر کسی را از اعمال و کردار خوب و بدش، آگاه می نماید. در بخش دیگری، حقیقت زندگانی پس از مرگ و پاداش و جزا را قدری واضح تر برای بشریت بیان می فرماید. سوره انعام آیه ۴۰ «به آنان بگو پیغمبر اگر ساعت مرگ شما فرارسد چه خواهید کرد، آیا در آن ساعت سخت، غیر خدا را می خوانید، بلکه در آن ساعت خدا را می خوانید که اگر مشیت آن قرار گرفت، شما را از سختی برهاند.» از مفاهیم آیه فوق می توان این برداشت را کرد، ضمن این که زندگانی پس از مرگ وجود دارد، روح افراد در همان زمان پس از مرگ عقوبت و پاداش می شوند، و اگر خداوند بخواهد، می تواند آنها را از آن عذاب و ناراحتی و سختی ها برهاند.

در زندگی مادی و روحی افراد، وجه مشترک های فراوانی وجود دارند که در مرحله نخست اختلاف چندانی بین این دو نمی توان یافت. چون هر دو زندگی در اصل حقیقی می باشند. فرضاً در زندگانی مادی رنج، عذاب، لذت، سختی و... وجود دارند و در زندگی روحی هم مشاهده می نمائیم که آنها عیناً دیده می شوند. بشر در هر دو زندگی صاحب شناخت، عقل، شعور و... است. غرائز حیوانی و انسانی در هر دو عالم وجود دارند. بشر در هر دو عالم حیات، دارای بدن و اندام های مختلف می باشد، مشابهات مثال های فوق، در هر دو زندگی افراد بشر در عالم حیات مادی و روحی بسیار زیاد هستند. ولی در آن جهان برای انسان های مؤمن و متقی و پرهیزگار، شرایط بسیاری وجود دارند که این اشخاص اکثراً در زمان حیات مادی، از آنها محروم می باشند، چون اغلب

کسانی که در حیات مادی، زندگانی فقیرانه ای دارند و با آنچه که خداوند متعال به آنها عنایت فرموده، قناعت می کنند و به طور دائم خالق خود را بخاطر آنچه به آنها داده سپاس می گذارند، جزو انسان هایی هستند که از محرومیت های بسیاری در عالم ماده برخوردارند. این اشخاص پس از مرگ از موهبت های فراوان الهی استفاده می کنند و هر آنچه را که بخواهند (مربوط به رتبه انسانیت آنها در عالم ماده است) در عالم پس از مرگ می توانند برای خود تهیه نمایند و از نعمات الهی بهره مند شوند. یعنی هر آنچه را که در زمان حیات مادی خود کاشته اند، محصول آن را بسیار بارورتر، در عالم پس از مرگ از خداوند یکتا دریافت می نمایند. اگر تخم بدی، پستی، جهالت، حسادت و... را در زمان حیات مادی خود کاشته اند، در آن عالم سختی و گرفتاری و عذاب های الهی نصیب آنها می شود و چنانچه تخم عشق و محبت و دوستی و یکتاپرستی و... را با دست خود کاشته و با چشمه عقل آنها را سیراب کرده باشند، در بهشت های بالا جای می گیرند و از هر گونه لطف و مرحمت و نعمات الهی برخوردار می شوند.

با توجه به مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که حیات مادی افراد، محلی است برای انجام کار و عمل صالح و هر فردی که بتواند اعمال خیر و ثواب در زمان عمر خود انجام دهد، در زمان پس از مرگ نتیجه خوبی های خویش را نیز به همان نسبت دریافت می کند و کلیه افراد به طور آگاهانه می توانند در سرنوشت خود دخالت مستقیم داشته باشند و مسیر زندگانی آخرت و حتی دنیوی خود را با اعمال نیک و بدی که مرتکب می شوند، تغییر دهند. چون در عالم بالا و زمان پس از مرگ هیچ فردی نمی تواند مرتکب چنین اعمالی شود. چون در آنجا هر شخصی فقط نتیجه اعمال و کرده های خود را دریافت می کند و اگر قدری عمیق تر در این زمینه بیاندیشید، متوجه خواهید شد که نتیجه اعمال زمان حیات

مادی، کاملاً آمیخته با حیات پس از مرگ است. یعنی ماده برای روح عملی را انجام می‌دهد که در زمان خارج از ماده بودن به کمک آن می‌آید و در اصل اعمال افراد زنده، مرده خود را می‌سازند و روح هر مرده از افعال زمان زنده بودن خویش استفاده می‌نماید، به همین علت هم در وقت زنده بودن نباید زمان را از دست بدهیم و بعوض این که اعمال خیر و ثواب و مثبتی انجام دهیم، بدنبال اعمال و افعال زشت و نادرست باشیم.

در کره خاکی، زمان و مکان بر مبنای گردش سطح کره زمین محاسبه می‌شود. ولی در عالم روحی زمان و مکان مفهوم مادی زمان حیات خود را که ما می‌شناسیم از دست می‌دهد و تابع معیارهای دیگری می‌گردد. چون در آن جهان پرده و حجاب‌های فراوانی از افعال برداشته می‌شوند و در این شرایط ارواح می‌توانند به سهولت به هر نقطه‌ای که بخواهند (اگر مجاز باشند) با سرعتی غیر قابل وصف حرکت کنند (سرعت حرکت ارواح را می‌توان با سرعت افکار و اندیشه خود سنجید. چون در جهان سرعتی بالاتر از امواج تخیل را بشر نمی‌شناسد).

افراد بشر در زمان حیات مادی، آنچه را که خود دارند بر آن بهای چندانی قائل نیستند و گاهی آن را بسیار مشکل به دست می‌آورند و به سهولت ارزش آن را از دست می‌دهند و از آن دلسرد می‌گردند و گاهی هم پس از مدتی آن را به دست فراموشی می‌سپارند و به دنبال تازه تری می‌روند و این خود یکی از دلایلی است که بشر، ماده پرست خلق شده و اگر نتواند بر نفس اماره خود غلبه کند، تا آخر عمر در همان حالت باقی خواهد ماند و اصولاً بشر همیشه به دنبال چیزی است که آن را ندارد و به محض این که آن را به دست آورد، بتدریج توجه شدید وی از آن شیء کاسته می‌شود و دلزده از چیزی می‌گردد که دارد. نمونه آن را در اکثر ازدواج‌های افراد بشر می‌توان مشاهده کرد. زمانی که پسر و دختری با

هم نامزد هستند و قصد ازدواج دارند، کوچکترین اختلاف و عدم هماهنگی و سازش در بین آنها مشاهده نمی شود و آن دو در همان مراحل نامزدی و یا آشنایی، چنین تصور می کنند که این دو نفر از نظر اخلاقی و روحی با یکدیگر برابرند و تا آخر عمر کوچکترین اتفاق و یا بحثی که برابر میل دیگری نباشد بین آن دو به وجود نخواهد آمد و هزاران وعده و وعیدهایی از این قبیل برداشت های پیش بینی نشده به یکدیگر می دهند . ولی پس از اجرای مراسم عقد و عروسی به تدریج دگرگونی های جدیدی در حالت و روحیه هر یک از آنها پدیدار می شود و بین اکثریت قریب به اتفاق آن عاشقان دیروزی، گفتگوهای در می گیرد که در اثر مرور زمان کار آنها به نفاق و جدایی و حتی جنایت کشیده می شود . چون در بین افراد بشر، بخصوص طایفه نسوان، قدرت احساس بر عقل، مسلط می شود و اغلب زندگانی ها به علت احساس نادرست آنان از هم پاشیده می گردند . ولی در جهان پس از مرگ، فقط عقل بر ادامه حیات روحی حاکم است و هر روحی در آنجا می تواند از نیروی عقلی خود به نسبت تکاملی که دیده و در محیطی که از عوالم روحی قرار دارد، بهره گیری نماید و در آنجا به حیات روحی خویش، بدون وجود احساس غلط پردازد . کما این که در قرآن کریم آیه ای در این زمینه داریم که خداوند سبحان فرموده است، بر خلاف دنیا، انسان ها در آنجا طالب دگرگونی و وضع جدیدی نیستند و همیشه در آن بهشت ابد منزل یافته و هرگز از آنجا انتقال نخواهند یافت . (سوره کهف آیه ۸۰)

ارواحی که در بهشت زندگی می کنند هر آنچه را که نیاز داشته باشند و بخواهند، با تأثیر عقل بر ماده و ماده بر عقل و بنا به خواست الهی، آن را تهیه می کنند و مورد استفاده خویش قرار می دهند .

در مورد نحوه و چگونگی زندگانی روحی مطالب بسیاری در کتاب « ارواح از بهشت خبر می دهند » نوشته ام . ولی در اینجا لازم می دانم مطالبی را درباره

عدل و حکمت الهی که در جهان پس از مرگ بر مبنای اعمال هر کس نسبت به کرده های زمان حیات در اختیار وی قرار می دهند، در این مبحث بازگو نمایم . یکی از معانی عدالت را می توان چنین بیان داشت . اگر حق صاحبان استحقاق ، بدون هیچ ذره ای کم و کاست به آنها داده شود ، در چنین شرایطی فعل و عمل عدالت انجام شده است و از طرفی عدالت را می توان بر مبنای مساوات دانست و معنی مساوات ، سالم نگری در مورد همگان است به گونه ای که هیچ تبعیضی در این میان مشاهده نشود . از سوی دیگر وقتی به حکمت خلقت موجودات و نوع بشر می نگریم ، متوجه می شویم که هر کدام از آنها در درجه بخصوصی از مسیر تکاملی خلقت قرار گرفته اند و به همان نسبت هم هر فردی به نسبت پیشرفت مراحل تکاملی و لیاقتش می تواند از قدرت های الهی ، کسب فیض نماید و به همین علت هم عده ای از افراد بشر را مشاهده می نمائیم که در این راستا از الطاف بیشتر الهی برخوردارند و گروهی کمتر . ولی در اصل خداوند به تمام بندگانش به یک اندازه محبت می کند و آنها را از فیض کمالات برخوردار می نماید . زمانی که به علت آن توجه می شود می بینیم که تمام این اختلاف ها مربوط به نسبت حالت تکاملی بشر و دریافت کرامات الهی است .

اگر موجود و یا فردی را در پیرامون خود مشاهده می نمائیم که از داشتن عضو و یا شیئی محروم است ، این نداشتن را نباید بر مبنای خشم خداوند یکتا نسبت به او بدانیم . بلکه در این شرایط می بایست به این اصل بیااندیشیم که او قدرت و لیاقت دریافت رحمتی بیش از این را از خداوند یکتا نداشته است ، کما این که در **سوره مبارکه یونس آیه ۲۵** می فرماید : « و خدا همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند و هر که را می خواهد به راه مستقیم هدایت می کند » . از مفهوم آیه فوق چنین می توان استنباط کرد که خداوند متعال تمام مخلوق خود را در آخر ، سعادت مند خواهد فرمود و به سر منزل مقصود که همانا هدف

رسیدن هر بنده ای به خالق است ، می رساند ، ولی این عمل را به تدریج و به نسبت تکامل هر فردی انجام می دهد و مسلماً " دلیل تدریجی بودن آن ، مربوط به فهم ، درک ، عقل ، درستی ، تقوا و در نهایت طی کردن مسیرهای تکاملی بندگان وی می باشد . و یا در سوره دهر آیه ۳۰ می فرماید : « شما نمی خواهید ، مگر خدا بخواهد » با توجه به درک مفاهیم این آیه متوجه می شویم که اگر فردی بخواهد در مسیر تکاملی قرار گیرد ، تا خواست الهی در این میان نباشد ، آن شخص تنها بر مبنای خواسته های شخصی خود موفق نخواهد شد ، خداوند متعال در سوره مبارکه الاسراء آیه ۲۱ فرموده است : « ای رسول ، بنگر تا ما چگونه در دنیا بعضی مردم را بر بعضی فضیلت و برتری بخشیدیم » مراتب آخرت نیز بسیار بیش از درجات دنیا است و برتری خلایق بر یکدیگر ، به مراتب افزون از حد تصور است و در سوره مبارکه فاطر آیه ۲۲ می فرماید : « و ابدان زندگان با مردگان برابر نیستند و خدا هر که را بخواهد شنوای کلام حق سازد و تو آن کس را که در گورستان فرو رفته هرگز شنوائتوانی کرد » ، در آیه فوق مشخص شده است که اگر خداوند بخواهد ، در نظر او زنده و مرده فرقی ندارد و هر دو را می تواند شنوای کلام حق سازد و افراد بشر با رفتن بر سر گور مردگان و زاری کردن و ... ، هرگز نمی توانند آنها را شنوا کنند ، چون جسم بی جان و بدون احساس و درک را در زیر خاک گذارده اند و جان او در محل دیگری قرار دارد که در ید قدرت توانای خداوند یکتا قرار گرفته است .

نسل بشر در بین تمام موجودات عالم از برتری خاصی نسبت به وجود عقل و استعداد و برخی از امکانات ویژه برخوردار است که سایر عناصر و موجودات از آن موهبت های الهی محرومند ، چون دارای انگیزه های خاص اخلاقی ، علمی ، عرفانی ، هنری و ... می باشد و اکثر اعمال و رفتار خود را تحت تأثیر و نفوذ آن انگیزه ها انجام می دهد و کسانی که به مرحله تکامل انسانی دست می یابند ،

اکثراً "زندگانی طبیعی، مادی، خوی حیوانی و... را در خود سرکوب می نمایند و تمام اوقات زمان عمر خود را صرف بهبود زندگانی تکاملی که هدف رسیدن به خداوند یکتا است، می نمایند و در این زمان است که برتری افراد در نزد خداوند یکتا سنجیده می شوند و به عده ای از بندگان خود برتری های گوناگونی را عنایت می فرماید. چون این قبیل افراد، در زمان حیات مادی خویش، در صدد شناخت خداوند یکتا و رسیدن به عالم ربوبیت هستند و در حقیقت نظام زندگانی خویش را در حیات مادی بر اساس و پایه ایمان و اعمال صالح پایه ریزی کرده اند و در این نظام به وجود آمده، فقط یک آرزو دارند و آن هم رسیدن به حیات متعالی جاویدان، در زمان پس از مرگ است.

گروه دیگری از افراد بشر در زمان حیات مادی خویش سعی دارند، از مسیرهای تکاملی منحرف گردند و به سوی بدی، پستی و... روی آورند. در صورتی که خداوند یکتا بر تمام بندگان خود عقل عنایت فرموده و هر فردی در سطح عقل و شعور خود، اقدام به ادامه حیات می کند و مسیرهای رذالت یا الهی را انتخاب می نماید. کسی که شخصاً با شناخت، علم، دانش و بینش مسیرهای نادرستی را در زندگانی خود انتخاب کرده است، مسلماً "خداوند یکتا این چنین افرادی را هدایت و راهنمایی نخواهد کرد تا این که آنها همچنان در جهل و نادانی باقی بمانند و نتایج اعمال و رفتار خود را در زندگانی پس از مرگ از درگاه احدیت دریافت نمایند.

از بیان مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که خداوند متعال بدواً تمام افراد بشر را به خوبی و درستی و نیکوکاری دعوت فرموده است. ولی بندگان در زمان ادامه حیات خود، بر مبنای علم و دانش و اندوخته های زمان حیات، دو مسیر مختلف را انتخاب می کنند، گروهی به دعوت حق لبیک می گویند و با آغوش باز تمام دستورات الهی را می پذیرند و از برخی لذائد زودگذر، کبر، غرور و...

می‌گذرند و عده دیگری این دعوت را رد می‌کنند و به ادامه مسیرهای بد،
رذالت، پستی و ... می‌پردازند .

همانگونه که مشاهده می‌نمائیم نظام این جهان مادی طوری بنا شده که تمام
نیکوکاران را پاداش خیر و صواب دهد و افراد رذل و پست را به کیفر اعمالشان
برساند . در این جهان هر فردی قادر است، ذره‌ای از سختی‌های جهان پس از
مرگ و یا لذت‌های بهشت را ببیند و یا بچشد . اما خداوند یکتا برای این که هر
فردی در زمان ادامه حیات هایش بتواند نتیجه اعمال خوب یا بد خود را ببیند،
جهان پس از مرگ را خلق فرموده تا این که عدل خود را به طور یکنواخت بر
همگان ارزانی دارد . زمانی که خداوند در جهان پس از مرگ بدکاران را زجر و
عقوبت می‌دهد، آن خود یک نوع عدل الهی است . چون می‌بایست اختلافی
بین افراد صدیق، درستکار، اشخاص دروغگو، پست و رذل، در یک محلی
مشخص شود و هر یک از آنها به پاداش و کیفر اعمال خوب و بد خود برسند .

مرگ

هر کس ، به طریقی رود ، از عالم غدار
 برخی به گرفتاری و ، جمعی بر دلدار
 آن دم که رسد پیک اجل ، بی جرس و رنگ
 با خود بَرَد او ، خفته صد ساله و ، بیدار
 فرصت ندهد ، تا که کسی دم زند از خویش
 او ، بی خبر آید ، بَرَد هر زاهد و غدار
 باید به جهان ، معتکف پیرِ مغان شد
 چون لحظه رفتن ، نبود فرصت گفتار
 آن دم که بخواهد بَرَد از عالم خاکی
 یک دم نگذارد که روی بر سر بازار
 جسم بشر ، ار چه ، بر هر بنده گران است
 آن پیک اجل ، می دَرَد آن را پس دیدار
 گیرد پس مردن بشر ، از کرده و کردار
 خوش کرده ، به جنت رود و ، بد ، ره دشوار
 نقدی که ز بازار جهان ، بُرده پی خویش
 گاهی کفنی بوده ، و یا خرقة و دستار
 تن ، از ستم جورِ فلک ، خفته و خاموش
 هر رهگذری ، می برد از آن تن بیمار
 آن لاشه ، کنون بی خبر از عالم گردون
 روح بشر اندر پس تن ، گشته گرفتار

همت طلب از کرده خود ، در همه احوال
 چون گس نرساند به تو ، از توشه انبار
 در مجلس عالم ، نتوان رقص چنان کرد
 زیرا ، که وی از رقص فلک گوید و ، اقمار
 بی توشه مرو ، عالم عقبا ، که روانت
 با خیر و ثواب تو رود ، جانب گلزار
 با جوهر عقل ، از نگری بر دل اشعار
 غافل نشوی لحظه ای از غافله سالار
 خواهم که بشویم ، همه زنگِ دلِ اغیار
 دردا ، که نداند کسی ، از گفته هشیار
 آگه نشود ، بی خرد از گردش گردون
 تا کبر و غرورش ، بنهد در پس دیوار
 رهبر ، همه را گفت و ، ولی کو شنوایی
 ناپخته ، کجا باخبر از ، اینهمه اسرار

آفرینش

قبل از این که در مورد آفرینش در این مبحث سخنی به میان آید، بهتر می بینم که توجه خوانندگان محترم را به چند آیه الهی که در قرآن کریم به همین منظور آمده است، جلب کنم و پس از آن مطالبی را در این زمینه بیان نمایم. چون ممکن است تاکنون عده زیادی که قرآن را مطالعه کرده اند، به مفاهیم آن توجه کاملی نکرده باشند و یا تکرار و یادآوری مجدد آن، برای عده ای، موجب جلب توجه بیشتر آنان به این آیات خواهد شد.

خداوند متعال در سوره قیامت آیه ۳۶ فرموده است: «آیا انسان گمان می کند که ما او را به حال خود رها کرده ایم و بیهوده آفریده ایم» و در سوره انعام آیه ۳۸ می فرماید: «محققاً بدانید که هر جنبنده ای در زمین و هر پرنده ای در هوا پرواز می کند، همگی طایفه ای مانند شما نوع بشر هستند، در کتاب آفرینش بیان هیچ چیزی را فروگذار نکردیم، آنگاه هر کس را خواهد، به سوی پروردگار محشور می شود.» در سوره مؤمنون آیه ۱۱۵ می فرماید: «آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم.»

آیاتی را که در بالا ملاحظه می فرمائید هر یک از آنها و آیات دیگری در این راستا که نیازی به ذکرشان نمی بینم، مؤید یک واقعیت کلی در خلقت نوع بشر هستند که خداوند متعال بدون هدف، بشر و این زمین و آسمان و موجودات در آن را نیافریده است و برای آفرینش تمام موجودات عالم دلیل خاصی داشته و

سپس در تمام آفرینش خود ، فقط انسان را برگزیده و به همین علت هم درباره خلقت بشر ، هدف خاصی در کائنات وجود داشته که برای به تکامل رسیدن وی ، این همه قوانین و مقررات الهی را در کتب آسمانی تدوین و بیان فرموده است . نسل بشر در دایره خلقت ، موجودی بی ارزش و باطل و به حال خود رها شده نیست . بلکه خداوند متعال ، نسل بشر را آفریده است که پس از رسیدن به تکامل و رها شدن از جسم مادی ، به دلایل و حکمت خاصی به سوی او باز گردد ، وگرنه هرگز اینچنین توجه به وجود او در خلقت نمی فرمود .

از روز ازل همیشه بشر به این فکر بوده است که خلقت او چگونه و برای چه منظوری صورت گرفته و اصولاً " آیا در این خلقت هدفی وجود داشته است و اگر بوده ، آن چیست ؟

هدف از خلقت بشر یکی از پیچیده ترین اسرار الهی است که تا بحال کسی نتوانسته از آن اطلاع کاملی به دست آورد و درباره آن سخن گوید . چون این دستگاه آفرینشی که توسط علم افراد مختلف تا به امروز شناخته شده و روز به روز دامنه گسترش شناخت علمی آن در جهان رو به افزایش است و میلیون ها و باید هم میلیارد ها کهکشان مختلف را در بر دارد ، آیا نیازی به وجود این تعداد افراد بشری که در سطح کره خاکی زندگی می کنند دارد و اگر جواب مثبت است ، به چه منظوری آنها را آفریده و صدها سؤال دیگر که در این زمینه برای راد پیش می آید و تمام آنها تا به امروز همچنان بلا جواب باقی مانده اند و یا حتی از افراد که شناخت مختصری در این زمینه به دست آورده اند ، به علت صب های خشک و بی جای خود نتوانسته اند آن مطالب را برای عموم به ورت روشن و واضح باز گویند و احتمالاً " زمانی فرا می رسد که تمام علم و اخت های خود را به گور برده و می برند .

وقتی که سئوالات فوق پیش می آیند و افراد درباره جواب گویی به آنها در

افکار خود غرق می شوند و به این عالم و کهکشان ، با چشم تن می نگرند ، مشاهده می کنند که این عالم و آفرینش ، با نظمی بسیار عالی و منظم در حرکت است ، به طوری که هیچگونه خللی در آن دیده نمی شود و از سوی دیگر در بین تمام اجزاء این جهان خاکی و عالم هستی ، رابطه ای بسیار نزدیک برقرار است و قانونی بسیار منظم و پیچیده ، تمام آنها را به طور دائم و یکنواخت ، کنترل و اداره می نماید ، وجود برخی از پدیده ها ، به فردی که درباره آفرینش می اندیشد می فهماند که پدیده ها و شواهدی را که مشاهده می نماید ، نمایانگر این حقیقت است که خود آفرینش برای هدف خاصی به وجود آمده و هر شیئی یا عنصری که در آن وجود دارد ، نیز برای هدف خاصی خلق شده است ، وقتی که از نظر علم نجوم به گردش و حرکات ستارگان و سیارات دقت می نمائیم ، حساب های بسیار مرتب و تنظیم شده ای را می بینیم که موجب حرکت تمام آنها به سمت خاصی می گردند و لحظه ای در گردش و چرخش آنها تأخیر و یا اشتباهی رخ نمی دهد ، از سوی دیگر وقتی از نظر فلسفی و عقاید ادیان ، به دلیل خلقت می نگریم ، متوجه می شویم که به وجود آمدن آفرینش خود به خود صورت نگرفته و یک نیروی مدبر و حکیم در به وجود آوردن تمام ذرات و قسمت های آن دخالت مستقیم داشته است و قدرتی که موجب به وجود آمدن این عالم هستی شده است ، خود آن خارج از ماده می باشد و در اصل خود آن نیرویی است به مراتب بالاتر از قدرت ماده که توانسته چنین نظم و انضباط و انسجامی را در بین این همه ماده که در عالم و کهکشان ها وجود دارند ، برقرار نماید .

تمام موجوداتی را که در کره خاکی مشاهده می نمائیم ، بر اساس نظم و قاعده ای آفریده شده اند ، اگر هر یک از موجودات جهان را بر مبنای اجزاء داخلی و ساختمانی آنها بررسی نمائیم ، در ساختمان تمام آنها می توانیم نظم و قاعده ای یکنواخت و خاص را مشاهده کنیم که نسبت تکاملی و ذاتی آنها ،

اختلاف چندانی با نظم عالم هستی ندارد و هر موجودی که در این عالم خلق می شود، به سوی یک نوع هدف، سرنوشت و تقدیر خاص پیش می رود، تا این که در این مسیر بتواند خود را به تکامل نهایی برساند و این نظم و انضباط طوری تنظیم شده و پیش می رود که خود موجود، از این مسیر تکاملی خویش بی خبر است و در مسیرهای تکاملی خلقت می بایست حقیقت تحول و تکامل را بپذیرد. در این خلقت اگر برای موجودات مختلف تکاملی وجود نداشت یک بی نظمی در آفرینش به چشم می خورد و معنی و مفهوم بهتر شدن و تکامل، جای خود را با لغت دیگری تعویض می نمود.

زمانی که بتوانیم حقیقت تکامل را به عنوان یک اصل علمی و الهی بپذیریم، می بایست قبول کنیم که تمام موجودات عالم، با محیط خود یک نوع هماهنگی و سازگاری خاصی دارند و چنین انگیزه هایی می نمایاند که در درون تمام ذرات عالم نیروی مشابهی وجود دارد که این پیوستگی و یگانگی را به وجود می آورد و آنها را مجبور به تطابق حالت های درونی و بیرونی با محیط خودشان می کند و در نتیجه به سوی هدف خاصی تمامی آنها را سوق می دهد.

در تمام کتاب های آسمانی آمده که عالم را خداوند متعال، برای منظور و هدف خاصی آفریده است. برای آشنایی خوانندگان محترم مبادرت به بیان چند آیه از قرآن کریم می نمایم.

سوره آل عمران آیه ۱۹۱-۱۹۰: «قطعا» در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، برای صاحبان عقل و اندیشه آیاتی است. صاحبان عقل و اندیشه کسانی هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن هنگام که به پهلو خوابیده اند به یاد می آورند و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند و می گویند «بارالهی» این عالم را بیهوده نیافریده ای، منزه می تو ما را از عذاب آتش نگاه دارد.»

سوره ص آیه ۲۷: « ما آسمان و زمین و آنچه در آنها است را بیهوده نیافریده ایم »

سوره تغابن آیه ۳: آسمان ها و زمین را به حق آفریده و شما را صورت گری کرد و صورت هایتان را زیبا کرد و بازگشت به سوی او است »

در مورد به وجود آمدن عالم و هستی و کهکشان و آسمان ها ، آیات بسیاری در قرآن کریم وجود دارند که تمام آنها نمایانگر حقیقتی است که این عالم بیهوده و بدون هدف آفریده نشده و آفریننده آن از این عمل و آفرینش خود دارای هدف خاصی بوده که مبادرت به خلق این عالم و کهکشان ها نموده است و سپس بشر را در برخی از سیارات و ستارگان خود خلق فرموده و مسلماً برای انجام این عمل نیز هدف خاصی داشته ، به طوری که سوره قیامت آیه ۳۶ می فرماید: « آیا انسان گمان می کند که ما او را به حال خود رها کرده ایم » و در سوره مؤمن آیه ۱۱۵ می فرماید: « آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگشت نمی کنید » این آیات اخیر به ما می فهماند که خلقت بشریت به دلایل خاصی از سوی پروردگار صورت گرفته و او در هر لحظه و محل و مکانی ، بشر را تحت کنترل مستقیم خود دارد و هرگز او را به حال خود رها نمی کند ، تا این که بتواند خودسرانه مسیری را خارج از خط مشی انتخاب شده الهی که به سوی تکامل می رود ، برای خود انتخاب کند ؟ چون هر یک از موجودات عالم هستی دارای هدف و غایتی می باشد که از بدو خلقت یا تولد ، به طور ناخواسته به سوی آن هدف در حرکت است و هر یک از این موجودات (جماد ، گیاه ، حیوان) موجب تکامل زندگی و پیشرفت موجود دیگری می گردد و در نهایت نتیجه کمال تمام موجودات ، به تکامل رسیدن انسان است و در زندگی خود کسی انسان می شود که در بدو شروع خلقت ، یعنی زمانی که اسپرما تزوئید با اول ترکیب می شوند ، کاتالیزوری که از طرف خداوند متعال به

عنوان روح در آن دمیده می شود ، روح متعالی و پیشرفته ای باشد ، در غیر این صورت یک بشر معمولی نیاز به تلاش و شناخت های بسیار زیادی دارد تا این که در زمان یک حیات روحی بتواند خود را به مرحله انسانیت برساند .

اگر بخواهیم از روی عقل و درایت و از روی انصاف به خلقت بنگریم ، باید اذعان کرد که خداوند متعال انسان های خود را بسیار عالی و والا و با ارزش آفریده است ، اگر انسان ها در سطح کره زمین وجود نداشتند ، افراد بشر و آدم هایی که هنوز به تکامل های انسانی دست نیافته اند ، وضع زندگانی در جهان را دگرگون می کردند . این انسان های خداوند هستند که به طور پراکنده در جوامع مختلف حضور دارند و اجازه نمی دهند کسی بر حق دیگری تجاوز کند و یا بخاطر مادیات حیات ، قتل نفس نماید و اگر هم مرتکب چنین اعمالی شوند ، برای عبرت سایر افراد بشر ، آنها را کیفرهای مادی می دهند . انسان ها الگوی خاصی از جانشین خداوند متعال در سطح کره خاکی می باشند و عده بسیاری از آدم ها و افراد بشر با مشاهده اعمال ، رفتار ، کردار و گفتار این انسان ها به راه راست گرایش پیدا کرده و می کنند و از بدی ها دوری می گزینند . اگر این الگوهای تکامل وجود نداشتند ، هیچ کس معیاری برای خوبی و بدی در دست نداشت و نمی دانست که در زندگی خود باید چه مسیری را برای رستگاری آخرت خویش پیماید .

خداوند متعال در قرآن کریم ، از انسان به عنوان جانشین خود در سطح کره زمین نام برده است و این حکمت الهی بدون دلیل خاصی نیست . چون او مخلوق خود را خوب می شناسد و می داند که انسان های کره خاکی ، دارای قلبی رئوف و مهربان هستند و زندگانی خود را وقف آسایش و آرامش دیگران می کنند . سوره بقره آیه ۳۰ : « همانا من در روی زمین جانشین قرار خواهم داد » سوره انعام آیه ۶۵ : « او است خدایی که شما را جانشین روی زمین قرار

داد ۰»

خداوند متعال آن انسانی را در روی زمین جانشین خود می داند که او موجودی با عقل، دانش و کامل است و در تمام طول زندگانی خویش لحظه ای از یاد پروردگار خویش غافل نمی شود و بخاطر این چند روزه حیات مادی، نفس و روح خود را آلوده برخی از ظواهر حیات نمی نماید، در جهان یک چنین شخصیتی لیاقت آن را دارد که فرشتگان در مقابلش به زانو در آیند و او را سجده کنند، چون خداوند اسماء را به انسان آموخته است و فرشتگان از چنین شناختی محرومند، یعنی خداوند در قدرت انسان آموزش علمی را قرار داده که به وسیله آن قادر است بر تمام مشکلات مادی، معنوی، روحی و... فائق آید و از آنها آگاهی کاملی به دست آورد و نتیجتاً بتواند تمام حقایق حیات را بشناسد، زیرا انسان بر خلاف سایر عناصر و موجودات عالم، از عقل و روح کامل برخوردار است، لذا در کره خاکی تنها حیات این موجود الهی است که در عالم هستی، تا ابدیت پابرجا می ماند و اگر انسانی خواسته باشد می تواند به ارج و مرتبتی برسد که مقام او بالاتر از ملائک خداوند گردد، چون انسان دارای قدرت انتخاب است و اگر در مسیرهای درستی، پاکی، صداقت و خداشناسی گام بردارد، می تواند در نزد پروردگار از ملائک والاتر گردد و چنانچه نسل همین موجود خواسته باشد در مسیرهای پستی، حیوانیت، وحشی گری و... قدم گذارد، از هر نوع حیوان درنده ای خطرناک تر می باشد، به طوری که برای ارضاء برخی از خواست ها و امیال نفسانی خویش حاضر است زندگانی هزاران نفر از افراد بشر را به خاک و خون بکشاند.

در قرآن کریم آیات فراوانی درباره خلقت زمین و آسمان آمده اند که تمامی آنها با علم امروزه بشریت که تا بحال به دست آمده، مطابقت کامل دارند، در زمینه شناخت این مطلب به ذکر چند آیه از قرآن کریم که کاملترین کتاب آسمانی

است ، می پردازم و پس از آن با آخرین مطالب علمی که بشر توانسته درباره آسمان و کهکشان های در آن اطلاعاتی به دست آورده ، مطالب مقایسه ای را می نویسم تا این که مردم شناخت بیشتری به کلام های الهی به دست آورند .

سوره الخاشیه آیه ۱۸ : « و در خلقت کاخ آسمان بلند فکر نمی کنند که

چقدر و چگونه به استحکام و نظم گردش و اشعه و انوار نیکو آفریدند . »

سوره الطلاق آیه ۱۲ : « خدا آن کسی است که هفت آسمان را آفرید و مانند

آن آسمان ها از زمین خلق فرمود و امور نفاذ خود را در بین هفت آسمان و زمین نازل و نافذ کرد تا بدانید که خدا بر همه چیز توانا و با احاطه علمی بر همه عالم آگاه است . »

سوره معارج آیه ۴ : « فرشتگان و روح امین برای اخذ فرمان به سوی عرش

خدا بالا روند ، در روزی که مدت آن ۵۰ هزار سال شما خواهد بود . »

در مورد تشکیل زمین و کهکشان ها نظریات بسیاری از طرف دانشمندان

جهان بیان گردیده که در این مبحث یکی از آن نظریات که مربوط به ربع قرن اخیر

است از نظر خوانندگان می گذرد . ولی شناخت کهکشان و خلقت از آنچه بشر

تصور می کند ، پیچیده تر می باشد ، به طوری که کسی تصور چنین عظمت و

گنجایش و قدرتی را نمی تواند در مخیله خود بگنجانند . چون عقل ، درک و فهم

علم قادر به پاسخگویی آن نیست و هر چه علم بشر به اکتشافات بیشتری دست

یابد ، به همان نسبت هم بیشتر به عظمت کار خلقت و قدرت خداوند پی می برد .

در گذشته و زمانی که علم نجوم و قدرت های فضا نوردی به این حد تکاملی

خود نرسیده بود ، وقتی افراد بشر به اعماق آسمان و این فضای تهی

می نگریستند تعدادی از ستارگان را بالای سر خود مشاهده می نمودند که از

راهی بسیار دور سوسو می زدند ، از نظر ظاهری این ستارگان بسیار محدود و

آرام جلوه گر می شدند و چنین تصور می رفت که عالم کائنات و هستی فقط از

زمین و این ستارگان محدود و ماه و خورشید تشکیل یافته و بعد از آنها چیز دیگری در آسمان وجود ندارد . ولی امروزه علم و تکنولوژی ، بخش عظیمی از این ناشناخته ها را آشکار کرده و دانش نوین بشری ، این آسمان و ستارگان را به گونه جدیدتری جلوه گر نموده به طوری که ابعاد آن در این فضای بی کران کائنات ، غیر قابل شمارش و تشخیص و درک می باشد و بر خلاف ایده گذشته که ستارگان را کراتی ثابت و بدون حرکت و آرام می دانستند ، اکثر آنها بسیار ناآرام تر از تصور آنها است .

در این کهکشان میلیاردها میلیارد ستاره و سیاره چون خورشیدی که کره زمین را روشن و گرم می کند ، همگی با استفاده از یک منبع انرژی زا در خلقت ، مانند کوره های گرمازا ، در حال سوختن و متصاعد نمودن انرژی از خود می باشند و برخی از این کرات که در فضای لایتناهی وجود دارند ، گاهی به علت انفجارات مهیبی که در آنها رخ می دهد از بین می روند و در اثر بروز چنین وقایعی مقادیر زیادی گاز و غبار و تکه های ستاره ای را به اعماق فضا پرتاب می نمایند که گاهی ستارگان جدیدی از قطعات آن به وجود می آیند .

در پوستر SKY SURVEY که در سال ۱۹۸۳ توسط NATIONAL GEOGRAPHIC SOCIETY در آمریکا ، واشینگتن به چاپ رسیده است ، توسط تلسکوپ های قوی و ماهواره های فضایی ، عکس هایی از برخی از قسمت های فضا برداشته شده که در آن نوشته شده است .

از پس ماوراء فضای لایتناهی که انبوه ستارگان را در خود جای داده است ، زمزمه امواج عظیم ترین واقعه تاریخ بشریت به گوش می رسد ، یعنی انفجار بزرگی که موجب بروز آفرینش جهان کنونی گردیده ، شنیده می شود و وجود عالم هستی ، پس از آن آغاز گردید ، یعنی احتمالاً بیست میلیارد سال قبل ، تمامی جرم و انرژی های ماده ، در چگالی بی نهایت فشرده ای ، در هم فرو رفته

و در نتیجه تریلیون ها درجه سانتیگراد حرارت و گرما ایجاد شده بود ، انفجار کیهانی این ماده بی شکل را به اطراف پراکند و گوی آتشی به وجود آورد که سریعاً در حال انبساط بود ، از آن زمان به بعد این گوی آتشین در حال خنک شدن می باشد و از سرعت انبساط آن نیز به تدریج کاسته می گردد .

ابتدا جهان را مهی بسیار غلیظ و غیر قابل نفوذ پوشانیده بود ، در اثر گذشت زمان و طی چند میلیون سال اولیه که از آغاز خلقت می گذشت ، دمای جهان به سه هزار درجه (سه هزار درجه بالای صفر) کاهش یافت ، هسته اتم های به وجود آمده ، الکترون ها را به خود جذب کرده و متعاقباً تشکیل اتم پایدار گاز هلیوم و هیدروژن را دادند ، سپس آسمان صاف شد و همه جا از نور ستارگان درخشیدن گرفت .

قسمت های متراکم تر این گاز که به واسطه نیروی گرانش (نیروی جاذبه) به یکدیگر فشرده شده بودند ، تبدیل به ستارگان گردیدند و در مجموعه های انبوهی که امروزه آنها را تحت عنوان کهکشان می شناسیم ، گرد هم آمدند . جهان امروزی ما همچنان در حال انبساط است ، تابش اولیه باقیمانده از انفجار بزرگ که به واسطه انبساط کائنات تا سه هزار درجه بالای صفر کاهش یافته است ، به وسیله رادیو تلسکوپ های بزرگ در تمامی نقاط آسمان ، قابل شناسایی و تشخیص هستند .

اطلاعاتی که در بالا نوشته شده اند ، تمامی بر مبنای شناخت های علمی ای هستند که بشر تاکنون توانسته است از روی ظواهر و شواهدی که به دست آورده ، درباره کائنات اظهار نظر نماید . ولی کسی نمی تواند بداند و یا حتی حدس بزند که قبل از انفجار بزرگ ، چه مراحل و عواملی روی داده اند و یا سرانجام جهان چه خواهد شد ؟ آیا پس از گذشت میلیارد ها سال ، نیروی جاذبه ، به نیروی انبساط جهان فائق می آید و تمامی ماده را به حالت اولیه خود و با صدایی بسیار

مهیّب باز می گرداند و چنانچه جهان ما یک جهانی بسته است ، امکان وقوع انفجار بزرگ دیگری که متعاقب آن جهان منبسط شود ، وجود دارد و یا همانطوری که بسیاری از ستاره شناسان عصر حاضر معتقدند ، آیا جهان باز و همیشه منبسط کنونی ، نهایتاً " روزی پس از غرش مهیبی سرد شده و کهکشان هایش از یکدیگر پراکنده می شوند و آتش ستارگانش برای همیشه فرو می نشینند ؟ در حال حاضر این مسائل ، ذهن فلسفه دانان و دانشمندان و ستاره شناسان را سخت به خود مشغول کرده اند .

خورشید و سیارات نزدیک به آن : ابر وسیعی از غبار و گاز حدود ۴ / ۶

میلیارد سال پیش از درون بهم می ریزند ، تراکم ماده ، ستارگانی را به شکل اجرام دایره ای شکل چرخان ، به وجود می آورد . کره خورشید که انرژی گرمای هسته ای تولید می کند ، حرارت و گازهایی را به بیرون پرتاب می کند . مواد گوناگونی ، در این صفحه دایره ای شکل رو به سردی ، متراکم شده و پس از برخورد با یکدیگر ، مجدداً " گرد هم آمده و تشکیل سیارات و سایر اجرام منظومه شمسی را می دهند . در این زمان سه سیاره بزرگ که کره های توپری هستند و هسته آنها از مواد فلزی تشکیل شده است ، مانند زمین و زهره و عطارد که مهم ترین سیارات منظومه شمسی از نظر حیات بشریت کره خاکی می باشند ، به وجود می آیند (زمین و زهره هر دو دارای اتمسفر هستند و تنها در زمین است که حیات وجود دارد) .

زمانی که هیدروژن خورشید سوخت و تمامی آن مصرف شد ، آنگاه منبسط می شود و عطارد زهره را می بلعد و سپس زمین را به جهنمی سوزان و نیمه مذاب مبدل خواهد کرد . (منظور از بلعیدن یعنی به صورت امواج در آوردن و جذب نمودن آنها است) .

همسایگان خورشید : خورشید عموماً " ستاره ای معمولی با رنگ زرد

تشخیص داده شده و در نزدیکی آن بیست همسایه مشاهده می گردد . فاصله سیارات از یکدیگر بر حسب سال نوری مشخص می باشد .

فاصله ای را که نور در مدت یک سال با سرعت تقریبی ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه طی می کند ، معیار سنجش فواصل ستارگان و سیارات قرار داده اند . برای مثال ، نور خورشید ۸ دقیقه طول می کشد تا فاصله ۱۵۰ میلیون کیلومتر ، یعنی فاصله خورشید تا زمین را طی کند و به زمین بتابد ، این نور ۵ ساعت طول می کشد تا مسافت فاصله خورشید و پلوتون را طی نماید و به آن برسد و پس از مدت تقریبی ۴ سال و ۳ ماه ، نور خورشید به ستاره آلفا سنتوری می رسد . این مسافت حدود ۳ / ۴ سال نوری یا ۴۰ تریلیون کیلومتر است .

آلفا سنتوری در واقع منظومه چند گانه ای از ۳ ستاره می باشد که به واسطه نیروی جاذبه ، گرد یکدیگر قرار گرفته اند ، در واقع بسیاری از ستارگان ، ستاره های دوتایی یا چند گانه می باشند . گرچه به نظر می رسد ، ستارگان تنها ، بیشتر از سایر انواع ستارگان دارای منظومه های سیاره ای در اطراف خود می باشند .

اخیراً "تلسکوپ هایی ساخته شده اند که ستاره شناسان را قادر می سازد ، موقعیت هر ستاره ای را بر روی صفحات شیشه جداگانه ای که به نور قرمز و آبی ، حساس می باشند ، ثبت نماید و متعاقب آن ، ستارگان داغ آبی را از ستارگان سرد قرمز رنگ متمایز نمایند و آنها را در امر گرد آوری و تدوین نقشه ای از ستارگانی که اشعه مادون قرمز از خود ساطع می کنند ، یاری نماید ، (ستارگانی را که اشعه مادون قرمز از خود ساطع می کنند ، می توان مراکز زندگانی های روح و عوالم ارواح دانست که امیدوارم در آینده ای بسیار نزدیک ، علم بتواند این حقیقت را بر همگان آشکار سازد) این دوربین های تلسکوپی قادرند ستارگانی که $\frac{۳}{۴}$ روشنایی گذشته خود را از دست داده اند و یا ۲ میلیون بار ، کم نورتر از ستارگانی

هستند که ما آنها را با چشم در آسمان مشاهده می‌نمائیم ، کاملاً " تشخیص دهند .

ستارگان بسیاری در فضا وجود دارند که اطراف آنها را هیدروژن یونیزه شده فراگرفته است ، یکی از این ستارگان ، سحابی اسب سر است . این سحابی ، به صورت حلقه ای در حال چرخش از گاز و غبارهای فضایی است که از ابرهای تیره و سرد سماوی تشکیل شده است . در چنین ابرهایی که در آنها ماده به سادگی فشرده شده و به حالت چگالی در می‌آیند ، ستارگان جدیدی به وجود می‌آیند . چنین فضا‌هایی که ستارگان فوق در آنها شکل می‌گیرند ، عموماً " تشعشعات مادون قرمز را از خود گسیل می‌دهند و در نتیجه ستاره شناسان را از بکار بردن تصاویر مشخص شده در نقشه های آسمانی باز می‌دارند . ولی با استفاده از اشعه مادون قرمز (دانشمندان در حال تکمیل دستگاه های نجومی ای هستند که بتوانند با اشعه مادون قرمز کار کند) اسرار بیشتری از نحوه پیدایش این ستارگان و رمز و رازهای فضای تاریک لایتناهی که قسمتی از عالم را فرا گرفته است ، پرده بر خواهند گرفت . (این فضا‌های تاریک ، همان قسمت هایی هستند که اکثر ارواح اظهار می‌دارند ، زمانی که جسم مادی خود را ترک کردند و به سوی عوالم روحی سفر خویش را آغاز نموده اند ، از مسیرهای سرد و تاریکی عبور نموده اند و پس از گذشتن از آن قسمت ها ، به عوالم روحی انتقال یافته اند . چون عوالم روحی از کره زمین تا جهان هفتم روحی ادامه دارد و ارواح در فواصل مختلف ، به جهان های روحی انتقال می‌یابند) .

کهکشان راه شیری : تا قبل از اکتشافات به عمل آمده علمی ، چنین تصور می‌رفت که این کهکشان فقط تشکیل دهنده کل جهان هستی می‌باشد . ولی امروزه با توجه به اکتشافات علمی به این نتیجه رسیده اند که این کهکشان تنها یکی از میلیارد کهکشان های عالم لایتناهی است .

این کهکشان، از صدها میلیارد ستاره به وجود آمده است که به واسطه نیروی جاذبه ای خاص، گرد هم جمع شده اند و بخش مرکزی این کهکشان، به واسطه وجود ستارگان قرمزتر با طول موجی بیشتر شعله ور می باشد.

خوشه های کروی شامل کهنسال ترین ستارگان این کهکشان می شوند و ستارگانی که طبق برآورد ستاره شناسان ۱۰ الی ۱۵ میلیارد سال نوری از عمر آنها می گذرد، گاز و غبارهای متراکم شده ای در بازوان مارپیچی شکل آنها وجود دارند که حتی اکنون نیز در حال تشکیل و به وجود آوردن ستارگان جدیدی می باشند.

محاسبات نجومی نشان می دهند که در هر ۲۳۰ میلیون سال یک بار خورشید ما (منظومه شمسی) مرکز کهکشان را که به صورت بشقابی مسطح می باشد دور می زند و این عمل را با سرعتی برابر ۲۲۰ کیلومتر در ثانیه انجام می دهد.

شواهد علمی جدیدی گواه بر این مدعا هستند که این صفحه مسطح را هاله ای بزرگ از ستارگان بسیار کهنسال و ماده تاریک و سیاه و غیر قابل دیدی پوشانیده است که با این دستگاه های علمی نمی توان از آن تاریکی ها عبور کرد و بعد از آن را دید.

گروه محلی: از نظر علمی این کهکشان ها را در جهات مختلف و فراتر از کهکشان راه شیری قرار داده اند و کهکشان ما که خود تنها جزئی از انبوه نسبتاً پیوسته ای از ۲۰ کهکشان است گروه محلی نامیده می شود.

کهکشان راه شیری (امراه السلسله) (M 31) و کهکشان کوچکتر M 33 کهکشان های مارپیچی هستند که با سرعتی زیاد در حال چرخش می باشند.

صدها انبوه ستارگان و ابرهای گازی شکل درون کهکشان راه شیری وجود دارند. زمانی درباره شناخت آنها اشتباه می شد و تصور می رفت که این کهکشان یک سحاب یا ابر گازی در کهکشان راه شیری است.

عالم شناخته شده کنونی، بر روی صفحه دایره ای شکل مسطح و به شعاع ۲۰ میلیارد سال نوری تصویر شده است که خارج از این شناخت نیز جهان و کهکشان های فراوان دیگری وجود دارند که بشر با علم فعلی خود قادر به شناخت و رصد نمودن آنها نمی باشد. حال با توجه به چنین عظمتی که در افلاک وجود دارند، چگونه ممکن است فردی بتواند اظهار نماید که تمام اینها به خودی خود و بدون هدف خاصی به وجود آمده اند و خداوند متعال تنها نیروی انسانی را در کره خاکی آفریده که این کره در مقابل عظمت کائنات، جز نوک پرگاری بیش نیست، و غیر از افرادی که در کره زمین سکونت دارند، هیچ نیرو و یا موجود دیگری را در تمام این عظمت و کهکشان ها، خلق نفرموده است؟

مطالبی که در بالا عنوان شد، ذره ای از دانش و شناخت های علمی بشر از کائنات است و هدف من از نوشتن آنها این است که همگان به این مطلب و حقیقت پی ببرند و بدانند که نبوغ و شکوفا شدن هر شیئی در عالم ارتباط مستقیم با تکامل آن دارد و این کرات و خورشید و ستارگانی را که در بالای سر خود مشاهده می کنیم، تمام آنها در اثر تکامل به وجود آمده اند و تکامل آنها به هیچ وجه صورت نمی گرفت، مگر این که خداوند متعال آنها را خلق کند و سپس در مسیرهای مختلف، هر یک از آنها به شکل تکامل امروزی برسند و مهم این است که پس از چندین میلیون سال دیگر در شکل این عالم و کهکشان ها چه حالتی رخ خواهد داد، آن خود امری جداگانه است که تنها خداوند متعال از آن باخبر می باشد.

از هر طرف که به اعماق فضای لایتناهی نگاه کنیم، می توانیم خوشه های کهکشان ها و نیز ابر خوشه های کهکشانی را تشخیص دهیم که با سرعتی بسیار زیاد از ما دور می شوند و هر چه به افق قابل مشاهده دور، نزدیکتر می شویم، (کوازارها) اجرام سماوی ستاره ای شکلی را که از تشعشع انفجار بزرگ،

همچنان به صورت شعله ور در فضا باقی مانده اند، با چشم خود می بینیم که در حال اشتعال با شعله های یک نواخت می باشند و چنانچه ستاره شناسان از هر نقطه ای به آنها بنگرند، می توانند این حالت ها را در منتهی علیه قدرت های دید علمی خویش مشاهده نمایند .

عالم کائنات از مسافتی یکنواخت برخوردار است، یعنی اگر از هر جهت که به آسمان نگاه کنیم، فاصله آن یکسان بنظر می رسد و کوازارها را که دورترین اجرام آسمانی در این کائنات نسبت به ما هستند، در نهایت آن فواصل مشاهده می کنیم و این اجرام آسمانی را می توانیم پر انرژی ترین و سؤال برانگیزترین اجرام آسمانی بدانیم . با توجه به حالت هایی که از نظر علمی در کهکشان ها مشاهده می شوند، آیا وقت آن نرسیده است که مفاهیم و معانی سوره مبارکه **الحجر آیه ۱۷ و ۱۸** را در اینجا بررسی نمائیم و بدانیم که به چه علت خداوند متعال این آیه ها را برای درک افراد بشر در آن زمان که کسی از پیشرفت علم امروزی هیچگونه آگاهی نداشت و بشر در بربریت کامل بسر می برده، نازل فرموده است؟

« ما در آسمان کاخ های بلند برافراشتیم و بر چشم بینایان عالم آن کاخ ها را به زیب و زیور بیاراستیم و آن را از دستبرد شیاطین محفوظ بداشتیم، لیکن هر شیطانی برای سرقت سمع، به آسمان نزدیک شد، تیر شهاب شعله آسمانی او را تعقیب کرد . » آیا تیر شهابی که در آیه فوق آمده است، همان کوازارها نیستند؟ قسمتی از عوالم روحی و جهان هفتم کائنات، بالاتر از تمام اجرام آسمانی قرار دارند و تمام عالم را نیروهای الهی در بر می گیرند و خداوند متعال به تمام کائنات خود، محیط و مسلط است . بشر اکنون از نظر علمی توانسته به حقایقی دست یابد که تمام آن مطالب به گونه ای پیچیده و فرمول وار در آیات قرآن کریم آمده و اگر این کتاب آسمانی را با دیده ای علمی مطابقت دهیم، متوجه می شویم

که تمام حقایق عالم و کائنات به طور فرمول هایی بسیار بسته ، در آیات آن آمده اند . ولی متأسفانه چنین تصور می نمایم فردی که از نظر کلیه علوم جهان غنی باشد و بتواند تمام این فرمول ها را بدون هیچ گونه تعصبی برای بشریت بشکافد . به نظر می رسد که تا به حال وجود نداشته است .

با درک مطالب و مفاهیم سوره فوق و توجیه نمودن آن با آخرین پدیده های علمی ای که به دست بشر کشف شده است ، متوجه می شویم که عالم روحی و عالم خداوند از هر طرف توسط نیروهای بخصوص الهی محافظت می شوند و هیچ غریبه و یا شیطانی نمی تواند به حریم آن نزدیک شود و چنانچه امواج نامتجانسی به آن منطقه نزدیک شوند ، توسط شعله و حرارت کوازارها تعقیب و از آنجا رانده یا نابود می شوند .

هر یک از روشن ترین کوازارها ، انرژی صدها کهکشان را که حجمشان کمتر از حجم کهکشان راه شیری است را از خود بیرون می دهند و با سرعتی برابر ۹۰٪ سرعت نور در حال حرکت می باشند و از تمام قسمت های آنها ، شعله های عظیمی برمی خیزد ، به طوری که نور این اخترهای سماوی ، میلیاردها سال طول کشیده تا به کره زمین تابیده است .

آفرینش

ماجرای آفرینش حکمتی است
 خلقت آدم ، چو یک افسانه ای است
 هر چه با دانش بگیری زان نشان
 علم عالم ، در بَرَش همچون حباب
 از چه نیرویی شد آغاز وجود
 روز اول ، کی در آمد آفتاب
 این جهان ، کی پا گرفته از شباب
 از چه رو ، بانی چنین بنیاد کرد
 عالم نابوده ، کی ایجاد شد
 کی بنا بنموده ، در عالم حیات
 زنده را از مرده بر عالم فزود
 عده ای در وهم و فرض و ، گه گمان
 کس نسینی گوید از علم یقین
 لیک هر کس دیده آثاری چنان
 این بشر ، در خاک و جمع کائنات
 گه یکی ، مستغرق اندر این وجود
 بعد چندی ، همچو آن دیوانگان
 این معمای عجیب جسم و جان
 بین مردم ، عده ای از پیروان
 عده ای ، در بین آنان با عتاب
 عده ای غافل که خالق ، خالق است
 هر که واقف گردد از آن قدرتی است
 درک آن اندر کف فرزانه ای است
 علم خود را خرده بینی این میان
 علم ما ، همچون کفی ، در سطح آب
 از کجا ، نابوده شد ، بود از نبود
 از چه رو ، آمد به شبها ، ماه تاب
 کی ، ز خلقت بنده ای گیرد نقاب
 خلق آب و خاک و آتش ، باد کرد
 این چنین عالم چسان بنیاد شد
 کی نشانیدش ، در این عالم نبات
 مرده را از زنده در گورش نمود
 عده ای دیگر ز دَرکش ناتوان
 خالقش را دیده در خاک و زمین
 ذره ای آرد از آن را بر زبان
 غیر او واقف نباشد از حیات
 غافل از ذات خود ، اندر تار و پود
 مات و حیران گردد از روح و روان
 خود بود دریایی از علم نهان
 ذره ای آگه شدند در این میان
 می رود ، تا گیرد از خلقت نقاب
 کی کسی غیر از وجودش لایق است

کی تمام حرفِ عالم گفتنی است
 گر شناسی روح و تن ، ویران شوی
 بهر کشف ، رازِ آن بالا شدند
 یا که بیند جنتی یا گلخنی
 عده ای بر درگه جانان شدند
 بهر هر وارسته ای ، خود چاره کرد
 دانه ای دیدند ، ز خرمن در جهان
 جمعی از نیکان بنوشیدند ز آب
 بعد چندی ، صد گره بر آن فزود
 کی شود علم نهان ، بر وی عیان
 علمِ عالم ، علم ذات اکبر است
 علم ما یک قطره از بحرِ بقا است
 ذره ، کی گوید جوابِ این حیات
 دانشی کو عاری از هر بینش است
 این همه دریای ژرف بی کران
 درک و فهم آن ، فقط دست خدا است
 یا که سیارات او در ماه و مهر
 در فضای بی کران ، چون جا گرفت؟
 کی بداند خفته از احوالِ مست
 قطره ، از دریای خود بیگانه نیست
 آدم و روح و پریزاد و مَلک
 هر کدامین در کفِ چرخ قضا
 عالم از خرمن بود ، این ارزنی است
 باشد ، اندر کهکشان و کائنات

راز خلقت ، در جهانش دیدنی است
 ذره از آن بینی و حیران شوی
 عده ای ، اندر ره سودا شدند
 کس ندید از عالمِ او روزنی
 جمعی اندر راه او ویران شدند
 چرخ گردون ، عده ای آواره کرد
 بندگان گه بدیدند ، زو نشان
 عده ای دیدند به راه خود سراب
 عقل و دانش ، گه گره ز آنان گشود
 آن که شد محکومِ عقلش در جهان
 زانکه ، علم و عقل و دانش ، اصغر است
 جستجو کردن پی ذاتش ، خطا است
 ما همه ، یک ذره اندر کائنات
 سرّ سرگردانی ما دانش است
 این همه خورشید و ماه و اختران
 اندر این عالم ، کجا و از کجا است
 یا که آن گردنده های این سپهر
 از کجا مبدأ ، کجا مأوا گرفت
 کی بشر واقف شود از آنچه هست
 این زمین و قدرتش ، افسانه نیست
 این جهان و ماه و خورشید و فلک
 آب و باد و خاک و آتش این فضا
 دیدنِ ما ، جملگی ، از روزنی است
 قدرتی بالاتر از جمع حیات

تا که پیکر شد ز روح وی جدا
روح هر کس ، بعدِ مردن ، در بقا است
ظاهراً "دیوانه" ، یا او عاقل است
هر که اندر قدرتش دارد یقین
او فقط داند ز ذاتِ خویشتن
از نبات و خاک و هر زیبنده ای
عالمی در حیرت و هیهات او است
هر که نوعی گشته ز فرمانبرش
جمله نابودند و ، او بودی ز بود
کرده هر بودی ، ز هر نابوده بود
عالمی غافل ز هر پندار وی
کی بداند سرّ خلقت آدمی
آبی از دریا ، ولیکن قطره ای
گردِ هم آورده از هر تار و پود
زندگی بخشیده ، با علم نهان
آن همه نابوده را او کرده بود
بعد از آن بر آب دریا بر فزود
قدرت دریا به هر دوران گرفت
زان که شد دریا ، وی از هر تار و پود
ذره مائیم و ، ولی از اصل ذات
آفریده بهر ذات هر بقا
همچو صیادی که گیرد صعوه ای
ذات او ، پاک است و از اصل نکو است
کهکشانش و این جهان ، او کرده بود

کس نشد واقف بر او ، اندر بقا
هر چه بینی ، اندر عالم بر فنا است
این بشر ، از رازِ هستی ، غافل است
در شعاع نورِ حق ، در این زمین
او بود آغازِ عالم در سخن
او دهد هستی ، به هر جنبده ای
منشأ هر قدرت ، اندر ذات او است
روح هر که بعدِ مردن ، بر دَرَش
او وجودی باشد و ، مابی وجود
خالقِ عالم ، در این چرخ کبود
کس نداند حالت و کردار وی
ذره اندر عالم او ، عالمی
علم و دانش داده ، اما ذره ای
قطره های پاک و ذرات وجود
جمله را در عالم کُون و مکان
نظم و هنجاری ، که می باید ستود
قطره را بر جوی و آوردش به رود
قطره بر دریا رسید و جان گرفت
قطره شد ، از ذات دریای وجود
آب دریا شد ، چو علم کائنات
عالم دیگر پس از مرگ و فنا
گیرد از ذرات عالم بهره ای
جمع این عالم ، همه از ذات او است
هر چه می خواهی ، بخوانش در وجود

قطره یا ذراتِ وی ، اندر حیات
 ذره ای از خلقتِ او ، شد زمین
 آنچه گویم من ز خالق ، قطره ای است
 خواهم اکنون حرف دل را ، جان دهم
 شاید این نجوا کند ، فرزانه ای
 عده ای اندر پی سودا شوند
 عارفی ، شاید ، به حرفم ، جان دهد
 دانم اکنون ، عارفِ فرزانه نیست
 هر که ، اندر فکرِ خود ، در این زمان
 گر که آیم بار دیگر ، بر سپهر
 گویم از آن عالمِ گون و مکان
 بهر هر کس گویم از روح و روان
 زان که از روح وی ام ، بعد از فنا
 روح حق گوید ، تمام گفته را
 نکته هایی کو تمامی عالمی است
 حرفِ حق گویم در آن دورانِ هست
 هر که اندر راه حق ، گردد فنا
 سرِّ حق را بر سرِ دارِ فنا
 من همان حقم ، ولی زو ذره ای
 ما همه منصور و ، منصور از وجود
 ارزش خود را میافکن زیر پا
 در طلب ، منصور حق شو در فنا

رهبر اندر عالمش جانانه ای است

زان که اندر این جهان ، فرزانه ای است

امواج محیط

نیرو و امواج ناشناخته فراوانی اطراف کره زمین را فرا گرفته اند که وجود آنها از نظر علمی، بر کسی پوشیده نیست و دانشمندان تا امروز توانسته اند دستگاه‌هایی را اختراع نمایند که توسط آنها بتوانند وجود معدودی از آنها را تشخیص دهند و به حقیقت چنین مطلبی آگاهی کامل یابند و حتی از نظر علمی و فیزیک نظری بتوانند وجود آنها را به صورت علمی و عینی، به اثبات برسانند، ولیکن گروهی از این نیروهای موجی، به قدری عجیب و متغیر هستند که شناخت و اثبات نظری آنها با این علم موجود به سادگی امکان پذیر نمی باشند، تعدادی از افراد بشر بخاطر قدرت های حسی و درک روحی بیشتری که نسبت به سایرین دارند، قادرند برخی از این نیرو و امواج ناشناخته را به گونه ای احساس و یا تشخیص دهند، ولی متأسفانه به دلیل این که این احساس و درک در همگان وجود ندارد، لذا بیان چنین مطالب و شناخت ها هم گاهی در بعضی از محافل، جایز نیست، چون افراد ناآگاه و کسانی که خودشان قدرت شناخت و فهم اینگونه مطالب و حقایق را ندارند، فوراً مطالب بیان شده را با شناخت و حالت های روحی خود، قیاس به نفس می کنند و شخصی را که حقایق را نسبت به درک و شناخت خود در مورد امواج نامرئی بیان می دارد، به او فردی خرافاتی یا مریض و همدست شیطان و... لقب می دهند و چنانچه فرد بیان کننده این حقایق، به ذره ای از این نیروها دست یافته و بتواند حرکات و اعمالی را از خود

بروز دهد، به احتمال قوی، وی را فردی جادوگر یا رمال و... می دانند و به همین علت هم، اکثر کسانی که درباره شناخت برخی از نیروهای نهان و امواج ناشناخته اطلاعاتی دارند، در جوامع مختلف سعی می کنند تا هیچگونه مطلبی از آگاهی و اطلاعات خود را بر زبان نیاورند و اگر هم مطلبی را بیان نمایند، معمولاً "با ترس و وحشت از این که با ناباوری های دیگران مواجه شوند، اظهار می دارند."

اگر تمام افراد بشر، قدری منطقی و از روی عقل، فهم، درک و بدون تعصب های بی مورد، پیرامون خود را بنگرند و از اکتشافات علمی محدودی که تا بحال به دست آمده است، به سادگی نگذرند، به مراتب سریعتر می توانند به برخی از حقایق و واقعیت های محیط خود آگاه شوند. چون در اطراف کره زمین که بشر هم در آن غوطه ور می باشد، نیروهای مرموز و ناشناخته فراوانی وجود دارند و وجود برخی از آنها است که موجب ادامه حیات تمام موجودات عالم، منجمله جانداران می گردد. در صورتی که هیچ یک از آنها، به سادگی قابل لمس و درک و رویت نیستند و چنانچه این نیروها وجود نداشتند، مسلماً "نوع حیات هم در زندگی کره خاکی، شکل دیگری به خود می گرفت و حیاتی به شکل کنونی وجود نداشت."

امواج نامرئی و ناشناخته، به گونه ای کره خاکی را احاطه کرده اند که اگر در هر نقطه ای از این جهان، درصدد درک و شناخت این امواج برآئیم، اغلب به سادگی متوجه وجود آنها می شویم و در می یابیم که به طور کلی در آنجا دو نوع موج وجود دارد.

اول آن دسته از امواجی که توسط عقل و علم بشر تولید می شوند، مانند امواج رادیویی و... که از نظر علمی کاملاً شناخته شده می باشند.

دوم، امواجی که علم و عقل بشر در به وجود آوردن آنها هیچ گونه دخالتی

ندارد . ولی از نظر علمی تا بحال همچنان ناشناخته باقی مانده اند . یعنی امواجی با چنین دامنه و مشخصات ، در علم فیزیک کره خاکی وجود ندارند . خلقت ، زمانی که موجودات این کره خاکی را آفرید ، برای ادامه حیات هر یک از موجودات جاندار و بی جان خود محدودیت هایی از نظر درک و فهم و آسیب پذیری امواج ، در نظر گرفت ، تا این که هر یک از آنها برای ادامه حیات خود بتوانند از تسهیلات و آرامش خاصی برخوردار باشند و تحت تأثیر برخی از امواج نامتجانس قرار نگیرند و هر موجودی ، به زندگانی ای که در خور فهم ، درک و عقل تکاملی آن است پردازد . در این مسیر ادامه زندگی ، بشر دارای قدرت احساس ، فهم ، درک و تشخیص محدودی است و توسط ادراک و احساس پنج گانه خود نمی تواند محیط خویش را کاملاً بشناسد و احساس خاصی نسبت به آن داشته باشد .

بشر به نسبت سایر جانداران از قدرت روحی بیشتری برخوردار است و توسط این نیرو می تواند به وجود بسیاری از امواج تسلط یابد و آنها را بشناسد و گاهی هم برخی از این امواج را تحت تسلط خود در آورد و با آنها نوعی همزیستی مسالمت آمیز و نزدیک داشته باشد . شناخت و تشخیص و تفکیک امواجی که بشر را احاطه کرده اند ، بسیار مشکل است . ولی گاهی برخی از افراد با نیروهای درون خویش می توانند بگونه ای آنها را از یکدیگر جدا سازند . فرضاً زمانی که فردی در یک محیط شلوغ قرار می گیرد و در آنجا از هر سویی سر و صداهای زیادی بلند می شود ، ضمن این که این شخص قادر است ، تمام آن اصوات را بشنود ، می تواند به یکی از آن امواج توجه بیشتری از خود نشان دهد و در بین آن شلوغی و سر و صداهای زیاد ، فقط آن یک موج بخصوص را بیشتر از سایر امواج بشنود و درک نماید و به مابقی آنها توجه چندانی از خود نشان ندهد و یا گاهی ممکن است ، در آن محیط ، فقط همان موج دلخواه خویش را بشنود و

صدای سایر امواج، به گوش وی راه نیابند و صدای دیگری را درک ننماید.

اصوات و امواج خاصی وجود دارند که گاهی افراد توجه خاص و جداگانه‌ای نسبت به آنها از خود نشان می‌دهند و این صداها یا امواج، در زمان خواب و بیداری، تأثیرات بسزایی در وجود اشخاص از خود بجای می‌گذارند. فرضاً زمانی که یک نفر از محل ناشناسی که هیچ فردی او را نمی‌شناسد، در حال عبور است، بر حسب اتفاق کسی نام دوست خود را که مشابهت اسمی با آن شخص دارد، صدا کند، این فرد تازه وارد به طور ناخواسته به سمت آن صدا بر می‌گردد و یا این که نسبت به آن صدا، توجه خاصی از خود بروز می‌دهد و یا فردی خارج از کشور زندگی می‌کند و به حکم اجبار او با صداها بیگانه مانوس شده است. زمانی که آن شخص از محلی می‌گذرد و بر حسب اتفاق دو نفر به زبان اصلی او تکلم کنند، در میان تمام صداها می‌تواند آن صدای آشنا را بشناسد. این حالت گاهی در زمان خواب افراد هم اثر به سزایی دارد، کما این که اگر چند نفر در یک اتاقی خوابیده باشند و فردی وارد شود و نام یکی از افراد خواب را صدا کند، فقط فردی که نام او را صدا کرده‌اند، جواب آن شخص را می‌دهد و سایرین همچنان در حالت خواب باقی می‌مانند و هیچ جواب یا عکس‌العملی در مقابل آن صدا از خود بروز نمی‌دهند و حتی گاهی اتفاق می‌افتد که سایرین صدایی را نمی‌شنوند.

هر موجود زنده‌ای که در این کره خاکی زندگی می‌کند، اطلاعات و امواج و فرکانس‌های خاصی را از محیط خود برای ادامه حیات کسب می‌نماید و به گونه خاصی آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و سپس برنامه‌ای را برای گذران و ادامه زندگی در محیط خویش پیاده می‌کند که در اصل ادامه زندگی هر موجودی، ارتباط مستقیم با داده‌های امواج محیطی وی دارد.

امواجی که موجب ادامه حیات موجودات عالم می‌شوند، مصنوع دست بشر

نیستند . بلکه این امواج طبیعی ، کیهانی یا سماوی ، با گذشتن از مسیرهای بسیار زیاد که فضاهاى مختلفی را می پیمایند و از نقاط گوناگون عبور می کنند ، پس از مدتی به سطح این کره خاکی برخورد می نمایند . این امواج که از سایر کرات دیگر مانند ثوابت و سیارات عالم کهکشان ، از طریق اثیر عالم بر این کره می تابند ، اکثر آنها به طور دائم و یکنواخت می باشند و لحظه ای تابش خود را نسبت به این کره قطع نمی کنند و به علت این که تمام موجودات ، از بدو خلقت و یا تولد خود ، تحت تأثیر و نفوذ و قدرت مستمر این امواج قرار داشته و به زندگی خود ادامه می دهند ، لذا تأثیر آن امواج بر موجودات کره خاکی اثر بسیار کمی دارد ، به طوری که وجود آنها به سادگی قابل احساس و فهم و درک افراد نیستند ، کما این که همه می دانیم ، بشر و تمام موجوداتی که در این کره خاکی زندگی می کنند ، به نحوی تحت تأثیر نیروی تابش امواج خورشید ، ماه و ... قرار دارند . ولی به دلیل استمرار و یکنواخت بودن آن ، افراد بشر هیچگونه احساس و درکی نسبت به وجود و چگونگی حالت های این امواج ندارند . در صورتی که امروزه از نظر علمی و عینی می توان وجود و قدرت این نیروها را به اثبات رسانید .

امواج دیگری مانند امواج حرکتی ، از بدو تولد با بشر همراه بوده و تا آخر عمر هم با وی باقی خواهند ماند . نمونه این امواج را می توان حرکاتی که کره خاکی به طور دائم و یکنواخت انجام می دهد ، بیان داشت . اگر از نظر علمی و نظری ، به حرکات کره زمین توجه نمائیم ، مشاهده می کنیم که یکی از قوی ترین امواج حرکتی را خود کره زمین به وجود می آورد ، بدون این که بشر احساس و درکی نسبت به وجود آن داشته باشد .

هیچ یک از افراد بشر که در سطح کره خاکی زندگی می کنند ، نمی توانند این احساس را داشته باشند و توجه نمایند روی کره ای که ایستاده اند ، با سرعتی معادل یک هزار و ششصد کیلومتر در ساعت در حال گردش به دور خود می باشد

(حرکت وضعی) و یا با سرعتی حدود شصت برابر سرعت فوق (نود و شش هزار کیلومتر در ساعت) ، در این فضای بی انتها در حال حرکت است و با چنین سرعتی ، حرکت انتقالی خود را به دور خورشید انجام می دهد ، در صورتی که هیچ فردی با احساس و درک خود نمی تواند چنین سرعت و حرکتی را تشخیص دهد و یا آن را مشاهده نمایند .

آنچه مسلم است ، کره زمین که با این حجم و وزن و سرعت در حال حرکت می باشد ، امواج و حرکات زیادی از این حرکت به وجود می آیند که وجود آنها تأثیر بسیار مهم و شگفتی ، در سطح پوسته کره خاکی که افراد بشر هم در این قسمت آن به زندگی خود ادامه می دهند ، از خود بجای می گذارند و وجود همین امواج است که تأثیرات فراوانی در بروز برخی از حالت های کره زمین و موجودات آن خواهد داشت .

زمانی که کره خاکی در حال گردش وضعی است ، با برخی از امواج کیهانی مانند نور ماه و خورشید و... برخورد های مستقیم و غیرمستقیم می نماید که وجود این امواج موجب بروز دگرگونی و تغییر حالت هایی در زمین و آنچه در سطح آن قرار دارند ، می شوند و در اصل چنین می توان گفت که وجود حیات در کره خاکی ، ارتباط مستقیمی با تأثیر و قدرت امواجی دارد که بر این کره وارد می شوند و چنانچه در هر زمان شرایطی فراهم گردد که این انوار به کره خاکی نتابند ، اشکالات و بی نظمی های فراوانی در چگونگی و حالت زمین به وجود خواهد آمد .

بشر از بدو شناخت محیط خود با برخی از امواج کیهانی روبرو بوده و آنها را به گونه ای می شناخته است ، یکی از این امواج ، وجود نور ماه و امواجی است که بر سطح کره خاکی می تابند ، اکثر مردم تصور می کنند که نور ماه فقط موجب تولید روشنایی و راهنمایی افراد گم کرده ره و یا رهگذران در شب می گردد . در

صورتی که این انوار و امواج تأثیرات بسیار شگرفی در سطح کره خاکی از خود به وجود می آورند . یکی از این آثار قدرت جذر و مدهایی هستند که در اقیانوس و دریاها به وجود می آورد . قدرت این امواج به گونه ای است که موجب می شوند تا تمام ذرات آب در سطح کره خاکی به شکل خاصی به حرکت در آیند و عده زیادی از جانوران آبی ، از وجود و قدرت این امواج ، اطلاع کاملی دارند ، به طوری که زندگی خود را طوری تنظیم می کنند ، تا در زمان جذر و مد آب دریاها بتوانند حداکثر استفاده را از آن موقعیت ها به دست آورند و یا در این زمان برای مصون ماندن از خطرات احتمالی ، به اعماق دریا بروند ، تا از تأثیر این امواج در امان باشند . البته تأثیر و قدرت امواج و انوار خورشید و ماه ، فقط مطالبی نیست که در این مبحث آمده اند . بلکه بسیار زیادتر از گفته های فوق می باشند . ولی این مختصر را فقط جهت اطلاع و یاد آوری و آگاهی مجدد خوانندگان عزیز بیان نموده ام .

امواجی که از طریق کره ماه و خورشید بر زمین می تابند ، به مراتب دارای تأثیرات عمیق تری نسبت به امواج سایر کرات سماوی است و به همین علت هم ، امواج این دو کره ، اثرات بسیار زیادتری در ادامه زندگی و حیات موجودات کره خاکی دارند .

همان گونه که قبلاً بیان گردید ، ادامه حیات اکثریت قریب به اتفاق موجودات زنده ای که در سطح کره خاکی زندگی می کنند ، اصولاً به اطلاعات خارجی ای که در پیرامون و محیط آنها وجود دارند ، بستگی دارد که این موجودات می توانند با بهره گیری از فهم ، درک ، شعور و... خود از آنها برداشت هایی برای ادامه حیات داشته باشند . این شناخت ها و اطلاعات محیطی را که جانداران برای ادامه حیات از آنها استفاده می نمایند ، می توان به سه دسته عمده تقسیم بندی کرد :

۱- تحریکات: این نوع امواج معمولاً "به صورت بو، طعم، مزه و... برخی از جانوران را به سوی خود جلب می کنند و این موجودات برای رسیدن و به دست آوردن طعمه و... به آن سو حرکت می نمایند و در اثر همین کشش ها می توانند شکار و یا خوراک خود را بیابند و سپس به نسبت فهم و درک و عقل خود، از آن استفاده نمایند .

۲- امواج الکترو مغناطیس: مانند انوار مختلفی که به کره خاکی می تابند، یا از گروه بسیاری از موجودات بر می خیزند .

۳- ارتعاشات: این امواج در اثر صدا، صوت، ضربه و... ایجاد می شوند . زمانی که این امواج از فواصل مختلف به جانداران می رسند، آن موجودات، به وسیله گیرنده های حسی که در قسمتی از بدن آنها وجود دارد، آن را به سوی مرکزی که امواج را از خود تولید می کند، می کشاند، تا این که آن موجود بدین وسیله، به هدف اصلی هدایت شود .

اکثر موجودات، اطلاعات و آگاهی های خود را توسط اعضاء حسی خویش از محیط دریافت می کنند . حال این موجودات، ممکن است در زمین، هوا، آب و حتی زیر زمین زندگی نمایند . اگر اعضاء حسی این موجودات، به گونه ای از بین بروند، پس از اندک مدتی، ادامه حیات آنها نیز به دلیل عدم وجود دستگاه حسی متوقف خواهد شد .

اعضاء حسی برخی از موجودات در مغز، پوست، شاخک ها، قسمتی از بدن و... وجود دارند . اگر موجودی که عضو حسی آن در شاخک های وی قرار دارند، به دلایلی شاخک های آن حیوان قطع گردند، فعالیت های آن جانور نیز جهت یافتن غذا و یا محیط مناسب و... قطع می گردد . این شاخک ها موجب می شوند تا این که آن موجود بتواند امواج محیط را به نوعی حرکت و یا ضربان و انرژی الکتریکی و... تبدیل کند و در نتیجه، پیام هایی که توسط امواج محیط به

این شاخک ها اثر می گذارند ، به سیستم مرکزی سلسله اعصاب آن جاندار برساند و سپس این مرکز عصبی ، جسم مادی را وادار به واکنش هایی در مقابل و جهت آن امواج می نماید و نتیجتاً "جسم مادی ، شروع به فعالیت می کند و به سمت آن نقطه که موج متجانس از طرف آن ارسال می گردد ، کشیده می شود و در آنجا ، به شکار یا طعمه خود دست می یابد . این رشته های عصبی و حسی که موجودات را در مقابل برخی از عوامل و امواج خارجی به فعالیت وا می دارند ، معمولاً از سلول های دراز و کشیده و باریکی هستند که در زمان تحرک پذیری ، بارهای امواج الکتریکی و ... را از خود تولید می نمایند و وجود این بارها موجب بروز نوعی تغییرات فیزیکی و شیمیائی در سایر سلول های آن موجود می گردند و سایر سلول ها را تحت تأثیر آن عوامل قرار می دهند . این سلول ها با سرعتی بسیار زیاد ، موجب انتقال بارهای الکترونیکی به وجود آمده می شوند و قدرت همین امواج و تأثیرات سلولی هستند که برخی از موجوداتی را که حتی چشم برای دیدن ندارند ، به سوی طعمه و یا غذاهای مورد نیازشان راهنمایی می کنند و در نتیجه آن موجودات قادر به ادامه حیات می گردند . البته باید این حقیقت را اذعان نمود ، جانورانی که دارای چشم می باشند ، دید آنها محدودیت هایی دارد و فقط چشم و دید تنها نمی تواند باعث ادامه حیات جاننداری باشد .

امروزه از نظر علم نظری به اثبات رسیده که چشم بشر به علت حساسیت و محدودیت هایی که دارد فقط قادر است طول موج هایی را که در بین فواصل ۳۸۰ و ۷۶۰ میکرون قرار دارند ، مشاهده و تشخیص دهد و با وسایل علمی ای که مصنوع دست بشر است ، می توان فواصل این بینائی و درک و تشخیص را از هر دو طرف گسترش داد . به طوری که افراد قادر باشند توسط برخی از وسایلی که اختراع گردیده اند ، تا حدودی بالا و پائین تر از این حد نصاب بینائی را مشاهده نمایند ، یعنی دید بشر قدرتی به دست آورد تا این که بتواند خارج از حد مجاز

یعنی بالاتر از رنگ بنفش و پائین تر از رنگ قرمز را به طور کامل مشاهده کند و امواجی را که در آن فواصل قرار دارند، تشخیص دهد.

در بین افراد بشر، گاهی کسانی یافت می شوند که دید آنها دارای قدرت جداگانه و مخصوصی است، یعنی این افراد بدون استفاده از این دستگاه های اختراعی و مصنوع دست بشر می توانند برخی از امواجی را که خارج از حد مجاز و قدرت دید معمولی آنها هستند، به سادگی مشاهده و درک نمایند. در علم روح شناسی، این قبیل افراد را مدیوم بینا می نامند. در بین این اشخاص گاهی کسانی یافت می شوند که علاوه بر مشاهده انوار مادون قرمز و ماوراء بنفش گاهی می توانند امواج هاله های تابانی را که در پیرامون افراد بشر و جانداران وجود دارند، را در حالت های خاصی ببینند. حال که بحثی در مورد وجود هاله های تابان و رنگ های آن به میان آمد، بهتر است که شرح مختصری در مورد وجود هاله و رنگ هایی که در پیرامون بدن افراد بشر قرار دارند، مطلبی بیان گردد.

امواج نورانی و رنگارنگی در اطراف بدن کلیه افراد بشر مشاهده می شوند که آنها را هاله یا هاله های تابان، امواج ممیزه و... می نامند. این امواج معمولاً نمایانگر حالت درون و باطن افراد است. علاوه بر این که این هاله ها می توانند شخصیت رفتاری و حالت های درونی هر فردی را تا حدی بنمایانند، توسط امواج و رنگ های این هاله ها می شود، به برخی از ناراحتی و مرض افراد نیز پی برد و یا محل آن را شناخت. حال این حالت های افراد می تواند به تندرستی، عشق، پاکی و... یا آئینه نمایانگر ناراحتی های عصبی یا امراض و سرخوردگی و عقده های مختلف و... آنها باشند.

هاله های تابانی که اطراف بدن افراد بشر را فرا گرفته اند، همیشه در حال حرکت و چرخش های دورانی از سمت بدن به خارج و بالعکس می باشند و

گاهی در خارجی ترین قسمت این پوشش ، به صورت ابر مانندی در هوا محو می شوند . این هاله ها در زمان مریضی ، به تدریج سرعت و قدرت و رنگ و حتی گاهی حرکت خود را از دست می دهند و نهایتاً " به مرحله ای می رسند که در اطراف بدن بسیار کم و یا از نظر ظاهری محو و ناپدید می شوند . زمانی که این حالت در فردی مشاهده شد ، موقعی است که روح در حال ترک کردن جسم مادی می باشد و محو شدن کامل هاله های تابان ، دلیل بر این است که روح به طور کامل جسم مادی را ترک کرده و مرگ تن فرا رسیده است و حالت فوق معمولاً در افرادی پدید می آید که مدت مدیدی را در بستر بیماری می گذرانند و هر چه زمان مرگ آنها نزدیک تر می شود ، قدرت حرکت و نور این هاله ها به تدریج کمتر می شوند ، تا این که نهایتاً روزی فرارسد که این هاله های تابان ، به طور کلی از اطراف جسم مادی محو گردند . ولی افرادی که در سلامت کامل جسم مادی بسر می برند و به طور ناگهانی فوت می نمایند ، حالت هاله های تابان آنها به نسبت فردی که مدت ها در بستر بیماری بسر می برده ، متفاوت است . زیرا پس از مرگ جسمی این هاله های تابان با همان قدرت حرکت و تابش نور معمولی در اطراف جسم مادی ، حدود چند دقیقه دیده می شوند و پس از آن به طور ناگهانی برای همیشه محو و ناپدید می گردند .

شکل هاله های تابانی که اطراف جسم مادی افراد بشر را احاطه کرده اند ، بیضی شکل می باشند و درست آن را می توان به شکل یک تخم مرغ تشبیه کرد که نوک آن بر روی زمین و قاعده بزرگتر آن ، رو به بالا و اطراف سر شخص است و امواج این هاله ها به طور دائم از سمت بدن ، به سمت خارج در حرکت می باشند و این امواج در داخل خود نوسانات و تغییر اشکالی را به وجود می آورند و گاهی مشاهده می گردد امواج پراکنده ای از داخل این هاله تخم مرغی شکل به خارج از آن نفوذ می کنند و سپس مانند قطعه ابری در فضا ، محو و ناپدید می گردند .

هاله هایی که اطراف بدن افراد بشر وجود دارند ، هر یک دارای رنگ بخصوصی می باشند و همانگونه که از نظر علمی می دانیم این رنگ ها هر کدام از یک سری ارتعاشات بخصوص به وجود آمده اند و این امواج تأثیرات بسیار مهم و مثبت و سازنده و یا مخرب و منفی ای را در حالت زندگی افراد بجای می گذارند .

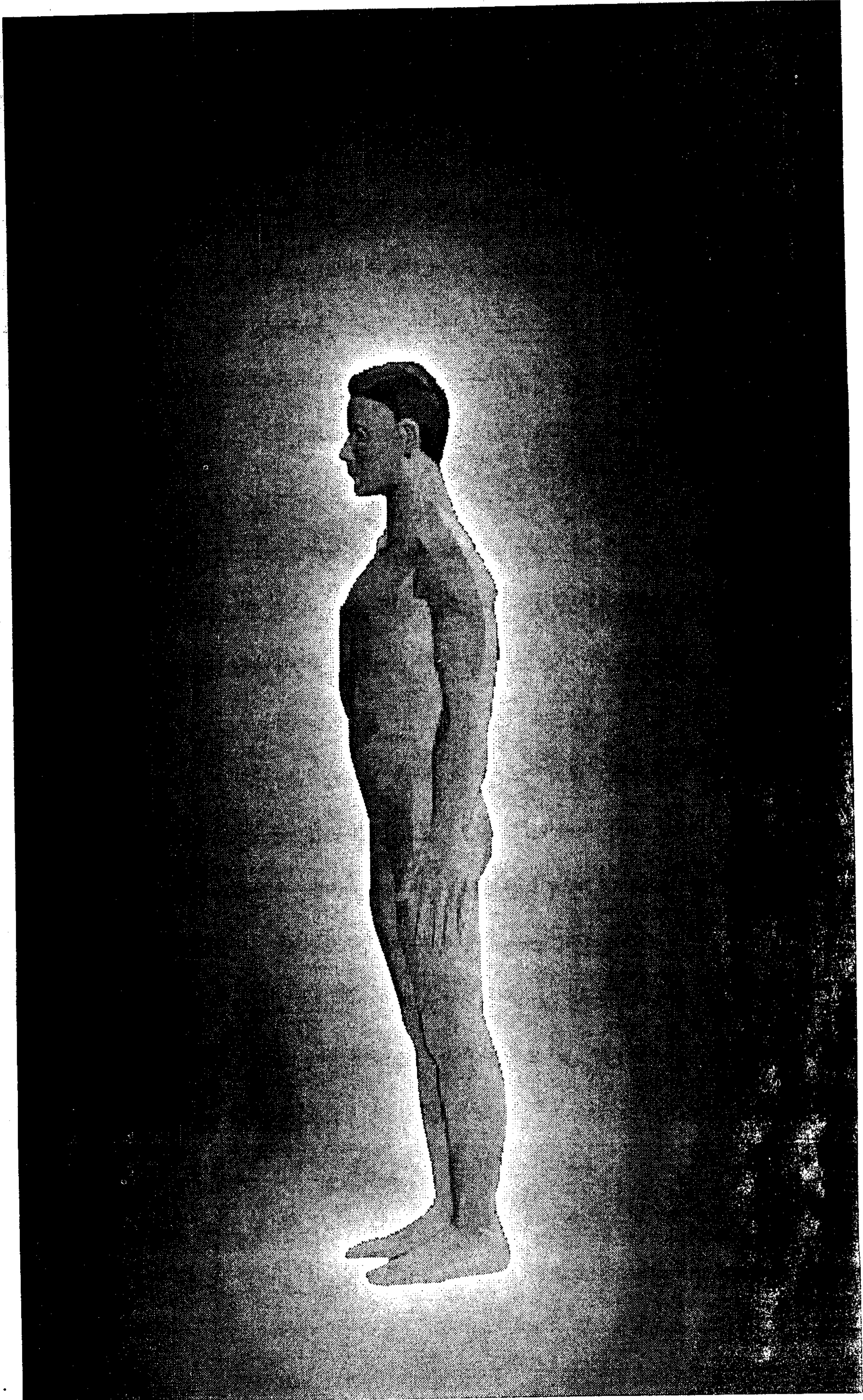
اگر مردم بتوانند به تأثیر وجود رنگ ها در زندگی خود پی ببرند ، به نتایجی دست می یابند که وجود رنگ ها در زندگی آنها بسیار مهم و شگفت آور است . چون عده ای از رنگ بخصوصی لذت می برند و یا از رنگ های دیگر تنفر دارند و در مقابل این گروه از افراد ، کسانی وجود دارند که از رنگ هایی که دسته اول از آنها لذت می بردند ، تنفر دارند و گروهی از مردم از رنگ لباس های خاصی لذت می برند و زمانی که از آنها استفاده می نمایند ، دارای روحیه ای شاد و آرام می باشند و در مقابل پوشیدن لباس های دیگر ، حالتی ناراحت و عصبانی و... به خود می گیرند . آیا تاکنون شما در این مورد حالت و روحیه خود در مقابل رنگ های مختلف بررسی کرده اید و از چگونگی آن اطلاعی به دست آورده اید یا این که بدون توجه به این امر مهم از آن گذشته اید؟ از نظر اطلاع برخی از خوانندگان که اطلاع کافی از علت بروز چنین حالت هایی در خود ندارند ، مطالبی را در این زمینه بیان می نمایم که پس از شناخت و درک آن ، حتماً می بایست به نکته مهمی توجه داشته باشید ، تا به افسردگی و ناراحتی های بدون علت خود در طول شبانه روز پی ببرید و پس از آن دچار چنین حالت هایی نشوید .

رنگ هایی را که بشر تاکنون شناخته و نمونه هایی از آنها را در دسترس دارد ، بر دو نوع اند : عده ای از رنگ ها از نظر فرکانس های موجی ، بسیار نزدیک به یکدیگر هستند و برخی دیگر دارای فرکانس هایی می باشند که فاصله زیادی از

هم دارند .

فرضا" رنگ سفید و شیری و زرد کم رنگ ، از نظر فرکانس های موجی ، با هم نزدیکتر از رنگ های مشکی و سرمه ای و کبود و... هستند . حال اگر رنگ هاله های تابان فردی به رنگ نیلی بود ، این فرد از رنگ های سیاه ناراحت نمی شود و حتی گاهی از این رنگ ها لذت هم می برد و چنانچه لباس وی سال ها به رنگ مشکی باشد ، هرگز احساس خستگی یا افسردگی و گرفتگی بی دلیلی که روح وی را آزار دهد ، نمی نماید . ولی افرادی که رنگ هاله ممیزه آنها به رنگ های سفید ، شیری ، زرد کم رنگ است ، زمانی که از لباس های تیره مانند : سیاه ، کبود و... استفاده می کنند ، بدون هیچ دلیل و علتی ، در خود احساس ناراحتی ، گرفتگی ، خستگی و... می نمایند و اغلب حالتی عصبانی و ناآرام به آنها دست می دهد . تا زمانی که این لباس ها را به تن دارند ، این حالت همچنان در آنان باقی خواهد ماند و پس از این که آن رنگ لباس ها را از خود دور می کنند ، احساس آرامش و شعف خاصی به آنها دست می دهد که اکثریت قریب به اتفاق افراد ، درصدد درک و فهم چنین ناراحتی هایی که بدون علت گریبانگیر آنها می شود ، نبوده اند و نمی دانند که چرا گاهی ناراحتی و خوشی بی دلیل به آنها روی می آورد و به سرعت هم از آنها گریزان می شود .

گاهی اتفاق می افتد ، فردی که دارای هاله های تابانی به رنگ روشن است و خود از لباس های روشنی نیز استفاده کرده است ، در محیطی به رنگ های تیره قرار می گیرد و یا حتی با افرادی که دارای لباس هایی به رنگ تیره که با هاله های تابان وی تجانس موجی ندارد ، به حکم اجبار برای مدتی همکار یا همکلام می شود . پس از مدتی حالتی ناآرام و عصبانی به وی دست می دهد که پس از جدایی از آن محل و یا شخص ، حالت سالم و آرام اولیه خود را باز می یابد ، ممکن است فردی که لباس تیره پوشیده است شخصی بسیار فهمیده و با دانش



باشد . ولی طرف مقابل تاب تحمل او را نیاورد و سعی نماید هر چه زودتر از نزد وی بگریزد و از دستش رهایی یابد .

امروزه اکثراً" به تأثیر برخی از رنگ ها در روحیه افراد بشر پی برده اند و به همین علت هم به طور آگاه ، علمی و یا ندانسته ، از رنگ هایی که در حد وسط رنگ های تیره و روشن قرار دارند ، برای اجرای کارهای تبلیغاتی خود استفاده می کنند ، تا این که با این عمل خود بتوانند توجه اکثریت افراد را تا حدی به سمت آن رنگ ها جلب نمایند . ولی در گذشته افراد جوامع توجه چندانی به این گونه حقایق و شناخت های علمی و روحی نداشتند و انتخاب رنگ برای آنها هیچ مهم نبود . چون علم در این زمینه ها هنوز به موفقیت هایی نرسیده بود که بتواند تأثیر رنگ ها را در روحیه و حالت روحی افراد تشخیص دهد .

در هاله های تابان افراد رنگ های بسیار الوان و گوناگونی وجود دارند و در اصل می توان چنین بیان کرد که رنگ امواج ممیزه هر فردی ارتباط با قدرت و حالت روحی وی دارد و همانگونه که هر فردی در کره خاکی زندگی می کند و دارای حالت روحی مخصوص به خود است . رنگ هاله های تابان هر شخصی هم مربوط به خود او است و هیچ فردی را در دنیا نمی توان یافت که رنگ هاله های تابان وی با شخص دیگری کاملاً" برابر و یکنواخت باشد .

هاله هایی که اطراف بدن را فراگرفته اند از امواجی تشکیل شده اند که با فرکانس امواج محیط مادی اختلاف دارند و به همین علت هم توسط همگان قابل رویت نیستند . ولی کسانی که دارای قدرت مدیومی می باشند و قدرت نوعی بینایی و در حقیقت دید بصیرت دارند ، زمانی که در حالت های بخصوصی قرار می گیرند و قادر به رویت امواج و انوار هاله های جسم مادی بشر می گردند ، در برخی از مواقع اظهار می دارند که در اطراف بدن گروهی از افراد ، هاله های تابانی را مشاهده نمی کنند و نظر می دهند که آن افراد فاقد هاله های تابان می باشند .

در اینجا باید یادآور گردم که وجود چنین حالتی غیر ممکن است . زیرا قدرت دید مدیوم ها با هم برابر نیستند ، یعنی برخی از مدیوم ها نمی توانند ، بعضی از رنگ هایی را که سایر مدیوم ها مشاهده می کنند ، بینند و یا تشخیص دهند . امواج و رنگ هایی که در گروه ماوراء بنفش و یا مادون قرمز قرار دارند ، با چشم اکثر افراد بشر قابل تشخیص و شناخت و درک نیستند و به همین دلیل هم گاهی برخی از مدیوم ها اظهار می دارند که هاله های تابان در اطراف بدن عده ای از افراد وجود ندارد .

هاله های تابانی که اطراف بدن را فرا گرفته اند ، به گونه ای نیستند که از زمان طفولیت تا آخر عمر همیشه در یک رنگ و اندازه و ارتفاع باقی بمانند . بلکه این هاله ها در اثر مرور زمان و نسبت به رشد عقلی و اعمال و رفتار و کردارهای خوب و بدی که بشر در زمان حیات خویش مرتکب می شود ، در حال نوسان و تغییر و دگرگونی می باشند و هر چه افراد بتوانند به شناخت بیشتر خود که در رأس آن خودشناسی و سپس خداشناسی است ، نزدیکتر شوند ، به همان نسبت هم وضعیت کلی و حالت و رنگ و اندازه هاله های تابان آنها تغییر می یابند . اگر بخواهم در مورد یکایک رنگ های اصلی و ترکیبی هاله ها که بشر آنها را می شناسد اشاره ای بنمایم و مطالبی بنویسم ، حجم زیادی از کتاب را باید به آنها اختصاص دهم . ولی در اینجا تنها به ذکر حالت و مشخصات چند نمونه از رنگ هاله هایی که در اطراف بدن افراد مشاهده می گردند و تقریباً " این رنگ ها شناخته شده و عمومیت دارند ، بسنده می نمایم .

رنگ زرد: هاله های زرد رنگ مخصوص افرادی است که در طول زندگانی به شناخت هایی از حیات دست یافته و از معنویت والایی برخوردارند . اگر به تاریخ و آثاری که در مورد هاله های تابان برخی از اشخاص که در رأس مکاتب عرفانی و مذهبی قرار داشته اند ، بنگریم ، مشاهده می کنیم که هر دین و مذهبی

در عکس پیشوایان خود از این رنگ برای نشان دادن هاله های اطراف بدن آنها استفاده کرده اند و اغلب عکس هایی که از آنها ترسیم شده است ، اطراف سر و گردن و یا تمام جسم آن اشخاص را هاله های نورانی به رنگ زرد پررنگ و یا زرد طلایی فراگرفته است و معمولاً "کسی که از سایر رنگ های دیگر برای نمایاندن رنگ هاله های تابان چنین اشخاص وارسته و پیشوایان مذهبی خود استفاده نکرده است و یا اگر هم نقاشی مبادرت به رسم چنین نقاشی هایی کرده ، هیچ اطلاعی از مشخصات هاله های تابان نداشته و تنها برای زیبا جلوه گر شدن عکس ، از رنگ های دیگری استفاده ننموده است .

افرادی که اطراف بدن آنان را هاله هایی به رنگ فوق فراگرفته ، عموماً "از خلق و خوی بسیار خوبی برخوردارند و آزار آنان به هیچ فردی نمی رسد و به مال دنیا توجه چندانی ندارند و قدرت و حالت روحانی و عرفانی آنها بیش از سایر حالات و خصوصیاتشان جلوه گر می باشد . این اشخاص معمولاً "صلح جو و قابل اعتماد و اطمینان می باشند . ولی باید به این اصل توجه داشت که رنگ زرد ، خود به تنهایی شامل مشتقات بسیار زیادی است که هاله های هر یک از این رنگ ها با دیگری تفاوت دارد و مشخصات فوق ، فقط مربوط به هاله های رنگ زرد پررنگ یا طلایی است . فرضاً "هاله های اطراف بدن شخصی که به رنگ زرد خردلی است ، صاحب آن دارای حالت و روحیه ای بسیار ضعیف و ترسو و غیرقابل اعتماد است و چنانچه در داخل رنگ این هاله ها رنگ قرمز وجود داشته باشد ، حالت صاحب آن هاله ها ، نمایانگر روحیه ای بسیار ضعیف و فردی بی ثبات و خجالتی است .

چنانچه رنگ زرد ، در هاله های قهوه ای کم رنگ وجود داشته باشد ، این هاله نمایانگر آن است که صاحب آن هاله دارای روحیه و حالتی بسیار بد و پلید می باشد . این قبیل اشخاص هیچ اطلاعی از معنویت و درستی و پاکی ندارند و

تا زمانی که هاله بدن آنها به این رنگ است، نمی توانند برای خود و یا دیگران، مفید باشند و همیشه سعی بر قانون شکنی و عدم رعایت آن را دارند و از قدرت و جاه طلبی لذت فراوانی می برند. اکثر این افراد بخاطر جاه و مقام، جان خود را از دست می دهند. در این رنگ اغلب رنگ های دیگر ادغام می شوند و در هر زمانی که با رنگ زرد هاله افراد بشر، رنگ های دیگر مخلوط شود، نمایانگر یک حالت و روحیه جدید است و اگر بخواهم تمام این رنگ ها را بیان نمایم، از بحث این فصل از کتاب خارج می شود، لذا تا همین حد در مورد شرح و بسط آنها، اکتفا می کنم. زیرا در رنگ های روشن تمام رنگ های دیگر می توانند خودنمایی کنند و قابل رویت و تشخیص گردند.

رنگ کبود و نیلی پر رنگ: هاله های تابان افرادی که زندگانی خود را در عالم روحانیت و اعتقادات شدید مذهبی گذرانیده اند، دارای چنین رنگی می باشند و هر چه این اعتقادات شدیدتر باشند، رنگ این هاله ها نیز به همان نسبت تیره تر می گردند و چنانچه آن افراد مذهبی از نظر اعتقادی تا حدی انعطاف پذیر باشند و در صدد جویای حقایق والاتری برآیند، با شناخت هایی که به تدریج به دست می آورند، به همان نسبت که از شدت اعتقادات آنها کاسته می شود، رنگ هاله های تابان آنها نیز از رنگ های نیلی و یا کبود، به رنگ های روشن تری تبدیل می گردند.

رنگ قرمز: افرادی که هاله های تابان اطراف بدن آنها به رنگ قرمز است، معمولاً اشخاصی ستیزه جو و تند خو می باشند. رنگ این هاله ها را بیشتر در اطراف بدن فرماندهان نظامی و یا افرادی که در زندگی اجتماعی یا خانوادگی، استبداد مطلق را نسبت به سایرین بکار می برند، دیده می شود.

این رنگ نیز مانند رنگ زرد دارای مشتقات فراوانی است که صاحبان آنها هر یک دارای خصوصیات روحی جداگانه ای می باشند و چنانچه فرد روشن بینی

در اطراف بدن کسی رنگ قرمز را مشاهده نماید نباید تمام آن افراد را ستیزه جو و تند خو بداند . فرضاً تمام نوجوانان در سن بلوغ دارای هاله های تابانی به رنگ قرمز که شباهت به رنگ گل رُز روشن دارد ، می باشند و یا افرادی که هاله های اطراف بدن آنها به رنگ قرمز تیره است ، اشخاصی بد اخلاق و غیر قابل اعتماد هستند ، این قبیل افراد همیشه در زندگی خود سعی دارند با استفاده از مقدمات دیگران ، نردبان ترقی خود را بپیمایند . گروهی دیگر از افراد که رنگ هاله های تابان اطراف بدن آنها سرخ مایل به قهوه ای است ، علاوه بر این که دارای حالتی بسیار خشن و عصبانی می باشند ، اکثراً از حالت جسمانی مناسب و سالمی نیز برخوردارند . در بین این افراد ، اکثراً اشخاصی از خود راضی ، متکبر ، مغرور و... مشاهده می شوند .

افرادی که رنگ هاله بدن آنها به رنگ قرمز بسیار کم رنگ ، یعنی در حد صورتی می باشد ، از تجربه بسیار کمی برخوردارند . این اشخاص معمولاً زودباور و زودرنج می باشند و چنین رنگ هایی را اکثراً می توان در هاله های تابان جوانان و نوجوانان ، مشاهده کرد و چنانچه افراد مسن از چنین هاله های تابانی برخوردار باشند ، به این علت است که آن شخص دارای حالت روحی بسیار کودکانه و یا عقب افتاده می باشد .

هاله های بدن افرادی که به رنگ سرخ جگری می باشند ، صاحب آنها اصولاً اشخاصی عصبانی و بی گذشت می باشند . اشخاصی که اطراف بدن آنها را این رنگ از هاله ها فراگرفته است ، افرادی تند مزاج و عصبانی و قصبی القلب می باشند . اکثر جانیان و افراد شرور ، در پیرامون بدنشان از رنگ چنین هاله هایی برخوردارند .

رنگ سبز: کسانی که در زندگی اجتماعی و خانوادگی و شخصی از تعصب های زیادی برخوردارند ، رنگ هاله های تابان اطراف بدنشان ، سبز تیره

است . وجود تعصب در این اشخاص می تواند ملی ، ناموسی ، خدمتی ، مذهبی ، علمی و... باشند .

گروهی از افراد ، دارای نیروهای بخصوصی هستند که با استفاده از وجود آنها می توانند اثرات مثبت و سازنده ای در حالت روحی و جسمی دیگران از خود بجای بگذارند و ناراحتی های طرف مقابل را به طور کلی و یا تا اندازه ای علاج و درمان کنند . این اشخاص شفا دهنده یا امداد گران الهی ، رنگ هاله های تابان آنها به رنگ سبز کم رنگ و مایل به مغز پسته ای است و اگر هم هاله های بدنشان به رنگ دیگری است ، در زمان مداوا و درمان مریض ها ، رنگ هاله های اطراف بدن آنان تغییر می یابد و به رنگ سبز کم رنگ در می آید .

در میان رنگ سبز ، گاهی رنگ های دیگری نیز مشاهده می گردد که وجود هر یک از آن رنگ ها ، دلیل وجود حالت روحی جدیدتری در آن شخص است .

فرضا" اگر در بین رنگ هاله های تابان سبز ، رنگ قرمز مشاهده شد ، دلیل بر لیاقت و شایستگی صاحب آن هاله ها است .

اگر در بین امواج هاله های سبز ، برخی از امواج آبی رنگ مشاهده گردید ، دلیل بر وجود عقل ، فهم ، درک ، شعور صاحب آن هاله است و چنانچه در بین هاله های سبز رنگ ، امواج زرد پر رنگ مشاهده گردید ، دلیل بر قدرت فراگیری و اثر گذاری علمی وی ، بر دیگران می باشد .

درباره هاله های سبز رنگ اطراف بدن افراد بشر به طور کلی این مطلب را می توان بیان نمود و آن این است ، افرادی که هاله های تابان بدن آنها به رنگ سبز و یا مشتقاتی از آن است ، این اشخاص کسانی لایق و کاردان می باشند و در زندگی اجتماعی ، نسبت به کارآیی آنها می توان معتقد بود و به آنان اعتماد داشت این اشخاص از نظر علمی و آموزشی ، دارای قدرت بسیار خوب و چشم گیری می باشند و تمام کارهای فنی را با نیروی عقلی و شعور باطن خود می توانند حل

کنند .

رنگ شیری : اشخاصی که رنگ هاله های تابان اطراف بدن آنها به رنگ شیری می باشد ، اصولاً " پر حرف و زیاده گو می باشند ، به طوری که در مجالس مختلف اجازه صحبت کردن را به فرد دیگری نمی دهند . عیب این اشخاص فقط در پر حرفی نیست . بلکه بسیار مادی و ماده پرست نیز می باشند . در بین این گروه از افراد ، کسانی یافت می شوند که قدرت سخنوری و زیاده گویی ندارند . ولی بسیار وابسته به مادیات می باشند .

رنگ آبی : این رنگ نیز در هاله های تابان بسیاری از افراد مشاهده می شود و کسانی که این رنگ هاله ها اطراف بدن آنها را تشکیل می دهند ، معمولاً " از قدرت های روحی بسیار خوبی برخوردارند و اکثر دانشمندان هاله هایی به این رنگ دارند . حال هر چه رنگ آبی در هاله تابان افراد روشن تر باشد ، صاحب آن هاله ها از قدرت و سلامت عقلی بیشتری نیز برخوردار است .

رنگ این هاله ها در برخی از افراد گاهی به صورت تیره مشاهده می شوند . وجود این هاله ها در افراد موجب می شود که آنها روحیه و حالتی الهی داشته باشند و این اشخاص همیشه سعی بر این دارند ، تا دیگران را تحت نفوذ و تأثیر تبلیغات خویش درآورند .

رنگ فیلی یا خاکستری : زمانی که هاله های اطراف بدن شخصی را به رنگ خاکستری مشاهده نمودید ، باید بدانید که صاحب این هاله ها از نظر شعور ، عقل ، درک و ذهن ، افرادی عقب افتاده می باشند و تا آن زمان از طول حیات خود نتوانسته اند به ریشه کامل عقلی دست یابند و بر خود مسلط شوند .

بسیاری از افرادی که هاله های تابان آنها دارای چنین رنگ هایی می باشند ، از نظر جنسی دارای ناراحتی و یا ضعف و ناتوانی هایی هستند . اگر در رنگ های مختلف هاله های تابان هر فردی لکه هایی از رنگ خاکستری مشاهده گردد ،

نمایانگر این است که صاحب آن هاله های تابان در محل آن لکه های فیلی یا خاکستری رنگ، دارای یک نوع ناراحتی می باشد که این امواج از آن قسمت برخاسته و در داخل هاله های تابان او قرار گرفته است و در صورت مشاهده این لکه های خاکستری است که امدادگران الهی در صدد معالجه محل ناراحتی فرد بر می آیند .

هاله های تابانی که در اطراف جسم مادی بشر و حیوانات و عده زیادی از گیاهان مشاهده می گردند، جزو بدن آنها محسوب نمی شوند . زیرا که این امواج از ماده نمی باشند و ارتباط آنها مستقیماً با تن پوش اشخاص و یا موجودات است . چون این امواج پس از مرگ جسم، به تدریج از جسم مادی دور می شوند و از نظر ظاهری محو و ناپدید می گردند .

افرادی که دارای جلاء بصری هستند، وجود این هاله ها را می توانند به طور کامل و وضوح، در شرایط بخصوصی رویت کنند و تمام این افراد در مورد هاله های تابان افراد و یا حیواناتی که می میرند، اظهار نظر داشته اند که این هاله ها، پس از مرگ جسمی، تا اندک مدتی در کنار جسم دیده می شوند و حداکثر پس از چند دقیقه بعد از مرگ، ناپدید می گردند .

رنگ هاله های تابان افراد بشر، منحصر به همین چند رنگی که بیان شد، نمی باشد . بلکه در مورد تنوع این رنگ ها می توان چنین بیان داشت، هر فردی در سطح این کره خاکی به نسبت روحیه و حالت هایی که دارد، دارای هاله تابانی مخصوص به خود است، یعنی کمتر کسی را در جهان می توان یافت که تمام حالات و روحيات آنها مشابه فرد دیگری باشد و به همین شکل هم، هاله های تابان آنها دارای اختلافاتی نسبت به خصوصیات روحی آنها می باشند و این چند نمونه رنگ، فقط برای شناخت و اطلاع خوانندگان گرامی بیان گردیده است .

زمانی که در مورد وجود هاله های تابانی که در اطراف بدن هر یک از افراد بشر

وجود دارد، در محل های مختلف بحث و گفتگو می شود، افراد ناآگاهی که هیچگونه شناختی نسبت به وجود روح و خصوصیات روحی و حالت افراد ندارند، فوراً اظهارنظر می نمایند که چنین واقعیتی مطلقاً وجود ندارد. چون من در تمام عمرم، شاهد چنین هاله هایی در اطراف بدن هیچ کس نبوده ام. این قبیل افراد سعی دارند تمام شناخت های حیات و واقعیات آن را بر مبنای عقل و علم و مقدورات جسمی و ذاتی خود بسنجند و مطلبی را که نتوانند بشناسند و یا درک نمایند، آن را نمی توانند بپذیرند. در صورتی که در مورد شناخت چنین واقعیاتی، هرگز نباید قیاس به نفس کرد و اگر فردی از موضوع و یا حقیقتی اطلاع ندارد، نمی بایست وجود آن را پوچ و بی اساس بداند و یا حقیقت آن را انکار نماید. زیرا وجود این هاله های تابان را فقط افرادی که دارای قدرت دید بخصوصی از نظر مدیومی هستند فقط می توانند در شرایط خاصی تشخیص دهند و چنین مقدوراتی از نظر بینایی مادی، در اختیار همگان قرار ندارد. فردی که از حقیقتی آگاهی ندارد، نمی بایست وجود آن را تأیید یا انکار نماید، کما این که امواج بسیاری در اطراف و محیط افراد بشر وجود دارند که آنها را با دستگاه های علمی هم مشکل می توان شناخت. فرضاً در هر نقطه ای از این کره زمین، امواج رادیویی بسیاری وجود دارند و چنانچه رادیویی یک موج در اختیار شما باشد و فقط امواج یک فرستنده را دریافت نمائید، دلیل عدم وجود سایر امواج در آن نقطه نیست، بلکه دستگاهی را که در اختیار خود دارید، دارای ضعف و نقص است. ولی در اصل آن محیط پر از امواج و انرژی های غیر قابل رویتی می باشند که به سادگی قابل درک و تشخیص نمی باشند.

همانگونه که قبلاً نیز بیان گردید، امواج فراوانی اطراف کره خاکی را فراگرفته اند که وجود برخی از این امواج موجب ادامه حیات موجودات زنده در سطح کره زمین می گردند و عدم وجود این امواج، با نابودی تمام جانداران برابر

است . این امواج ، انوار موجی ای هستند که به طور دائم و یکنواخت ، از طریق کرات بر این کره می تابند . فرضاً" از کره خورشید امواجی بر زمین می تابند و مرکزی که موجب بروز و به وجود آمدن این امواج عجیب و حیات بخش بر این کره می شود ، توده متراکمی است که از ماده ای به نسبت حجمی و وزنی چندین میلیون برابر این کره به وجود آمده است .

بشر با علم به دست آورده کنونی خود ، درباره کره خورشید اطلاعات محدودی به دست آورده است و حتی به این حقیقت دست یافته که این کره در حال غلیان و جوشیدن دائم می باشد و در زمانی بسیار کوتاه و محدود ، حدود چهار میلیون تن از هیدروژن هایی که در اطراف آن وجود دارند ، طی انفجاری بسیار عجیب و شگفت آوری نابود می شوند و در اثر این فعل و انفعالاتی که در سطح آن بروز می کنند ، حرارتی معادل سیزده میلیون درجه سانتیگراد در اطراف کره خورشید تولید می گردد و در اثر به وجود آمدن این حالت ، گدازه هایی از مواد مذاب ، هزاران کیلومتر در فضای اطراف کره خورشید ، پراکنده می شوند و سپس جذب همان کره می گردند . در اثر به وجود آمدن چنین اعمال و نیروهایی ، اتم هایی که در این مواد وجود دارند ، تجزیه می گردند و در نتیجه طوفان های حرارتی عظیمی ، در اثر شکستن اتم ها در الکترون ها و پروتن ها به وجود می آیند و این طوفان های خورشیدی به اشکال و قدرت های مختلف در فضای منظومه شمسی به حرکت در می آیند و در اثر چنین فعل و انفعالات ، زمین که یکی از کرات منظومه شمسی است ، از وجود طوفان های خورشیدی بی بهره نمی ماند و دائماً" در معرض امواج و انوار و طوفان های خورشیدی قرار دارد . قدرت و وجود این امواج در سطح کره خاکی ، اثرات بسیار مهم و چشم گیری را از خود بجای می گذارد که از نظر علما و دانشمندان پوشیده نیست و اغلب آنها می توانند این پدیده ها را به طور وضوح و قابل فهم و درک ، تشخیص دهند .

چون در اثر وجود این امواج است که در سطح کره زمین ، تغییرات آب ، هوا ، گرما ، سرما و... دیده می شود و این امواج طوفان های خورشیدی و نیروهای امواج کره ماه ، به طور مستقیم و غیر مستقیم اثرات بسیار سودمندی را در چگونگی و حالت های موجودات عالم خاکی از خود بجای می گذارند و یکی از عمده ترین اثرات آنها وجود حیات در کره خاکی است .

علاوه بر وجود امواجی که در بالا به آنها اشاره شد ، امواج دیگری نیز از سایر سیارات منظومه شمسی و کهکشان ها بر کره خاکی می تابند که تابش آنها در به وجود آمدن حیات ، بی اثر نمی باشند . زیرا امروزه بشر از نظر علمی به این نتیجه رسیده است که وضعیت سیارات بر میدان مغناطیسی خورشید ، تأثیراتی را بجای می گذارند و به همین علت هم فعالیت لکه های خورشیدی ، همزمان با حرکات برخی از سیارات انجام می گردد و از سوی دیگر ، می دانیم که فعالیت لکه های خورشیدی که در اثر انفجارات آن کره به وجود می آیند ، موجب نیروی حیات در جانداران می شوند ، به همین علت هم در این باره اظهار می شود که حرکات و امواج ستارگان و سیارات ، تأثیر مستقیمی در حیات افراد بشر و سایر جانداران کره خاکی دارند ، بدون این که افراد عادی ، از وجود و تأثیر چنین امواجی در زندگی خود باخبر باشند و یا آنها را احساس و درک کنند و بشناسند . چون زمانی که به عقل خود مراجعه می کنیم و در مورد فعل و انفعالاتی که در کره خورشید رخ می دهند ، دقت می نمائیم ، به این نتیجه می رسیم ، زمانی که سیارات دارای نیروی شگرفی می باشند که بر فعل و انفعالات کره خورشید اثر می گذارند و موجب فعالیت هایی در آن می گردند ، مسلماً آن امواج هم بر این کره نیز اثراتی از طریق نیروهای موجی از خود بجای می گذارند و باعث به وجود آمدن تغییراتی در آن می گردند .

عالم و افلاک فقط به منظومه شمسی محدود و ختم نمی شود . چون بشر اگر

بخواهد با چشم تن ستارگان را شمارش نماید، بیش از حدود دو یا سه هزار از آنها را نمی تواند تشخیص دهد، در صورتی که ستارگان و سیاراتی که در عالم و افلاک پراکنده اند، به مراتب بیشتر از چند میلیارد هستند که بسیاری از آنها، به مراتب از کره خورشید بزرگترند و هر یک از این ستارگان، دارای امواجی هستند که به گونه ای بر دیگری اثر می گذارند.

ارقام فوق فقط یک تخمین است که علمای نجوم به آن اعتقاد دارند، در صورتی که وجود ستارگان و سیارات و این ماه و خورشید ها هزاران هزار برابر بیشتر از تخمینات فوق است. چون این عالم و کهکشان، مرزی برای پایان ندارد و تا امروز هیچ دانشمندی نتوانسته است برای آنها حد و مرز نهایی انتخاب نماید. چون بشر با علم و دانش خود توانسته، کهکشانی را در پیرامون خود مشاهده نماید و تنها همان محدوده را کهکشان و عالم و افلاک خود می شناسد. در صورتی که در علم روحی، چنین نیست و افلاک را کهکشان هایی است بی انتها و هر یک از این کهکشان ها را نیروی واحد و جداگانه ای است که نظم و استمرار گردش و بقای ذرات آن را اداره می کند و منظور از کهکشان، فاصله دید و شناختی است که بشر در نهایت علم خود می تواند آن را تشخیص دهد.

تمام عناصر و موجودات عالم خاکی، به نحوی تحت تأثیر و معرض امواج مختلف کیهانی، قرار دارند و گروهی از این امواج، پس از عبور از فضاها بی کرانی، به سیاره کره خاکی می رسند. برخورد این امواج به کره خاکی حکمتی دارد و در این عالم و کهکشان، هیچ گنش یا واکنشی، بدون حکمت و خواست های الهی و نیروی نهان ماوراء درک انجام نمی پذیرند.

بشری که در این کره خاکی زندگی می کند، از درک و شناخت بسیاری از حقایق حیات عاجز است، یکی از آنها وجود امواجی هستند که به طور مستمر و

یا منقطع بر این کره می تابند . درک بشر در زمینه قدرت های موجی به قدری ضعیف است که حتی قادر به درک و شناخت امواج و نیروهایی که در همین کره خاکی ، مانند قدرت و امواج جاذبه و... وجود دارند ، نمی باشد .

اگر در یک شب که هوا کاملاً " صاف و بدون گرد و غبار است ، به آسمان خیره شوید ، ذرات درخشان فراوانی را به نام ستاره در بالای سر خود مشاهده می نمائید که هر کدام از آنها دارای نور و حالت بخصوصی می باشند و عده ای از این ستارگان نور خود را به صورت قطع و وصل یا چشمک زدن ، به ما می رسانند و خود را می نمایانند و تمام شناخت هایی را که از آنها به دست می آوریم ، هر یک دارای علت و دلیل خاصی می باشد که ما به دلیل عدم آگاهی و شناخت های کافی ، فقط به آنها خیره می شویم و به ظاهر امر که نور ستارگان است ، توجه می نمائیم .

در کهکشان این نورها فراوانند و به همین علت هم افراد عادی نمی توانند تمرکز و توجه خاصی به یکایک آنها داشته باشند ، زیرا همانگونه که در محل تاریک ، ذره ای نور می تواند راهگشا باشد و یا توجه فردی را نسبت به خود جلب نماید ، وجود نور زیاد و سو سو زدن ستارگان و سیارات فراوان در کهکشان نیز همین حالت را برای ما دارند . زمانی که نور و یا مراکز جلب توجه زیاد شدند ، نمی توان به تمام آنها توجه چندانی داشت و این خود یک نوع گمراهی به وجود می آورد .

در زندگی اکثر افراد بشر ، برخی از امواج کیهانی تأثیرات فراوانی دارند . ولی کمتر کسی به وجود آنها پی می برد و به آن امواج توجه می نماید . فرضاً " وجود قدرت و امواج نور ماه ، یکی از آن امواجی است که در زندگانی تمام افراد بشر تأثیر مستقیم و یا غیر مستقیمی دارد . ولی کمتر کسی به آن توجه می نماید .

در اثر وجود قدرت امواج نور ماه تمام آب اقیانوس ها و دریاها نوعی به

حرکت در می آیند و در نتیجه ، جذر و مد در سواحل دریاها به وجود می آیند که تأثیر این امواج را در خشکی ها ، به صورت عینی می توان مشاهده کرد و این نیروی جاذبه ای که توسط امواج کره ماه بر آب های حجیم و زیاد اقیانوس ها اثر می گذارد ، به همان نسبت هم تأثیر این امواج بر آب های کم حجم مشاهده می گردد و آن آب ها را هم به گونه ای تحت تأثیر نیروهای جاذبه و دافعه خود قرار می دهد .

اثر نیروهای امواج ماه به قدری است که در زمان جذر و مد حتی به آب حوض منازل و یا حتی خون بدن افراد بشر ، نوعی اثرات مستقیمی می گذارد و جذر و مدهای ، بسیار جزئی در بدن افراد بشر به وجود می آیند . فرضاً " آیا تا بحال به این امر توجه فرموده اید که چرا اکثر تولدها ، در حوالی صبح به وقوع می پیوندند ، اگر قدری به این مطلب عمیق تر و از نظر علمی بنگریم ، متوجه می شویم که در فواصل این ساعات ، متابولیسم بدن ، به نقطه ضعف و در اصل جذر خود می رسد و در نتیجه ، بدن بشر ، لخت و شل تر از زمان های دیگر روز یا شب می گردد و دردهای بدن که درد زایمان هم یکی از آنها می باشد ، در چنین مواقعی به مراتب بهتر می تواند ظاهر شود و خودنمایی نماید و در نتیجه آن ، یک زایمان طبیعی صورت گیرد .

اگر به حال تمام بیماران توجه داشته باشید ، ملاحظه خواهید فرمود که اصولاً " دردها ، در شب بیشتر از روز خودنمایی می کنند .

یک مطلبی که به طور کلی در مورد تأثیر امواج جاذبه ماه نسبت به درد و آلام می توان بیان داشت و آن این که در هر زمانی از روز و شب که ماه قابل رویت باشد ، احساس درد بیشتر از زمان های دیگر است .

یکی دیگر از امواجی که در همه جای کره زمین آثار آن به صورت علمی و عینی قابل تشخیص و رویت می باشد ، نیروی امواج مغناطیسی است . این

امواج در تمام نقاط و پیرامون هر فردی یافت می شوند، بدون این که کسی بتواند وجود این امواج را احساس نماید. این امواج تمام کره خاکی را به صورت یک میدان مغناطیسی که دو قطب کره زمین مراکز آن می باشند، این عالم خاکی را دربر گرفته است و این امواج تغییراتی را در آن به وجود می آورند. ولی افراد بشر، به سادگی قادر به درک و احساس نیروی این امواج نیستند. چون احساس بشر جوابگوی برخی از حقایق حیات نمی تواند باشد.

عده ای ستاره یا سیاره در این عالم وجود دارند که به طور دائم و مرتب، از خود امواجی را به اطراف می فرستند و برخی دیگر از آنها نیز در زمان های بخصوصی مبادرت به ارسال چنین امواجی می نمایند. امروزه علمای علم نجوم به این نتیجه رسیده اند که زحل و زهره در منظومه شمسی منابع بسیار قوی ای، برای ارسال امواج رادیویی هستند. زیرا زمانی که یک کره به دور خود می چرخد، اتر یا هوای اطراف خود را به سرعت جابجا می کند و چنانچه این کره علاوه بر حرکت وضعی دارای حرکت دیگری مانند حرکت انتقالی نیز باشد، امواج بسیار قوی تری در اثر این دو حرکت از خود به وجود می آورد که به نسبت قدرت، سرعت، وزن، حجم، جهت و... موجب به وجود آوردن فرکانس هایی با دامنه های بسیار قوی می شوند که قدرت این امواج، در جهت حرکت و در دنبال آن به وجود می آیند و اثرات قدرت و سرعت این امواج، مدت ها در فضا بجای می مانند، تا این که پس از گذشت زمان، به تدریج قدرت، سرعت، دامنه آنها تغییر یابند و در نتیجه به طور دائم و یکنواخت امواج جدیدتری را به وجود می آورند که اغلب دارای قدرت، سرعت و دامنه امواج قبلی می باشند.

کره زمین یکی از این سیاراتی است که در اثر حرکت وضعی و انتقالی، امواج گوناگونی را در مسیر ادامه سفر خویش به وجود می آورد و در دنباله هر مسیری

آنها را از خود بجای می گذارد . دانشمندان طول این امواج را تا هشت میلیون کیلومتر تخمین زده اند و چنانچه هر نوع ماده ای در این فاصله قرار داشته باشد ، بگونه ای تحت تأثیر این امواج کره زمین قرار می گیرد و مسلماً در اثر برخورد این امواج با آن ماده ، تغییراتی نیز در آن ماده حاصل می گردد .

با دستگاه های علمی که در حال حاضر در اختیار بشر است ، دانشمندان توانسته اند به وجود امواجی در اطراف کره زمین پی ببرند که طول آنها در یک ثانیه ، برابر با سیصد هزار کیلومتر ، یعنی دامنه این امواج در یک سیکل ، بیشتر از بیست برابر قطر کره زمین است . امواجی با دامنه های بیشتر از امواج فوق نیز در اطراف کره زمین وجود دارند که برخی از آنها توسط دانشمندان و متخصصین ، به طور کامل شناخته شده و حتی شناخت و کشف آنها به ثبت رسیده اند . ولی این امواج ، در زمان های بخصوص و به دلایل خاصی تولید می شوند که یکی از این زمان ها ، هنگام طلوع فجر است و طول این امواج که زمان آنها بسیار کم و محدود می باشند ، بالغ بر یازده میلیون کیلومتر در ثانیه است .

وجود چنین امواجی این حقیقت را ثابت می کند که قدرت و سرعت هر موجی نسبت به دیگری دارای اختلافات فراوانی می باشند و حتی امواجی وجود دارند که به سادگی می توانند در اندک زمانی ، از کهکشانی به کهکشان دیگر سفر کنند و مسیرهای بسیار طولانی و غیر قابل تصویری را پیمایند .

بشر از نظر تشخیص و درک امواجی که در پیرامون وی وجود دارند ، به نسبت اکثر حیوانات ضعیف تر است . چون دارای دید و تشخیصی بسیار محدودتر از اکثر آنها می باشد . برخی از حیوانات می توانند شکار خود را از راهی بسیار دور ببینند و تشخیص دهند و یا در هنگام شب و در تاریکی مطلق ، در بین جنگل های انبوه یا در دشت و بیابان و حتی در اعماق دریاها ، شکار خود را مشاهده کنند و بشناسند و به طور دقیق ، به آن حمله ور شوند و صید نمایند .

زمانی که حیوانات مختلف در تاریکی مطلق مبادرت به انجام چنین اعمالی می نمایند، در حقیقت برای ما روشن می شود که:

۱- این حیوانات در تاریکی مطلق قادر به دیدن هستند و چشم آنها در تاریکی دارای بینائی بیشتری است و این نور و حالتی که از نظر دید بشر، تاریکی شناخته شده، از نظر آن جانوران نور مطلق است.

۲- این حیوانات در تاریکی مطلق می توانند شکاری را صید نمایند که از بدن خود امواجی متصاعد می کنند و آن امواج از نظر دیگری (شکارچی) قابل درک و تشخیص است، یعنی هر دو دارای امواج بخصوصی هستند، کما این که اگر یک موش مرده یا تکه گوشتی را در تاریکی در نزدیکی های یک جغد قرار دهیم، این پرنده آن را تشخیص نمی دهد. ولی چنانچه یک موش زنده در چند متری او حرکت کند به سرعت و دقت بر او می تازد و موش را شکار می کند. مشابه این پرنده، جانوران بسیاری وجود دارند که روز را استراحت می کنند و شب ها در تاریکی مطلق، در صدد به دست آوردن غذای خود بر می آیند. از اعمالی که این حیوانات انجام می دهند تا غذای خود را در شب و تاریکی به دست آورند، متوجه می شویم، امواجی در تاریکی مطلق وجود دارند که عده ای از مخلوق عالم، قادر به درک و شناخت آن هستند و زندگانی آنها فقط در اثر وجود این امواج اداره می شود و عده ای از موجودات دیگر قدرت شناخت و تشخیص آن امواج را ندارند.

در بین افراد بشر گاهی اتفاق می افتد که فردی به دلایلی حالت های روحی و یا فعل و انفعالات فیزیکی یا شیمیایی که در بدن وی به وجود می آیند، دگرگونی هایی در او پدیدار می شوند، به گونه ای که می توانند برخی از

را که در پیرامون وی وجود دارند و دیگران از رویت و تشخیص انتقالی، امواج مشاهده نماید. زمانی که این اشخاص چنین حقیقتی در دنباله هر مسیری

می کنند، شنوندگان به دلیل عدم درک، شناخت و تشخیص کافی این امواج، گفته های وی را تأیید نمی نمایند و او را فردی خیالاتی تصور می کنند. در صورتی، آن شخصی که قدرت مدیومی دارد و برخی از امواج ناشناخته را به صورت ماده، گاز، ابر و... می بیند، تمام اظهاراتش درست و حقیقی است. ولی از نظر دیگران یک نوع خیال یا تصور و در نهایت دیوانگی محسوب می گردد و بسیاری از دیوانگان بی گناه دنیا، به علت مشاهدات و یا درک مدیومی، گرفتارند. چون پزشکان از طریق علم خود نمی توانند چنین مطالبی را بپذیرند و در نتیجه فرد عاقلی را به اتهام مریض روحی بستری می نمایند.

برخی از افراد قادر به شنیدن امواجی هستند که سایرین از درک و شناخت آن عاجزند. شنیدن چنین امواجی، مربوط به قدرت هایی است که گاهی در عده معدودی از افراد بشر، به طور ناخواسته و یا ذاتی به وجود می آید و زمانی که این اشخاص، اصواتی را که شنیده اند به دیگران اظهار می دارند، سایرین به دلیل عدم درک و شناخت شخصی و نداشتن چنین نیروهایی، آن اظهارات را تکذیب می کنند و در صدد رد اظهارات آن فرد مدیوم بر می آیند.

تاکنون، اغلب در مورد امواجی صحبت شده که خارج از محیط کره خاکی بر زمین می تابند. در صورتی که سطح کره خاکی را اجسامی پوشانیده اند که تمام آنها از امواج مختلف و متکاثفی به وجود آمده اند و در اصل امواج هستند که تشکیل دهنده این پوسته کره زمین می باشند و به همین علت هم امواج این عناصر، تابع امواج قوی تر از خود که از کهکشان بر آنها می تابد، می باشند. زمانی که از نظر علمی به هر ماده ای می نگریم، متوجه می شویم که آن ماده، شکل خاصی از انرژی و امواج فشرده و بهم پیچیده است که گاهی این عنصر از نظر ظاهری به شکل ناپایداری دیده می شود و در هر حالتی می تواند شکل خود را حفظ کند، بدون این که از نظر مختصات، تغییری کرده باشد.

زمانی که بشر از نظر علمی در صدد شناخت ماده بر می آید، شرح و بسط و تعاریف آن تا همان مراحل فوق خاتمه می یابد و مطالب دیگری را نمی شود به آن افزود، در صورتیکه میبایست پای خود را قدری بیشتر از مشخصات و مختصات ماده فراتر نهاد. زیرا علم کنونی بشر، ماده را جزئی از حیات می داند و وقتی که در مورد حیات بحث می کند، آن را غیر از برخی از اعمال و فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی، چیز دیگری نمی داند. در صورتی که اگر قدری به ذات ماده بنگریم، علاوه بر وجود چنین فعل و انفعالاتی، نیروی دیگری هم در آن مشاهده می نمائیم که به صورت موجی، حیات آن ماده را اداره می کند. فرضاً "اگر به درون و حالت کوچکترین ذره مادی حیات که اتم است، نگاه کنیم، در آن ذرات ریزتر از خودش را می بینیم که با شکلی بسیار منظم و با سرعتی یکنواخت و... در حال حرکت هستند. حال از نظر شرح و تفسیر ماده، تمام آنها را جزئی از حیات تصور می کنیم. ولی در اینجا باید به یک اصل کلی تری توجه نمائیم و آن این است که این ذره اتم، در اثر یک سری از امواج و نیروهای خارجی، با چنین نظم و ترتیبی، فعالیت حیات خود را ادامه می دهد.

زمانی که به یک ماده نگاه می کنیم، شکل ظاهری و عناصر تشکیل دهنده درون آن، مربوط به اصل ماده می باشد. ولی چگونگی اداره کردن حیات آن، مربوط به نیروهای دیگری است که باید با دیدی خارج از مبحث ماده به آن نگریم، تا این که بتوانیم به وجود چگونگی حیات آن کاملاً پی ببریم.

بشر از نظر ظاهری از جسم مادی تشکیل یافته و در آن، اعضاء و ارگان های مختلفی وجود دارند که مجموع آنها، وی را آماده ادامه حیات می نماید. حال اگر به این جسم که تمام آن از ماده به وجود آمده است، دقت نمائیم، متوجه می شویم که نیرو و امواج دیگری در آن وجود دارند و در اصل، این نیروها هستند که حیات این جسم مادی را سبب می شوند. فرضاً "عقل بشر دارای مشتقات

فراوانی است که ذهن، تفکر، تعقل، احساس، تنفر و... جزئی از آن می باشند. وقتی که به شرح و تفسیر مادی آن می نگریم، متوجه می شویم که هیچ یک از موارد فوق، جزو تعاریف و مشخصات ماده نمی باشند و فراتر از تعاریف آن که از یک نوع فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی به وجود آمده است، نیرو و قدرت های دیگری هم وجود دارند که عمل، قدرت و مشخصات آنها را هرگز نمی توانیم به ماده نسبت دهیم و یا این که آنها را توسط وجود ماده بشناسیم. بلکه وجود ماده را باید توسط این نیروهای موجی شناخت. زیرا در این نیروها هیچگونه اعمال و حرکات فیزیکی یا شیمیایی وجود ندارند تا جزئی از ماده محسوب گردند. وجود این نیروهای موجی، بر خلاف ماده که قابل رویت است، به سادگی دیده نمی شوند و می بایست آنها را توسط نیروهای عقلی، لمس و درک نمود.

زمانی که در مورد امواج حیات بحث و گفتگو می نمائیم، هدف از نیروهایی هستند که به ماده شکل و جان می دهند و آن را قابل ادامه حیات می نمایند، در غیر این صورت، خود ماده به تنهایی قادر به ادامه حیات نیست و در آن حیاتی وجود ندارد و این نیروهای عقلی خود را از عالم اثیری که نهایت آن از ذات پروردگار یکتا است، دریافت می دارند.

تمام قدرت هایی که موجب تحرک، تعقل، احساس، درک و... در بشر می شوند، از منبع عظیم تری، به نام «روح» نیرو و سرچشمه می گیرند و روح بشر نیز از اثیر عالم، قدرت و شوکت خود را دریافت می نماید که در نتیجه، حیات بدینسان جلوه گر می شود.

فنايِ کرهٔ خاکی

این عالم خاکی را، بر دست قضا بینم
 با این همه نیرویش، در راه فنا بینم
 هر ذره از این عالم، آلوده چنان گردد
 پاک و بد و ناپاکش، بر باد صبا بینم
 آلوده شود عالم، بعد از گذر چندی
 آن تخت سلیمانی، بی لطف و صفا بینم
 نور آید و امواجی، عالم همه برگیرد
 امواج جمادی را، از ریشه جدا بینم
 قدرت ز کف گیتی، آن دم، همه بگریزد
 سالم به جهان جایی، آسوده، کجا بینم
 آلودگی خاکی، تا عرش کیان گیرد
 از بهر گریز از آن، الطاف خدا بینم
 بر سطح جهان دیگر، جنبنده نمی جنبند
 امواج کیانی را، یک زهر و بلا بینم
 نی آدم و نی ماهی، نی مرغ و نه روباهی
 ذرات همه عالم، خارج ز بقا بینم
 هر عنصر موجی را، موج دگرش گیرد
 خالی شود این گردون، کی مرغ و هما بینم
 پاکیزه شود عالم، از این همه رسوایی
 هر آتش سوزان را، از بهر دوا بینم

قانون جهان زان پس ، خارج ، زِ توان ، بینی
 آن جاذبه گردون ، دیگر به کجا بینم
 هر ذره از این عالم ، آفت زده ، بگریزد
 جای دگر آنان را ، آسوده بجا بینم
 اسباب ریا دیگر ، کی گرد جهان بینی
 این عالم خاکی را ، در تازه قبا بینم
 نی سبزه و نی آبی ، نی مطرب و احزابی
 خاک آتش سوزانی ، در زیر دو پا ، بینم
 از بهر بقا اکنون ، لرزان شود ، این گردون
 این لرزش گردون را ، از دل ، به رضا بینم
 هر ذره بهم پیچد ، در وقت گریزانی
 آن زلزله و غوغا ، را بهر بقا بینم
 امواج قوی گیرد ، ذرات خود از عالم
 هر عنصر موجی را ، با موج جدا بینم
 عالم همه چون موجی ، هر یک ، ره خود گیرد
 هر ذره پی ذاتش ، بی چون و چرا بینم
 یک ذره از این عالم ، جا مانده ، کجا بینی
 ذرات جهانی را ، در جای بجا بینم
 او آمد سخن عالم ، کم گو به من عارف
 شکل یب
 مخلوق خداوند
 چون گفته برخی را ، از پایه خطا بینم
 " ۱۰ ، آلوده نمی بینی
 خود را در زمان حیات مادی پیب
 باطن و بنیادش ، بی قدر و بها بینم
 برخی از افراد برگزیده نسل بشر که در لباس انسی
 جوامع و مردم حضور دارند ، به آنها داده شود و آنها تحت امور

چشمِ دل خود، بگشا، بر دشتِ خِرد، بنگر
 دانی که چرا عالم، بی مهر و وفا بینم
 اسبابِ دعا، برچین، کمتر ز ریا، دم زن
 گه زاهد نادان را، در عمق بلا بینم
 یا مرهمِ دردم، کن، یا تیشه کاری، زن
 چون صوفی و مطرب را، با هم به خفا بینم
 حرفِ دل رهبر را، بر عاشق صادق گو
 چون عاشق صادق را، با روح خدا بینم

با بینم

ردون، کی مرغ و هما بینم

رشوایی

هر آتش سوزان را، از بهر دوا بینم

الهامات روحی و قوانین الهی

هر فرد عاقلی، اگر در زمان حیات مادی خویش مدتی در مورد وجود و قدرت و عظمت خلقت بیاندیشد، متوجه می شود که در آفرینش این عالم و کائنات، یقیناً "هدف خاصی وجود داشته که خالق آن را با این نظم، انطباق، قدرت و شوکت آفریده و آنچه مسلم است نیروی خالق عالم در این آفرینش خلقت می بایست هدف و سهم به سزایی داشته باشد و هدف اصلی آن چیزی غیر از به وجود آمدن مسیرهای تکاملی، در تمام سطوح عالم نمی تواند باشد. یعنی در اینجا هدف اصلی آفرینش، این است که در اثر یک سیر تسلسل تکاملی، کلیه موجودات و عناصر بتدریج به آفریدگار خود بازگردند و این مسیر دایره وار تکاملی طوری تعیین شده که تمام آنها را در مسیرهای ترقی و تعالی، برای رسیدن به ذات اصلی خویش راهنمایی می نماید و به تدریج تمام مخلوق عالم به گونه ای بسیار منظم می توانند این دایره خلقت را پیمایند و از ماده و انرژی اولیه، به ماده تبدیل شوند و برای بقای هستی، مجدداً از ماده به انرژی تغییر شکل یابند تا خلقت همچنان بتواند به ادامه مسیر خود پردازد. برای این که مخلوق خداوند متعال که انسان ها در رأس آنها قرار دارند، بتوانند مسیر تکاملی خود را در زمان حیات مادی پیمایند، می بایست اطلاعات و آگاهی هایی توسط برخی از افراد برگزیده نسل بشر که در لباس انسانیت اولی به نحوی خاص در بین جوامع و مردم حضور دارند، به آنها داده شود و آنها تحت آموزش و تعلیمات

بخصوص نیروی الهی قرار گیرند، تا این که بتوانند عده ای از مخلوق خداوند را در مسیر رستگاری آخرت قرار دهند.

خداوند متعال برای این منظور مریانی را به صورت شناخته شده و یا ناشناس در بین انبوه افراد بشر خلق می فرماید و رسالت های خاصی را به هر یک از آنها، توسط فرستادگان خود که همان فرشتگان الهی و ارواح پاک و طاهر می باشند، عنایت می فرماید، تا آن اشخاصی که از نوع خود افراد جوامع هستند، حقایق و مطالبی را که اکثراً "به صورت الهامات غیبی از سروش های الهی دریافت می کنند، به خلق الله و امت خود به گونه ای که در قدرت و توان دارند، باز گویند. حال توجه می فرمائید برای این که هدف آفرینش که همان تکامل، ترقی، تزکیه نفس و در نهایت درستی نسل نهایی بشریت است، انجام گردد، خداوند یکتا می بایست این افراد را در هر زمانی که خود او صلاح بداند، برای راهنمایی نسل بشر در سطح کره خاکی به رسالت هایی برگزیند. زیرا در غیر این صورت هدف آفرینش، نسبت به پیشرفت علم، دانش و... نسل بشر انجام نمی شود.

در اواخر قرن بیستم هر چه علم، دانش و صنعت پیش می روند، دست اندرکاران، علما و دانشمندان به این نتیجه می رسند که بشر به دلایل محدودیت های علمی نمی تواند پیشرفت چشم گیری در زمینه برخی از ناشناخته های خلقت داشته باشد و به همین علت هم هیچ فردی در زمان حیات مادی خود با این علم به دست آمده قادر نیست ادعا نماید که مسیر تکاملی و پرورش قوای عقلی تمام اشخاص، در همه جنبه های علمی و عملی و... جهت رسیدن به اوج برتری و تکامل خود رسیده و با شناخت و علومی که از گذشته تا به حال کسب کرده است احتیاج به هیچگونه علم و دانش جدیدتری نسبت به خداشناسی و درک و معرفت نیروهای الهی و ناشناخته های خلقت ندارد. بلکه

چنین تصور می رود، افرادی که در این عصر، خود را در دامان ماده گرایی مطلق مشاهده می نمایند، احتیاج بیشتری نسبت به گذشتگان خویش برای کسب فیض و شناخت ذات و قدرت خداوند متعال و تعلیماتی برای فرار از چنگال مادیات و ماده پرستی دارند، تا این که بتوانند خود را مجدداً "در مسیرهای خداشناسی، درک حقایق حیات، شناخت ذات و وجود خالق خویش قرار دهند."

امروزه اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر در گمراهی بسر می برند و نمی دانند برای شناخت ذات احدیت و رستگاری پس از مرگ، چه مسیری را در زمان حیات خود باید انتخاب کنند، تا در عوالم روحی رستگار و موفق گردند. چون همگان به فرارسیدن مرگ معتقدند و می دانند که در نهایت می بایست زمانی از این جهان به عوالم روحی سفر کنند. ولی به دلیل این که جاه، مقام، ثروت و... و یا به طور کلی ظواهر حیات، آنها را در خود غرق کرده است، نمی توانند مسیر نهایی خود را ببینند و شناختی نسبت به مرگ کسب نمایند و حتی تعدادی از افراد که در مقام، منصب و ثروت خاصی قرار گرفته اند، بر این باورند که تمام افراد کره زمین، غیر از آنها می میرند و مرگ آنان هرگز فراموشی رسد و اگر تصور مرگ کنند از وحشت دگرگون خواهند شد. زیرا این افراد قصد ندارند در تمام طول عمر خود هر آنچه را که تاکنون به دست آورده اند، ذره ای از آن را از دست بدهند و یا حتی چنین تصویری را به مخیله خود راه دهند.

آیا امروزه کسی هست که در جهان ادعا نماید با اتکاء به علم، دانش محدود کلاسیکی که به دست آورده، قادر است از تمام اسرار خلقت سر در آورد و آن را بشناسد و از عوامل سعادت بشری، دیگران را آگاه نماید؟ مگر فردی که در جهان چنین ادعایی می نماید، از قدرت های نهان الهی، به گونه خاص اطلاعاتی را که نیاز روز جوامع بشری است، کسب کرده و آنها را به سایرین بازگوید و آنان را به راه شناخت حقایق حیات و عالم هستی راهنمایی کند. در غیر این صورت

هیچ بشری، فقط با اتکاء به علم و دانش محیط خود نمی تواند راهگشای سایرین در زمان حیات مادی و عوالم پس از مرگ گردد. از سوی دیگر می دانیم که هر یک از افراد بشر در شناخت و معلومات خود، دچار برخی از اشتباهات می شود که با چنین معلوماتی نمی شود تأثیر مثبتی در دیگران بجای گذارد و دلیل آن این است که امروزه شاهد چنین حقایقی هستیم که اکثر متفکرین، علما و دانشمندان جهان، درباره مسائل بسیاری، منجمله دستورات و روش های مکاتب الهی، یکدیگر اختلاف نظر دارند و عقاید همدیگر را به طور مطلق تأیید و تصدیق نمی نمایند و به همین علت است که گاهی به این نتیجه می رسیم، برخی از معلومات و دانسته های بشری که از زمان های قبل (بربریت) تاکنون به صور مختلف دست او رسیده است، بعضاً "آمیخته با اشتباهات و تفسیراتی می باشند که از نظ سایر عقاید و ایدئولوژی های دیگر، مورد تأیید نمی باشند.

در هر زمانی که بشر زندگی می کند، برای شناخت و رسیدن به مراحل تکامل روحی، عقلی و رستگاری زمان پس از مرگ، نیازمند به فردی یا افرادی می باشد که بر تشخیص و معلومات وی صحه بگذارد و او را در هر زمینه راهنمایی نماید تا این که وی بتواند با اطمینان خاطر به سوی هدف تعیین شده خود گام بردارد در انجام اعمال کامل و درست موفق شود. حال باید به این نکته مهم اشاره نمایم که اگر آفرینش بخواهد به هدف اصلی خویش که همانا تکامل و پرورش روح و عقل موجودات خود می باشد برسد، در مرحله نخست می بایست همه ابعاد، به طور گسترده یک سلسله تعلیمات جامع را که خالی از هر گونه اشتباهی بوده و با حقایق و واقعیات حیات مطابق می باشد، توسط معلمین الهی در اختیار آنها قرار دهد تا این که هر موجودی بتواند به مسیر تکاملی صحیح خویش پردازد و اجرای این روش به هیچ صورتی غیر از الهامات و وحی الهی نمی تواند امکان پذیر باشد، در غیر این صورت آفرینش به هدف اصلی خود

همانا تکامل است ، نمی رسد و از طرفی چون هدف آفرینش از هر عیبی مبرا می باشد، مسلماً" تمام خواسته های آن در زمان بخصوصی به حقیقت می پیوندند، لذا روش الهام نیز می بایست در تمام ادوار تاریخ ، بنابه خواست الهی در بین تمام موجودات ، منجمله نسل بشر ، صورت پذیرد .

از نظر علمی می دانیم که برای شناخت و درک هر نوع مطلبی ، در مرحله نخست نیاز به مربی داریم و بعد از آن می بایست تمام برنامه های تعلیماتی و آموزشی فراهم گردند ، تا این که فردی بتواند آموزش های لازم را طبق برنامه و تعلیمات خاص به پایان برساند . این نوع آموزش ها یک حالت کاملاً "عادی دارند و در تمام سطوح جوامع می توان با آنها برخورد و شناخت هایی داشت . ولی در این میان ، آموزش و تعلیمات الهی ، از این جنبه مستثنی می باشند . چون گاهی اتفاق می افتد که بدون هیچگونه وسیله آموزشی و یا استاد مادی ، گروهی از افراد خاص و برگزیدگان خداوند ، توسط اساتید و معلم های الهی ، به وسیله وحی و الهام ، مطالب بسیار مهم و علوم خاصی را در زمان بیداری یا خواب به آنان آموزش می دهند ، پس از آن این اشخاص در جوامع بشری به صورت مربی و الگو و سرمشق سایرین ، جلوه گر می شوند و مطالب مکتسبه الهامی خویش را به دیگران می آموزند و با آموزش های خود موجب می گردند تا افرادی که در اطراف و یا جمع آنها قرار دارند ، با درک و فهم و شناخت مطالب الهی ، به اوج سعادت ، خوشبختی ، تکامل دنیوی و آخرت دست یابند . افرادی که بدین گونه در بین افراد جوامع تاکنون ظاهر شده اند ، تمام آنان جزو انبیاء ، اولیاء و فرستادگان خاص خداوند متعال بوده اند . این مربیان الهی ضمن این که به افراد جامعه ، آموزش های علمی و عملی می دهند ، با شناساندن برخی از حقایق ناپیدا و پنهان عالم هستی ، موجب به تکامل رسانیدن قدرت های روحی افراد نیز می گردند که هر فردی با توجه به درک ، فهم و شناخت خویش می تواند خود را

در این مسیر زندگی به سعادت دنیوی و اخروی برسانند .

اکثر الهاماتی که از طرف قدرت های الهی که همان نیروی ارواح می باشد ، بر بندگان خاص خداوند یکتا نازل می گردند ، مبتنی بر قوانین خاص می باشند که با درک ، فهم و بکارگیری آنها ، بشریت بتواند در جهان مادی و عالم پس از مرگ به شناخت هایی دست یابد و از گمراهی خود را برهاند . چون یکی از نیازهای ضروری هر جامعه ای ، در مرحله نخست وجود قوانین و دستورات الهی است که افراد آن جامعه می بایست بدانند که در زندگانی از چه روش و دستوراتی متابعت نمایند تا این که بتوانند خود را به تکامل و رستگاری برسانند .

همانگونه که می دانیم بشر اصولاً " طماع ، جاه طلب ، مادی و... خلق می شود و بر مبنای غریزه ماده پرستی و سودجویی خود ، همیشه در این صدد است تا این که بتواند به گونه ای به حق دیگران تجاوز کند و دسترنج آنها را به نوعی به نفع خود ذخیره نماید و به همین علت هم برای نیل به هدف و خواست غریزی خویش ، همواره سعی دارد تا هموعان خود را به گونه ای در استخدام در آورد و از حاصل کار آنها ، حداکثر استفاده را ببرد و به نسبت اعمال و کار و کوشش آنها ، بهایی نپردازد و یا مبلغی بسیار ناچیز در اختیار آنان قرار دهد ، مگر این که چنین افراد در زمان حیات خود ، با شناخت هایی از معرفت ، عرفان واقعی ، شناخت حقایق حیات و قدرت های خداوند متعال پی برده باشند و از قوانین الهی که توسط فرستادگان وی بر بندگان نازل شده است ، آگاهی کامل داشته باشند ، تا این که در صدد تزییع حق دیگران بر نیایند و نیازهای حیات مادی را از دریچه دیگری بنگرند تا در زندگی مادی و عالم پس از مرگ موفق گردند و نزد خالق خود شرمسار نباشند . قوانینی را که خداوند متعال توسط فرستادگانش بر بشریت نازل فرموده ، تمام آنها دارای ریشه خاصی می باشند و هیچ یک از آنها دیگری را نغز نمی نماید . اگر به این مطلب قدری دقیق تر بنگریم ، در تمام این

قوانین ، موارد زیر را می توان مشاهده نمود :

- ۱ - خداوند یکتا زندگانی را به دو شکل مجزا ، به صورت مادی و معنوی تعیین فرموده و عذاب و پاداش را در دو جهان به بشریت نویده داده است .
 - ۲ - برتری افراد را نسبت به یکدیگر در شناخت ، فضیلت ، تقوا و... بیان فرموده و به مؤمنان نوید زندگانی بهتری را پس از مرگ داده است .
 - ۳ - استعمار ، استعمار ، بردگی ، قدرت ، زور و... را منع فرموده و به هیچ فردی اجازه ظلم ، ستم و... را نداده است .
 - ۴ - منافع و سعادت تمام افراد بشر را در هر شغل ، مقام و... برابر دانسته و از ضعفا همیشه دفاع کرده و مستکبرین ، عیاش ها و... را تکفیر نموده است .
 - ۵ - قوانین خود را بر مبنای نیاز و احتیاجات واقعی و طبیعی انسان های زمان موجود تدوین فرموده و توجه به اخلاق و شئون اجتماعی را بسیار لازم دانسته و اجبار کرده است ، به طور کلی خداوند متعال در تمام احکام و قوانینی که در هر نقطه ای از جهان توسط ارواح بر بشریت نازل فرموده ، افراد جوامع را به سوی اخلاق پسندیده ، انسانیت ، درستی ، پاکی و... سوق داده و از بدی ها ، رذالت ، پستی و... بر حذر داشته است و به زندگانی پس از مرگ توجه خاصی مبذول فرموده تا این که هر فردی در زمان حیات مادی خود بتواند با کسب فضایل انسانی و اخلاقی ، در یکی از مسیرهای الهی قرار گیرد و رستگار گردد .
- خداوندی که توسط فرستادگان خود در کلیه کتاب های آسمانی ، صراحتاً بیان فرموده که تمام انواع موجودات را به گونه خاصی به تکامل می رساند و حتی وسایل تکاملی آنها را برایشان فراهم می نماید ، چگونه ممکن است درباره انسان ها که اشرف مخلوقات خود نامیده ، کوتاهی نماید و آنان را به این فیض بزرگ نرساند و اسباب و وسیله تکاملی و رستگاری را برایشان فراهم ننماید ؟
- خداوندی که انسان ها را با این فهم ، درک و عظمت روحی آفریده است و در

خلقت جسم و جانس ، هزاران اسرار و رموز ناشناخته الهی و مادی را قرار داده ، چگونه ممکن است او را هدایت نفرماید و به سوی رستگاری سوق ندهد ؟ در مسیر خلقت خداوند متعال همه چیز به حد اکمل انجام یافته ، ولی متأسفانه خود افراد بشر هستند که انحرافات را در مسیر درست و حقیقی حیات خویش به وجود می آورند و از راه اصلی که همانا رسیدن به تکامل و در نهایت رستگاری زمان پس از مرگ است ، دور می گردند . بنا بر این در مورد چگونگی خلقت و الطاف خداوند یکتا باید گفت که پروردگار برای راهنمایی نوع افراد بشر در سطح کره خاکی که جزو کرات پست خلقت می باشد و یا سایر کرات آسمانی که بشر در آنها زندگی می کند ، در بین آنها انسان هایی را با روحیه انسانیت اولی انتخاب می نماید و توسط نیروهای الهی که وحی یکی از برگزیده ترین آنها است ، برخی از قوانین مورد نیاز جامعه را بر مبنای درک ، فهم و عقل افرادی که در آن کرات و یا بخشی هایی از آن کره زندگی می کنند ، به آنان الهام می نماید . در سطح کره زمین ، بیشتر افراد بشر را می توان یافت و بندگانی که دارای روحیه انسانی و انسانیت اولی هستند کمتر زندگی می کنند . چون زندگانی آنها در کرات تکامل یافته تری می باشد و گاهی این افراد به دلایل خاصی پا به کره خاکی می گذارند . قوانینی که از سوی پروردگار یکتا ، توسط رسولانش بر بندگان نازل می گردند ، تمام آنها قوانینی جامع و کامل می باشند که رعایت این قوانین از طرف بندگان ، موجب سعادت ، کمال و رستگاری می گردد . این افراد برگزیده خداوند ، تمامی از خطا ، اشتباه ، خلاف و... به دور می باشند و در معصومیت تمام می توانند اهداف الهی را دنبال کنند و حقایق و مطالبی را که توسط وحی در اختیارشان قرار می گیرند ، با تمام نیرو و قدرت های روحی و مادی خود ، در اختیار بندگان جوامع مختلف قرار دهند و در این راستا ، خداوند یکتا نیز آنها را به گونه خاصی یاری می فرماید .

کشفِ حقیقت

من ندانم که چه آورده ، طبیعت به سرم
 که در این دشت جنون ، عالمِ علمِ دگرم
 بی خبر بوده ام از علمِ نهانِ ملکوت
 من به راه دگری بوده ام ، اندر گذرم
 دیدم اندر ره خود ، نیمه شب ، آن زاهدِ مست
 حینِ مستی ، دهد از عالمِ دیگر ، خبرم
 متعجب شدم از گفته او در دل خویش
 که چه ها گویدم از آنچه ، بیامد به سرم
 پنجه دست قضا بسته شد اندر نظرم
 غیر خالق ، چه کسی باخبر است از قدرم
 رهروی گشتم از آن دم ، به جهان پرسه زنان
 در پی کشف حقیقت شدم ، اندر سفرم
 غربِ عالم شدم و ، روز دگر ، شرقِ جهان
 تا بدانم ، چه کسی گفته ، ز سوزِ جگرم
 بعد ربعی که به سر آمده آن قرنِ زمان
 واقف از روح جهان گشتم و ، روح پدرم
 جانم آمد به لب ، اما نهرا سیدم از آن
 تا نگویم به خود ، همچون دگران کور و کرم
 بنده دولتِ شاهی شدم ، اندر ره عشق
 که من هرگز ندهم ، شوکت آن بر بصرم

پیر ، پیمانہ کشان ، آمدہ از عالم غیب
 ہمہ را گفتہ ، کہ دانم ، ہمہ از خیر و شرم
 من ز انجام جهان ، واقفم ، از دولت پیر
 من نہ چون ، بی خردان ، چوب طلای دو سرم
 نی کسی بودہ ام و ہستم و مانم ، پس از این
 بی خبر بودہ ام ، اما کہ کنون باخبرم
 نیمہ شبہا بَرَد او ، روح و روانم ملکوت
 تاکہ آگہ شوم از عالمِ قرصِ قمرم
 پس از آن دم کہ شدم ، واقف آن عالم غیب
 زر و سیم ، همچو مغیلان شدہ اندر نظرم
 آنچه گفتہ بہ من آن پیرِ خرابِ رہِ عشق
 ہمگی را بہ تو گویم ، کہ بخوانی اثرم
 ایمن از فتنہ گردون ، نشود کس بہ جهان
 کس نگوید بہ جهان ، صاحب علم و هنرم
 علم عالم ، بہ جهان ، قطرہ ای از بحرِ نہان
 نشود ، تا بہ لب آری ، لب لعل و شکرم
 گفتم از بہر نصیحت ، بہ تو بیگانہ و خویش
 ورنہ ، نی کوزہ فروشم بہ تو ، نی ، کوزہ خرم
 نہ کہ تنها بہ تو گویم ، من از آن عالم غیب
 پدرم گفتہ بہ من ، باز بگوید ، پسرم
 مایۂ مستی رہبر ، شدہ آن پیرِ خراب
 کہ رسد از رہ و آرد ، خبری تازہ ترم

نور وحدت

در این جهان پهناور زمانی که به موجودات ، عناصر ، اشیاء و... آن می نگریم ، هر یک از آنها را از نظر ظاهری به اشکال گوناگونی مشاهده می کنیم . ولی زمانی که به ریشه ذات و اصل هر کدام از آنها دقت می نمائیم ، به سادگی متوجه می شویم که تمام این موجودات ، عناصر و... از نظر ذاتی و باطنی ، با یکدیگر برابری و وابستگی بسیار نزدیکی دارند و به گونه خاصی هر کدام از آنها قابل تبدیل به یکدیگرند . پس از این بررسی ها ، به یک نتیجه کلی دست می یابیم و آن این است که فاصله و اختلاف شکل ظاهری اشیاء نسبت به یکدیگر ، بیش از یک تصور و تخیل ذهنی نیست . چون تمام موجودات عالم ، از نظر ریشه ای دارای وجه تشابه معین و مشخصی نسبت به یکدیگر می باشند . ولی از نظر شکل ظاهری تمام آنها دارای تفاوت های زیادی نسبت به هم هستند .

وجود این حالت ها در تمام ذرات عالم موجب می شوند که بشر را به سوی شناخت جدیدی که همان وحدت گرایی است ، سوق دهد و الزاما" او را به این تفکر و امی دارد که این همبستگی و تشابهات باطنی ، چگونه امکان دارد در تمام عناصر عالم وجود داشته باشند و چه نیروی اولیه ای در اصل موجب بروز به وجود آمدن چنین وحدت و پدیده هایی در تمام ذرات عالم شده است .

زمانی که بشر به چنین شناخت هایی دست می یابد ، گرایش های جدیدی در او خودنمایی می کنند که یکی از آنها ، سیر فکری افراد به سوی یگانگی و

وحدت کلی عالم هستی است و پس از به وجود آمدن چنین حالت هایی است که در این راستا نسل بشر سعی دارد تا به سوی وحدت و وحدت یابی، گام بردارد و در زمان حیات خویش به حقایقی دست یابد، تا این که آن شناخت ها بتوانند باعث جوابگوی خواست، طرز تفکر، حقیقت حیات و این انسجام وحدت، در عالم هستی باشد. چون بشر هر چه بیشتر درباره موجودات عالم می اندیشد، به همان نسبت هم به وجود وحدت مطلق هستی آگاه تر می شود و این حقیقت را بهتر تشخیص می دهد که هیچ عنصر و یا موجودی بدون رسیدن به تکامل ذاتی که ارتباط به اصل خلقت او دارد، نمی تواند به کمال مطلق ذاتی خویش دست یابد و دلیل آن این است که تمام این عناصر و موجودات به صورت سلسله ای زنجیر وار تا رسیدن به حد کمال مطلق به یکدیگر پیوسته اند و هیچ از هم گسیختگی در این سیر تسلسل در بین موجودات عالم مشاهده نمی گردد و حیات بشریت نیز از آن مبدأ وجود، منفک و مجزا نیست و حلقه ای از آن زنجیر بهم پیوسته، تا رسیدن به کمال مطلق، به وی تعلق دارد و بشر هم طبق قانون تکامل نمی تواند از آن سلسله زنجیر وار خارج گردد و مسیر جداگانه ای را طی نماید. ادامه مسیر وحدت و تکامل، برای هر قسمت از ذات وجودی بشر، به تدریج پیش می آید، یعنی ماده در مسیر تکاملی خود قرار می گیرد و بتدریج خود را به کمال مطلق می رساند و روح در مسیر تکاملی وحدت جداگانه ای که خارج از این دایره زنجیر وار نیست، قرار می گیرد و در اثر مرور زمان خود را به ترقی و تکامل نهائی می رساند تا این که بتواند پس از کسب کلیه شرایط محسنه خود را به کمال مطلق که نهایت تکامل است، برساند و پس از آن ذره ای از ذات اولیه خویش که همان کمال مطلق حیات می باشد، برسد و سپس ذره ای از دریای بی کران قدرت جهان هستی و عالم کائنات گردد.

از نظر علمی، زمانی که به واقعیت وحدت وجود عناصر، اجسام، اشیاء و...

می‌نگریم، متوجه می‌شویم که تمام عناصر عالم، از نظر ساختمان و اصول اولیه مولکولی دارای وجه تشابه فراوانی نسبت به یکدیگر می‌باشند، یعنی تمام عناصری که در این عالم خاکی تا بحال شناخته شده‌اند، دارای ریشه مشترک و متحدی هستند که از اتم تشکیل یافته و اجزائی مانند: الکترون، پروتون، نوترون و... در آنها دیده می‌شوند و هر یک از آنها، برای وجه تمایزشان نسبت به دیگری دارای تعداد بخصوصی از این الکترون و پروتون‌ها هستند و هر یک از این واحدهای بسیار کوچک، در مسیری بسیار منظم و حرکتی مشابه، در حال تحرک و نوعی ادامه حیات می‌باشند، به طوری که در مسیر حرکت هیچ یک از آنها نمی‌توان کوچکترین تغییری به وجود آورد و یا آنها را از حرکت باز داشت. چون این ذرات، حرکت خود را از آغاز خلقت که زمان آن از نظر بشریت نامشخص است، شروع کرده‌اند و اکنون که ما شاهد حرکات آنها هستیم، در حال ادامه حرکت و ادامه مسیر سابق خود می‌باشند و تا زمان‌های آینده هم به حرکت خود ادامه خواهند داد و وجود ریشه قدرت این حرکات منظم، ازلی و ابدی می‌باشد که امروزه موجب بروز حرکات دیگری در سطح این کره خاکی گردیده‌اند. اثر وجود چنین حرکت‌هایی که در تمام ذرات عالم دیده می‌شوند، موجب شده که نوعی همزیستی در خلقت برای آنها پیش آید، به همین علت هم این عناصر گاهی می‌توانند بر یکدیگر اثری عمیق بگذارند و در حرکات اولیه خود تغییراتی را به وجود آورند و از آن پس، به صورت عنصر یا ماده‌ای جدیدتر به حرکات خود ادامه دهند و تا زمانی که آن هماهنگی و همزیستی برای آنان پیش نیاید، به همان شکل اولیه خود باقی می‌مانند و به نوع زندگانی ازلی خویش ادامه می‌دهند.

تمام این اشیاء و عناصری که در عالم خلقت وجود دارند، علاوه بر شکل مادی و حرکات یکنواخت و پیمودن مسیرهای از پیش تعیین شده، دارای

خواص و حالت های جداگانه ای می باشند که این حالت ها باعث می شوند تا هر عنصر و یا ماده و موجودی، چه به صورت حرکت و زندگی انفرادی و یا زندگانی اجتماعی، دارای شخصیتی مخصوص به خود گردد که این حالت در تمام عناصر به صورت های گوناگونی وجود دارد، یعنی تمام عناصر و اشیاء، علاوه بر وحدت مادی، دارای وحدت و یگانگی خواص عقلی و روحی نیز می باشند. هر چه این عناصر و اشیاء و موجودات به تکامل مادی می رسند، خواص تکامل عقلی، روحی و ذاتی آنها نیز مسیر خود را در راه بهبود عقل و کمال می پیماید و در نهایت، این تکامل توأم (مادی، عقلی، روحی) به درجه انسانیت اولی ذات بشر ختم می شود.

زمانی که بشر در زنجیر تسلسل خلقت ظاهر می شود، می بایست مسیرهای مختلفی را پیماید، تا این که در اثر تکامل های روحی و معنوی و نفسانی، در مرحله نخست بتواند به آدمیت سپس به انسانیت و بعد از گذراندن این دوران و مراحل روحی، به مرحله انسان اولی برسد تا این که از نظر فهم، کمال شعور، عقل و... بتواند در مسیرهای تکاملی والاتری قرار گیرد و خود را به قدرت و نیروی عالم هستی که همان ذات وحدت وجود است، برساند. چون هویت و شخصیت ذاتی هر فردی به وسیله پیشرفت و تکامل عقلی و شعور باطنی وی، قابل شناخت است و الزاماً هر وجودی، دارای حقیقت و شناختی یگانه و مخصوص به خود است که از نظر عقلی، فلسفی، نظری، درکی و... دارای مرتبت خاصی می باشد و از نظر شدت، ضعف، قدرت و شکل، از حالت جداگانه ای به نسبت دیگری برخوردار است که این شدت، قدرت، شکل و... خود را از حقیقت وجود اصلی و ذاتی خویش کسب کرده و به دست آوردن این حالت مربوط به حقیقت وحدت وجود ذاتی وی می باشد.

هر فردی به نسبت علم و عقل و درک خود می تواند این عالم خاکی و آثار

خداوند یکتا را بشناسد . ولی باید به این مطلب توجه داشته باشید که تمام مخلوقات خداوند به این جهان خاکی ختم نمی شوند و این کره خاکی ذره ای از عالم کهکشان های خدایی است که بشر در سطح علم و شناخت خود توانسته به برخی از قدرت های پروردگار پی ببرد .

زمانی که از کره خاکی به سایر ستارگان و سیاراتی که در این عالم هستی و کهکشان قرار گرفته اند ، می نگریم ، تمام آنها را منور می بینیم ، یعنی هستی در عالم می درخشد و زمین هم جزئی از عالم هستی است و از نظر افرادی که در سایر کرات زندگی می کنند ، زمین را همچون سایر کرات دیگر عالم درخشان و نورانی می بینند .

درست است که کره زمین نور زیستن را از کره خورشید ، دریافت می نماید . ولی باید به این حقیقت توجه شود که تمام ذرات عالم و موجودات آن از امواج بخصوصی به وجود آمده اند و این امواج اطراف هر ذره ای را فراگرفته و به صورت امواج مختلف که نور هم یکی از آنها است ، خودنمایی می کنند . پس می بایست این کره که از نظر ظاهری و دید و تشخیص افراد کره خاکی نوری از خود ندارد ، همیشه در حال درخشش و پرتوافشانی باشد و قدرت این انوار از نظر خلقت و هستی ، دارای مراتب مختلفی از شدت و ضعف می باشند و تمام کراتی که در این کهکشان قرار دارند ، از یک قدرت و انرژی خاص برخوردارند و تنها اختلاف و امتیازشان ، بر اساس شدت و ضعف قدرت پرتوافشانی و نور آنها است . حال زمانی که به اصل ذات و خلقت وجود می اندیشیم ، از نظر فلسفی و عقلی به این نتیجه می رسیم که مبدأ اصل وحدت خلقت ، نیز می بایست ترکیبی از پر قدرت ترین انوار مختلف این عالم هستی باشد ، به طوری که تمام آنها را بتواند تحت الشعاع قدرت و نور خود قرار دهد و بر تمام آنها برتری داشته باشد .

در برخی از کتب مذهبی یا عرفانی و... مشاهده می‌نمائیم که ذات وجود و قدرت عالم کائنات، یعنی خداوند یکتا به نوعی نور تشبیه شده است. ولی در این زمینه و اثبات آن کمتر کسی سخن گفته و یا مطالبی را به رشته تحریر آورده است. حال پس از مطالعه مباحث فوق، زمانی که در کتاب‌ها به چنین تشبیهاتی در مورد ذات احدیت بر می‌خورید، متوجه می‌شوید که هدف نویسنده از این مطلب چه بوده و به چه علتی وجود قدرت کل عالم هستی را به نور و انرژی مطلق تشبیه کرده است. چون نور خود به خود دارای روشنی می‌باشد و روشنی اطراف و محیط‌های آن نیز مربوط به مقدار آن روشنی و نوری است که در محیط قرار دارد. حال این محیط می‌تواند از یک اتم و یا کل عالم هستی به وجود آمده باشد.

زمانی که از ذات وحدت وجود صحبت می‌شود، منظور خداوند یکتا است. ولی لغت «وجود» که در این واژه آمده معنی پیچیده‌ای از ذات خلقت را دارد و به عنوان معنی تحت الفظی و مفهوم وجود، نمی‌توان آن را شناخت. زیرا ذات پروردگار در تصور و تخیل کسی نمی‌گنجد. ولی وجود در همه جا قابل تجسم نظری و تخیلی است و از طرفی وحدت هم به عنوان واحد عددی نیست. بلکه واژه بخصوص و مفردی است که تمام عالم و کائنات و ماده را در بر گرفته است و در اصل این واحد را جمع مطلق عالم هستی می‌توان دانست که آثار وجود وی در تمام آفرینش گسترش می‌یابد و این همه آثاری که بشر تعدادی از آنها را مشاهده می‌نماید، تمامی نمایانگر بخشی از قدرت وجود کمالات و نامتناهی بودن حقیقت ذاتی خالق است.

این جهان و تمام کهکشان‌هایی که در عالم وجود دارند، دلیل بر شرط حضور و ظهور او است و تمام این کواکب و ثوابت و سیاراتی را که خداوند در آفرینش خود خلق فرموده، دلیل دیگری به قدرت و جزو کمالات وی می‌باشند و تمام

آنها که در اصل مصنوع خالق هستند به گونه ای خاص در خدمت قدرت کبریایی وی قرار دارند .

زمانی که به زندگانی کلیه موجودات عالم که جزو آفریدگان خداوند متعال می باشند می نگریم ، متوجه می شویم که هر یک از این موجودات به گونه خاصی مشغول به ادامه حیات می باشند و برای رفاه حال و گذران معیشت زندگانی خویش ، به نوعی تلاش شبانه روزی مشغولند و مصنوعات را برای رسیدن به هدف خود ، خلق می کنند و آنها را به نحوی در طول عمر خویش به کار می گیرند . اعمالی را که این موجودات عالم در طول عمر خویش انجام می دهند ، اکثریت قریب به اتفاق آنها ذاتی است و از بدو تولد ، از محیط خلقت خود آموخته اند و بدون این که کسی به آنها روش ادامه حیات را از قبل آموزش داده باشد ، به ادامه زندگانی خود ، با همان شرایط مطلوبی که لازم است ، می پردازند ، یعنی روش ادامه حیات و بهره وری از مصنوعات و نیازها را خلقت در اختیار تمام موجودات عالم قرار می دهد و برخی از حیوانات که دارای شعور بیشتری هستند (بشر) در این آموزش اولیه خلقت ، برای روش صحیح ادامه حیات ، تغییراتی را به طور مصنوعی و خودساخته به وجود می آورند . ولی سایر موجودات دیگر به همان آموزش و راهنمایی های اولیه خلقت که در اختیار آنان گذارده شده اند ، زندگانی خود را می گذرانند .

زمانی که خلقت ، روش بهره مند شدن موجودات خود را از تسهیلات حیات به آنها می آموزد ، به این مفهوم است که خلقت در این زمینه اطلاعات فراوانی دارد و خود او از وجود تمام موجوداتی که در اختیار دارد ، به گونه ای استفاده می کند و بدون هدف ، هیچ عنصر یا موجودی را خلق نمی کند و تمام مخلوقات عالم ، می بایست روزی به گونه ای خاص مورد استفاده نیروی خلقت قرار گیرند ، وگرنه نیازی به وجود آوردن تمام آنها نبود و هر یک از عناصر ، اشیاء ،

موجودات و... که در این کره خاکی و یا در سایر کهکشان‌ها مشاهده می‌گردند، به صورت زنجیره ای بهم پیوسته آفریده شده اند تا این که بتوانند سیر تسلسل تکاملی را طی نمایند. در این زنجیر پیوسته هر یک از زنجیره‌هایی که جلوتر از دانه زنجیر دیگر قرار دارد، دوره تکامل بیشتری را طی کرده و خود را برای رسیدن به اصل قدرت هستی آماده تر نموده است. چون ما می‌دانیم که هر مرکز تولید انرژی ای که در جهان وجود دارد، اگر به گونه ای تغذیه و شارژ نشود، پس از مدتی تخلیه و یا کم قدرت تر از گذشته می‌شود. با توجه به این که می‌دانیم خلقت بر تمام ذرات عالم انرژی می‌فرستد تا این که تمام عناصر عالم بتوانند گردش و چرخش و مسیر حرکت خود را به صورت یکنواخت و ثابت و دائم، اداره و کنترل نمایند، در صورتی که می‌دانیم تا ابدیت ذره ای از نیروی ذاتی خلقت کاسته نمی‌شود.

برای به حرکت در آوردن تمام ذرات این عالم خاکی و میلیون‌ها مشابه این کره، انرژی‌های بسیاری در کهکشان لازم است، تا این که در هیچ یک از ذرات عالم توقفی مشاهده نشود. چون توقف برابر است با فنا و در مسیر خلقت هیچگونه توقفی وجود ندارد، لذا نیرو و انرژی‌های فراوانی، به طور دائم از طرف دایره هستی بر تمام ذرات عالم فرستاده می‌شوند تا این که تمام موجودات و عناصر آن بتوانند به حرکت خود ادامه دهند و در مسیر ادامه حیات خود متوقف نشوند. زمانی که این همه انرژی در خلقت مصرف می‌شود، کمبود آن می‌بایست به گونه ای خاص جبران شود. این مثال مانند این است که اگر به دریا، هیچ رودی وارد نشود و آبی به حجم این دریا افزوده نگردد و این دریا فقط در حال تبخیر شدن و از دست دادن حجم آب خود باشد، مسلماً پس از گذشت زمانی، تمام آب این دریا تبخیر می‌شود و بعد از مدتی، ذره ای آب در آن باقی نمی‌ماند، مگر این که مقدار آبی که سالیانه وارد این دریا می‌گردد، با مقدار آبی

که در عرض سال از آن تبخیر می شود، تقریباً با هم برابر باشند، وگرنه تغییرات چشم گیری در حجم آب دریا مشاهده خواهد شد. حال اگر به دایره خلقت بنگریم، می بایست چنین فعل و انفعالاتی وجود داشته باشد و تفاوت آن با آب دریا در این است که مقدار ورودی و خروجی دریا را آب تشکیل می دهد. ولی در خلقت، امواج و انرژی های مخصوص نمایانگر واحد آن است.

افراد بسیاری در این جهان وجود داشته و دارند که بدون بررسی و شناخت کافی، خلقت را بی نیاز دانسته اند. در صورتی که به این اصل واقف و معتقد بوده اند که هر علتی را معلولی می باشد و هر معلولی را علتی و تمام نظریات و یا گفته های خود را در مورد خلقت به صورت افسانه وار و یا سینه به سینه نقل کرده اند. ولی در این مورد تعصب های قومی، عقیدتی و فردی خود را کنار نگذاشته اند تا این که در این رابطه بتوانند به مفهوم واقعیت های بهتری برسند و پس از آن نظریات خویش را برای روشن شدن ذهن سایر افراد بیان نمایند. البته باید به این اصل معتقد بود که خود خلقت هیچگونه نیازی ندارد که شخص یا نیروئی به آن کمک کند. ولی شالوده و ریشه ازلی آن در این است که در هر ذره، تکامل به وجود آورد و پس از این که ذرات به صورت توده های عظیمی به وجود آمدند، آنها را هم در مسیر تکامل بهتری قرار دهد، تا این که هر ذره در نهایت تکامل و پاکی، جزئی از ذرات وجود اصل خویش گردد.

زمانی که به تولد و زندگانی و عوالم پس از مرگ بشر می نگریم، به این حقیقت بهتر می توانیم پی ببریم که خلقت جهت هدف خاصی، این نظم را در کائنات و جهان های مادی به وجود آورده است. فرضاً افرادی که در زمان حیات مادی خویش به دلیل اذیت و آزاری که برای دیگران فراهم کرده اند، به تکامل نرسیده اند، پس از حدوث مرگ، به جهان اول یا دوزخ انتقال می یابند و در آنجا عقوبت می شوند، تا در تکامل روحی بعدی، دست از اعمال خلاف و

ناپسند گذشته خود بردارند و در اثر تکامل های مکرر به بهشت یا جهان سوم روحی انتقال یابند و پس از آن به جهان چهارم روحی راه یابند و از آنجا به بعد خود را آماده خلوص بیشتر و تبدیل شدن به نور و انرژی نمایند و در انتهای مراحل تکاملی جهان ششم، خود را به جهان هفتم و یا انرژی کل عالم هستی برسانند و ذره ای از وجود قدرت کل عالم هستی را تشکیل دهند. این ذره و ذرات دیگر همان رودهایی هستند که در مقابل تبخیر آب دریا به آن می ریزند تا کمبود تبخیر آب آن را جبران کنند و از خشک شدن دریا جلوگیری بعمل آورند. این ذرات انرژی کاملاً پاک و خالص هستند و موجب می شوند که تمام انرژی های مصرف شده در عالم اثری را جبران کنند و قدرت هستی، در همان سطح بالا و والایی که هست، باقی بماند و کوچکترین خللی در ذات وجودی آن مشاهده نگردد.

وحدتی را که امروزه بشر شاهد آن می باشد از ریشه شرک به وجود آمده است. چون دانشمندان و متفکرینی که از زمان های گذشته تا بحال در مورد چگونگی به وجود آمدن وحدت و خداشناسی اندیشیده اند، تمامی به این نتیجه دست یافته اند که آغاز بینش وحدت، در تمام سطوح جوامع بشری، در مرحله نخست به صورت شرک متجلی شده و در اثر گذشت زمان و تغییرات و تحولات در زمینه های علمی، تکامل، تصفیه روح، اکتساب دانش، فرهنگ های مختلف، دانش، بینش و شناخت حقایق حیات که وحدت فیزیکی یکی از اصول شناخت ریشه حیات می باشد، موجب گردیده تا این که بشریت به تدریج از حالت شناخت و پرستش شرک به توحید روی آورد و به شناخت تازه ای برسد.

در این مبحث توجه می فرمائید که هر پدیده یا انگیزه و مکتبی که در این جهان خاکی در حال حاضر وجود دارد، تمام آنها از یک ریشه ناآگاهی و شرک سرچشمه گرفته اند و برای شناسانیدن حقایق و آگاهی بشر، خداوند یکتا

بتدریج رسولانی را بر بشریت نازل فرموده تا این که آنها را به سوی درستی و حقیقت راهنمایی کنند و هدف نهایی آنها این بوده، تا اینکه بتوانند افراد ناآگاه و بی دانش آن زمان را به سوی یکتاپرستی سوق دهند و به آنها بفهمانند که خداوند عالم، فقط یکی است و آنها را با شناخت و دانش و بینش به سوی مکتب توحید راهنمایی و هدایت نمایند و در اصل در سراسر جهان، دینی را که تمام مفاهیم آن از یکتاپرستی حکایت می کند، جایگزین شرک و یا بی دینی و ... نمایند.

زمانی که از نظر شناخت اصول یکتاپرستی قدری به عقب بر می گردیم و به گذشته های تاریخی خود می نگریم، متوجه می شویم که در مرحله نخست، شرک در تمام عالم حکمفرما بوده. ولی در آن زمان ها بشریت با برخی از پدیده های طبیعی و عوامل و اتفاقات غیبی مواجه می گردید که از هیچ یک از آنها شناختی نداشت و علت و معلول آنها را نمی دانست که می بایست به چه نیرویی نسبت دهد و به همین انگیزه متوجه وجود حقیقت دیگری در پیرامون خود شد و به این نتیجه رسید که برخی از عناصر و مواد یا اشکال می توانند موجب بروز چنین پدیده هایی در پیرامون وی گردند و به همین علت هم به طور ناخواسته و ناآگاهانه رفته رفته به سوی ساختن ایستایی مانند بت، بت پرستی و ... روی آورد. پس از این که بت های خود را به اشکال و قدرت و عظمت های مختلف پیاورد، متوجه شد که در پیرامون وی آن اتفاقات مرموز غیبی همچنان ادامه دارند و این بت ها که مصنوع دست بشر هستند، نمی توانند فردی را در مقابل آن پدیده های غیبی و اتفاقات محیطی و ... مصون نگاه دارند و به همین علت هم در صدد شناخت و به دست آوردن نیروی دیگری که بتواند جوابگوی این حوادث و اتفاقات غیبی ای که در محیط وی رخ می دهند، بر آمد و در اثر تکامل و دانش و عقل و قدرت های روحی در بین افراد بشر به تدریج اشخاصی که از سوی خداوند متعال برای اهداف خاصی در سطح کره زمین زندگی می کردند، به

تدریج به رسالت های خاص خود دست یافتند و با ایثارگری هایی که از خود بروز دادند ، حقایق یکتاپرستی را در بین جوامع و محیط خویش در آن زمان شیوع دادند و افراد را به خداشناسی ، ایمان ، تقوا و ... راهنمایی نمودند که از خودگذشتگی و ایمان آنها موجب گردید که امروزه بشریت شاهد این حقیقت باشد که بت پرستی و پرستش افراد با نفوذ و... در سطح کره زمین تقریباً از بین برود و اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر ، از شرک و بت پرستی دست بردارند و به یکتاپرستی روی آورند .

تمام افراد مؤمن ، معتقد ، ادیان و ... بر این اصل معتقدند که نسل بشر ذره ای از ذات پروردگار است و پس از مرگ هم به همان ذات اولیه و اصلی خویش بر می گردد . زمانی که به این حقیقت و گفته توجه می نمائیم ، متوجه می شویم که این گفته ها از نظر اعتقادی ، کاملاً صحیح هستند و غیر از این حقیقت ، هیچ چیز دیگری وجود ندارد . ولی بشری که در حال تکامل روحی است و هنوز در مراحل خصوصیات حیوانیت ، زندگانی خود را در اذیت و آزار دیگران می گذراند ، روح او نمی تواند پس از مرگ جسم مادی ، به صورت روح یک فرد مؤمن و پاک که در زندگانی خود ، غیر از نیکی ، انفاق ، درستی ، پاکی و خداشناسی مرتکب هیچ گونه عمل خلاف و نادرستی نشده و همیشه در خدمت خلق خدا بوده است ، به سوی اصل خویش به حرکت در آید . چون اگر چنین می بود و روح هر فردی پس از مرگ به سوی پروردگار یکتا پرواز می کرد و به او می پیوست و جزئی از وجود پروردگار می گردید ، در اینجا باید بگویم که نعوذبالله این ارواح شرور و ناپاک که از امواجی پلید به وجود آمده اند ، ذات وجود اصلی خویش را نیز آلوده می کردند . در صورتی که می دانیم ذات احدیت از هر گونه بدی ، پلیدی ، آلودگی و ... مبرا است و در وجود آن ، چیزی غیر از عشق ، محبت ، پاکی ، درستی ، صفا و ... وجود ندارد . پس باید بدانیم که

رسیدن به آن وجود ، نیاز به امواج کاملی دارد که تمام آنها باید به حد کمال ، پاکی ، درستی و... رسیده باشند و لیاقت اتصال و رسیدن به ذات پروردگار را دارا گردند و چنانچه دایره خلقت تمام انرژی های پاک ، خوب و مثبت عالم را بدون این که ذره ای از مقدار آن را مصرف نماید ، جذب خود می نمود ، پس از مدتی ، تعادل انرژی خلقت بهم می خورد و دگرگونی هایی در آن مشاهده می شد . حال می بینیم که در خلقت هیچگونه دگرگونی و یا عدم تعادلی به وجود نیامده و نمی آید ، پس باید این حقیقت را پذیرفت که قدرت وحدت عالم ، تمام ذرات عالم هستی را تحت حمایت خود دارد و به آنها نوعی انرژی عقلی و یا روحی می دهد ، تا این که بتوانند در مسیر حرکت خود ، ادامه حیات دهند و در نهایت زمانی که از هر نظر به تکامل دست یافتند ، بر مبنای نیاز ، این ذرات را به خود بپذیرد ، تا کمبود و عدم تعادلی در ارسال و دریافت انرژی در آن به وجود نیاید و این حرکت عالم و کهکشان ، تا ابدیت ادامه داشته باشد .

اگر روزی بشر چنین تصور کند که روح هر فردی پس از مرگ جسم مادی به بارگاه خداوند حرکت می کند و در نزد وی جایگاهی دارد ، درست مانند این است که شما در باغی که گل و خار در آن وجود دارد ، هر خاری را گل بدانید ، درست است که هر دو گیاه می باشند ، ولی در آن باغ هر یک از این گیاهان دارای مقام خاصی می باشند ، چون گل را در دست می گیرند و خار را می سوزانند . فرستادگان خداوند متعال به طور شناخته شده و ناشناخته در بین افراد وجود دارند و مسلماً "روح این اشخاص پس از مرگ جسم مادی ، دارای ارج و مقامی مخصوص به خود هستند و روح افراد جانی ، دزد ، مردم آزار ، پست ، جنایتکار و... نیز دارای حالتی جداگانه می باشند که در بارگاه خداوند یکتا با روح مؤمنان و خداپرستان همراه نمی باشند ، روح افرادی که استعداد های نهفته بشریت را به گونه ای بیدار می کنند و نیروی درک ، فهم ، عقل ، شعور و... آنها را از قوه به فعل

می رسانند و با این عمل خود باعث می شوند که این افراد در زمان حیات مادی خویش بتوانند به سوی خداشناسی و یکتا پرستی روی آورند و به مبدأ خلقت نزدیکتر شوند، با روح فرد دیگری که در طول زمان حیات فقط در حال خوش گذرانی و عیاشی است و هیچ فردی را به سوی خداشناسی راهنمایی نمی کند و با اعمال و افعال خویش موجب اذیت و آزار دیگران نیز می شود، مسلماً در عوالم روحی در یک ردیف قرار نخواهند داشت.

اگر در کره زمین به اعمالی که مخلوق خداوند انجام می دهند بنگریم، به سادگی در می یابیم که هر یک از آنها در زندگی خود هدفی را دنبال می کند و برای رسیدن به آن هدف همیشه در حال تلاش و تکاپو می باشد، فرضاً زمانی که یک نفر کشاورز دانه ای را در زمین می کارد، در آن زمان قصد دارد که از هر دانه ای که بر خاک می افشاند، پس از گذشت زمانی معین، دانه های بیشتری از آن دانه به دست آورد و در آینده زندگانی خود را با آن دانه های اضافی تأمین نماید، باغبانی که در تمام طول سال در باغ خود قدم می زند و علف های هرز و شاخه های اضافی را از بین می برد، برای رسیدن به هدف اصلی خود این اقدامات را در سرما و گرما، انجام می دهد، چون وی قصد دارد محصول درختان باغ وی، میوه هایی سالم و درشت و پر بار باشند، حال برای رسیدن به این هدف خویش چند موجود دیگر را از بین می برد و یا از باغ خود می راند، برای وی هیچ اهمیتی ندارد، حتی سختی های زمان و فصول سال در رفتار و اعمال او هیچگونه تأثیری بجای نمی گذارند، فرضاً در سمپاشی های مختلفی که در باغ خود انجام می دهد، احتمال کشته شدن هزاران حشرات که برای بدست آوردن غذای روزانه خود به آنجا روی آورده بودند وجود دارد، ولی باغبان ضمن این که از انجام این عمل خود ناراحت نمی شود، بلکه بسیار مسرور و شادمان است، چون با کشته شدن هر چه بیشتر این موجودات،

درختان میوه‌ای که در باغ وی وجود دارند، پر بار و در نتیجه محصولات وی مرغوب و عمل وی پر منفعت تر می‌گردد.

پدر و مادری که درد و زجر و گرفتاری فرزند را در هر زمانی تحمل می‌کنند و تمام هم و غم و دارائی و جوانی و زمان عمر خود را برای رفاه و رشد کودکان خود صرف می‌نمایند، آنها از این عمل خویش هدفی را تعقیب می‌کنند و حداقل آرزو و خواست آنها این است که آن فرزندان در زمان بخصوصی بتوانند به کمک آنها بشتابند و به گونه‌ای دست آنها را بگیرند و اجازه ندهند که در زمان پیری، نیازمند محبت دیگران و یا مادیات و... گردند.

در این زمینه میلیون‌ها مثال مشابه را می‌توان بیان کرد که تمام آنها به یک هدف نهایی ختم می‌شوند و آن این است که هر فردی از افراد تیره بشر، در طول عمر و حیات مادی خویش، هدف خاصی را دنبال می‌کند، تا این که با رسیدن به آن بتواند آرامش بهتری را برای ادامه زندگی خود به دست آورد، اصل هدف خلقت هم نمی‌تواند با اعمال و حرکات و خواست مخلوق خود مغایرت کامل داشته باشد و مخلوق خویش را بدون دلیل، وادار به نوعی فعالیت و ادامه حیات نماید که آرامش بهتری را در طول عمر خود به دست آورد. چون هر فعلی که از بشر سر می‌زند، به گونه‌ای مربوط به خواست خداوند متعال و نیروی خلقت است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست، به چند عقیده‌ای که درباره صفات خداوند یکتا (وحدت وجود) آمده است، اشاره‌ای بشود و توجه خوانندگان را به برخی از نکاتی که دیگران نیز آنها را بیان نموده‌اند، معطوف دارم. البته گفته‌های زیادی درباره صفات و ذات خداوند متعال، توسط نویسندگان، شعرا، فضلا، ادبا و... بیان گردیده که مهمتر از تمام آنها این سه نظریه‌ای است که ذیلاً از نظر شما می‌گذرد:

- ۱- عقیده اشاعره: صفات خداوند، زائد بر ذات او است، اما قائم به او بوده و مخلوق نیست و این صفات، عبارتند از: علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر، کلام یا تکلم. اشکالی که به اشاعره متوجه شده، این است که با فرض زائد بودن صفات خدا (تعدد قدیم) لازم می آید و آن فرضی است محال، و در پاسخ آن گفته اند: «تعدد قدیم که مخلوق غیر نبوده و قائم به یک ذات باشد، محال نیست و آنچه محال می باشد، تعدد الهه است.»
- ۲- نظریه معتزله: این نظریه بر خلاف نظریه فوق (اشاعره) معتقد است که خدا را اصلاً "صفتی نیست و ذات حق نایب از همه صفات بوده؛ کار آنها را انجام می دهد."
- ۳- عقیده شیعه: این مذهب و ایدئولوژی برای خداوند متعال صفاتی قائل است. اما تمامی آنها را عین ذات و با آن متحد می داند و در همین راستا، اکثر عرفا نیز صفات را عین ذات دانسته اند، لیکن به مسلک آنها، صفات مزبور دارای کثرتی اعتباری و نسبی اند و هر کدام از این اوصاف، ذات حق را در عالم، اعتبار عقلی تعیین می بخشد، یعنی ذات وی، به اعتبار علم و مقایسه با آن، غیر از ذات، به اعتبار قدرت داشتن وی است.
- در بالا نظریه هایی مشاهده می شوند که تمام آنها عقل کل عالم هستی را تأیید کرده اند و در نتیجه انسان که اشرف مخلوقات خداوند است، باید به نحوی از خالق خود سرمشق بگیرد و مسیر عقل را برای ادامه زندگی خویش پیشه سازد تا این که در پیشگاه پروردگار رستگار گردد. عقل بشر ذره ای از عقل کل عالم هستی است و نیاز و فعالیت و ادامه حیات هر فردی را خداوند در ید پر قدرت خود دارد و هر بنده ای را در مسیر خاصی قرار می دهد تا این که آن شخص بتواند با استفاده از عقل، خود را در دو جهان رستگار نماید و به تکامل برسد. چون زمانی خداوند بهترین آفریده خود را می پذیرد که در سلامت عقل و روح بسر

برد و پس از آن بتواند خود را به واحد اصلی خلقت خویش برساند و ذره ای از عالم هستی گردد و به نور و قدرت ذات پروردگار تبدیل شود .

زمانی که از نور صحبت به میان می آید، آن را نیروی مطلق بینائی و درک خود می دانیم و تا زمانی که نوری در محیط وجود نداشته باشد، قوه درک و شناخت و تشخیص بشر هم به همان نسبت از بین می رود . این نوری که درباره آن بحث و گفتگو می شود، در رابطه با آن می توان محیط مادی و اطراف خود را دید و تشخیص داد . ولی در برخی از انسان ها که در راه حق گام بر می دارند، علاوه بر شناخت این نور، نور دیگری هم وجود دارد که روشنی و شناخت عالم و محیط را از قدرت درون خویش به دست می آورند و از نور برون، فقط جهت دید مادیات عالم استفاده می نمایند . این نور درون بینی، در تمام افراد به صورت یکنواخت وجود ندارد . چون سر منشأ این نور از قدرت نور مطلق عالم هستی سرچشمه می گیرد و موجب روشن بینی عده ای از افراد می گردد . کسانی که از وجود چنین انواری استفاده می نمایند، در ذات وجودی آنها، منابع قوی ای از کسب معنویت و شناخت حقایق حیات وجود دارد و در چنین مشاهداتی، افراد از اعصاب بینایی و جسم مادی، برای دیدن محیط خویش استفاده نمی کنند و اکثر ادراکات خود را در این زمینه ها از نیروی درونی خود، به دست می آورند که در اصل وجود این نورها از انعکاس فروغ ایزدی نشأت گرفته اند .

حقیقت ذات وجود هر عنصر و یا ماده ای در این عالم، مربوط به وجود اصل قدرت ذاتی او است و به همین علت هم ذره ای از قدرت ذات وجود را در تمام عناصر و اشیاء عالم، می توانیم مشاهده نمائیم . ولی خود اصل ذات وجود، از هیچ یک از آنها به وجود نیامده است و هیچگونه وابستگی و نسبت و صفتی از آنها ندارد و تنها نیرویی که در عالم هستی بر تمامی عناصر کائنات مسلط می باشد، همان ذات قدرت مطلق عالم هستی است .

نور قدرت

گشته صوفی، مستِ می، از دست آن صهبا به دست
 کو پیامد نیمه شب، در را بر این میخانه بست
 جامه از تن، پاره بنمود او، سرای می فروش
 اختیارش را زمستی، داده بود آن شب ز دست
 با خروشِ دل بگفتا، وی به هشیاران و مست
 مطلبی باید بگویم، تا زمان و فرصت است
 گر خدا خواهی شناسی، عمق باطن را بجوی
 بر خدائی می رسند، نیکانِ درگه رفته مست
 خالق ما، قدرت و نوری بود، در کهکشان
 او به فکر ذره های عالمش، هر جا که هست
 نور و قدرت، ذره ای باشد، ز اعماق وجود
 قدرت خالق نگنجد، آن به فهمی از الست
 بندگان، بعد از فنا، واقف شوند از آن وجود
 عارف و شیخ و سبوکش، یا که خفته رندِ مست
 هر که، روزی می رسد، بر درگهش، اندر سپهر
 پُر شود دریای خوبان، از وجود می پرست
 هر که اندر زندگی، بشکسته این ما و منی
 سهل و آسانتر تواند، دامن خالق نشست
 رهبر، کی گیرد هر ناپخته ای حرفت به گوش
 غیرِ مدهوش از می و، هر ساقی صهبا به دست

عرفان چیست و عارف کیست؟

زندگانی و سرنوشت، در تمام ایام زمان حیات مادی، با همگان سرسازگاری ندارد. چون گاهی اتفاق می افتد که گروهی از افراد بدون هیچگونه علت و دلیلی، با گرفتاری و درد و رنج هایی مواجه می شوند. این ناراحتی ها معمولاً به دو شکل در زندگی اشخاص پیش می آیند.

اول: گاهی مشاهده می گردد، بدون این که افراد هیچ اطلاعی از موضوع یا واقعه ای داشته باشند، دست تقدیر و سرنوشت به طور ناخواسته، ناراحتی و دردی را بر سر راهشان قرار می دهد. زمانی که چنین حالت هایی در زندگی اشخاص رخ می دهند، کسی به سادگی نمی تواند در مقابل آنان ایستادگی نماید و با آن رویدادهای ناخواسته به ستیز و مبارزه برخیزد. زیرا این قبیل اتفاقات در اصل همان تقدیر و سرنوشت که خواست های خداوند یکتا است می باشد و کسی به سادگی نمی تواند از آنها بگریزد، مگر این که با استفاده از نیروهای عقلی و توسل به ذات پروردگار بتواند خود را از آن مصیبت الهی به گونه ای برهاند و چنانچه در این امر موفق نگردد، می بایست آن رویداد را به سادگی بپذیرد و درد و رنجش را تحمل نماید تا این که شاید زمانی بنا به مشیت الهی، از چنگال آن گرفتاری ها بگریزد و در رحمت خداوند متعال بر او گشوده شود و استخلاص یابد. در غیر این صورت می بایست آن ناراحتی وارده را تا زمان مقرر شده از طرف پروردگار تحمل نماید. چون تحمل درد و رنج هایی که از سوی خداوند

یکتا بر هر فردی وارد می شود، موجب اجر اخروی وی خواهد بود.

دوم: درد و الم و ناراحتی هایی هستند که برخی از افراد در طول زندگانی به دلایل گوناگونی برای خود و یا دیگران به وجود می آورند و پس از گذشت اندک مدتی، گرفتار ساخته های دست خود می شوند. برای رهایی از این ناراحتی ها هر کس راه و روشی را برای خود انتخاب می کند. عده ای با بهره گیری از نیروی عقل و خرد و اندیشه، مشکلات خود را حل می کنند و از آن ناراحتی ها رهایی می یابند و عده ای دیگر همچنان در تار و پود بند هایی گرفتار می شوند که قبلاً تمام آنها را با دست خود بافته و با ریسمان های جهل و نادانی بهم گره زده اند.

در جوامع گروه دیگری از افراد وجود دارند که در اثر بروز ناراحتی های مختلف، تحمل خود را کاملاً از دست می دهند و مدت ها گرفتار افکار و ذهنیات خویش می شوند و در این زمان، حالت جدیدی به دست می آورند و به دلیل برخی از بی عدالتی هایی که از سوی نزدیکان و دوستان و... بر آنها وارد می گردد، از در خود فرو رفتن خارج می شوند و به صورت حیوانی وحشی در می آیند که درصدد انتقام جویی از کسانی می باشند که به آنان ظلم روا داشته اند.

گروهی دیگر از این در خود فرو رفتگان در همان حالت خشم و ناراحتی، تصمیم هائی را می گیرند تا از تمام ناراحتی هایی که بر آنان وارد شده بگذرند و از این جهان و هر چه در آن است دست برمی دارند و بر آن، وقعی نمی گذارند و سعی می نمایند که تا آخر عمر در صدد شناخت حقایق حیات و ذات پروردگار برآیند و با افراد جامعه معاشرت کمتری داشته باشند.

عده بسیاری از این افراد که در اصل قدرت های ذاتی خویش را گم کرده اند و هنوز نمی دانند که چه عملی را باید انجام دهند، برای پیدا کردن مسیر خودشناسی و خداشناسی و یافتن راه و روشی صحیح و سالم، به دنبال افرادی

برای هدایت و ارشاد خود می‌گردند و ندانسته به دست گروهی دیگر از خود گم‌کردگان که برای سودجویی و یا کسب شهرت، مقام و ... به نحوی خود را به خداشناسی و عرفان دروغین زده‌اند، ولی در اصل هیچ شناختی از آنها ندارند، گرفتار و اسیر می‌شوند و تا آخر عمر همچنان در گمراهی و ضلالت باقی می‌مانند و به مسیر خداشناسی راه نمی‌یابند. چون این افراد به کسانی روی آورده‌اند که خود آنها هیچ شناختی نسبت به حقایق حیات، غیر از ماده پرستی ندارند و هرگز نمی‌توانند گمراهی را راهنمایی کنند، به این علت که خود آنها جزو گمراهانند. در همین راستا گاهی اتفاق می‌افتد که عده‌ای از این افراد بر حسب اتفاق مسیر حقیقی خداشناسی و عرفان را می‌یابند و نجات پیدا می‌کنند و قبل از مرگ به خودشناسی و خداشناسی می‌رسند و در نهایت با شناخت کافی از این دنیای هزار چهره، به جهان‌های روحی می‌روند.

در عصر حاضر اکثر رسانه‌های گروهی دنیا، مبالغه‌نگفتی را برای ارشاد و راهنمایی مردم جامعه خود خرج می‌کنند، تا این که آنها شناخت کافی از وجود روح و زندگانی پس از مرگ پیدا کنند. دادن این شناخت‌ها به افراد جامعه موجب می‌شود، تا مردم هر جامعه‌ای با کسب چنین فضایل و شناخت‌هایی پی به حقیقت حیات و زندگانی پس از مرگ ببرند و پس از کسب این شناخت‌ها، عدل، انصاف، درستی و انسانیت را در مابقی عمر پیشه خود سازند و از بدی و نادرستی‌ها دوری جویند.

متأسفانه در هر جامعه افراد زیادی هستند که هیچ شناختی از عرفان واقعی و اصول خداشناسی ندارند و عده‌ای بی‌دانش و بدون شناخت کافی، خود را در جوامع به عنوان عارف، صوفی، مرشد، پیر و ... معرفی می‌نمایند و عده‌ای بی‌خبرتر از خود را به گرد خویش جمع می‌نمایند که این گروه از اشخاص در مجالس، محافل و ... جهت اغفال دیگران و یا بزرگ جلوه دادن بی‌دلیل و بدون

هیچ نوع شناختی از عرفان، برخی از یاران و هم مسلکان خود را به نام عارف، صوفی و... به دیگران معرفی می کنند و از آنان می خواهند با خواندن چند بیت از اشعار عرفانی متقدمین، جلوه، رنگ و روغن خاصی به گفته و ادعاهای خود بدهند. چون بسیاری از افراد ناآگاه در جهان وجود دارند که عرفان را بر مبنای دانستن و از بر بودن برخی از اشعار عرفانی، و عارف را بر پایه داشتن چیزهایی از قبیل: تخته پوست، شولای بلند، پوستین، کلاه چند ترک تخم مرغی، تسبیح سیاه هزار دانه، خرقة پشمینه، شلوار چلوار بند دار، تبرزین، کشکول، سجاده چهل تکه، قندیل های ضد طلسم، عبای پشم شتری یمانی زری دوز، نگاهداری عکس یا مجسمه چند درویش، کمر بند هفتاد و دو گره ابریشمی، شال سفید از ترمه یمانی، آویختن نظر قربانی با دانه های اسپند، کیسه چرم همیانی آویخته به کمر، یوق شاخ عاج فیلی، منقل و سینی بزرگ، موهای بلند و آشفته و یا به صورت دم اسبی، عصای آبنوس مرصع، هشت انگشتری پر نگین، انگشتان حنا گرفته قرمز، دانستن ابیاتی از اشعار شعرای قدیم، در گوشه عزلت و تنهایی نشستن، کم صحبتی با دیگران و... می دانند. در صورتی که به عقیده من عارف بودن، در مرحله نخست، نیاز به خودشناسی دارد و پس از این که فردی توانست به قدرت های ذات وجودی خویش پی ببرد و آنها را کاملاً بشناسد، آنگاه می بایست شناخت کاملی نسبت به محیط اطراف و جامعه خویش داشته باشد. فردی که توانست خود و محیطش را بشناسد، آنگاه می تواند به خداشناسی روی آورد، در غیر این صورت هیچ کس نمی تواند بدون هیچگونه شناختی از خود، محیط، جامعه، طبیعت و... خالق خود را بشناسد. کسی که توانست مراحل فوق را به طور کامل درک و احساس نماید، آنگاه می تواند از عرفان و عارف بودن صحبت کند. عارف کسی است که از درد دل اطرافیان و جامعه خود باخبر باشد و پس از کسب آگاهی، در حد مقدمات خویش بتواند

ناراحتی دیگران را با توسل به نیروهای الهی و ذات پروردگار کاهش دهد، نه این که در گوشه ای بنشیند و فقط به ادعای عارف بودن، در خود فرو رود و از دیگران صدقه بگیرد و یا این که از دست رنج دیگران به گونه ای استفاده کند.

عرفان از ریشه لغت عَرَف گرفته شده و آن به معنی خوی و عادت نیکویی و جوانمردی و بخشش و دهش می باشد و خود عرفان یعنی شناخت حق تعالی و خداشناسی است، نه انزوا و گوشه گیری و اغفال دیگران.

زمانی که بندگان خاص خداوند یکتا در طول عمر خود توانستند به ذره ای از صفات نیکو و برجسته ای که مخصوص ذات پروردگار یکتا است، دست یابند و بخش کوچکی از آن را نصیب خود کنند، آنگاه با خضوع و خشوع تمام به ستایش خداوند یکتا می پردازند و پس از آن به جستجو و شناخت وی می روند. آنچه مسلم است، این افراد پس از مدتی می توانند با استفاده از نیروی عقل، روح و حتی چشم دل، عظمت و قدرت خالق خود را بهتر از دیگران مشاهده نمایند و بر دانایی و توانایی حق تعالی پی ببرند و سپس خود را در مقابل آن عظمت و شوکت ذره ای ناچیز احساس نمایند.

زمانی که فردی به دلایل مختلف روی به عرفان می آورد، به این معنی است که قصد دارد، به خودشناسی و در نهایت به خداشناسی دست یابد و در هر زمانی که با گذشتن از مسیرهای گوناگون و تحمل مشقات فراوان توانست خود را به این مراحل تکامل انسانی برساند، پس از آن زمان است که خود را ذره ای ناچیز در مقابل خلقت می یابد و بعد از آن از «منیت» و خودخواهی و... دست بر می دارد و من خود را در اصل «منی» دیگر می داند و توجه چندانی به جسم و ماده و ثروت و حتی این عالم خاکی نخواهد کرد و در تمام طول عمر خویش دست از کمک به خلق خدا و اندرز و ارشادهای خداشناسی نسبت به مردم بر نخواهد داشت و ارزش چندانی برای این حیات مادی چند روزه که پس از مرگ برای

ارواح جز خواب و خیالی بیش نیست، قائل نخواهد شد. از این زمان به بعد است که نام عارف را می توان در عرفان آورد و این انسان ها و برگزیدگان الهی را عارف نامید و بنا به تعریف دیگر، عارف کسی است که پس از خودشناسی و شناخت جامعه و خداشناسی، دست از مادیات بیش از نیاز خود بردارد و در زمان حیات آثار عرفان (خداشناسی) را به گونه ای از خود بجای گذارد و به آن عمل نماید، نه این که تقلیدی از عرفای گذشته کند و تنها شکل و شمایل خود را به صورت آنان در آورد و به دلیل عارف بودن هیچ کاری انجام ندهد و مخارج زندگانی خود را از دیگران دریافت نماید. می دانیم که عرفان از زمان صدر اسلام به بعد در مشرق زمین ریشه گرفت و هر فردی که در گذشته و حال در مسلک عرفان واقعی قرار گرفته، هدف او این بوده تا این که به نحوی بتواند دنباله رو مرسلین و پیشوایان دین و مذاهب باشد. زمانی که به زندگی نامه اولیاء و انبیاء و طاهرین می نگریم، می بینیم که تمام آنها در زیر آفتاب سوزان، کار می کردند و از دست رنج خود می زیسته اند و حتی از محصول خویش نیز به فقرا، بی نوایان، ایتام و... می بخشیده اند و زمان فراغت از کار را برای اندرزگویی و راهنمایی و ارشاد امت خود صرف می نموده اند و آنان را به یکتا پرستی و پاکی و درستی و... راهنمایی می کردند. چون عارف تمام اعمال خیر و پسندیده ای را که می بایست در راه خدا انجام دهد، در زمان حیات مادی خویش به اتمام می رساند و پس از مرگ از او مال و مکنت و کیسه های زر و سیم اضافی بجای نمی ماند. هر عارفی که در طول عمر خود به حقایق حیات دست یافته است، او مطمئناً می داند که زندگانی پس از مرگ وجود دارد و هر عمل خیر و ثوابی را که در زندگانی خویش، بدون کوچکترین انتظاری در راه خداوند یکتا انجام دهد، اجر اخروی دریافت خواهد کرد و پس از مرگ وی چیزی از قدرت، مکنت و... به او نمی رسد، حتی اگر تمام ثروت دنیا را در راه او خرج کنند.

عده ای از افراد بر این باورند که اگر بتوانند به مستمندان کمک مالی نمایند ،
 در جهان آخرت مورد لطف و مرحمت خداوند یکتا قرار می گیرند . در صورتی
 که کمک کردن مالی بدون دریغ ، یکی از روش های نزدیکی به خداوند است .
 ولی هر فردی به نسبت مقدرات علمی ، عملی ، قدمی ، قلمی ، زبانی و ...
 خویش می تواند برای دیگران مؤثر و مفید باشد و با اعمال درست ، پاک و
 پسندیده ، برای خود اجر اخروی بیار آورد . چون پس از مرگ هر فردی ، باید از
 او نام نیک و پاک بجای بماند ، نه این که کاخ های سر به فلک کشیده و انبارهای پر
 از زر باقی بمانند . زیرا در جهان مادی هر چه از فردی مکتب بیشتر به جای
 بماند ، به همان نسبت او وابستگی های زیاده تری به مادیات داشته و در نتیجه
 کمک کمتری به نیازمندان و اطرافیان خود کرده و توشه کمتری برای زندگانی پس
 از مرگ خود به جهان های روحی فرستاده است . چون همیشه روح فقرا به
 خداوند نزدیکتر از اغنیای می باشد و از مسیر فقر بهتر می توان به خدا رسید .
 عارف با رنج و مشقت و ترس از خداوند یکتا رشد می کند و با تحمل سختی
 و هزاران گرفتاری علم می آموزد و با دست خالی و فقط با اتکاء به قدرت و
 مشیت الهی ، تمام علوم و شناخت های خود را بدون کوچکترین چشمداشت
 مادی و بازگشت ، در اختیار هموعان خود قرار می دهد .
 در روایات آمده ، عرفا در زمان های قدیم غیر از مسیر خداشناسی و فعالیت
 برای رستگاری روح خود در عوالم روحی به هیچ چیز دیگری نمی اندیشیدند و
 توجهی به هیچ کس و ظواهر این عالم نداشته اند و در گوشه ای دور از همگان ، به
 ادامه زندگانی خود می پرداختند و از تمام شناخت های جامعه گریزان بودند .
 اما به عقیده من ، عارف امروزی با عرفای زمان گذشته باید فرق بسیاری داشته
 باشد و پیش گرفتن شیوه تقلیدی آنان ، در این جهان پرهیاهو و مردمان عاصی و
 خسته از زندگی ، روش درستی نیست . عارف این قرن ، بخصوص قرن بیست و

بیست و یکم باید شناخت های علمی و الهی زیاده تری نسبت به دیگران داشته باشد، تا این که بتواند اعمال و رفتار مثبت بیشتری را در جوامع خود برای راهنمایی و ارشاد دیگران به خداشناسی انجام دهد.

عارف امروزی نمی تواند به کلبه یا غارها پناه ببرد و یا تقلیدی از غارنشینان را به دلیل عارف بودن از خود بروز دهد. چون در وجود بشر، دو قسمت مادی و معنوی کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر و قابل تشخیص وجود دارد که آن دو عبارتند از: جسم و روح و همکاری این دو قسمت (در اینجا از تن پوشن بحثی نمی کنیم و آن را جزو قسمت دوم، یعنی روح به حساب می آوریم) موجب می شوند که در بشر شناخت هایی به وجود آیند و عرفان نیز یکی از شناخت هایی است که عده ای از افراد بشر به آن دست می یابند، یعنی ترکیب و همکاری این دو عنصری که از نظر ظاهری با یکدیگر کاملاً غیر متجانس می باشند، شناخت و عرفان را به وجود آورده اند.

امروزه از نظر عینی شاهد این حقیقت هستیم و می بینیم، اجتماعات و ممالکی پیشرفته تر از سایرین هستند که توانسته اند سیاست (یعنی ماده) را با عرفان (خداشناسی) جامعه خود همراه و هماهنگ نمایند و نیازهای افراد را از نظر سیاسی، مذهبی، اجتماعی و... به طور یکنواخت برآورده نمایند، به طوری که فاصله ای بین این دو دیده نشود. البته افراد حقیقت جو و خداشناس به این مطالب توجه بیشتری از خود نشان می دهند. چون عده ای از افراد ماده پرست، پیشرفت را در داشتن تعدادی وسایل کشتار عمومی و یا منهدم کردن افراد بشر و مخرب حالت های روحی و... می دانند. ولی من پیشرفت را در تکامل و ترقی روح بشر می دانم که با بهره گیری از این نعمات الهی، بتواند در زندگانی آخرت که اصل حیات بشری را پس از ورود به عوالم روحی تشکیل می دهد، کامیاب و در نزد خالق خود سربلند و سرفراز باشد، نه این که در چند روزه عمر خود فقط

در صدد خودخواهی و مال اندوزی و یا نابود کردن افراد کره زمین و انحطاط اخلاق برآید و آنگاه خود را به دلیل داشتن ثروت، مقام و... برتر از دیگران بداند. برتری هر فرد یا جامعه و ملتی، در فضل و کمال و انسانیت و خداشناسی او است. نسل بشر می بایست دست از برادر کشی و اذیت و آزار دیگران بردارد، تا این که روزی بتواند خود را به درجه تهذیب و شناخت حقایق حیات و عرفان برساند. امکان این که فردی با اعمال پست و رذیلانه خود، چند صباحی را در این حیات مادی بخاطر ثروت، جاه، مقام و... بتواند خوش بگذراند و به دیگران فخر بفروشد و یا حق کشی هایی بنماید، وجود دارد. ولی این لذت، جاه طلبی، خودخواهی ها و... موقتی هستند و هر فردی در زمان زنده بودن خود باید فکر اساسی برای زندگانی پس از مرگ خود داشته باشد و این جهان و هر چه در آن است را به جهان خواران واگذارد و خود را از شر مادیات اضافی و بدی ها و تمایلات نفسانی برهاند و در زنده بودن به فکر رستگاری پس از مرگ خود باشد. چون این حیات مادی غیر از خواب و خیالی بیش نیست و زمانی که روح به جهان های روحی انتقال یافت و بر حقایق حیات آشنا گردید، در آن زمان است که از اعمال و کرده های خلاف خود پشیمان می شود. ولی متأسفانه فرصت جبران آنها را از دست داده است و هیچ کار خیر و مثبت دیگری از او ساخته نیست و می بایست کفاره اعمال و رفتار خلاف خود را در پیشگاه عدل الهی پس دهد و در حد کرده های خویش مجازات شود.

مراحل تکاملی روح افراد بشر، از نظر علمی، ادیان، عرفان و... امروزه مورد تأیید است و این حقیقت را نمی توان نادیده گرفت و تمام آنها به گونه خاصی حقیقت آن را قبول دارند، به طوری که در نهایت گفتار همه با هم برابرند و نتیجه آن تکامل روح است. چون در این جهان هر فردی را که مشاهده نمائید، حالت روحی او با دیگری اختلاف دارد و حتی این حالت را در بین خواهران یا برادران

دو یا چند قلو که تحت آموزش و سرپرستی یک خانواده بزرگ شده اند، می توان مشاهده کرد و دلیل آن وجود روح متفاوتی است که در آنها وجود دارد و به همین دلیل هم اختلافاتی را در حالت های روحی هر فردی می توان دید .

افراد مختلف را از نظر قدرت تکامل روحی و شناخت های عقلی می توان به قسمت های زیر تقسیم بندی نمود .

۱- بشر

۲- آدم

۳- انسان

۴- انسان اولی

هر یک از افراد این گروه ها دارای حالت و خصوصیات جداگانه ای مربوط به خود می باشند . ولی در اینجا به طور کلی تمام افراد بشر را فقط در چهاربخش جداگانه بیان می نمایم .

افرادی که قدم به راه عرفان می گذارند و یا خود را عارف می دانند، با بررسی حالت های خویش می توانند شناخت کاملتری نسبت به اعمال و رفتار و کردار خویش نسبت به افراد گروه فوق به دست آورند و بدانند که در کجای دایره خلقت قرار دارند . خواندن این مبحث و چکیده ای از کتاب دایره خلقت که درباره خداشناسی در اینجا نوشته ام ، هر فردی که بخواهد حقیقت را پذیرد و خود را گول نزند ، به سادگی می تواند طبقه خود را در بین مخلوق عالم مشخص نماید و پس از شناخت واقعی در صدد تزکیه نفس و کسب فضایل انسانی بر آید تا این که در زمان حیات بتواند به درجات عالی و بالاتری از عرفان دست یابد و آنگاه بتواند خود را عارف یا موحد و ... بداند .

۱- بشر: این گروه را می توان جزو پست ترین حالت های روحی افراد کره زمین به حساب آورد . چون افرادی که در این گروه قرار دارند ، هرگز سودشان به

فرد دیگری حتی خانواده شان نمی رسد . ولی ضرر و زیان آنها اغلب به گونه ای گریبانگیر دیگران می شود . اکثر افراد پست و رذل و خیانتکار و ... جزو این گروه از افراد جوامع می باشند . این اشخاص همیشه سعی دارند سربار دیگران باشند و از دسترنج آنها زندگانی خود را بگذرانند . بشر هرگز از زجر و ناراحتی هموعان خود ناراحت نمی شود و اگر فردی موقعیت مالی ، اجتماعی و ... بالاتر از او داشته باشد ناراحت می گردد و از خوشحالی سایرین اندوهگین می شود و به غم مردم می خندد .

۲ - آدم : شاخه دیگری از سلسله بشریت است ، سود و زیان این گروه به هیچ کس نمی رسد و همیشه به فکر خود و خانواده اش می باشد . اگر از مال و مکنت و مواد غذایی و ... اضافه داشته باشد به دور می ریزد . ولی حاضر نیست آن را به نزدیکان و یا هموعان خود ببخشد . آدم از غم و اندوه کسی اندوهگین و از شادی کسی خرسند نمی شود . همه چیز برای او بی تفاوت است .

۳ - انسان : به فردی می توان نسبت انسان بودن را داد که سود وی به هر گونه ای که هست به دیگران برسد و در تمام طول عمر ، ضرر و زیانش به فردی نرسد و از شادی اطرافیان و هموعانش خوشحال شود و از غم و اندوه آنها گریان گردد و در حد توان خود ، از درد و رنج دیگران بکاهد .

عده بسیاری از مردم بر این باورند که کمک به هموع و دیگران ، به این مفهوم است که فردی تمام ثروت و اندوخته های مالی خود را باید به دیگران ببخشد و کسی که ثروت ندارد ، نمی تواند به هموعان خود کمک کند . در صورتی که کمک های متفاوتی در جهان وجود دارد که هر فردی می تواند بگونه ای که در حد مقدرات وی می باشد از غم و اندوه دیگران بکاهد و آرامش روحی به آنان بدهد و هر نوع کمکی از ارزش خاص و جداگانه ای در نزد پروردگار برخوردار است . گاهی اتفاق می افتد که راهنمایی دیگران و نجات آنان از گمراهی و ضلالت به

مراتب ارزش بیشتری از کمک های مالی به فقرا دارد . چون اکثر مردم در فقر عقلی ، فکری و روحی بسر می برند و در تمام طول عمر خویش نمی توانند خود را بشناسند و مسیرهای درست و صحیح خداشناسی را بیابند و اگر فردی بتواند در زندگی چنین اشخاصی را ارشاد نماید ، ارج و قرب آن در نظر پروردگار به مراتب بیشتر از این است که شکم او را سیر کرده باشد .

۴ - انسان اولی : به بهترین و والاترین افرادی که در تیره بشریت قرار دارند ، انسان اولی یا اساتید در مکتب الهی می گویند . چون این گروه از افراد حاضرند حتی با ضرر و زیان رسانیدن به جان و مال خود درصدد کمک و راهنمایی و ارشاد دیگران برآیند و در تمام طول زندگانی ، لحظه ای قدرت خالق خویش را فراموش نمی کنند و هر عمل خیر و ثوابی را که بتوانند برای همگان انجام می دهند و برای آنها قوم ، قبیله ، نژاد ، مذهب و ... هیچ تفاوتی ندارد و همگان را مخلوق خدا می دانند و بذل کرم و محبت آنها ، شامل همه می گردد و از هیچ فردی ، غیر از خالق خود ، ترس و وحشت ندارند و هر عملی را که برای دیگران انجام دهند ، هرگز درصدد پاداش دنیوی نبوده و یا در مقابل عمل خیر و ثواب ، انتظار بازگشت محبت از کسی را ندارند و چنانچه در کمک کردن به فردی از او لطمه و صدمه ای ببینند ، باز هم بخاطر رضای خداوند به کمک خود ادامه می دهند . چون هر عمل خیری را فقط بخاطر رضای خالق خویش انجام می دهند ، اگر در قدرت و توان خود ببینند ، همیشه برای شناسانیدن حقایق حیات و علوم الهی از هر نظر ، بخصوص مادیات ، در صف اول کمک به دیگران قرار می گیرند . انسان های اولی لحظه ای از فرا رسیدن مرگ ، غافل نیستند و در هر روز عملی انجام می دهند که دین و بدهی به دیگران نداشته باشند . چون آن روز را ، روز آخر زندگی و عمر مادی خود می دانند .

حال افراد با توجه به مختصر شناختی که درباه مقام نسل بشر به دست

آورده اند، اگر جدولی را با خانه های سفید، در مقابل روی خود بگذارند و با اعمال خیر و شر و ثواب و گناهانی که انجام داده اند، خانه های آن را پر کنند، به سادگی می توانند بفهمند که در کدام طبقه از تیره بشریت قرار دارند و شخصیت خود را در دایره خلقت بسنجند و از حالت تکاملی خود آگاه شوند.

افراد بسیاری در جهان وجود داشته و دارند که در ابتدا شناخت کاملی از حقایق حیات و عرفان و ... نداشته اند. ولی به طور ناگهانی و از سوی پروردگار، اتفاقی در زندگی آنها روی داده که نتیجه آن موجب شده تغییراتی در حالت بیرونی و درونی شان به وجود آید و پس از آن به سوی خداشناسی و عرفان واقعی کشیده شوند و مسیر زندگانی مادی و معنوی آنها کاملاً تغییر یابد.

دلیل این که در بالا بیان نموده ام، تب و تاب عرفان تمام عالم را در بر گرفته، این است، افرادی که در اواخر قرن بیستم زندگی می کنند در تمام نقاط دنیا شاهد جنایت و خیانت و فجایعی که بخاطر ماده و ماده پرستی به وجود می آید، هستند و آنقدر مطالب مشابهی را در طول عمر خود دیده اند که اثرات مخرب و پلید ماده گرایی، تمام ضمیر آگاه و ناخودآگاه آنان را از همان زمان کودکی پر کرده و به طور ناخواسته به سوی حقایق دیگری که بتواند آنها را از ماده پرستی و تجمل گرایی برهاند، کشیده می شوند و آن حقیقت هیچ چیزی بهتر از شناخت عرفان واقعی نیست. ولی در این بین عده ای افراد سودجو که هیچ اطلاعی از خود و خداشناسی ندارند، این مردمان ساده را که واقعا "قصد دارند به شناخت عرفان پردازند و از ماده گرایی فاصله بگیرند، به گونه های خاصی اغفال می کنند و اجازه نمی دهند در طول عمر خود به شناخت حقیقت های عالم حیات هستی پردازند و با آگاهی کامل از این دنیا به جهان های روحی انتقال یابند و نزد خالق خود سربلند باشند.

بابِ عرفان

عده ای ، گمگشته اندر راه بی پایانِ خویش
 یا به صحرای طلب ، سرگشته و حیرانِ خویش
 هر کسی ، کی داند از عرفان و احسان در حیات
 در جهان ساقی صفت ، اندر پیِ مستانِ خویش
 گردِ خود می گردد هر کس روز و شب بهر وصال
 قدرتی خواهد که داند ، ظاهر و پنهانِ خویش
 گر کسی خواهد شناسد ، راه و رسم عاشقی
 اول او باید شناسد ، سلسله جنبانِ خویش
 چون وجودِ آدمی ، یک عالمی ، اندر تن است
 هر که از خود می شناسد ، آدم و انسانِ خویش
 هر لثیمی ، کی تواند ، دم زند از خوشدلی
 گر که آبادی ندارد ، خانه ویرانِ خویش
 گام اول بهر عرفان ، خودشناسی از تن است
 نیکبخت آن کس ، شناسد هم تن و ، هم جانِ خویش
 هر کسی کو خود شناسد ، می شناسد خالقش
 زان که حیران گردد او ، در عالم امکانِ خویش
 آن که خالق را شناسد ، فارغ از هر زیوری است
 کی ز تزویر و ریا ، خندان کند ، دندانِ خویش
 گر که او آسوده بیند ، مردمان را گردِ خویش
 کی حسد آرد بر آنان ، با دلِ رخشانِ خویش

هر کسی ، از خوانِ هستی می خورد ، نی از وجود
 خالق ، از رویِ صفا، عالم کند ، مهمانِ خویش
 مردمان را ، گر شناسی ، باب دوم ، در رسید
 هر کسی باید شناسد ، محرمِ دورانِ خویش
 آن که آگه گردد از عالم ، وجودی از خدا است
 نی که اندر خویش ماند ، با دلِ نادانِ خویش
 بنده ، گر خواهی شدن ، باید شناسی مردمان
 تا که لایق گردی ، اندر محضرِ سلطانِ خویش
 چشمه خورشیدِ خوبان را ، بدانند از وجود
 بعد از آن گوید، روان گشتم ، پی عرفانِ خویش
 ای خوشا ، رندی که بشناسد ، در عالم خوب و بد
 بعد از آن ، منصورِ الحق می شود ، فتانِ خویش
 گر، شناسی مردمان و، خود، شدی روشن ضمیر
 بعد از آن، اندر جهان، خود می شوی حیرانِ خویش
 هر که حیران شد ، پس از چندی رسد ، راهِ فنا
 در فنا هر کس رسد ، بر آن مه کنعانِ خویش
 آن که خالق را شناسد، می شود عارف نما
 عارف آن باشد، شناسد هم خود و هم جانِ خویش
 باب سوم ، بر خدایش می رسد آن بنده ای
 کو شناسد راه حق ، یا آن ره رضوانِ خویش
 از پس رنجی که آید ، تا شناسی این وجود
 نزد مردم می شوی ، حلاج تن ویرانِ خویش

بعد از آن ، بر حق رسی ، از دست آن نابخردان
ذره ای از حق شوی ، در دشت بی پایان خویش
گفتم از دیوانگی ، باید گریزم از وجود
پیر حق گفتا مرو ، روزی شوی خاقان خویش
رهبراً ، خوش زی که راحت می رسی ، عرش برین
چون که این تن را ، نمودی از ازل ، قربانِ خویش

جهان بینی توحیدی

بشر از بدو تولد و از همان زمانی که شروع به درک و فهم می نماید و تا به سن رشد عقلی می رسد خصوصیات روحی، یکی از محرک های والایی است که هر فردی را به سوی تکامل و اندوخته های مختلف علمی، تجربی و ... سوق می دهد.

هر فردی برای کسب برخی از فضایل و به دست آوردن معرفت، کمال و دانسته های مختلف، در مسیر زندگانی خویش با تعدادی از سئوالات پیچیده و بغرنج روبرو می شود که همچو سدی در مقابل علم، دانش، فهم و درک محیط وی، قد علم کرده اند. ولی این یک امر طبیعی است، هر فردی که درصدد شناخت است، معمولا" در زندگانی خود با ناشناخته های مختلف و سئوالات پیچیده ای، در مورد ذات وجودی خویش، طبیعت، عالم، کهکشان ها و... روبرو می گردد و به دنبال راه حل و دانش آنها گام بر می دارد، تا این که به گونه ای بتواند خود را در مورد آن سئوالات قانع و مجاب نماید و با حقایق آشنا شود.

اغلب سئوالاتی که برای اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان به وجود می آیند عبارتند از این که: «خلقت چگونه آغاز شده و بشر در این دایره خلقت، چگونه به وجود آمده و چه هدف خاصی در مورد خلقت بشر وجود دارد و آیا به وجود آمدن بشر تأثیری در نظم عالم از خود به جای می گذارد و یا این که آمدن و رفتن وی کاملاً برای خلقت، بدون تأثیر است؟»

« این زمین و آسمان زیبا با این همه ستارگان و ماه و خورشید و... ، برای چه منظوری خلق شده و به کجا می روند و آیا این جهان هستی ، آفریدگاری داشته یا این که به خودی خود به وجود آمده است ؟ هدایت این عالم ، توسط چه نیرویی اداره می شود و در چه مسیری به حرکت خود ادامه می دهد و در نهایت به کجا ختم می گردد و از حرکت باز می ایستد و آیا در سایر ستارگان و سیارات ، حیات دیگری مانند کره خاکی وجود دارد و در نهایت زندگانی هر فردی با فرارسیدن مرگ خاتمه می یابد ، یا این که زندگانی دیگری هم پس از مرگ در انتظار روح بشریت می باشد ؟ » و هزاران سؤال دیگر که در این راستا برای افراد مختلف پیش می آیند که عده بسیاری از مردم عالم ، بدون دریافت کوچکترین پاسخی به سئوالات خود ، این جهان را ترک می کنند و به عوالم دیگر که همان جهان های روحی هستند ، انتقال می یابند و در آنجا به پاسخ این سئوالات خود می رسند .

انگیزه و وجود چنین سئوالاتی که برای هر فردی از افراد بشر پیش می آیند ، زیربنای جهان بینی یا جهان شناسی آنها را تشکیل می دهند . حال عده ای از افراد به دلایل مختلف می توانند به سادگی از پاسخ سئوالات خود بگذرند و به آنها توجه چندانی ننمایند . ولی گروه دیگر ، در طول عمر خود سعی بر این دارند ، تا بتوانند به جواب برخی از سئوالات خویش دست یابند و آنها را بشناسند و هر چه شناخت فردی در این زمینه وسیع تر گردد ، به همان نسبت هم شناخت جهان بینی وی بیشتر می شود ، به همین علت می توان گفت ، هر فردی در زندگانی خویش از جهان بینی خاصی برخوردار می باشد که ارتباط مستقیمی با شناخت های وی در زمان حیات دارد .

اگر از ادوار گذشته تا حال که بشریت وارث علم ، دانش ، شناخت و ... گذشتگان است ، جهان بینی در افراد مختلف وجود نداشت ، دانش و بینش

بشری ، پیشرفت چندانی نمی کرد ، چون همین جهان بینی افراد مختلف ، از زمان های گذشته تاکنون موجب گردیده که بشریت در مدتی کوتاه بتواند (از زمان عصر حجر) به تمدن امروزی دست یابد ، البته وجود جهان بینی و شناخت حقایق ، همواره بشریت را به سوی تکامل و ترقی سوق می دهد و آنچه مسلم است ، تمدن و شناخت های این عصر ، روزی برای آیندگان ، بسیار قدیمی و مانند همان عصر حجر زمان ما جلوه گر خواهد شد .

جهان شناسی را نسبت به اصول کلی می توان به سه بخش کاملاً متمایز تقسیم بندی نمود که افراد مختلف جهان هر یک از مسیرهای بخصوصی ، به آن دست می یابند که آنها عبارتند از :

۱- جهان شناسی فلسفی : تمام شناخت ها و علوم تجربی ای که امروزه در دست بشریت است ، مبنای آنها را اصول فلسفی تشکیل داده اند ، چون در مرحله نخست ، مطلبی به صورت فلسفی در مورد شناخت و ذات یا شیئی بیان گردیده و پس از بررسی و تحقیق های فراوان و منطبق شدن آنها با منطق ، به صورت علوم تجربی در آمده اند ، مطالب فلسفی ، گرچه از شناخت و درک حقایق اصول نظری و تجربی برخوردار نمی باشند ، ولی متکی به یک سلسله اصول هستند که از نظر فهم ، درک و شناخت ، برای عقل غیرقابل انکار می باشند ، چون تمام آنها با روش استدلال ، برهان و منطق ، پیش می روند و هیچگونه تزلزل و یا عدم ثبات در آنها دیده نمی شود .

جهان بینی فلسفی موجب می گردد تا هر فردی که درصدد شناخت حقایق حیات می باشد ، وضعیت خود را در این خلقت و طبیعت و... بسنجد و به طرز تفکر و نگرش خویش ، شکل خاصی از شناخت ها را بدهد ، علوم فلسفی موجب می شوند که به هر فردی ایده خاصی برای درک و شناخت غیر تجربی

بدهد و او را به سوی مسیری که طالب آن است ، سوق دهد . چون علوم و شناخت های تجربی و نظری ، فقط می توانند به افراد احساس جهان بینی را بنمایانند و قادر نیستند حقیقت و اصول رسیدن به آن را ارائه دهند .

۲ - جهان شناسی تجربی یا نظری : زمانی که عده ای از افراد به اسم

جهان بینی بر می خورند ، تصور می نمایند که منظور از جهان بینی ، دیدن و شناخت عناصر و یا موجوداتی هستند که در سطح کره زمین و یا در کهکشان ها مشاهده می شوند . در صورتی که این عناصر و موجودات ، تمامی مربوط به جهان و حواس در آن می باشند نه اصل جهان بینی و جهان احساسی که مربوط به حواس پنجگانه افراد بشر هستند و تمام آنها را به گونه ای می تواند لمس و درک نماید و سپس آنها را بشناسد . در اصل قدرت جهان بینی هر فردی ، خارج از نیرو و قدرت احساس پنجگانه وی قرار گرفته است و ارتباط مستقیمی با قدرت های عقلی که تصور ، تخیل ، تجسم و ... جزو آن می باشند ، دارد .

علوم تجربی در صدد درک و شناخت علت و معلول و آثار مربوط به آنها می باشد و برای این که بهتر بتواند به این مسائل دست یابد ، همیشه درصدد آزمایشات گوناگونی است ، تا این که از طریق احساس ، آنها را بشناسد . چون کلیه شناخته شده های علوم تجربی در این جهان ، در صد بسیار جزئی از شناخت های عالم هستی و کائنات را به وجود می آورند که می توان گفت ، نسبت به اصل آنها هیچ می باشند و در دایره بسیار کوچک و محدودی قرار دارند . در صورتی که شناخت تمام عالم هستی را هرگز نمی توان به طور تجربی آزمود و آنها را لمس و درک کرد و در زمان حیات مادی آنها را جزو دانش و تجربیات خویش منظور نمود .

زمانی که از نظر علوم تجربی به جهان و عالم هستی توجه می شود ، هیچ

اطلاعاتی از آغاز و پایان آن نمی توان به دست آورد و تنها شناخت ها در مورد حال می باشد ، یعنی اشیاء و مطالب و موجوداتی را که در زمان حال می توان مشاهده نمود ، جزو شناخته شده ها و دانش ما قرار می گیرند . در صورتی که علوم فلسفی پای خود را از این مرزها فراتر می گذارد و به زمان پیدایش حیات و زندگانی پس از مرگ افراد بشر و حتی درک و فهم کائنات و این عالم هستی می پردازد و در اصل تجربیات زمان حیات هستند که در علوم تجربی ، ما را با برخی از حقایق و رویدادهای ظاهری حیات آشنا می کنند ، نه با اصل و باطن و حقیقت ذات پنهان آنهایی که ما با درک خود نمی توانیم مشاهده نمائیم ، به همین علت هم جهان بینی تجربی ، در اکثر مواقع متزلزل و بی ثبات می باشد و هرگز آن را نمی توان به عنوان یک اصل کلی که بر پایه حقایق و واقعیات عالم هستی پابرجا می باشد ، بشناسیم .

همان گونه که همگان می دانیم ، امروزه علوم تجربی ، جوابگوی حقایق حیات و ناشناخته های این عالم و کائنات نیست و هر زمانی که توسط این علوم بخواهیم به پاره ای از معضلات و معماهایی که حیات بشریت را فراگرفته اند ، جواب دهیم . در نهایت به « نمی دانم ، عاقل نمی رسد ، قدرت درک آن را ندارم و... » بر می خوریم که این بی توجهی و پاسخ ها نمی توانند راه حل و یا شناختی را در مسیر زندگانی ما به وجود آورند ، به این دلیل که علوم تجربی تنها قادر است ، به مسائل جزئی و محدود ، در حد علم به دست آمده جواب گوید . چون در پاسخگویی درباره چگونگی های جهان و عالم هستی ناتوان می باشد و هیچ یک از شناخت های تجربی قادر نیستند از بیان علل و تفسیر پدیده هایی که در این عالم رخ می دهند ، به طور یقین و قطعی برآیند ، به همین علت هم ، علوم تجربی را نمی توان پایه و ریشه ایدئولوژی هایی که گروه خاصی به آن مکتب

اعتقاد دارند، قرار داد و بر مبنای جهان شناسی به آن نگرینست .

۳ - جهان بینی الهامی یا الهی : این نوع جهان بینی ها، معمولاً دارای

ریشه های الهی و الهامی هستند، یعنی جهان بینی الهی را نمی توان با جهان بینی تجربی یا فلسفی برابر دانست . ولی جهان بینی فلسفی را به گونه ای می شود با جهان بینی الهی مربوط نمود . این نوع شناخت و جهان بینی در اثر حالت های خاصی به گروهی از انسان ها، الهام می گردد و آن اشخاص که معمولاً از طرف خداوند یکتا رسالت خاصی به آنها داده شده، مطالب الهامی خود را از جمله برخی از حقایقی را که در آن عالم وجود دارند و از دید و شناخت بشریت مخفی می باشند، در اختیار اطرافیان خویش یا جوامع مختلف بشری قرار دهند . این قبیل انسان ها را از نظر علم روحی، مدیوم می نامند، یعنی این اشخاص می توانند حد وسطی بین نیروهای نامرئی که از سوی خداوند یکتا بر آن بندگان نازل می شوند و در حالت آنها به گونه ای اثر می گذارند و گاهی هم ارواحی در نظر آنان به صورت و شکل ظاهری انسان ها ظاهر می شوند و مطالبی را از عالم غیب برای این اشخاص بازگو می نمایند، باشند .

در اینجا می بایست به یک مطلب عمده، توجه داشت : مدیوم هایی که از طرف پروردگار، نیروهایی به آنها اثر می گذارند، تا این که بتوانند حقایقی را به صورت جهان بینی الهی در اختیار دیگران قرار دهند، بسیار محدودند . ولی تمام افراد بشر، آدم، انسان و... دارای نوعی قدرت های مدیومی هستند و گاهی هم می توانند تحت تأثیر برخی از امواج نامرئی قرار گیرند و به وجود آمدن این حالت ها، معمولاً مربوط به قدرت روحی هر فرد می باشد، یعنی اگر بخواهم قدرت های مدیومی را قدری روشن تر بیان نمایم، باید بگویم : هر یک از افرادی که در سطح کره زمین زندگی می کنند، دارای یک حالت و قدرت مدیومی

مخصوص به خود می باشد و چنانچه بخواهیم مدیوم ها را دسته بندی نمائیم ، می بایست به اندازه تمام افرادی که در سطح این جهان خاکی زندگی می کنند ، آنها را تقسیم بندی کرد . ولی برای آگاهی بیشتر خوانندگان محترم در این مبحث فقط به چند دسته از مدیوم ها اشاره می نمایم ، تا پس از خواندن و شناخت حالت های مدیومی ، بهتر بتوانید به چگونگی جهان بینی الهی یا الهامی پی ببرید و آنها را بشناسید .

مدیوم های بینا : این اشخاص دارای نیروهای خاصی می باشند ، به طوری که گاهی می توانند حقایقی را که در آینده در شرف وقوع است ، با چشم تن از راه بسیار دور مشاهده کنند و مایه را برای اطرافیان خویش شرح دهند و پس از مدتی ، عین مشاهدات آن شخص به وقوع پیوندد . این مدیوم ها بر دو نوع هستند . عده ای از آنها در زمان بیداری و با چشم تن می توانند چنین مطالبی را کاملاً مشاهده نمایند و پس از مدتی ، ماجرای مشاهدات آنها به وقوع پیوندد و گروه دیگر از این مدیوم ها در زمان خواب می توانند چنین حقایقی را با چشم جان مشاهده کنند و عین ماجرای خواب آنها ، روز بعد و یا پس از گذشت زمانی ، کوتاه به مرحله اجرا در آید .

زمانی که با چنین حقایق و مشاهداتی روبرو می شویم ، این افراد را نباید معجزه گر یا جزو اولیاء و انبیاء و... به حساب آورد . چون از نظر علمی همانگونه که می دانیم ، زمان در حرکت نمی باشد (زمان کائنات به کندی می گذرد ، به طوری که خداوند متعال در قرآن کریم در سوره سجده آیه ۵ فرموده است : « هزار سال شما برابر با یک روز من است » و یا این که در سوره معارج آیه ۴ فرموده : « پنجاه هزار سال فرشتگان و روح الامین برابر یک روز من است » به این علت که زمین دارای حرکت شمسی و قمری است و افرادی که در

سطح این کره زندگی می کنند، زمان را به نسبت گردش و چرخش کره خاکی، برای خود محاسبه کرده اند و زمان عمر خویش را بر مبنای این گردش می دانند. حال اگر فردی بتواند به گونه ای روح خود را در بیداری یا خواب، از زمان محیط کره زمین خارج کند، به زمان کائنات دست می یابد و در آنجا، زمان به نسبت مفاهیم آیات فوق که عیناً در بالا عنوان شده اند، تقریباً ساکن است، یعنی اگر روح بتواند در مسیر حرکت زندگانی و سرنوشت خود و یا دیگران که خداوند متعال از قبل برای افراد مقدر فرموده است قرار بگیرد، به سادگی می تواند از گذشته و آینده باخبر گردد، یعنی در شعاع دایره زندگی خویش یا دیگران حرکت کند و اگر در آن زمان ضمیر آگاه همراه ضمیر ناخودآگاه حضور داشته باشد، مطالبی را مشاهده می نماید که پس از بیداری یا خارج شدن از آن حالت خلسه و... می تواند مشاهدات خود را عیناً بازگو کند و پس از مدتی تمام آنها به وقوع پیوندند.

در این جا به این مطلب نیز باید اشاره نمایم که در خواب کمتر اتفاق می افتد ضمیر آگاه همراه ضمیر ناخودآگاه حضور داشته باشد، به این دلیل که تمام افراد در زمان خوابیدن، رویاهای فراوانی را مشاهده می کنند و پس از بیداری اکثر آنها را فراموش می نمایند و یا گاهی اتفاق می افتد که عده ای از افراد تمام رویاهای شب هنگام خود را فراموش می کنند و پس از بیداری اظهار می دارند: «من هیچ شب خواب نمی بینم» در صورتی که چنین نیست، آنها در خواب شاهد رویاهای فراوانی بوده اند. ولی چون ضمیر آگاه، ضمیر ناخودآگاه را همراهی نمی کرده است، لذا تمام خاطرات و رویاهای شب قبل را فراموش کرده اند که چنین تصویری از زمان خوابیدن خویش دارند و یا برخی از افراد زمانی که از خواب برمی خیزند، قسمتی از رویاهای خود را به یاد می آورند که پس از اندک

مدتی، تمام آن خاطرات را فراموش می نمایند، تصور می کنم تا امروز که من این مطلب را می نویسم، کمتر کسی در این زمینه دقت کافی مبذول داشته و نیز علت آن را در کتاب یا مقاله ای به طور کامل ثبت نکرده است و یا این که تاکنون من با آن مطالب برخورد نکرده ام، ولی علت آن از نظر علوم روحی به شرح زیر می باشد:

« زمانی که فردی آماده خوابیدن می شود و یا تازه از خواب برخاسته است، ضمیر آگاه او می تواند تا مرز بخصوصی از امواج اثیری پیش رود و قدرت نفوذ و پیشرفت اضافی را در آن مسیر ندارد.» برای درک این مطلب، به مثال زیر توجه نمائید، چون پس از آن بهتر می توانید به قدرت ورود ضمیر آگاه به حریم امواج اثیری (ضمیر ناخودآگاه) پی ببرید. اگر شما در محلی که مه، آن محیط را فراگرفته است، ایستاده و فرد یا وسیله ای از شما دور شود، تا یک فاصله بخصوص می توانید آن جسم را مشاهده نمائید و سپس آن شخص یا شیء در مه غوطه ور می شود و پس از آن دید خاصی را در داخل مه برای انتخاب مسیر خود دارد. مرز ورود شما (ضمیر آگاه) به حریم قدرت و تکاثف مه محیط، فقط به اندازه ای بود که شما شخص را مشاهده می کردید و خاطراتی از اعمال و حرکات وی را به یاد دارید و زمانی که کاملاً "غلظت مه او را فراگرفت، دیگر هیچ خبری از حالت و رفتار و اعمال وی در داخل مه ندارید. زمانی که فردی آماده خوابیدن می شود، چنین اتفاقی رخ می دهد، یعنی اکثریت قریب به اتفاق افراد، قبل از این که ضمیر ناخودآگاه آنها توسط روح، از جسم مادی فاصله بگیرد، خاطرات و یا اتفاقات و حالت هایی را از برون فکنی روح یا قسمتی از مشاهدات خود به یاد دارند. چون ضمیر آگاه تا مرز بخصوصی همراه ضمیر ناخودآگاه بوده است و پس از آن خبری از سرنوشت، اعمال و حرکات وی ندارد.»

در برخی از مواقع و طی شرایط خاصی، ضمیر ناخودآگاه اجازه می دهد که ضمیر آگاه نیز همراه او وارد آن مه غلیظ شود و اتفاقاتی را که در مسیر رخ می دهند، مشاهده نماید. در این صورت آن شخص می تواند پس از بیدار شدن از خواب، تمام رویاهایی را که در خواب مشاهده کرده است، بازگوید و گاهی هم اتفاق می افتد، ضمیر آگاه در مه به دنبال ضمیر ناخودآگاه و با فاصله ای کم و زیاد در حرکت می باشد و گاهی اتفاقات مختصری را که در مسیر روح و ضمیر ناخودآگاه رخ می دهند، ببیند و بخاطر بسپارد. در این حالت زمانی که آن فرد از خواب بر می خیزد، اطلاعات جسته و گریخته ای از خواب و رویاهای شب قبل خود را به یاد می آورد و مشابه حالت های فوق، وقتی که فردی از خواب بر می خیزد و خاطراتی از رویاهای خود را به یاد می آورد و پس از اندک مدتی تمام آنها را فراموش می کند، تقریباً "حالت عکس غلظت مه فوق را دارد، یعنی نسبت به مثالی که گفته شد، مانند این است که آن فرد به تدریج از آن مه غلیظ خارج می شود و در مرحله نخست شبیحی از وی مشاهده می گردد که از داخل مه خارج می شود و هر چه نزدیکتر می آید، به همان نسبت هم از غلظت مه کاسته می شود و شخص قابل رویت و شناخت بیشتری می گردد و زمانی می رسد که فرد (ضمیر آگاه) کاملاً از داخل مه خارج می شود. وقتی که ضمیر ناخودآگاه در حال خارج شدن از مه یا همان امواج اثیری می باشد، ضمیر آگاه می تواند به تدریج آن را مشاهده کند و هر چه بیشتر از آن خارج گردد، غلظت مه یا امواج اثیری کمتر می شوند، به همان نسبت هم ضمیر آگاه اطلاعات کمتری را در خود ذخیره می نماید، تا زمانی که امواج اثیری کاملاً محو شوند. در آن زمان، فردی که از خواب بر می خیزد، خاطراتی از رویاهای خود را تا مدتی که هنوز امواج اثیری در پیرامون وی قرار داشته اند، به یاد می آورد و زمانی که تمام امواج اثیری

از کنار او دور می شوند ، تمام خاطرات خود را از دست می دهد و آن رویاهای گذشته خویش را فراموش می کند .

مدیوم های شنوا : این گروه از افراد ، برخی از اصواتی را که خارج از قدرت احساس شنوایی افراد بشر است ، می شنوند و آنها را به سادگی می توانند تشخیص دهند . گاهی این اشخاص صدای سروش الهی را به صورت نجوا در گوش خود می شنوند و عده ای از آنها ، مطالبی را درک و احساس می نمایند که عیناً " به حقیقت می پیوندند " .

مدیوم های الهامی : این مدیوم ها دارای حالت های بخصوصی هستند و زمانی که در آن شرایط خاص قرار می گیرند ، مطالب بسیاری از طریق الهامات سروش ، به صورت امواج عقلی بر آنان اثر می گذارد و عده ای از آنها که قدرت کتابت دارند ، تحت تأثیر دو نیروی خاص الهی قرار می گیرند ، یعنی در مرحله نخست مطالبی به عقل و پس از آن ، امواج دیگری به جسم مادی اثر می گذارند و موجب به حرکت در آمدن دست این قبیل مدیوم ها می گردد و در این صورت آنها می توانند تمام مطالب الهامی خود را در همان لحظه به صورت فیزیکی در آورند و حقایق بسیاری را از الهامات سروش به ثبت برسانند که به صورت عینی قابل رویت باشند .

در جهان ، مدیوم های فراوانی وجود دارند که می توانند چنین اعمالی را انجام دهند . ولی اصل بر این پایه استوار است که تماس آنها از طریق امواج محیط است یا امواج الهی و شناخت آن تنها نیاز به روح شناسی دارد و کسانی که فقط تماس با ارواح دارند و از علم روح شناسی هیچگونه اطلاعی ندارند ، نمی توانند به این حقیقت پی ببرند . بهترین روش شناخت آن این است ، زمانی که این قبیل الهامات به مدیوم ها می شوند ، از سروش خود بخواهند تا مطالبی را

به آنها بگوید که با حقیقت مادی برابری داشته باشند و پس از آن فقط می توانند به چگونگی درستی آن مطالب پی ببرند و بدانند که الهامات آنها از طریق امواج الهی است یا محیطی که در آن زندگی می نمایند .

بهترین نوع مدیوم هایی که در جهان وجود دارند ، این نوع مدیوم ها می باشند ، یعنی افرادی که می توانند الهامات سروش را دریافت نمایند و در همان زمان ، تمامی آنها را به گونه ای به ثبت برسانند و یا برای دیگران بازگو نمایند . تعداد این مدیوم ها در جهان انگشت شمارند و حتی گاهی اتفاق می افتد که سال های متمادی به طول می انجامد ، تا یکی از این مدیوم ها پا به عرصه حیات بگذارد .

مدیوم های فراوان دیگری در جهان وجود دارند که به علت عدم اهمیت زیاد ، نیازی به ذکر حالت و نوع و چگونگی اعمال آنها نمی باشد که آنها را در کتاب (روش تماس خانوادگی با ارواح) نام برده ام .

اگر بخواهم درباره این عالم هستی و کل کائنات بحث نمایم و مبدأ و قیاس و استدلال تمامی آنها را مبتنی بر وحی های الهی از طریق هاتف و سروش بدانم ، جهان بینی الهی را می توان نوعی جهان بینی فلسفی دانست ، یعنی این دو جهان بینی ، در یک مرحله اصلی با یکدیگر هماهنگی و وحدت کامل دارند . ولی از نظر معرفت وحدت وجود و هستی حیات ، جهان بینی الهی با جهان بینی فلسفی دارای تفاوت های بسیاری می باشد .

زمانی که درباره جهان بینی های مختلف افراد بشر می اندیشیم ، در نهایت به این نتیجه می رسیم که جهان بینی واقعی می بایست دارای خصوصیات و شرایط زیر باشد ، تا این که از هر نظر مورد قبول انسان ها واقع گردد .

الف : جهان بینی می بایست در مرحله نخست با عقل و برهان هماهنگی کامل

داشته باشد و هرگز خارج از حیطه درک و فهم عقلی قرار نگیرد .

ب : جهان بینی ای را می توان پذیرفت که به درک و ادامه زندگی ، معنی و مفهوم خاصی بدهد و افراد را به آینده امیدوار نماید و آنها را به سوی تکامل و وحدت ، انسانیت سوق دهد .

پ : جهان بینی باید قابل قبول و اثبات باشد به گونه ای که آن را با استفاده از نیروهای عقلی بتوان پذیرفت .

ت : هدفی که در جهان بینی وجود دارد می بایست مقدس باشد و جهان بینی ای که با آن خداشناسی و دانش نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه توأم نباشد ، از ارزش چندانی برخوردار نخواهد بود .

ث : زمانی که فردی به سوی جهان بینی روی می آورد ، می بایست با اتکاء و توسل به آن بتواند به برخی از ابهامات و عدم شناخت های خود فائق آید و به تدریج تمام ناشناخته های حیات را از مقابل خویش دور سازد و به سوی هدف مقدس خود پیش برود و در این راستا ، جهت زندگانی و نحوه شناخت خویش را مبنی بر واقعیات حیات و اصول یکتاپرستی معین نماید و در آن راه از هیچگونه مبارزه و فداکاری دست برندارد .

زمانی که فردی دارای شناخت کاملی از جهان بینی می باشد ، همیشه خود را در مقابل وجدان خویش ، نسبت به خود و خانواده و جامعه مسئول می داند و هرگز درصدد خودخواهی ، مکنّت اندوزی ، کبر ، غرور و ... بر نمی آید و در تمام حالات زمان عمر ، خداوند متعال را ناظر اعمال و رفتار و کردار خویش می داند و به همین علت هم هرگز درصدد آزار و اذیت دیگران بر نمی آید . زمانی که افراد در جهان بینی خویش ، خداوند یکتا را پرستند و او را در تمام حالات ، ناظر اعمال و حرکات خود بدانند ، در این زمان به جهان بینی توحیدی دست یافته اند

و اگر روزی تمام افراد بشر و آدم ها بتوانند به مرحله شناخت انسان های روی کره زمین برسند و موحد گردند ، در آن موقع ، نسل کلیه بدی ها از روی کره خاکی دور می گردد و دین الهی در سراسر جهان حکمفرما می شود و همگان یکتاپرست می گردند . منظور از جهان بینی توحیدی این است که در این نوع شناخت ها تمام محسنات و خصائل و صفات پسندیده یک فرد یا جامعه ، برای دست یابی به تکامل و رشد علوم الهی و انسانی ای که به آن نیاز دارد ، بکار می رود تا به آن دست یابد .

در جهان بینی توحیدی ، انسان به این نتیجه می رسد که عالم هستی ، دارای مالک و مسئول خاصی است که تمام نظم و انطباق آن را به وجود می آورد و این ناظم به گونه ای می باشد که حتی به حالت و چگونگی گردش یک اتم هم توجه دارد و نیروهای لازم را جهت ادامه گردش و تعقل برای عدم توقف نیروهای دیگر به آن ذره عنایت می کند و هیچ موجود یا ذات و شیئی را از نظر دور نمی نماید و در جهان تنها این جهان بینی است که آن را یک قطبی و تک محوری می توان دانست و با شناخت آن به رستگاری رسید .

در جهان بینی توحیدی به این اصل کلی توجه می شود که این عالم هستی از یک مشیت حکیمانه به وجود آمده و نظم و انطباق آن بر مبنای تکامل ، پایه گذاری گردیده و تمام این عناصر و موجودات عالم هستی ، با نظامی یکنواخت و کاملاً هماهنگ به سوی مرکز وحدت و تکامل الهی در حرکت می باشند و هیچ موجود یا شیئی در این عالم هستی ، از جماد ، نبات ، حیوان و این همه سیارات ، ستارگان و... بدون دلیل به وجود نیامده اند و تمام آنها در یک نوع تکامل بخصوص و مختص خویش ، به ادامه زندگی می پردازند تا این که بتوانند در تکامل دیگر ، بهتر از گذشته ظاهر گردند و در نتیجه موفق گردند به همین

منوال، روزی به مرکز قدرت الهی برسند .

اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در اواخر قرن بیستم در جهان خاکی زندگی می کنند، از جهان بینی توحیدی آگاهی چندانی ندارند و تمام توجه آنها به جهان بینی تجربی یا مادی است . چون به هیچ چیزی غیر از مادیات و عالم ماده وابستگی ندارند و زندگی خود را تنها در جمع آوری ثروت و مکننت و... می دانند . در اینجا این سؤال پیش می آید که « ای مردم ، آیا زندگانی نسل بشر فقط در مادیات خلاصه می شود و اصول معنوی در آن هیچ دخالتی ندارد و بشر فقط برای زر اندوزی خلق گردیده است ؟ آیا کسانی که زندگانی را فقط در مادیات می دانند و تنها به فکر خود می باشند ، نمی دانند که مرگ هر فردی قبل از حیات وی در حرکت می باشد و در هر لحظه ، امکان دارد که زمان مرگ فرارسد و اجباراً " دست از تمام مایملک و دلبستگی های خود بردارند ؟ چرا برخی از افراد نمی دانند که پس از مرگ ، زندگانی جدیدتری در انتظار آنهاست و در آنجا جاه ، مقام ، ثروت ، علم و ... هیچ تأثیری ندارد ، مگر این که در طول عمر خویش ، توانسته باشند ، اندوخته هایی را از اعمال خیر و انسانی که در زمان حیات مادی خود انجام داده و برای آخرت و زندگانی پس از مرگ خود فرستاده اند ، در آن زمان به مدد و یاری آنان بیایند و آنها را از رنج و عذاب الهی ، برهانند .

بشریت اگر روزی بتواند تمام معیارهای حیات را بر مبنای شناخت های خود نداند و معیار و محور قضاوت ها را بر این پایه و مبنا استوار نسازد ، آنگاه بهتر می تواند به جهان بینی توحیدی و الهی دست یابد . چون اکثر افراد بشر ، تمام معیارها را بر مبنای خواست و قیاس به نفس خویش می سنجند . فرضاً " عده ای مطلبی را مشکل می دانند که انجام آن برای دیگران ، بسیار سهل و آسان است و یا

کاری را آسان می دانند که برای افراد دیگر بسیار مشکل می باشد . گروهی از افراد ، در مورد مواجه شدن با اعمال خیر ، شر ، مثبت و منفی نیز چنین برخوردهایی دارند و استثمار کردن مردم و یا متلاشی شدن زندگی دیگران و یا نابودی آنها ، هیچ تأثیری در حالت ، اعمال و رفتارشان بجای نمی گذارد و یا گروه بسیاری در جهان وجود دارند ، با توجه به این که از ثروت و مکنت سرشاری برخوردارند ، هرگز در اعمال عام المنفعه ، بخصوص در پیشرفت علوم الهی شرکت نمی نمایند و بر این باورند که اگر خداوند ثروتی به آنها عطا فرموده ، فقط مختص آنها و مصرف خانواده شان می باشد و یا این که باید این ثروت را در هر راهی که احساس آنها اجازه می دهد ، مصرف نمایند . در صورتی که اگر این اشخاص ، قدری به عقل آیند و جهان بینی توحیدی داشته باشند ، به زودی بر این امر واقف می گردند ، هر آنچه را که خداوند یکتا به افراد بشر عنایت می فرماید ، یکایک آنها را با آن داده های خویش در بوته آزمایشات الهی قرار می دهد ، تا این که روح افراد صوابکار پس از مرگ جسم مادی ، در حضور وی ، سربلند و سرافراز و روح افراد خطاکار و جاه طلب و ماده پرست و... در عوالم روحی ، در درگاه احدیت ، شرمنده و سرافکننده باشد .

جهان بینی

اندیشه ما ، قدرت دانائی ما شد
 افکار درون ، شوکت برنائی ما شد
 عقل و خردی ، در دل هر عابد و ترسا
 آن عقل و خرد ، موجب اثبات خدا شد
 ما ، جمله ذرات وی از اصل بقائیم
 گر ، یک بشری ، عاقل و انسان بجا شد
 در نوع بشر ، کی همه از روح خدایند
 دزد و دغلی کو ، همه جا فکر خطا شد
 روحش ، بود اندر همه ، نی آدم بدکار
 بدکاره ، فقط ذره ای از عقل ضیا شد
 حیوان و جمادی ، همه از ذره عقلند
 نی روح خدا در همگی ، اصل بقا شد
 آن کس که ندارد خیر از ذات و تن خویش
 دیدی که گه از بی خبری ، اهل صفا شد
 برخی ، ز پی خالق خود ، گم شده در راه
 ای بی خبران ؛ قدرت او ، در همه جا شد
 بیهوده مرو در پی او ، کوه و در و دشت
 چون ، روز و شب اندر نظرت ، چهره نما شد

تو غافلِ خود گشته ای ، از خود ، تو چه دانی
 تا در پی او باشی و ، گوئی به کجا شد؟
 هر کس به خیالش ، که رود در دلِ جنت
 زین گفته ، فقط ، دل ز خلاق ، به رضا شد
 مخلوقِ بد اندیش خود ، هرگز ندهد راه
 خاطی ، ز چه رو طالبِ آن مُلک صبا شد
 در گفته رهبر ، دگر آن چون و چرا ، نیست
 دیوانِ وی ، از گفته جانانه ، پیا شد

نهایت خداشناسی

از زمان پیدایش تمدن و حتی از وقتی که بشر خود را توانست بشناسد و زندگانی دسته جمعی را آغاز نماید، به یک حقیقت و اصل کلی پی برد و آن این بود که قطعاً "می دانست یک نیروی مافوق تر از قدرت مادی و جسم وی در عالم وجود دارد که حیات او را به گونه خاصی کنترل و اداره می نماید و به همین علت هم شروع به پرستش هایی نمود که علم بشر امروزی یکی از آنها را به عنوان بت پرستی می شناسد . چون ماده ای را زیبا و یا قوی تر از شکل خود ساخت و سپس آن را پرستید . به دلیل این که بر این باور بود ، آن ساخته دستش می تواند نیاز و احتیاج های عقیدتی و محیطی او را برآورده نماید و زمانی که بشر به بت پرستی روی آورد ، تصور می کرد که از بی ایمانی خارج شده و صاحب اعتقادات جدیدی گردیده که این شناخت جدید او را به سوی حقیقت راهنمایی می کند و از کفر می رهاند .

زندگی و اعتقادات بشر ، مدت های مدیدی به همین منوال گذشت ، تا این که رفته رفته به عقل ، دانش و فهم برتری دست یافت و دانست که آن نیرویی که مافوق وی است و زندگانی او را تحت شعاع قدرت های خود در آورده و زندگی و حیات او را کنترل می کند و گاهی پدیده هایی مادی و غیر قابل تصویری از وی سر می زند ، آنها نمی توانند از قدرت و نیروی مصنوع دست خودش باشد . لذا درصدد شناخت بیشتر حقایق حیات بر آمد تا این که ادیان الهی به تدریج در

سطح این کره خاکی و به نسبت فهم، درک افراد ظهور کردند و بشر در اثر این شناخت ها، تدریجا" به شناخت های بالاتری دست یافت و از آن زمان به بعد، رفته رفته از بت پرستی دست کشید و خداوند یکتا را شناخت و او را پرستید.

کتاب های الهی زمانی بر بشریت نازل گردیدند که مردم تقریبا" از توحش به در آمده بودند و صاحب عقل و خرد بیشتری نسبت به گذشتگان خود شده بودند. در این زمان بشر به دنبال حقایق عقلی بیشتری بود و ساخته های دست وی جوابگوی نیاز و خواست هایش نبودند و از سوی دیگر، به تدریج فهمیده بود که این بت ها، مصنوع دست خود او می باشند و قدرت جوابگویی در مقابل حقایقی که اکنون بشریت با آن روبرو است، نمی باشند. اصولا" از این زمان به بعد، بشریت آمادگی پرستش حقیقت توحیدی را به دست آورده بود.

در سراسر جهان رسولان فراوانی ظهور کردند و برخی از آنها کتاب هایی را از سوی پروردگار یکتا، برای راهنمایی بندگان و اقوام گوناگون به بشریت ارائه نمودند، تا این که در نتیجه، کار به جایی رسید که به تدریج اقوام و ملل و کشورها، دارای دین بخصوصی شدند و برای رستگاری جهان و آخرت، از کتاب های آسمانی خود تبعیت نمودند. زمانی که تمام افراد جهان، دست از بت پرستی و یا ممنوع پرستی و... برداشتند و به سوی شناخت خداوند یکتا روی آوردند، هر قومی با لهجه، زبان، درک و فهم خود، شروع به خداپرستی نمود و به مرور شناخت کافی از کتب الهی و گفته های خداوند متعال به دست آورد.

عده ای از آنها در مسیر خداشناسی قدری پای خود را فراتر از حد ادیان گذاردند، یعنی سعی بر این داشتند تا در زمان عمر خویش بتوانند آن نیرو و یا ذاتی را که این کتاب ها را بر رسولان فرستاده است، با چشم تن بینند و یا حداقل بتوانند آثار بیشتری از خالق خود را به صورت فیزیکی و عینی از نیروهای الهی مشاهده کنند. این افراد در تمام ادیان وجود داشته و دارند و در تمام طول عمر

اکثر زمان فراقت خود را صرف خواست های باطنی خویش که همان رویت نمودن و یا آثار دیگری از خالق یکتا است ، نموده اند .

این افراد در اثر مرور زمان و شناخت های اجتماعی که نسبت به یکدیگر پیدا کردند ، گروه و فرقه های خاصی را در تمام ادیان و در سراسر جهان به وجود آوردند و هر قوم و ملتی این افراد را به نام خاصی نامید و در ایران این اشخاص را صوفی و مکتب آنها را تصوف می نامند .

درباره منشأ پیدایش تصوف از سوی محققین ، نظریات مختلفی تاکنون بیان شده است و گروهی مبدأ و مأخذ آن را از زمان شروع مسیحیت می دانند و عده کثیری ، تصوف را از فلسفه هندوها دانسته اند و برخی هم وجود آن را از زمان آغاز اسلام به بعد بیان کرده اند . ولی همانگونه که در بالا بیان شد ، هر دین و مذهبی که در عالم به وجود آمده است ، پس از مدتی که ادیان غیر از گفتار و دستورات خداوند یکتا نتوانستند وجود و قدرت علمی یا مادی خداوند را به پیروان خود به طور عینی و فیزیکی اثبات نمایند ، عده ای از شیفتگان راه طریقت و شناخت بیشتر حقایق حیات ، به دنبال کسب آگاهی بیشتری از ذات خداوند یکتا به مراکز و نقاط بسیاری از جهان روی آوردند و در نتیجه ، فرقه و مکتب های خاصی را در این زمینه به وجود آوردند .

ایرانیان در زمان های بسیار گذشته دارای شناخت های فلسفی خاصی نسبت به شناخت وجود خداوند یکتا به نام « اشراق » بوده اند که امروزه مشاهده می شود « فلسفه نو افلاطونی » در وضع و حالت تصوف و عرفان شرق ، بی تأثیر نبوده است ، به طوری که « فلوطین » پیشوا و بنیانگذار فلسفه نو افلاطونی ، ضمن مسافرتی که در زمان « شاپور اول ، سلسله ساسانی » به ایران کرده بود ، با فلسفه اشراق ایرانیان ، آشنائی کامل یافت و پس از او شاگردان و پیروانش ، به ایران آمدند و به آموختن و مطالعه فلسفه و عرفان ایرانی پرداختند و سپس به موطن

خویش (اسکندریه) بازگشتند (از کتاب سیر حکمت در اروپا ، جلد اول ، صفحه ۵۶ و ۵۷) .

تاکنون افراد فراوانی در جهان ظهور کرده اند که حقایق بسیار شگرف و پرباری را در زمینه حقیقت حیات و ذات الهی و قدرت بشر بیان نموده اند که از متن گفته های آنها می توانیم به شناخت بیشتر خداوند متعال پی ببریم و ذات خود را بیشتر از حد معمول بشناسیم . در سراسر جهان عده ای از این اشخاص ، با نیروهای نهان و قدرت های الهی و غیر قابل درک همگان ، آشنا بوده اند و در این زمینه مطالب خارق العاده ای را بیان نموده اند که شنیدن آنها موجب تحسین و حیرت می گردند .

در ایران باستان نیز عده ای از این اشخاص ، ظهور کرده اند که برای شناخت بهتر برخی از حقایق و نظریات آنها که گروهی با آن آشنایی کاملی ندارند ، مطالب مختصری از گفته و شخصیت آنها بیان می گردد ، تا این که توجه خوانندگان را بیشتر جلب نمایم .

« مانی » یکی از این افراد است که در سال ۲۴۰ میلادی در ایران ظهور کرد و حقایق بسیاری را در زمان حیات خویش اظهار نمود . از جمله مطالبی که مانی به آنها اشاره کرده است ، مربوط به سیر و سلوک ، ریاضت ، آئین اخلاق ، وجود و بقای روح ، فنا ، زهد ، تقوا و... است که این گفته ها در آن زمان ، تأثیر فراوانی در شناخت خالق یکتا برای عده کثیری از افراد جامعه ایرانی از خود بجای گذارد . فلسفه ای را که « مانی » در آن زمان بیان می نمود ، حد فاصلی بین آئین های مسیحیت ، بودائی ، زرتشتی و نظریه فلسفی اشراقیون ایران باستان بود .

عقیده مانی درباره زندگانی بشر این بود که انسان باید در رهائی نور (روح) از ظلمت (ماده) بکوشد و از چنگال اهریمی (ماده در حیات) بگریزد و خود را آزاد نماید و فریب لذت های موقتی که عاری از حقیقت واقعی حیات

می باشند و تمام آنها ساخته و پرداخته های اهریمن هستند ، خود را رها سازد ، به عقیده وی تمام لذت هایی که در جهان وجود دارند ، به صورت یک دامی می باشند که موجب درگیری نفس و انحطاط مسیر آینده زندگانی آدمی می گردند و کسانی که قصد دارند خود را به محبوب و خالق خود نزدیکتر احساس نمایند ، می بایست از تمام لذت های جهان ، چشم پوشند و به ریاضت کشیدن های مختلف در زمینه نزدیک شدن به خداوند متعال روی آورند .

مانی در آن زمان حقایقی را بیان نمود که ادامه و استمرار این گفتگوها گردید ، لذا در زمان انوشیروان ، بخاطر این که مبادا پیروان مانی در سراسر ایران افزایش یابند و بخاطر رهایی از زیر بار ظلم و ستم ایادی شاه ، بر او بتازند ، دولت آن زمان ، مانی و عده کثیری از پیروانش را به قتل رسانید و باقی پیروان او از ترس مرگ و دنباله گیری عقاید و نظریات مانی به اکثر کشورهای همسایه مهاجرت کردند و در نتیجه مهاجرتی که این گروه از ایرانیان در آن زمان انجام دادند ، موجب گردید که نظریات مانی ، در آن کشورها نیز انتشار یابد و گروه بسیاری از افراد سامان های دیگر ، آن را پذیرفتند و موجب بروز و به وجود آمدن افکار و اندیشه های جدیدی در برخی از کشورهای همسایه ایران گردید و در اصل مبدأ و ریشه تصوف در ایران و کشورهای همسایه را می توان از آن زمان به بعد دانست . البته باید بدانیم که مدت ها پس از مرگ مانی ، کسی در ایران قدرت بیان مطالب و حقایقی را که مانی گفته بود ، نداشت . این گروه از ایرانیان ، اکثراً در جزیره العرب جمع شده بودند و در آنجا فعالیت های فراوانی داشتند که پس از مدت ها ، توانستند در ایران وجود خود را به عنوان صوفی بنمایانند . گرچه تصوف بعد از زمانی در محیط های عربی پرورش یافته بود ، ولی به علت این که اکثریت قریب به اتفاق اعراب به فکر ظواهر زندگی و حرم سراهای متعدد و تجملات ظاهری آن بودند ، این عقیده در آنجا رشد چندانی نکرد و در همان

کشورهای عربی و همسایگان نیز در دامن ایرانیانی شکل گرفت که در آنجا سکونت داشتند .

در ایران از زمان خلافت عباسی به بعد ، تصوف مجدداً به گونه خاصی شکل و رونق خاصی را به خود گرفت و با بهره برداری از دین و عرفان (فلسفه اشراق) تدوین گردید و از آن پس ، تصوف و عرفان در هم ادغام شدند و به صورت یک پدیده جدیدی جای خود را در فرهنگ و مذهب گشودند .

پس از به وجود آمدن تصوف ، افراد زیادی بودند که گام های بسیار وسیعی در راه تکامل حقیقت گویی گذشتگان و خداشناسی برداشتند و بخاطر حق گویی و ارشاد مردم ناآگاه به خداشناسی و رهانیدن آنان از زیر بار ظلم و ستم و ارائه روش و منش انسانیت ، جان خود را از دست دادند . یکی از این افراد ، حسین بن منصور حلاج است ، گروه بسیاری از مردم جوامع در مورد شناخت حلاج ، اطلاعات جامعی ندارند و تصور می کنند که وی فردی عامی و عادی بود و از این که در آن زمان اظهار داشت « من از خدایم » ، فردی دیوانه و نادان بوده است ، در صورتی که اولاً ، منصور حلاج ، یکی از دانشمندان و نویسندگان و شعرای زمان خود بوده است که در این راستا عرفا و دانشمندان فراوانی درباره تالیفات او مطالب و حقایقی را بیان کرده اند و این همه کتاب هایی را که « حسین حلاج » در آن زمان توانسته ، تألیف نماید ، مسلماً از علم و دانش مادی و الهی خاصی برخوردار بوده که موفق به نوشتن مطالبی درباره مسائل تاریخی ، اجتماعی ، سیاسی ، شعر و ادب ، فلسفی و... نموده است .

چنین فردی نمی تواند بدون دلیل و هیچگونه شناختی ، این مطالب را بدون کمک و الهامات سرورش بیان نماید و در آن زمان شنونده و تصمیم گیرندگانی که موجب قتل وی شدند ، غیر از خودخواهی ، جاه طلبی و ماده گرایی ، شناختی نسبت به علم الهی و حقایق حیات نداشتند که مبادرت به انجام چنین جنایت و

عمل خیانت آمیزی نمودند .

پس از مرگ حلاج ، افراد بسیاری در مورد تألیفات حسین بن منصور حلاج مطالبی را بیان کرده اند که برخی از آن نظریات و گفته ها، در کتاب « حلاج » آمده است و من قسمتی از آنها را جهت شناخت بیشتر خوانندگان بیان می نمایم .
« عطار » تأکید می کند : « و حلاج ، تصانیف بسیار و صحبتی و فصاحتی و بلاغتی داشت که کسی نداشت و دقت و نظر و فراستی داشت که کس را نبود . »
« در کتاب تذکرة الاولیاء »

« شیخ روز بهانی » روایت می کند : « شنیدم که حسین بن منصور حلاج ، ۱۰۰۰ تألیف کرد ، بیشتر در بغداد سوخت » .

« هجویزی » درباره آثار و کتاب های حلاج می نویسد : « ... و من ۵۰ پاره تألیف حلاج را بدیدم اندر بغداد و نواحی آن و بعضی به خوزستان و فارس و خراسان » .

« ابن ندیم » در حدود ۵۰ جلد از آثار و تألیفات حلاج را در کتاب خود نام می برد « الفهرست » زمانی که خواننده ای از نظر علمی و تألیفات وی شناختی نسبت به حلاج داشته باشد ، هرگز نمی تواند او را فردی دیوانه و یا بدون علم و دانش و شناخت الهی و عرفان واقعی بشناسد .

ثانیا ، زمانی که حلاج اعلام کرد که من حقم ، در اصل مطلبی را غلط بیان نکرده بود . چون تمام ادیان جهان بر این باورند که روح خداوند در انسان دمیده شده و به همین علت هم در بین تمام موجودات عالم ، جزو اشرف مخلوقات الهی شناخته شده است . انسان از خداوند خود به وجود آمده و هر کودکی از صلب پدر تولد می یابد و در هر زمانی که فرزند پاک و درست ، قصد دیدار پدر را داشته باشد ، این عمل برای او میسر است . چون از نسل وی می باشد . همانگونه که در تمام کتب ادیان آمده و خداوند متعال تأکیدی بر این امر

می فرمایند: انسان هم ذره ای از ذات خداوند است و در هر زمانی که خود را به طور کامل بشناسد، قدرت و نور خدایی را در وجود خود می تواند احساس کند و بر گروهی از ناشناخته های حیات که برای اکثریت قریب به اتفاق مردم به صورت معما و معضلی بسیار پیچیده در آمده است، دست یابد. وقتی که انسان به چنین شناخت و نیروی الهی دست یافت، از آن زمان به بعد می تواند خود را ذره ای از ذات پروردگار بداند و آنچه مسلم است، حلاج در آن زمان، به درجه ای از عرفان، شناخت و معرفت دست یافته بود که چنین ادعایی را در آن موقعیت دشوار می نمود. چون خداوند متعال، فرستادگان خود را به صورت افرادی شناخته شده و ناشناس، در بین مخلوق خود می فرستد که این اشخاص با گذشتن از جان خویش، گاهی حقایقی را بیان می کنند که مابقی از درک، فهم و شناخت آنها عاجزند و نمی توانند با علم و دانش محیط خود آن گفته ها را در آن زمان تجزیه و تحلیل نمایند و در نتیجه اگر دست اندرکاران و قدرتمندان زمان، صاحب شناخت، عرفان، علم و دانش نباشند، برای بقا و حفظ اقتدار و زورگویی های خود بر جامعه با آن فرد بنای مخالفت را می گذارند، کما این که زندگینامه تمام رسولان ادیان به همین صورت بوده اند، یعنی رسولانی که از طرف خداوند متعال در سطح کره زمین بر برخی از بندگان مبعوث گردیدند، گروه زیادی از افراد آن جامعه گفته های آنها را تأیید نمی کردند و حتی در مجامع عمومی و به صورت علنی با آنها به مخالفت بر می خاستند و به نسبت توان و قدرت خود با آنها مبارزه می کردند و گفته هایشان را نفی می نمودند و در نهایت گاهی دست به قتل رسولان خدا می زدند.

زمانی که فردی مطلب جدیدی را از دهان شخص دیگری می شنود، سعی دارد آن گفته ها را با علم، دانش، بینش و... خود بسنجد و سپس آنها را تأیید یا رد کند. در صورتی که در این جهان خاکی و عالم کهکشان، بسیاری از

ناشناخته‌ها وجود دارند که هنوز بشر نتوانسته به ذره‌ای از حقایق آنها دست یابد و زمانی که فردی به طور استثنائی، اطلاعات بسیار جزئی از آنها داشته باشد، سایرین به دلیل عدم آگاهی و شناخت کافی نمی‌توانند نظریات و گفته‌های آنها را قبول کنند. این قبیل افراد که اکثراً از جهل و نادانی برخوردارند، نمی‌دانند که عدم آگاهی و شناخت، دلیلی بر نبودن شیئی یا مطلبی نخواهد بود و آنها هستند که اطلاعی از حقایق حیات ندارند و عدم درک و شناخت آنها هرگز نمی‌تواند دلیل بر عدم وجود مطلب یا شیئی باشد.

بسیاری از مردم که شناختی نسبت به حلاج دارند، او را توسط دیوان اشعارش می‌شناسند. زمانی که به اشعار این دیوان توجه شود، سه حالت شعری کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر را می‌توان در آن یافت که آنها عبارتند از:

۱- اشعاری که «حسین بن منصور حلاج» در موقع تصوف و عرفان

سروده است. زمانی که فردی شعر می‌سراید و آنها را به صورت دیوانی انتشار می‌دهد - همانگونه که در دیوان اشعار من (نویسنده) آمده است - فرد شاعر از نیروهای ناشناخته غیبی مدد می‌گیرد و توسط این نیروها است که گاهی یک فرد عادی می‌تواند اشعاری را با حجم بسیار زیاد بسراید. افرادی که در هر یک از رشته‌های هنری تبحر خاصی دارند، نسبت به سایر افراد جامعه، دارای اختلافات روحی خاصی می‌باشند که در علم روح شناسی، این حالت را «مدیومی» می‌نامند.

افراد مدیوم دارای حالت‌های مختلفی هستند، یعنی برخی از این مدیوم‌ها قادرند نیروهای الهام‌کننده خود را به صورت عینی مشاهده کنند و یا عده‌ای می‌توانند صدای الهام‌کنندگان خود را به وضوح بشنوند و یا تعدادی از مدیوم‌ها می‌توانند تمام الهامات را به صورت امواج و نیروهای عقلی و مغزی از هاتف و یا سروش‌هایی که به آنها مطالبی را می‌گویند، دریافت کنند و سپس آنچه را که به

ذهن آنها می آید ، بر صفحات کاغذ بنویسند ، انواع دیگر مدیوم ها که در کتاب «روش تماس خانوادگی با ارواح» از آنها نام برده شده است ، دارای نیرو و قدرت های متفاوتی هستند که هر یک اعمال خاصی را در این زمینه از خود بروز می دهند ، در این میان زمانی پیش می آید که این اشخاص از وجود این الهام دهندگان غیبی ، به صورت عینی ، فیزیکی و ...، مطمئن می شوند ، از این زمان به بعد است که در سروده های آنها تغییر حالت هایی کلی به وجود می آید ، درباره حلاج نیز وجود چنین حالتی در اشعارش کاملاً نمایان است ، چون وی نیز بعد از گذراندن حالت های الهامی فوق ، اشعار بسیار عرفانی که فقط مفهوم آنها برای شناخت ذات حق می باشند ، سروده است .

۲ - زمان شک و تردید : وقتی که شاعر و یا هنرمندی که دارای قدرت مدیومی است ، از وجود نیروهای دیگری که به وی الهام می دهند ، مطمئن شد ، زمانی به شک می افتد و نمی داند که این نیرو کیست و چگونه ممکن است یک نیروی الهی یا خارجی بتواند حقایق و مطالبی را به فردی بگوید و یا شخصی بتواند با دیدگان مادی خویش این نیروها را به صورت های مختلف و با شخصیت های متنوع مشاهده کند ، به طوری که سایرین نمی توانند مطالبی را از این نیروها بشنوند و یا آنها را مشاهده نمایند ، به این دلیل مدت های مدیدی ، این مدیوم ها ، در شک و تردید بسر می برند و در سروده و یا نوشته های آنها این حالت کاملاً مشخص است .

۳ - حالت حقیقت گویی یا طغیان روحی : این حالت برای یک مدیوم زمانی رخ می دهد که از وجود نیروهای ناشناخته الهی کاملاً مطمئن شود و بداند که فرد دیگری در به وجود آوردن آثار وی دخالت مستقیم دارد و کوچکترین شکی در این زمینه به دل راه ندهد ، وقتی که این اشخاص توانستند رابطه ای بسیار نزدیک و دوستانه با این فرستادگان الهی داشته باشند و بدانند که

آنها را این نیروها به گونه ای راهنمایی می کنند ، از شک مجدداً " به یقین می آیند و پس از آن از یک حقیقت کلی مطمئن می شوند و آن این است که او می فهمد ، وی ذره ای از وجود و ذات پر مهر و محبت خداوند متعال می باشد . در این موقع است که این عارف یا هنرمند شاعر یا نویسنده ، مطالبی را بر زبان یا روی کاغذ می آورد که از نظر افرادی که کوچکترین شناختی از آن مطالب ندارند ، هیچ معنی و مفهومی ندارد و یا سخنانی را بر زبان می آورد که شنوندگان نمی توانند هیچ یک از آنها را در مرحله نخست پذیرند .

زمانی که فردی به این مرحله از شناخت دست یافت ، دیگر فاصله ای را بین خود و ریشه اصلی که همان ذات پروردگار است ، نمی بیند ، به همین دلیل هم خود را جزئی از خداوند یکتا می داند . چون در این زمان ، این قبیل افراد هیچگونه احتیاجی غیر از رسیدن به معبود اصلی خویش ، از این عالم خاکی ندارند و مرگ را یکی از بزرگترین موهبت های الهی و لذت های زمان حیات خود می دانند ، به همین علت هم از سخن گفتن حق هیچگونه هراسی به دل راه نمی دهند و از هیچ نیرو و قدرتی غیر از خداوند یکتا ، وحشت ندارند . شایع است زمانی که حلاج را به پای دار ، برای اعدام کردن می بردند ، او این مسیر را رقص کنان می پیمود و حرف خود را بر زبان می آورد . چون با اعدام کردن وی ، اتفاقی برای او رخ نمی داد ، غیر از این که از زندگی ذلت بار و سخت مادی ، رهایی می یافت و از بین این افراد ناآگاه و نادان به نزد معبود دانا و لایق و سزاوار تکریم خود سفر می کرد و لاشه بی مصرف جسم مادی خود را به دست ناآگاهان می افکند و آنان به این تصور بودند که حلاج را آزار داده و کشته اند . ولی در اصل افرادی که هیچ خبری از حقایق حیات نداشتند ، مرده بودند نه آن کسی که در زنده بودن خویش قدرت و نیروهای فراوانی از وجود خداوند متعال را به چشم دیده و به زندگی پس از مرگ مؤمن و معتقد بود .

در طول تاریخ مشاهده می‌نمائیم که بشر در هر زمان بخصوصی از پیشرفت، تمدن، علم و دانش دارای اندیشه‌هایی مخصوص به همان زمان بوده است که در زمان‌های بعدی آن تصورات و خواست‌ها و اندیشه‌ها تغییر یافته و به شکل جدید و با افکاری تازه تر بروز کرده‌اند، به گونه‌ای که برخی از علوم و اندیشه‌های گذشته، به صورت خرافات و مطالب پیش پا افتاده درآمده‌اند. این اندیشه‌های جدید، گاهی در جهت افکار گذشته و زمانی هم در تضاد آن اعتقادات بوده‌اند. زیرا در هر زمانی از دوران تاریخ، سلاح عقاید و ایدئولوژی‌ها، اندیشه‌های همان زمان‌ها بوده است. در تاریخ معاصر اندیشه و اعتقادات گذشته می‌نمایند که در آن زمان، مردم با چه افکاری زندگی می‌کرده‌اند و چه توقعی از جامعه و محیط خود داشتند و یا با محیط خود چه رفتاری می‌نمودند.

اندیشه‌های غلط یا صحیح گذشتگان موجب این شد که گروهی از افراد کنجکاو سعی نمایند تا هر چه زودتر به حقایقی پی ببرند و شناخت کافی نسبت به طرز تفکر گذشتگان خود، به دست آورند و افکار و عقاید صحیح را از غلط تشخیص دهند. زیرا انسان بدواً "موجودی است، پویا و مبارزه‌گر و برای گسترش و شناخت اندیشه‌های خود همیشه در صدد تکاپو و جستجو می‌باشد تا حقایقی را به دست آورد و خود را از نادانی و سرگردانی و جهل برهاند. در این مبارزات گاهی نیز با شکست مواجه می‌شود و در اکثر مواقع موفق نمی‌گردد. ولی آنچه مسلم است، پس از هر شکستی مجدداً آن را به گونه‌ای جدیدتر می‌آزماید تا این که در آن به موفقیت و شناخت کافی دست یابد.

حسین بن منصور حلاج، در سال ۲۴۴ هجری در طور که در حوالی شهر شیراز می‌باشد، تولد یافت. وی از نوادگان یک زرتشتی ایرانی، به نام «ابوایوب شهاب» است، نظر به موقعیت سوق الجیشی آن منطقه، در آن زمان

اکثراً سپاهیان خلفای عباسی در آن منطقه جمع بودند و به همین علت هم زبان عربی در آنجا کاملاً رواج داشت، به طوری که هنوز هم بسیاری از افراد که در این مناطق زندگی می کنند، (بین شیراز و خلیج فارس) به زبان عربی سخن می گویند.

پدر حلاج مردی پیشه ور بود و به شغل پنبه فروشی اشتغال داشت و جهت کارهای خود، گاهی به خوزستان مسافرت می کرد. در یکی از این مسافرت ها، پسرش را همراه خود برد، تا این که در آنجا بتواند به کسب علوم بپردازد. حلاج در خوزستان مشغول تحصیل شد و در نتیجه با زبان عربی آشنائی کامل یافت و سپس به فراگیری علم و دانش پرداخت و در نتیجه از فرهنگ اصلی ایرانی خود تا حدی دور ماند. چون در آن مناطق فقط به زبان عربی تدریس می شد.

پس از حمله اعراب به ایران و نفوذ دین مبین اسلام، ایرانیان مدت های مدیدی با دوگانگی خاصی به اعراب و دینی که برای آنها آورده بودند، می نگریستند و همیشه در صدد این بودند، تا این که بتوانند خود را از چنگ اعراب برهانند، به همین علت هم در مبارزات خود در این زمینه از هیچ نوع عملی خودداری نمی کردند. چون وطن پرستی و آریائی بودن آنها موجب ناراحتی و یک نوع دل تنگی برای ایرانیان شده بود و از این مطلب ناراحت بودند که آنها تحت تسلط اعراب بسر می برند و در آن زمان یکی از اعمال مخالفت با اعراب این بود که دین آنها را به صورت قطعی نپذیرند و در قسمت های مختلف کشور و در بین اقشار مردم ایران، مخالفت هایی در این زمینه دیده می شد که در این بین، شخصیت هایی مانند: ابن مقفع، زکریای رازی، ابن راوندی خودنمایی کردند و در مرحله مبارزه با اعراب، مذهب شیعه را که در آن زمان مختص ایرانیان بود و اعراب با آن موافقت چندانی نداشت، پذیرفتند و حضرت علی (ع) و اولادانش را به عنوان جانشین حضرت محمد (ص) پذیرفتند تا با

این عمل خود اولاً" یک نوع مخالفت ایدئولوژیکی خود را بر اعراب بنمایانند .
ثانیاً" حضرت علی (ع) را که از طرف حضرت محمد (ص) جانشین قانونی و
به حق وی انتخاب شده بود ، به عنوان اولین خلیفه خود بعد از پیغمبر اسلام
بپذیرند .

حلاج در شهر واسط و در دارالحفاظ به فراگرفتن علم پرداخت و در زمان
کودکی (۱۲ سالگی) اکثر اصول و تعالیم اسلامی را فراگرفت و نظر به استعداد و
هوش سرشاری که از خود بروز داد ، در سن شانزده سالگی جهت ادامه
تحصیلات به بصره رفت و در آنجا به کسب آموزش های لازم پرداخت . در آنجا
به شاگردی «سهل تستری» در آمد و شروع به آموزش علم تصوف نمود و از وی
رسم چله نشینی را به طریقه حضرت موسی (ص) آموخت ، تعلیمات تستری
در آن زمان توانست قسمتی از خواست های حلاج را ارضاء نماید ، به همین
علت هم پس از کسب فیض از وی کناره گرفت و در سال ۲۶۲ به بغداد سفر نمود
و در آنجا به مکتب «عمر بن عثمان مکی» رفت و پس از ۱۸ ماه از دست وی
خرقه تصوف را دریافت کرد و از آن پس ، خود وی به صورت یک پیر تصوف در
آمد .

در آن زمان حلاج شناخت کافی از زندگانی پس از مرگ داشت ، وی معتقد
بود که فنا و بقا ، متعاقب یکدیگرند ، به این ترتیب که انسان می میرد . اما در خدا
و ابدیت ، جریان می یابد . به نظر حلاج ، مرگ ، نیستی و نابودی مطلق نبود .
بلکه به عقیده او ، مرگ یک استحاله و دگرگون شدن حالت روحی ، در بشر بود و
این اعتقاد خود را نیز به همگان اظهار نمود .

گرچه حلاج از نظر فکری و عقیدتی ، برخی از اصول و عقاید آن زمان را
نادیده گرفته بود . ولی از نوشته ها ، بخصوص اشعار وی ، چنین بر می آید که او
همیشه در صدد جستجوی خداوند یکتا و رسیدن به حق تعالی بوده است ، وی

به دنبال حقیقت و اصلی بود که توسط آن بتواند وجود خود را بشناسد و کامل نماید، او در تمام زمان و در همه جا، از خداوند یکتا سخن می گفت و در عالم و خلقت، نیرو و قدرتی را مافوق آن نمی شناخت و غیر از خدا، بر هیچ بنده ای سرفرود نیاورد. چون نور حق را در وجود خویش مشاهده کرده بود و می دانست که عالم را خدایی هست که از تمام موجودات آن برتر است و به این امر مؤمن بود که تنها خداوند یکتا است که صاحب تمام صفات محسنه و کمالات عالم می باشد و تمام بندگان وی از چنین صفات کاملی مبرا هستند و بهترین بندگان وی، ذره ای از محسنات خدایی در آن متجلی شده که در بین همگان، برتر و سرور شده اند و هر قدر که خداوند صاحب کمال و صفات می باشد، بندگان وی در هر درجه ای که باشند، ذره ای از این صفات نصیب آنها گردیده است و خداوندی را که او می شناخت، در تمام عالم مکان داشت و هیچ محل بخصوصی را مختص ذات وجود وی نمی دانست.

فردی می تواند خدای خود را بشناسد و به ذره ای از عظمت و بزرگواری های خالق دست یابد که در تمام عمر خود فقط به وی بیاندیشد، وگرنه شخصی که غیر از خداوند یکتا بر دیگری فکر کند، از خدای خویش فاصله می گیرد و در نتیجه از خود بیگانه می شود، یعنی فاصله ای بین خود و ذات اصلی خویش، به وجود می آورد و به سهولت نمی تواند اصل ذات خویش را احساس و یا لمس عقلی نماید.

حلاج که نور الهی قلب وی را کاملاً روشن کرده بود و غیر از او به هیچ چیز دیگر نمی اندیشید، از همان دوران جوانی، دارای حالت روحی خارق العاده ای بود و به این دلیل از همان عنفوان جوانی، فروغ علم، گستاخی، رُک گویی و... از سیمای وی هویدا بود و بخاطر سخن های بی پروایی که در هر محیطی بیان می کرد، از طرف دشمنان و عده ای از زاهد نمایان کوه فکر و بی سواد که غیر از

ماده حیات به چیز دیگری نمی اندیشیدند ، به عنوان خداشناس و کافر معرفی می شد .

حلاج در سن ۲۶ سالگی ، عازم مکه معظمه شد . دوستان و پیروان فراوانی در این سفر او را یاری کردند و زمانی که به مکه رسیدند ، « یعقوب نهر جوری » او را به بی دینی و خداشناسی ، منسوب کرد و افکار عده زیادی از متعصبین مذهبی را بر علیه او برانگیخت . اما حلاج به گفته های او توجهی نکرد و در زمان مراجعت به اهواز به تبلیغ حق در بین مردم مشغول شد و با گروه بسیاری از صوفیان ناآگاه و زاهد های ریایی ، به صورت رسمی و علنی ، به مخالفت برخاست و در هر جایی که می رفت ، آنها را به عنوان افرادی خداشناس معرفی می کرد . حلاج کتاب تمام ادیان را مطالعه کرده بود و اطلاعات وسیعی از متن آنها داشت .

در آن زمان ، حلاج سعی داشت که ایدئولوژی جدیدتری را بر مبنای خواست های خود و اطرافیانش بر پایه یکتاپرستی به وجود آورد و این نظریه در اکثر اشعار وی به چشم می خورد . در کتاب اشعار الحلاج قطعه ۵۰ ، شعری سروده که مضمون آن به شرح زیر است .

به تمام دین ها آگاهی یافتم و به سختی تمام آنها را مطالعه کردم و در تمامی آنها دریافتم که در جهان یک اصل وجود دارد که دارای شاخه های فراوانی می باشد ، لذا بهتر است که از کسی خواسته نشود ، دینی را انتخاب کند . چون امکان دارد که پذیرفتن هر دینی موجب گردد که آن فرد از اصل اصلی خود ، دور شود .

یکی دیگر از نظریات حلاج این بود که می گفت برای شناخت حقیقت و رهایی از بند باید از آسمان ها چشم پوشید و آن را در وجود خویش بجوئیم . چون از خودشناسی به شناخت اصل خود می رسیم و هر کسی که در جسم و

جان رخنه می نماید ، مستوجب زیارت و ستودن است .
 حلاج پس از مدتی که به اهواز مراجعت کرد ، توسط زکریای رازی ، با دانشمندان مهم آن زمان ملاقات کرد و بدین وسیله با فلسفه یونان آشنایی یافت .
 نظر به این که رازی فردی ماده پرست بود ، عقاید او تأثیراتی را در حلاج بجای گذارد و با شناختی که از خلقت داشت در حالت وی دگرگونی های خاصی به وجود آمد و در نتیجه خرقة صوفیان را از خود دور کرد و اظهار نمود که این رفتار و منش ، همگی نشانه نوعی تعلق خاطر و عادت به نوعی فراموشی از اصل ذاتی بشر است و این اعمال هستند که موجب سد راه و عدم رسیدن افراد بشر به حقیقت حیات می شوند . حلاج در آن زمان سعی نمود تا تمام اصول و سنت های قدیمی که او را از مردم دور کرده بودند ، لگد مال نماید و جهت آگاهی و شناخت حقایق در بین افراد جامعه ظاهر شود و مطالب مهمی را بر زبان آورد که در خور فهم و درک هر فرد عادی آن زمان باشد . او معاشرت های زیادی داشت و در نطق و سخن پروری از مهارتی خاص برخوردار بود و در اندک مدتی پیروان بسیاری اطراف او را گرفتند . چون به پیروان خود گفته بود که هر انسان سالم و آگاهی در زمان حیات خود ، می تواند به رسالت پیغمبری زمان خویش برسد و سپس می بایست به رسالت و مسئولیتی که به وی داده شده است ، عمل کند و بدین ترتیب به قدرت روحی پیروان خویش می افزود و به آنها شخصیت والایی می داد .

سر انجام با تبانی و توطئه فئودال های مذهبی و پشتیبانی حکومتی ، آنها حلاج را به خاطر اتهامات زیر به اعدام محکوم کردند :

- ۱- دعوی خدایی و نقض آراء و عقاید اجتماعی .
- ۲- عضویت در سازمان های مخفی وابسته به نهضت اشتراکی قرمطیان و تبلیغ عقاید آنها .

۳- بی احترامی به شعائر مذهبی و معارضه با کتاب آسمانی و تشویق و تحریک افراد به ویران کردن خانه کعبه .

۴- فعالیت های ضد دولتی و مخالفت با حکومت عباسی .

بعضی از دوستان سیاستمدار حلاج که با خلیفه نزدیک بودند از حلاج خواستند که افکار و عقاید خود را انکار کند و از خلیفه تقاضای عفو و بخشودگی نماید . اما حلاج سر سخنان در مقابل افکار و اعتقادات خود پافشاری می نمود . عده ای از وزراء سعی کردند تا از اجرای حکم اعدام حلاج جلوگیری نمایند و بر طبق منابع موجود ، مقتدر خلیفه عباسی ، نیز تمایل چندانی به کشتن حلاج نداشت . زیرا اولاً " تحت تأثیر شخصیت « انسان خدایی » حلاج قرار گرفته بود (در تاریخ طبری آمده است که در سال ۳۰۵ هجری ، گویا حلاج طوطی ولیعهد خلیفه را زنده کرده بود ، صفحه ۶۸۷۴) . ثانیاً ، از نفوذ اجتماعی - سیاسی حلاج در میان توده ها وحشت داشت . با این حال عناصر ارتجاعی و اربابان دین (و در رأس آنها ، حامد بن عباسی وزیر ، علی بن سهل نوبختی و ابو داود اصفهانی) برای اجرای حکم اعدام پافشاری و اصرار می کردند .

از منابع تاریخی چنین بر می آید که (حامد وزیر) وقتی از بی میلی خلیفه برای کشتن حلاج آگاه شد ، به خلیفه گفت : اگر حلاج را نکشیم ، انقلابی بزرگ روی خواهد داد . به هر حال روحانیون ، فئودال و درباریان فاسد ، موفق شدند که موافقت کتبی خلیفه را برای حکم اعدام حلاج ، به دست آورند .

تا قلم بر دست قَداری بُود لاجرم ، منصور ، برداری بُود حلاج را به عرصه جایگاه بردند . جمعی انبوه از مردم گرد هم آمدند که به شمار نبودند . فرمانده نگهبانان بر جلاد دستور داد تا ۱۰۰۰ تازیانه بر او بزنند که زده شد . اما حلاج آخ نگفت و بخشش نخواست (تاریخ طبری ، صفحه ۶۸۷۷

و نیز آثار الباقیه صفحه ۲۷۶) .

« عطار » در چگونگی شهادت حلاج روایتی شور انگیز و حماسی دارد
 پس دیگر باره « حسین » را بردند تا بکشند صد هزار آدمی گرد آمدند و او
 چشم از همه بر می گردانید و می گفت : حق ، حق ، حق ، انالحق^۱ پس در راه که
 می رفت - دست اندازان و عیار وار می رفت . با سیزده بند گران ، گفتند : این
 خرامیدن چیست ؟ گفت : زیرا که به قتل گاه می روم .

.... چون به زیر طاقش بردند (به بازار الطاق)^۲ پای بر نردبان نهاد ، گفتند :

حال چیست ؟

گفت : معراج مردان ، بر سردار است (تذکره الاولیاء - صفحه ۵۹۲) .

.... پس دستش را جدا کردند ، خنده ای بزد ، گفتند : خنده چیست ؟ گفت :
 دست از آدمی بسته ، جدا کردن آسان است ... پس دو دست بریده خون آلود بر
 روی در مالید و روی و ساعد را خون آلود کرد گفتند : چرا کردی ؟
 گفت : خون بسیار از من رفت ، دانم که رویم زرد شده باشد ، شما پندارید که
 زردی روی من از ترس است ، خون بر روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی
 باشم که گلگونه مردان خون ایشان است .

.... پس چشم هایش برکنندند قیامتی از خلق برخاست ... (تذکره الاولیاء -
 صفحه ۵۹۳) و در این میان ، شورشیان چندین ساختمان و دکان را به آتش
 کشیدند (قوس زندگی - صفحه ۴۸) و سر به طغیان برداشتند ... زبانش را بریدند
 و در شامگاه بود که سرش را بریدند ، حلاج در میان سر بریدن ، تبسمی کرد و
 جان داد روز دیگر گفتند : این فتنه بیش از آن خواهد بود که در حال حیات
 او پس حلاج را سوختند و خاکسترش را بر دجله ریختند (تذکره الاولیاء -

۱ - انالحق حلاج بر این بود که من از حقم و از او جدا نیستم .

۲ - محلی که چوبه دار در آنجا قرار دارد .

صفحه ۵۹۳) (۰

در کتاب «بزرگان فلسفه - صفحه ۱۶۵» آمده است، شاگردان حلاج پس از مرگ او جنازه اش را از دژخیمان، طلب کردند تا به خاک بسپارند... اما وقتی پارچه ای را که بر روی جسد او کشیده بودند برداشتند، در زیر آن پارچه جز دسته ای گل سرخ، نیافتند... دژخیمان، دسته گل را بسوختند و خاکسترش را به باد دادند... و اینچنین شد که حلاج نیز به تبار شهیدان حق پیوست.

حلاج در آن زمان به شناخت ذات وجود خویش پی برده بود و می دانست که او ذره ای از خالق خویش است و ذره اگر شناخت کافی از اصل خود داشته باشد، از آن جدا نیست. علاوه بر این شناخت ها، او از تاریخ انقلاب ها و نهضت های خلق خویش به خوبی آگاهی داشت و از درد و زجر و غم مردم ستمدیده ای که تحت تسلط و اعمال خلاف حکام خون آشام آن زمان، به جان آمده بودند، خبر داشت و برای مبارزه با آنها شیوه خداشناسی را به گونه ای جدیدتر ارائه نموده بود تا این که افراد خداجو را گرد خویش جمع کند و بتواند بر افرادی که در تحت لوای خداشناسی، به مردم آزاری و خوش گذرانی و... مشغول بودند، بتازد و دین حق را در آن منطقه حکمفرما کند. چون کسی که از حقایق حیات و عالم پس از مرگ و وجود خداوند یکتا در این جهان خاکی آگاهی کامل یافت، از هیچ نیرویی وحشت ندارد و با جان و دل در سطح مقدرات خویش، درصدد شناساندن حقایق حیات به دیگران بر می آید. حلاج هم یکی از افرادی بود که قصد داشت مردم را به خودشناسی که نهایت آن خداشناسی می باشد، وادارد تا هر فردی با شگفتی هایی که خداوند متعال در ذات وجودی وی به کار برده است، بتواند به خداشناسی واقعی برسد.

حلاج با ایده «انسان خدایی» و ارزش بخشیدن به نیروی ذاتی که از طرف خداوند متعال به عنوان نیروهای نهان به انسان های روی زمین داده شده است،

تأکید می کرد و قصد داشت به تمام افراد بشر این حقیقت را بفهماند که قدرت خدایی، برخی از نیرو و قدرت هایی است که در انسان های وارسته دیده می شوند و انسان های مترقی و والا هستند که می توانند جلوه گاهی از قدرت خداوند متعال بر روی این کره خاکی باشند و اصل قدرت هستی نیز از جوهر و انرژی همین انسان های ویژه به وجود می آید.

زمانی که فردی را به طور ظالمانه می کشند و از نظر ظاهری او را از بین می برند، در آینده ای نه چندان دور، روح وی برای تکامل های مجدد، عوالم حیات مادی را سیر می کند و به گونه ای جدیدتر و پربارتر از گذشته، نظریات قبلی خویش را به نام شخص دیگری دنبال می کند، تا رسالت حقیقی ای را که از طرف خداوند متعال بر وی گمارده شده است، خود او به پایان برساند و پس از آن به ذات اصلی خویش که همان اصل انرژی و روح اعظم کائنات است، بازگردد. باید این واقعیت را پذیرفت که حقیقتی را در گلو خفه کردن، چاره کار نیست، بلکه شناسانیدن و درک و فهم و تشخیص آن حقیقت چاره آن کار می باشد و چنانچه فردی از اصل حقیقت هیچگونه آگاهی نداشته باشد، نادان است. شخصی که از یک واقعیت و حقیقت اطلاع کامل دارد، ولی همیشه به دلایل مختلف در صدد رد و یا انکار آن بر می آید، در نزد خداوند گناهکار و نزد خلق خدا، تبهکار است.

در کتاب تاریخ طبری صفحه ۳۵۷ آمده است، ... بعد از مرگ حلاج، توده های مردم شایع کردند، هنگامی که می خواستند حلاج را بکشند، وی به یارانش گفت: این واقعه شما را بیمناک نکند، زیرا که من پس از یک ماه به نزد شما، باز خواهم گشت ... و زمانی که به تاریخ می نگریم، متوجه می شویم که خلافت عباسیان پس از مدتی کوتاه منقرض می شود و افراد دیگری جانشین آن حکومت مقتدر و ستم پیشه می گردند.

حلاج

من کوس انا الحق را ، از روح و روان گویم
 چون حرف حقیقت را ، بی پرده ، عیان گویم
 بشنو سخن جان را ، ای خفته صد ساله
 گفتار حکیمی را ، بر خلق جهان گویم
 او حرف انا الحق را ، از گفته جانان گفت
 گفتا سخن حق را ، از ریشه جان گویم
 او عنصر روحی را ، بر جمله عیان بنمود
 گفتا ، نه ز تن باشد از روح و روان گویم
 از وحشت جان دادن ، ترسی ندهم بر دل
 این حرف حقیقت را ، از پیر مغان گویم
 ای کافر بد اندیش ، غافل شده ای ، از خویش
 یک دم چو به خود آیی ، دانی که چسان گویم
 آن واعظ روشندل ، هر ذره به جان بیند
 تو مرده بیداری ، گر چه به زیان گویم
 روح من و روح وی ، از عالم ربانی
 این تن پی فرمان است ، بر پیر و جوان گویم
 جان من و جان حق ، وصل از سحر هستی
 تو تن به جهان بینی ، من اصل نشان گویم
 گر خفته و خاموشی ، خورشید درخشانم
 من این خلل هستی ، دیدم که چنان گویم

تو کوردلی ، من تن ، با دیده دل بینم
 این قدرت ربانی ، بر جمله کسان گویم
 گر ابله دورانی ، تن را بده بر داری
 در حلقه جان دادن ، کی وحشت آن گویم
 غافل به جهان چندی ، خود بسته به یک بندی
 جانم بیستان ، بینی ، با روح و روان گویم
 من ذره آفاقم ، تو غافل از این حکمت
 ار غافل خود هستی ، من کی به زیان گویم
 اجزاء جهان جزئی ، از خالق رحمانند
 من هم ز همان اصلم ، بر خرد و کلان گویم
 رهبر ، بنگر تن را ، در لحظه جان دادن
 بر ، دار فنا حتما ، حق را به زبان گویم

نقش ارواح در هدف خلقت

زمانی که به زندگی مادی حیات بشر می‌نگریم به وضوح در می‌یابیم که تمام حالت‌های مادی وی جزئی از طبیعت است، چون جسم مادی یا ظاهری وی از ماده مطلق به وجود آمده که تمام ذرات آن ماده به گونه‌ای مربوط به طبیعت می‌باشند، ولی از سوی دیگر در ذات وی نیرو و قدرت دیگری بکار برده شده که از جنس مجرد است و این ذات، روح و روان را شامل می‌شود، نظر به این که جسم مادی از عناصر مختلف طبیعت به وجود آمده است، پس از مدتی ادامه حیات و همزیستی با روح، مجبور به فنا می‌باشد و زمانی که نیستی و نابودی این جسم مادی فرامی‌رسد، در اثر مرور زمان به عناصر اولیه تشکیل دهنده خود تبدیل می‌گردد و مجدداً به همان عناصر محیطی خود مراجعت می‌کند و در این موقع از روح مجرد جدا می‌گردد، یعنی این ماده‌ای که روزی از طبیعت جدا شده بود و در اثر مجاورت با روح و ادامه حیات خود، صاحب خو، خصلت و طبیعت جداگانه‌ای شده بود، مجدداً به همان ذات اولیه خود که همان حالت طبیعی عالم است، مراجعت می‌کند و در اثر این فعل و انفعالات، هیچگونه تغییری در حالت و چگونگی و وزن طبیعت به وجود نمی‌آید، اما روح که به صورت مجرد و از عالم دیگر بر این جسم مسلط شده بود، پس از نابودی جسم مادی، مسیر اصلی خویش را پیش می‌گیرد و به سوی هدف نهایی که همان اصل تکاملی در خلقت او است، بر می‌گردد و در این مسیر ناراحتی‌های فراوانی را

تحمل می کند، تا این که بتواند در مسیر تکاملی خویش موفق شود و به ذات اولیه خود که همان عقل کل عالم هستی یا روح اعظم کائنات است، مراجعت نماید. روحی که برای بازگشت به اصل خود عزم سفر می کند، به دلیل عدم شناخت و تکامل های لازم در همان مرحله اولیه نمی تواند خود را به صورت روح پاک و مطلق در آورد و به سوی ذات اولیه خویش پیش برود. هر روحی که از جسم مادی جدا می شود، نسبت به اعمال و رفتاری که در زمان همزیستی با جسم مادی انجام داده است، از نظر خلقت دارای مقام و مرتبت خاصی می باشد و زمانی می تواند به سوی اصل خود بازگردد که در نهایت پاکی قرار گرفته باشد و به درستی و خلوص کامل دست یابد. در غیر این صورت، آنقدر در دایره خلقت برای بازیافتن خو و خصلت الهی باقی می ماند و با ماده ترکیب می شود و زندگی می کند تا تکامل خود را به پایان برساند.

بازگشت هر ذاتی به اصل خویش یک امر طبیعی و حتمی است و حرکت روح برای رسیدن به اصل خود نیز خارج از این قاعده نیست، لذا روح به طور حتم و اجبار می بایست روزی به اصل خود بازگردد و نهایت مسیر این اجبار، در تکامل روحی قرار دارد، نه در مرگ جسم مادی افراد بشر.

سراسر سیر تطور و تکامل را که از وجود ذره در طبیعت آغاز می شود و در وجود روح متعالی پایان می یابد، نهایت هدف خلقت می توان گفت. چون همانگونه که می دانیم، تمام ذرات عالم، در اثر نیرو و انرژی و قدرت خلقت، به گردش در می آیند و این زمین، ماه، خورشید، ستارگان و سیاراتی را که مشاهده می نمائیم، تمام آنها از ذرات فراوانی به وجود آمده اند و مجموع ذرات هستند که این عالم و کائنات و... را به وجود آورده اند. تمامی ذرات در عالم هستی برای ادامه حیات خود، نیاز به انرژی لازم و کافی دارند، تا این که در مسیرهایی که خلقت از روز ازل برای آنها تعیین کرده است، به گردش در آیند و از آن خارج

نشوند و یا حرکت و سرعت و مسیر خود را در ادامه حیات تغییر ندهند، لذا می بایست برای استمرار این حرکات، نیرویی به طور دائم و یکنواخت، به تمام ذرات عالم از طریق انرژی کل عالم هستی بتابد تا تمام نظم و انطباق از پیش تعیین شده خلقت، وضعیت ثابت خود را حفظ کند.

امروزه بشر با اطلاعات و دانشی که از نظر علمی به دست آورده، به این حقیقت رسیده است که هر واحد یا منبع و مخزن و ... ای که انرژی از خود تولید می کند، برای ثابت ماندن قدرت یکنواخت و بقای دائم و ثابت خود، نیاز به همان مقدار انرژی ای دارد که به طور مستمر آن را از دست می دهد، تا این که آن منبع انرژی بتواند حالت و قدرت یکنواخت خویش را همچنان حفظ کند و خللی در چگونگی حالت قدرت و انرژی آن به وجود نیاید.

برای ادامه بحثی که بعداً پیش می آید و خوانندگان بتوانند بهتر متوجه شوند و قدرت شناخت، درک، تجزیه و تحلیل مفاهیم آن را بیشتر داشته باشند، بهتر است که در مرحله نخست در مورد نقش ارواح در سطح کره خاکی و در نهایت، رسیدن آنها به عالم ارواح، مطالبی بیان گردد و سپس به نتیجه کامل این مبحث پردازم.

نقش ارواح در زندگی افراد بشر معمولاً به صورت های مختلف مشاهده می شوند که هر یک از آنها دارای حالت های خاصی می باشند که ذیلاً به شرح مختصری درباره آنها می پردازم.

۱- روح خود شخص: همانگونه که در اول این مبحث بیان گردید، هر فردی دارای جسم مادی و روح می باشد که جسم از عالم ماده یا طبیعت به وجود آمده و بعد از جدایی از روح مجبور به فنا است و پس از مدتی به ذات اولیه خود که همان مواد و عناصر تشکیل دهنده آن می باشند، تبدیل می گردد.

بخش دوم آن روح است که به گونه ای از عالم کبریایی، این وجود مادی را

تحت تسلط خود دارد و پس از فنای جسم مادی به سوی تکامل ابدی خویش حرکت می نماید .

هر فردی که در زمان حیات مادی دارای روح نباشد ، جسد است ، لذا زمانی که فردی را در جامعه مشاهده می نمائید و با وی تماس حاصل می کنید ، در اصل با روح او تماس برقرار کرده اید ، وگرنه جسم مادی به تنهایی ، هیچ قدرتی از خود ندارد و هرگز نمی توان با آن تماس برقرار کرد . اگر فردی در مورد وجود روح خود شناختی داشته باشد ، به مراتب بهتر از اشخاصی که از وجود آن در کالبد مادی خود هیچگونه اطلاعی ندارند ولی می توانند با آن تماس برقرار کنند و حرکات و اعمال و شواهدی را به صورت عینی یا ذهنی ، از آن ببینند .

زمانی که فردی بتواند تا حدی بر ضمیر ناخودآگاه خویش تسلط یابد و از قدرت های آن بهره مند شود ، به سادگی می تواند با روح خود تماس هایی را به صورت کتبی یا الهامی و... برقرار کند و اطلاعاتی را که در ضمیر ناخودآگاه شخصی خویش ، از سال ها قبل بایگانی نموده ، دریافت دارد . اکثر مدیوم هایی که در تماس های روحی شرکت می کنند ، سعی دارند که با ارواح خارج از جسم مادی خویش تماس برقرار کنند . ولی اکثریت قریب به اتفاق آنها نمی دانند که با روح خودشان در تماس هستند و چنین تصور می کنند که با یک عمل یا علم بسیار ساده و مقدماتی توانسته اند با ارواح پاکی که در طبقات روحی بالا قرار دارند ، تماس برقرار کنند و به همین علت هم ، اغلب این افراد ، پس از برقراری چندین تماس روحی ، به علت کمبود ظرفیت های عقلی و روانی از خود بی خود می شوند و غرور و نخوت سراپای آنها را به گونه ای می گیرد و در این حال خود را در ردیف اوصیا و اولیاء تصور می کنند . در صورتی که اگر این افراد دارای شناخت های علوم روحی بودند و از علم روحی و... چیزی کم نداشتند ، محققا "تابع احساسات ، غرور ، خودخواهی و... نمی شدند و در نهایت از جلد

خود بیرون نمی آمدند و یا این که با برخی از اعمال و حرکات نادرست خود موجب آزار و ناراحتی و حتی گمراهی دیگران نمی شدند . روزی در مجلسی شرکت داشتم که در آن جمع گروه کثیری از ادبا، نویسندگان، پزشکان و... وجود داشتند، در بین آنها، خانمی خود را مدیوم حلولی معرفی کرده بود که متأسفانه نظریات و اظهارات وی مورد تأیید چند تن از افرادی که در آن جلسه، خویش را روح شناس معرفی کرده بودند و برای سرگرمی خود و یا دیگران اعمال بسیار ناشایست و خلاف اصول علم روحی را انجام می دادند، حضور داشت . در آن جلسه از خانمی که به اصطلاح مدیوم حلولی آن گروه بود و گویا همیشه برای سرگرمی خود و آن جمع چنین اعمال کودکانه ای را انجام می داد، خواسته شد که در کنار میزی بنشیند و روح حاضر در بدن او حلول کند و سپس از روح حلول کرده توسط آن روح شناس نمایشی، سئوالاتی شود . آن خانم گفته آنان را پذیرفت و به کنار میز آمد و دو دستش را روی میز گذارد و چشم های خود را به کف اطاق دوخت و پس از اندک مدتی اظهار داشت: روح در بدن من حلول کرده و اگر سئوالاتی دارید از من پرسید تا جواب دهم .

در بین حضار، خانمی وجود داشت که چند روز قبل از تشکیل آن جلسه، به دفتر کار من آمده بود و اظهار داشت، روحی در بدن من حلول کرده و در برخی از مواقع با من حرف می زند و گاهی خواست هایی دارد که باید آنها را انجام دهم . پس از انجام آزمایش های مختلف روحی، به وی گفتم که هیچ روحی در بدن او حلول نکرده و فقط به دلیل برقراری تماس های روحی، با ضمیر ناخودآگاه و روح خودش در تماس می باشد و در این مورد حالت دوگانگی خاصی به وی دست داده و اگر بخواهد این حالت دوگانگی خود را از دست بدهد و حالت طبیعی و عادی خویش را به دست آورد، می بایست چند جلسه مورد معالجه روحی قرار گیرد، تا این که از آن حالت دوگانگی خارج گردد و به حالت اولیه

خود در آید و از وسوسه روح و ضمیر ناخودآگاه خویش آسوده شود . (زمانی که افراد ناآگاه و ترسو ، تماس هایی را با ارواح برقرار می کنند ، اگر توانسته باشند تماس حقیقی بگیرند ، پس از پایان جلسه ، روحی که در آن جلسه حضور یافته و تماس هایی برقرار کرده بود ، به طور یقین از محیط خارج می شود و به سراغ زندگانی روحی خود در عوالم یا جهان های روحی می رود . ولی این اشخاص به دلیل عدم آگاهی و دانش روحی مدت های مدیدی تحت تأثیر عوامل درونی خویش قرار می گیرند و بر این باورند که آن روح همیشه با آنها در تماس است . در نتیجه حالت های بخصوصی به آنان دست می دهد . یعنی ضمیر ناخودآگاه این افراد در چنین مواردی تسلط بر ضمیر آگاه پیدا می کند و موجب وسوسه و ناراحتی این ضمیر می گردد . در این زمان تنها راه معالجه آنها ، سرکوب کردن قدرت های ضمیر ناخودآگاه و بیدار کردن مجدد ضمیر آگاه می باشد ، تا این اشخاص روح زده بتوانند به حالت عادی خود بازگردند ، در غیر این صورت عواقب بدی مانند : انواع جنون ها تا مرز دیوانگی مطلق در انتظار آنها خواهد بود ، به همین دلیل هم از خوانندگان و تماس گیرندگان روحی می خواهیم که بدون شناخت و علم کافی ، هرگز مبادرت به اخذ تماس های روحی ننمایند و چنانچه تماسی برقرار شد ، پس از مدتی تماس های خود را قطع کنند تا بتوانند بعد از کسب علم و آگاهی در مورد قدرت و وجود روح ، در مواقع ضروری با ارواح تماس حاصل نمایند و آسیبی متوجه حالت های روحی آنان نگردد . ضمن این که در تماس های روحی ، همیشه می بایست هدف خاصی وجود داشته باشد و انجام این عمل را به عنوان کارهای نمایشی مانند : هیپنوتیزم و... نباید انجام داد . چون در غیر این صورت ، عواقب بدی در انتظار افراد ناآگاه خواهد بود که گاهی اتفاق می افتد هرگز امیدی به مداوای آنها نخواهد بود .) ولی آن خانم اصرار زیادی داشت که ارواح زیادی با وی در تماس هستند و گوئی وجود چنین

حالتی را جزو افتخارات ، کبر و غرور و ... خود می دانست و در آن زمان به گفته های من توجه چندانی نکرد .

روزی که من به آن جلسه رفته بودم ، آن خانم را هم در جمع افراد این جلسه که بالغ بر یک صد نفر بودند ، مشاهده کردم که آمده بود تا روح شناسان ، روحی را که در بدن این خانم حلول کرده بود ، از جسم وی خارج کنند تا مجدداً آرامش روحی خود را بازیابد .

در این موقع آن خانم اولی برای حلول روح در جسمش ، به کنار میز رفت و پس از چند لحظه به قول خودش روح در جسمش حلول کرد و سپس از طرف روح حلول کرده اظهار نمود : « اگر سؤال دارید از من پرسید ؟ » . در آن زمان وی آرام در کنار میز نشسته بود و سپس روح شناسان آن جلسه ، از خانمی که اظهار کرده بود ، مدت ها است روحی در بدن وی حلول کرده و از جسمش خارج نمی شود ، خواستند که به کنار آن میز برود . در این موقع تعدادی از آن روح شناسان و مدیوم ها در کنار آن میز نشستند . (من « نویسنده » دارای حالتی هستم که توسط روح محافظ و نگهبان خود ، گاهی که لازم باشد می توانم قدرت شنوایی و یا بینایی را برای مدتی توسط نیروی ارواح کسب کنم و حقایقی را با دو چشم تن مشاهده نمایم) مدیوم حلولی همچنان کنار میز نشسته و چشمان خود را نیز بسته بود ، به این خانمی که معتقد بود روح از مدت ها قبل در بدن وی حلول کرده است ، گفت که روحی در بدن تو است ، من او را می بینم و در حال حاضر در بالای سر و سمت چپ تو ایستاده و از او می خواهم که از جسم تو خارج شود . مدیوم دوم (فردی که مدت ها است روح در بدنش حلول کرده بود) در پاسخ ، از طرف روح حلول کرده گفت : نه ، من خارج نمی شوم . مدیوم اول دوباره گفت : خواهش می کنم از بدن این خانم خارج شو . مدیوم دوم ، مجدداً پاسخ داد ، نه بجان تو خارج نمی شوم . مدیوم اول دوباره از روح خواست که

خواهش می‌کنم خارج شو و این خانم را آزار نده . چون مدت ها است که از این عمل شما ناراحت می‌باشد .

مدیوم دوم ، اظهار داشت : نه جای من خوب است و این خانم مدیوم خوبی است و من از جسم او خارج نمی‌شوم . این گفت و شنودهای روحی دو مدیوم حلولی نمایشی ، حدود ده دقیقه ادامه داشت . در یکی از جواب ها مدیوم دوم گفت آن آقایی که در دفتر کارش اظهار داشت ، روحی در بدن من حلول نکرده ، باید شاهد این حقیقت باشد و ببیند که در حال حاضر روح دیگری در بدن من حلول کرده و مشاهده می‌کند که چه گفت و شنودهایی در بین این دو روح در جریان می‌باشد (منظور مدیوم دوم با شخص من بود ، چون من در دفترم به وی گفتم که در بدن وی ، روحی غیر از روح خودش وجود ندارد و این حقایق را در مقابل شوهر و چند نفر دیگر از اقوامش گفته بودم که موجب ناراحتی و کسر شأن وی شده بود که چرا من گفته ام روح دیگری در بدن وی حلول نکرده و این حرکات و فعل و انفعالات او مربوط به روح خودش است) . در این زمان من از روح نگهبان و محافظ خود خواستم که قدرت بینائی را برای مدتی کوتاه به من عنایت کنند تا این که از نظر عینی هم مطمئن شوم که روح خارجی دیگری در بدن این دو مدیوم وجود ندارد . پس از مدتی که حالت مخصوص در من به وجود آمد ، هر چه به وجود این دو مدیوم و اطراف آنها نگریستم ، روحی را مشاهده نکردم که در کالبد مدیوم اول یا دوم حلول کرده باشد .

پس از این که اعمال مدیوم و روان پژوهان آزمایشی خاتمه یافت ، من در کنار آن میز نشستم و از همگی خواستم که اطراف آن میز را ترک کنند و نظر به این که برای اولین بار بود به آن جلسه رفته بودم و شناختی نسبت به مدیوم های حاضر در آن جلسه نداشتم و از طرفی هم قصد داشتم ، برای انتخاب مدیوم وقت خود و دیگران را ضایع ننمایم . لذا از فردی که مرا به آن جلسه دعوت کرده بود ،

خواستم تا یک نفر از مدیوم هائی را که در جلسه حضور دارند، به من معرفی کند تا این که توسط آن مدیوم به اثبات برسانم که در بدن هیچ یک از این دو مدیوم روحی غیر از روح خودشان وجود ندارد. آن آقا دختر خودش را که تقریباً از قدرت مدیومی خوبی برخوردار بود، معرفی کرد. دختر در کنار میز و نزدیک من نشست. با نگاهی او را خوابانیدم و در حالت بیهوشی، اعمال و حرکاتی را بدون اراده با دست، سر و گردن خود انجام داد که خواب بودن او به همگان ثابت شد. در این زمان سعی نمودم که وی نوعی برون فکنی انجام دهد و روحش برای مدتی از جسمش خارج شود و ارواحی را که غیر از روح افراد زنده در این جلسه حضور دارند، شناسایی کند. متأسفانه آن دختر نتوانست عمل برون فکنی روحی را به طور کامل انجام دهد. در نتیجه از مدیوم دیگری کمک گرفتم و او را خوابانیدم. او هم دارای چنین قدرتی نبود. ولی قدرت مدیومی دختر دوم به مراتب بیشتر از مدیوم اولی بود. زمانی که متوجه شدم این مدیوم ها قدرت برون فکنی ندارند، در این موقع تصمیم گرفتم دست به یک عمل فیزیکی و روحی دیگری که ثابت کند روحی غیر از روح خود آن شخص در بدنش وجود ندارد، بزنم. لذا از آن خانم مدیوم دومی که اظهار نموده بود، مدت ها است روحی در بدنش حلول کرده، خواستم کنار مدیومی که من خوابانیده ام، بیاید و دست راست خود را روی سر مدیوم به خواب رفته و دست چپش را روی شانه چپ او بگذارد. پس از این که او این عمل را انجام داد (مدیوم همچنان در خواب عمیقی قرار داشت) به او گفتم، اگر روح دیگری در بدنت وجود دارد، از او بخواه به بدن تو قدرت دهد، تا این که بتوانی دست خود را از روی سر مدیومی که در خواب است برداری. چون روح و جسم تو این قدرت را ندارند و شخصاً نمی توانی دست خود را از سر مدیوم برداری مگر این که یک نیروی خارجی شما را یاری نماید. در همین حال خانم حلولی نمایشی به هیجان آمده بود و

سعی داشت دست خود را از روی سر مدیوم بردارد ، هر چه سعی کرد موفق به انجام این عمل نشد ، پس از چند لحظه که وضع را چنین دید به وحشت افتاد و شروع به فریاد زدن کرد و آنقدر جیغ زد که تمام آن روح شناسان و مدیوم هایی که در آن جلسه حضور داشتند ، نگران شدند ، آن خانم مدیوم سخت ترسیده بود و داد و فریاد بسیاری نمود ، ولی موفق نشد که کوچکترین حرکتی به دست خود که روی سر مدیوم به خواب رفته بود ، بدهد ، (در این زمان حال چند تن از مدیوم های حقیقی و موج گیرهای قوی ، در آن جلسه دگرگون شده بود و روح شناسان نمایشی ، در حال مداوا و به حال آوردن آنها بودند) در همین حین وحشت همه جا را فرا گرفته بود و آن خانم حلولی بسیار مضطرب بود ، به وی گفتم آیا مشاهده نمودی که هیچ روح دیگری در جسم تو وجود ندارد و من در این لحظه یک فوت به سمت دست شما می کنم ، پس از آن می توانی بدون هیچگونه درد و ناراحتی ، دست خود را از روی سر مدیوم برداری ، در آن لحظه مدیوم هایی که تحت تأثیر امواج محیط قرار گرفته بودند ، از خواب برمی خیزند و تمام آنها و موج گیرهایی که حالشان در جلسه دگرگون شده است ، بهبودی خود را باز می یابند ، سپس چنین کردم ، آرامش و سکوت مطلوبی پس از آن همه اضطراب و داد و فریادها ، بر آن جلسه حکمفرما شد و آن خانم مدیوم حلولی فوراً از کنار من دور شد و دیگر او را ندیدم .

در اکثر مواقع ، روح خود افراد با همراهی ضمیر ناخودآگاه ، شرارت هایی را انجام می دهد و دوگانگی هایی را در جسم مادی و ذهن آنان به وجود می آورد که موجب تغییر حالت و ناباوری هایی در اشخاص ناآگاه و کم دانش می شود . زمانی که چنین حالت هایی در برخی از افراد ناآگاه به وجود می آید ، به آنها نوعی دوگانگی دست می دهد که می بایست فوراً تماس های روحی خود را قطع کنند و در هیچ یک از جلسات روحی که امواج زیادی در آنجا وجود دارد ،

شرکت نمایند و برای کسب انرژی های از دست داده ، به افراد متخصص مراجعه کنند . چون این افراد با انجام اعمال ناصحیح تمام انرژی های مثبت خود را از دست داده اند ، نیاز به مداوای روحی دارند تا با یک سری از امواج ، بتوانند نیروی از دست داده خود را مجدداً کسب و به زندگانی عادی خویش بازگردند ، (در صورت بروز دوگانگی های روحی برای افراد ، مصرف داروهای مسکن و خواب آور ، تأثیر چندانی در بهبود آنها از خود بجای نخواهد گذارد) وگرنه مدت ها و حتی تا آخر عمر در حالت های نامطلوبی باقی می مانند .

فرد دیگری که تازگی شروع به خواندن چند جلد کتاب روحی نموده است ، توانسته به نیروهایی که در خارج از جسم مادی وجود دارند ، پی ببرد . یک روز به دفترم مراجعه کرد و اظهار داشت که قدرت جسمی وی ، تحت تأثیر یک نیروی مرموز و ناشناخته قرار گرفته و تصور می کند که این نیرو مربوط به ارواح باشد . از وی سؤال کردم ، این چه نیرویی است که در بدن تو وارد شده و موجب بروز پدیده هایی گردیده ؟ مشاهده کردم که دست راست وی که در کنار بدنش آویزان بود ، شروع به بالا آمدن به سمت صورتش نمود و گفت : من این نیرو را می گویم و در حال حاضر تحت تأثیر این نیرو قرار گرفته ام و دست من را به سمت بالا حرکت می دهد . به او گفتم دست خود را در همان نقطه نگاه دار و اجازه نده به سمت بالا برود . او چنین کرد . سپس از وی خواستم که دست خود را مانند قبل ، در کنار بدنش آویزان کند . زیرا این عملی را که وی انجام می دهد ، مربوط به هیچ روح خارجی نیست و ارتباط مستقیم با روح خودش دارد . پس از لحظه ای او گفته های من را انجام داد و دستش را در کنار بدنش آویخت و بدون حرکت باقی ماند . زمانی که از او خواستم از روحی که قدرت جسمی وی را در اختیار گرفته است ، بخواهد که مجدداً دست وی را بالا ببرد ، موفق به انجام این عمل نشد . زمانی که مشاهده شد مدیوم مطالبی را بیش از شناخت و قدرت های

روحی و معیارهای دانش روحی بیان می‌کند در همان موقع باید کلیه تماس‌های وی قطع گردد. چون اولاً، در چنین شرایطی مدیوم در شروع حالت دوگانگی است، یعنی به دلیل علم و دانش کم، تمام معیارهای تماس روحی را بر مبنای اعمال خود می‌سنجد و شناخت و تشخیص و درک و فهم وی، بین دانش‌های روحی و عملی که مرتکب می‌شود گم شده. ثانیاً، موجب گمراهی عده بسیاری از حضار جلسه می‌شود. چون افراد در چنین شرایطی نمی‌توانند بین حقیقت و گفته‌های او اختلاف بگذارند. ثانیاً، چنین جلساتی هرگز نمی‌تواند پربار و مفید واقع شوند و کسانی که در این نوع جلسات شرکت می‌کنند، هیچ سودی از نظر علوم روحی نمی‌توانند از آن ببرند. در اینجا باید یک حقیقت بیان گردد و آن این که در چنین حالت‌هایی، روحی وجود دارد که جسم مادی را در اختیار خود می‌گیرد و این روح غیر از روح خود شخص روح دیگری نیست. البته اثبات وجود چنین نیرویی از درک و شناخت همگان، بخصوص افراد ناآگاه و ماده‌پرست، که از فهم و درک شناخت روح بدورند، بسیار حائز اهمیت است. چون این قبیل افراد اظهار می‌دارند که بشر از ماده به وجود آمده و پس از گذشت دورانی کوتاه یا طولانی می‌میرد و جسم او تبدیل به مواد اولیه‌ای که روزی از آن به وجود آمده است، می‌شود و پس از مرگ هیچ آثاری از وی بجا نمی‌ماند و در بدن او، غیر از قدرت‌های جسم مادی و انرژی‌هایی که در اثر فعل و انفعالات ماده به وجود می‌آیند، نیرو یا قدرت دیگری وجود ندارد. زمانی برخی از انعکاسات ناشناخته در گروهی از افراد مشاهده می‌گردند و در این حالت نیرویی علاوه بر قدرت‌های جسم مادی خودنمایی می‌کند که این کنش و واکنش‌ها برای ماده پرستان، حقیقتی را روشن می‌نماید که در جسم مادی بشر غیر از نیروی ماده مطلق، عنصر دیگری هم وجود دارد که بودن آن باعث به حرکت در آمدن این جسم مادی می‌گردد و پس از این که جسم مادی نابود شد،

این قسمت از انرژی ذات وجود بشر برای همیشه، محو نمی شود و به نوعی دیگر زندگانی خود را ادامه می دهد و این عنصر و یا نیرو، چیزی غیر از روح نیست که پس از مرگ جسم مادی به ادامه حیات تکاملی خویش می پردازد.

۲- روح نگهبان: پس از مرگ جسم مادی، روح از بدن خارج می شود. گاهی این روح نسبت به اعمال و کردار و خواست های مادی و معنوی ای که در زمان حیات خود مرتکب شده است، برای مدت ها در عالم برزخ باقی می ماند، تا زمانی که به عقل روحی دست نیابد، در همین عالم باقی خواهد ماند. (کره خاکی، جزو عالم برزخ است و روح افراد شرور و ماده پرست، برای تحمل نمودن نوعی زجر و درد تا نابودی و از بین رفتن تمام تعلقات خاطرشان، در اطراف عالم خاکی باقی می مانند و در این زمان بارها سعی می کنند تا بتوانند مجدداً وارد جسم مادی خویش شوند و به دلبستگی های زمان حیات دست یابند. زمانی که تمام حرکات و اعمال خود را بی نتیجه تشخیص دادند، آنگاه به کمک ارواح مددکار به این حقیقت دست می یابند که مدت ها قبل آنها مرده اند و در حال حاضر روح آنها است که سعی دارد مجدداً به تعلقات خاطر زمان حیات خویش برسد. ارواح از این زمان به بعد است که به حقایق حیات مرگ واقف می شوند و اجباراً می بایست به جهان های روحی انتقال یابند و پس از مدتی که در آنجا باقی ماندند، به عقل روحی در حد اعمال خویش دست می یابند.

از لحظه ای که روح از جسم مادی جدا می شود تا زمانی که به این حالت، یعنی عقل کامل روحی دست می یابد از زمان برزخ ارواح می نامند. برای برخی از ارواح که در زمان حیات خویش به عوالم روحی و زندگانی پس از مرگ آشنایی داشتند و وابستگی چندانی هم به ماده و ماده پرستی نداشته اند، این زمان بیش از چند لحظه به طول نمی انجامد. ولی برای سایر ارواح این زمان متفاوت است و گاهی تا صدها سال طول می کشد. پس از این که ارواح به شناخت حقایق حیات

و عوالم پس از مرگی که به آن انتقال یافته اند، آشنا شدند، به نسبت اعمالشان، اجر یا زجر می بینند. در این مبحث سخن از ارواحی که متحمل عذاب و زجر می شوند نداریم و تنها از نحوه زندگی ارواحی صحبت می کنیم که به طبقات پائین جهان سوم انتقال یافته اند و با اعمال مثبت و خیری که می بایست در آنجا انجام دهند می توانند مقام و ارتقاء روحی به دست آورند و به طبقات بالاتر آن جهان انتقال یابند. یکی از راه های ارتقاء این ارواح به طبقات بالاتر جهان سوم حفاظت و مراقبت های مستمری است که بنا به حکم خلقت و فطرت روحی می بایست نسبت به برخی از افراد کرات خاکی انجام دهند و لحظه ای از دستوراتی که در کتاب سرنوشت افراد زنده تحریر و از زمان معینی توسط قدرت های روحی در کائنات به وی تحویل داده شده، کاهلی و سستی ننمایند تا این که بتوانند در زمان مشخصی، در بهشت به طبقات بالاتری ارتقاء یابند.

زمانی که نامی از ارواح نگهبان در کتاب ها برده می شود، اکثریت قریب به اتفاق مردم تصور می کنند، روحی که از طرف پروردگار به عنوان روح نگهبان برای نظارت در اعمال و رفتار شخصی تعیین شده همیشه همراه وی است و لحظه ای از او جدا نمی شود. در صورتی که حقیقت امر چنین نیست. برای درک این مطلب و چگونگی وابستگی امواج روح نگهبان، با جسم اثری افراد بشر باید به یک حالت خواب طبیعی اشاره کنم.

زمانی که شخصی به خواب طبیعی می رود و در حال رویا دیدن از آن سوی جهان و یا عوالم دیگر می باشد، به محض این که فرد دیگری بدن او را تکان دهد و یا نام او را صدا کند و بخواهد که او از خواب برخیزد، فوراً چشم های خود را می گشاید و بیدار می شود. اکثر افرادی که با چنین حالت هایی از خواب بیدار می شوند، نظر به این که در زمان رویا دیدن، از امواج اثری استفاده کرده اند، در مرحله نخست و اوایل بیدار شدن، محیط و اطراف خود را با تعجب می نگرند و

معمولاً " اندک زمانی طول می کشد تا این که به خود مسلط شوند . زمانی که فردی خواب است و در حال رویا دیدن می باشد ، طناب های نقره ای که رابط بین تن پوش و روح با جسم مادی هستند ، هزاران کیلومتر از جسم مادی فاصله دارند و در این حالت با یک صدا و یا حرکت جسم مادی ، فرکانس هایی که توسط طناب های نقره ای با جسم مادی برقرار می شوند ، این فرکانس های جدید به روح انتقال می یابند و روح پس از دریافت این امواج ، در یک لحظه خود را به جسم مادی می رساند و عکس العمل مورد نیاز را توسط جسم مادی انجام می دهد . رابطه روح نگهبان با جسم و روح بشر نیز چنین حالتی دارد ، یعنی روحی که مسئولیت حفاظت فردی را بر مبنای کتاب سرنوشت او در دست دارد ، یکی از امواج رشته های نقره ای خود را با محل اتصال یکی از رشته های نقره ای بین جسم و تن پوش فرد مورد نظر برقرار می کند . زمانی که روح یا جسم فرد مزبور احتیاج به کمک و نیازی که در ارتباط با وظیفه یا کتاب سرنوشت وی است دارد ، در صورتی که لازم ببیند خود را در یک لحظه از بهشت (جهان سوم) به محل مورد نیاز می رساند و یا توسط امواج مثبت و منفی ای که از همانجا به وجود می آورد ، او را تحت تأثیر آن امواج خود قرار می دهد و در مورد آن اتفاق یا سانحه ، عکس العمل لازم را انجام می دهد .

هر عملی را که فردی در زندگی خود انجام می دهد ، دارای امواجی است . برخی از این امواج مثبت و یا منفی و گروه دیگر هم خنثی و یا بی تفاوت می باشند . زمانی که ارواح نگهبان یک رشته از امواج خود را با امواج تن پوش فردی مرتبط می کنند ، در همان عالم حیات روحی خویش قادر هستند امواج مثبت و یا منفی ای را که در محیط برای آن شخص به وجود آمده است ، سوار بر امواج رشته های ارتباطی خود درک کنند ، لذا نیازی نیست تا برای هر اتفاقی از زندگی روحی خود دست بردارند و به عالم مادی سفر نمایند ، مگر این که در

برخی از شرایط خاص و خطرات مادی ای که به طور جدی فردی را تهدید می کند، در محل حاضر شوند و او را از آن مصیبت یا بلا، برهانند.

عمل این ارواح در حقیقت مانند وظیفه یک فرد نگهبان وظیفه شناس در عالم خاکی است. چون هر نگهبان وظیفه شناس، در محل پُست خود اعمال و وظایفی را انجام می دهد که از طریق بالا دست، به وی ابلاغ شده است. ارواح نگهبان افراد بشر، نیز چنین وظیفه ای را انجام می دهند و غیر از دستورات الهی و مفادی که در کتاب سرنوشت فردی نوشته شده، هیچ عمل و یا حرکت زائد دیگری را نمی توانند انجام دهند، در غیر این صورت آنان در وظیفه و عمل خود، مرتکب اشتباه و غفلت شده اند و لیاقت ارتقاء به مقام بالاتر روحی را ندارند. حال این روح نگهبان اگر پدر و یا مادر و... افراد باشد، قادر نیست، هیچ عمل اضافی ای را بر مبنای دوست داشتن یا عاطفه های زمان حیات خود نسبت به دستوراتی که از طریق مقامات روحی به وی داده شده است، انجام دهد.

عده بسیاری از افراد، در تماس های روحی سعی دارند که روح نگهبان خود را بشناسند و بدانند که چه کسی این وظیفه را بعهده گرفته است. البته گروهی از آنها بر این باورند که اگر روح نگهبان آنها یکی از اقوام و یا دوستان نزدیک وی باشد، می توانند با او رابطه خوبی برقرار کنند و شاید هم تصور می کنند که این روح نگهبان بتواند برخی از نیاز و خواست های آنها را برآورده نماید. ولی همانگونه که در بالا نوشته شد، این ارواح غیر از دستوراتی که از عالم بالا به آنها داده شده است، قدرت انجام هیچ کار اضافه دیگری را ندارند و اگر هم مرتکب چنین اعمالی شوند، مزیت مثبت خود را برای ارتقاء به طبقات بالاتر روحی از دست می دهند. در ضمن هر روح بخصوصی به نگهبانی یک نفر از افراد انجام وظیفه می کند، لذا ارواح نگهبان نمی توانند در یک زمان روح نگهبان دو نفر از افرادی که در سطح کره خاکی و یا سایر کرات زندگی می نمایند، باشند.

۳- ارواح حمایت کننده: روح افرادی که به تازگی از جسم مادی خود جدا شده و هنوز به جهان های روحی سفر نکرده اند، این گروه از ارواح را تشکیل می دهند. ارواح حامی جزو ارواحی هستند که به علت عدم شناخت جهانهای روحی هنوز در عالم برزخ بسر می برند. این دسته از ارواح معمولاً "در زمان حیات مادی خود مرتکب گناهی نشده اند و تنها تأخیر آنها در رسیدن به جهان های روحی، به دلیل عدم شناخت و اعتقاد آنها به جهان های روحی و عوالم پس از مرگ می باشد. این ارواح، زمانی که به محل زندگی مادی گذشته خود یا خانواده و دوستان و... مراجعه می کنند، به علت احساس، الفت، مهربانی، دوستی و... که بین او و فرد بخصوصی که هنوز در قید حیات است، برقرار بوده، اعمال و حرکات و گاهی کمک هایی را برای این اشخاص انجام می دهند که بعضی اوقات این اعمال بسیار چشم گیر و حیرت انگیز می باشند. در زمینه کمک ارواح به افراد زنده، اتفاقات بسیاری رخ داده اند که هر یک از آنها در نوع خود شنیدنی می باشد. ولی اکنون مبادرت به نوشتن نامه ای که توسط یکی از خوانندگان کتاب های خویش داشته ام، برای اطلاع شما خوانندگان می نویسم.

جوانی ۲۴ ساله هستم و به تازگی مدرک لیسانس خود را در رشته روان شناسی دریافت کرده ام، دوستی داشتم که اکثر اوقات فراقیت را با یکدیگر می گذرانیدیم و رابطه عاطفی و دوستی فراوانی بین من و او برقرار بود. حدود شش ماه پیش که دوستم برای دیدن پدر و مادر خود به زاهدان می رفت، در بین راه، اتوبوسی که وی بر آن سوار بود، با یک وسیله نقلیه دیگری که از مقابل آنها در حرکت بود، تصادف کرد و دوستم در همان لحظه اول فوت نمود. نزدیکی های غروب بود که بدون هیچ علت و دلیلی، حالتی غمزده و پریشان به من دست داد، به طوری که حوصله هیچ کاری را نداشتم، گوئی بغض شدیدی

گلویم را می فشرد، می خواستم فریاد بزنم و گریه کنم، خلاصه آن روز عصر را با ناراحتی سپری نمودم و شب هنگام، خیلی زودتر از حد معمول خوابیدم. زمانی که در خواب بودم، تمام اتفاقاتی را که برای دوستم در بین راه زاهدان به فاصله ای حدود چند صد کیلومتری از من رخ داده بودند، کاملاً "مشاهده کردم و دوستم که به خواب من آمده بود به من گفت: ناراحت نباش من نمرده ام و از حالا تا مدت های زیادی، با تو خواهم بود، ناگاه از خواب پریدم و به طور عجیب آن دوستم را مقابل روی خود در اطاق مشاهده کردم، او را صدا کردم و گفتم چه زود از مسافرت برگشتی، من در حال مشاهده رویای بدی بودم و قصد داشتم که خواب خود را برای او تعریف کنم، چند لحظه از صحبت کردن من با دوستم نگذشته بود که ناگاه او ناپدید شد و دیگر او را ندیدم. هر چه او را صدا کردم و به دنبالش همه جای آپارتمانم را گشتم، هیچ آثاری از وی ندیدم. زمانی که به در ورودی آپارتمان مراجعه کردم، با کمال تعجب دیدم که در ورودی از داخل قفل است و کلید هنوز روی در می باشد و پنجره ها همگی از داخل بسته بودند. مشاهده چنین حالتی، سخت متوحش شدم و از وحشت نتوانستم در منزل بمانم، در همان نیمه های شب از منزل خارج شدم و به نزد یکی از دوستانم که با دوست زاهدانی من آشنا بود رفتم. دوستم از دیدن من در آن موقع از شب، تعجب کرد. علت حضورم را در آن موقع از شب پرسید، من عین جریانی را که چند دقیقه پیش مشاهده کرده بودم، برای وی شرح دادم. او قدری من را دلداری داد و گفت این مشاهدات تو چیزی غیر از یک رویا و خواب و خیال نیست و برای این که از سلامت وی مطمئن شوی، بیا با هم برویم بیرون و به منزل پدرش در زاهدان تلفن کنیم و زمانی که از سلامت او خاطر جمع شدی، دیگر این وحشت و نگرانی های بی مورد از تو دور می شوند. در نزدیکی منزل، چند کیوسک تلفن راه دور بود، پس از چند بار شماره گرفتن موفق شدم با برادر او در

زاهدان صحبت کنم ، برادر او را به خوبی می شناختم ، چون چند بار به منزل مشترک ما در تهران آمده بود ، به محض این که او من را شناخت ، شروع به گریه و زاری کرد ، ما وقع را از او پرسیدم ، او عین اتفاقی را که در خواب دیده بودم ، برای من تعریف کرد و گفت برادرم در همان لحظه اول تصادف فوت کرد ، او از من پرسید که تو از ماوقع چگونه باخبر شدی ؟ جریان خواب و مشاهدات عینی خود را برای او شرح دادم ، از طرز صحبت کردن برادر دوستم متوجه شدم که از تعجب زبانش کاملاً " بند آمده بود ، پس از مدتی خداحافظی کردیم و برای استراحت با دوستم به منزل مشترکی که با دوست متوفی خود داشتیم آمدیم ، به محض این که وارد آپارتمان شدیم ، بوی عطری را که دوستم هر روز از آن استفاده می کرد ، هر دو استشمام کردیم ، ولی هیچ کدام به روی دیگری نیاوردیم ، ساعت حدود سه صبح بود ، از فرط ناراحتی خوابمان نمی برد ، من به آشپزخانه رفتم و کتری را روی اجاق گاز گذاشتم تا آب به جوش آید و برای تمدد اعصاب چند فنجان چای بنوشیم ، زمانی که کتری را روی اجاق گذاردم ، چراغ آشپزخانه خود به خود خاموش شد ، ولی چراغ هال که دوستم آنجا نشسته بود ، روشن باقی مانده بود ، به سوی کلید چراغ آشپزخانه رفتم که آن را روشن کنم ، هنوز دستم به کلید نرسیده بود که چراغ آشپزخانه خود به خود روشن شد و پس از لحظه ای کوتاه ، چراغ هال خاموش شد ، دوستم از جا بلند شد که چراغ هال را روشن کند ، هنوز چند قدمی نرفته بود که چراغ هال مجدداً به طور خود به خود روشن شد و چراغ آشپزخانه خاموش شد ، در این موقع هر دو نفر وحشت کرده بودیم و به صورت یکدیگر نگاه می کردیم ، در همین زمان چراغ هال خاموش شد و دوست متوفی خود را هر دو نفر در کنار کلید چراغ هال ، برای چند لحظه ، در حالتی که قیافه ای کاملاً " روشن و نورانی داشت ، مشاهده کردیم ، در این لحظه هر دو از وحشت ، قدرت تکلم نداشتیم که ناگاه چراغ هال روشن

شد و پس از آن هیچ آثاری از وی مشاهده نشد . ولی از قیافه من و دوستم ، ترس و وحشت می بارید . دوستم به من پیشنهاد کرد که امشب این خانه را ترک کنیم و به منزل او برویم . در این موقع صدای کتری توجه من را جلب کرد و به دوستم پیشنهاد کردم اجازه بده یک چای بنوشیم و بعداً" در این مورد تصمیم بگیریم . کتری خیلی زودتر از حد معمول به جوش آمده بود ، شاید هم زمان برای من و دوستم به سرعت گذشته بود ، با ناراحتی و وحشت و نگرانی تمام ، نفری یک فنجان چای نوشیدیم و پس از آن قدری به خود آمدیم و به دوستم گفتم ، چرا باید از این موهبت الهی چشم پوشیم و از روح دوست عزیزمان فرار کنیم ، مسلماً" او برای آزار ما به اینجا نیامده و تنها به علت لطف ، عاطفه و صمیمیتی که بین ما برقرار بوده است ، او اقدام به انجام چنین عمل مهمی کرده ، لذا بهتر است که تو هم امشب در همین منزل بخوابی تا این که شاید یک بار دیگر موفق به دیدن روح دوست عزیزمان شویم . او قبول کرد و شب را در همانجا خوابید ، صبح که از خواب بیدار شدیم ، هر دو نفر یک رویای مشابه را در خواب دیده بودیم که عیناً" برای یکدیگر نقل کردیم و دوست مشترک متوفی در یک زمان به خواب هر دو نفر ما آمده بود و مجدداً" از حالت مرگ و اتفاقی که برایش رخ داده بود ، مطالب مشابهی را بیان کرده بود . او در خواب به ما گفت من می دانم که فوت کرده ام و از این پس گاهی به دیدن شما می آیم و اگر در توانم باشد کمک هایی نیز به شما خواهم کرد ، تا زمانی که شما هم بتوانید به عالم روحی سفر کنید . از آن زمان به بعد ، اکثر گرفتاری های اجتماعی و حتی مادی ما به طور معجزه آسایی حل می شوند که هیچگونه دلیل و شناختی غیر از کمک ارواح را نمی توانیم در این زمینه بیان داریم .

ارواح حمایت کننده در زندگی بسیاری از افراد جوامع نقش سازنده و بسیار مهمی را ایفا می کنند . در صورتی که کمتر کسی از اعمال و حرکات و الطاف

آنها آگاهی و شناختی دارد و متوجه کمک های آنها می شود .

۴- ارواح نا آگاه: افراد در زندگانی مادی با اشخاص بسیاری در تماس می باشند ، به طوری که هر یک از آنها دارای حالت روحی و شخصیت خاصی هستند که هر فردی روحیه بخصوصی را در نظر آنها جلوه گر می سازند و هیچ کسی نمی تواند اظهار دارد ، تمام مردمی که در زندگی اجتماعی و حتی خانوادگی باوی سر و کار دارند ، همه دارای یک خصوصیت اخلاقی و کرداری و رفتاری می باشند و از نظر روحیه و شناخت و اعمال ، هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند ، مگر این که در مورد یک امر بخصوص ، دارای حالت و اخلاق و رفتار مشابهی باشند . فرضاً می دانیم که اکثر افراد حقوق بگیر ، در سر هر ماه پول کارکرد خود را از بانک و یا ... دریافت می نمایند و یا اغلب افراد ، روزی سه وعده غذا می خورند و اما در حین انجام این اعمال هم هر یک حالت خاصی را از خود بروز می دهند ، البته باید این حقیقت را بیان کرد ، هر یک از افراد بشری که در سطح کره خاکی زندگی می کنند ، دارای نیروی امواج و خو و خصلت روحی مخصوص به خود هستند ، حتی دو نفر برادر دوقلو که از نظر شباهت مادی و ظاهری کاملاً با یکدیگر برابری دارند ، در جهان نمی توان یافت که از نظر اخلاق ، رفتار و حالت های روحی با هم برابری کامل داشته باشند . یعنی این شش میلیارد و اندی افراد که در سطح کره خاکی زندگی می کنند ، هیچ کدام از آنها دارای یک حالت و خصوصیت روحی مشابه به دیگری نیستند ، به همین علت هم هر کس ، دارای فرکانس موجی مخصوصی برای خود است . در نتیجه امواج خواست های خوب و بدی که هر فرد در زندگی برای خود یا دیگران دارد ، روزی تجمع این امواج که مخصوص به خود او بوده و در این دایره خلقت سیر می کنند ، به سراغ وی می آیند و تأثیرات شگرفی در زندگی روحی و مادی او به وجود می آورند . زمانی که روح این اشخاص از عالم ماده به عالم اثیری

انتقال می یابد، به نسبت شعور، فهم و درک زمان حیات مادی، شناخت هایی را از خود بروز می دهند. همانگونه که در بالا بیان شد، ارواحی را که دارای شناخت های معنوی از عالم ارواح هستند و موقعیت جدید خود را به سرعت درک می کنند و از سوی دیگر وابستگی خاصی به هیچ یک از مواد و عناصر و موجودات عالم خاکی ندارند، پس از رهایی از عالم ماده به عوالم روحی ای که لیاقت رسیدن آن را در زمان حیات مادی خویش کسب کرده اند، جذب می شوند و پس از رسیدن به عقل روحی، به امر خالق یکتا به جزا و پاداش خود می رسند. ولی گروهی دیگر از ارواح که شناختی نسبت به عوالم روحی ندارند و وابستگی های فراوانی نیز به این جهان مادی و متعلقات آن در زمان حیات برای خود به وجود آورده بودند، تا مدت ها در جهان مادی و کنار وابستگی های گذشته خود همچنان باقی می مانند.

زمانی که روح از بدن جدا می شود، تا مدت ها بر این باور است که با جسم مادی خویش بسر می برد. چون خود را با همان شکل، قیافه، لباس و... ای که در آخرین زمان حیات مادی می شناخته تشخیص می دهد، به همین علت هم گاهی فعالیت هایی را نسبت به میل و خواست خود برای تعلق خاطر خویش انجام می دهد. ولی نظر به این که هنوز به عقل روحی دست نیافته و خود را یک روح مجرد نمی شناسد، لذا قدرت اجرای عمل و یا فعلی را در مورد خواست های روحی ندارد و مدت های زیادی در چنین شرایطی باقی می ماند و سعی در دخالت موارد بسیاری دارد. ولی موفق به انجام دادن آنها نمی شود، تا زمانی که به شناخت و عقل نسبی روحی دست یابد. در این زمان است که ارواح می توانند تأثیرات بسیار مختصری را در زندگی مادی افراد و تمایلات و خواست های باطنی آنها در جهان ماده از خود بجای بگذارند.

۵- ارواح آگاهی که در طبقات پائین جهان سوم یا بهشت قرار دارند:

خداوند متعال هفت جهان روحی را در عالم کبریایی خویش آفریده که شرح مختصری از آن را در کتاب های روش تماس خانوادگی با ارواح و ارواح از بهشت خبر می دهند ، نوشته ام ، ولی در این قسمت از کتاب ، مجدداً مرور مختصری از چگونگی آن را بیان می نمایم ، در زندگانی های پس از مرگ ، **جهان اول** پست ترین منطقه از جهان های روحی است و تمام ادیان ، روح افرادی را که به آنجا انتقال می یابند ، جهنمی می نامند ، افرادی که در زندگی مادی نفس خود را تابع ماده پرستی و هوی و هوس های بی جا و بی ارزش نموده اند و همیشه به فکر خیانت ، جنایت و آزار دیگران می باشند ، پس از مرگ ، روح آنها به این عالم روحی ، جهت عقوبت و جزای الهی انتقال می یابد ، در جهان اول هیچ عملی غیر از زجر ، درد ، گرفتاری و ... برای ارواح وجود ندارد و تا زمانی که آنها در این عالم زندگی می کنند ، در حال زجر کشیدن های گوناگون می باشند و از روزی و بخشش و محبت های الهی ، بی بهره می باشند و تمام ارواحی که وارد این عالم می گردند ، نیاز مجدد به تکامل روحی دارند و هرگز نمی توانند به عالم دیگری که بهتر از جهنم باشد ، انتقال یابند ، مگر این که جهت ادامه زجر کشیدن هایشان ، مجدداً با ماده ترکیب شوند ، ضمناً می بایست در این بخش به یک مطلب عمده اشاره نمایم و آن این است که جهان اول یا جهنم برای زجر کشیدن ارواح طبقه بندی نشده که ارواح جنایتکار در طبقه اول یا ارواح خطاکار در طبقه بالاتر قرار گیرند ، ولی از آن جایی که عدل الهی در تمام نقاط عالم حیات ، ممت و ... حکمفرما است ، جهت این که روح هر فردی به نسبت اعمال ، رفتار و گناهانش عقوبت شود و تمام گناهکاران به یک نوع عقوبت الهی گرفتار نشوند ، پروردگار یکتا ، برای جهنم ، عمق تعیین فرموده است و هر چه گناه شخصی بیشتر باشد ، روح وی به همان نسبت ، به عمق جهنم فرستاده می شود ، تا زمانی که به تدریج به اعمال خلاف خود آگاهی یابد و از بار گناهانش

کاسته گردد ، سپس به سطح کم عمق تری فرستاده شود ، تا وقتی که برای تکامل بعدی و ترکیب شدن با ماده ، به یکی از کرات خاکی انتقال یابد .
 ارواحی که در عمق جهنم قرار می گیرند به نسبت ارواحی که در قسمت های کم عمق تر آن فرستاده می شوند ، هزاران بار زمان بیشتری را می گذرانند و در نتیجه متحمل زجر ، درد و مشقت های بیشتری می گردند . چون روح هر فردی به نسبت قدرت و فرکانس های موجی خود به نقطه ای از جهنم و یا بهشت کشیده و جذب می شود که متناسب با فرکانس اعمال ، رفتار و کردار او می باشد .

ارواحی که گناه آنها در زندگی کمتر از ارواحی که در جهان اول قرار دارند ، می باشد ، به جهان دوم روحی انتقال می یابند . این جهان حدفاصل بین بهشت و جهنم است و ارواحی که به این جهان وارد می شوند ، هیچگونه آزادی عملی ندارند . ولی روزی مختصری از طرف خداوند متعال به آنها عطا می گردد . عده ای از ارواحی که در این عالم زندگی می کنند ، پس از شناخت ذات خداوند و درک قصور و گناهان خود در زمان حیات مادی ، به عقل روحی دست می یابند و اگر مورد لطف و عنایت پروردگار قرار گیرند ، به طبقه پائین جهان سوم فرستاده می شوند و این طبقه اختلاف چندانی با جهان دوم ندارد و تنها اختلاف آن در این است که از آزادی مختصری برخوردارند .

جهان سوم روحی یا بهشت : افرادی که در زمان حیات خود دستورات خداوند را رعایت نموده و گناهی مرتکب نشده اند ، به این جهان انتقال می یابند و این جهان به دلیل اهمیت زیادی که در خلقت دارد ، به نه طبقه تقسیم بندی شده است و روح هر فردی که مستوجب انتقال به جهان سوم روحی می باشد ، به نسبت اعمال ، رفتار ، کردار و... ای که در زمان حیات انجام داده ، به طبقه خاصی از این جهان فرستاده می شود . این جهان روحی ، شلوغ ترین و متنوع ترین

جهان های روحی می باشد و در آنجا از هر قوم، طایفه، ملت و مذهبی، به طور وفور، وجود دارند. چون این جهان گذرگاه نزدیکی است، برای رسیدن به جهان بالاتر روحی که در مسیر جهان هفتم یا مرکز عقل کل و یا روح اعظم هستی است، قرار دارد.

زمانی که ارواح به این جهان روحی انتقال می یابند، در مراحل اولیه، تفاوت های چندانی بین محیط زندگی مادی خویش، در زمان حیات و آنجا مشاهده نمی کنند. چون این جهان روحی، عالمی می باشد مشابه عوالم مادی و هر آنچه را که بشر در سطح کره زمین مشاهده نموده است، با شکلی به مراتب بهتر و زیباتر از آن را می تواند ببیند و به دست آورد.

وضعیت طبقه بندی در بهشت، بدین ترتیب است: تمام افرادی که در زندگی مادی خود مرتکب هیچ گونه گناهی نشده اند، به آنجا انتقال می یابند و روح این اشخاص در طبقات پائین بهشت که تفاوت چندانی با جهان دوم روحی ندارد، قرار می گیرند و تنها اختلاف آنها در این است، در آن طبقه ای که قرار گرفته اند، از آزادی عمل و رزق و روزی بیشتری نسبت به جهان دوم روحی برخوردارند. این ارواح نیاز زیادی به تکامل دارند و به مراتب سریع تر از ارواحی که به طبقات بالاتر انتقال یافته اند، برای ادامه تکامل به عوالم ماده مراجعت می نمایند.

ارواحی که در جهان مادی مرتکب گناه و خلاف نشده اند، ولی اعمال صوابی انجام داده اند که آن اعمال موجب خشنودی معدودی از افراد خانواده یا اطرافیان خود شده اند، به طبقات بالاتر بهشت انتقال می یابند و این ارواح علاوه بر این که از آزادی عمل مناسبی برخوردارند، رزق و روزی بیشتری نیز از پروردگار دریافت می کنند و حق انتخاب، محل زیستن و... در اختیار آنها می باشد. گروه دیگری از افراد که در زمان حیات مادی خود مرتکب اعمال خلاف و گناه نشده اند و تمام طول عمر خویش را وقف بهبود زندگی هموعان

کرده اند و هیچ توجهی به مادیات زمان حیات نداشته اند، به طبقات بالاتر جهان سوم انتقال می یابند که این ارواح از قدرت عقل، درک و فهم بیشتری نسبت به ارواح طبقه پائین تر بهشت برخوردارند و مورد لطف و مرحمت کامل ایزد یکتا قرار دارند. ارواحی را که در طبقات پائین تر بهشت تا طبقه چهارم قرار دارند، ارواح آگاه می نامیم.

این ارواح در مقایسه با سایر ارواحی که در طبقات بالاتر بهشت قرار دارند، وابستگی بیشتری نسبت به مادیات بهشت و حتی تعلقات خاطر خود در زمان حیات دارند. به همین علت هم، اکثر ارواحی که از جهان های روحی جهت تماس با افراد کره خاکی، به سطح زمین می آیند، از این طبقات می باشند. نظر به این که ارواح هر طبقه، به دلیل فرکانس هایی که دارند نمی توانند از عالم و یا طبقه ای که در آن زندگی می کنند، به طبقه ای بالاتر از محیط خود سفر نمایند و ارواحی که از طبقات پائین بهشت با افراد زنده تماس می گیرند، اکثر اطلاعاتی را که آنها از طبقات بالاتر جهان سوم می دهند، درست نیستند. چون روحی که از طبقه سوم جهان سوم به کره خاکی آمده، زمانی که از طبقات دیگر جهان سوم از او سؤال بشود، نمی تواند پاسخ صحیحی را ارائه نماید و می بایست روح از طبقه بخصوصی باشد تا این که بتواند از محلی که در آن زندگی می کند و یا طبقات پائین تر، پاسخ صحیح و قطعی بیان نماید. اکثر این ارواح، زمانی که در تماس های روحی با افراد زنده شرکت می نمایند، دارای قدرت چندانی نیستند و نمی توانند اعمال و حرکات صحیحی را انجام دهند و حتی آن دسته از این ارواح که دارای قدرت مدیومی در زمان حیات مادی خود نبوده اند و قصد تجسد یا تحرک دارند، چنانچه تمام شرایط محیطی برای تجسد ارواح آماده باشد، اغلب نمی توانند تجسد کامل نمایند و معمولاً "حالت تجسدی آنها، با یک نوع نقص عضو همراه می باشد. اکثریت قریب به اتفاق این ارواح نیاز به تکامل

دارند . در مرحله نخست آنها این مراحل تکاملی را در زندگی روحی خویش شروع می نمایند و چنانچه بتوانند در زمان تعیین شده ای که از طریق نیروی کائنات و قدرت های روحی برای یکایک آنها تعیین می شود ، اعمال و وظایف خاصی را که از آنها خواسته شده است ، بدون عیب و ایراد انجام دهند ، آنگاه لیاقت احراز مقام والاتری را برای رسیدن به طبقات بالاتر بهشت دارند ، در غیر این صورت ، برای ادامه تکامل می بایست با ماده ترکیب شوند و مجدداً مدتی را در ادامه حیات مادی بگذرانند تا این که در مرحله بعدی بتوانند به طبقات بالاتر جهان سوم انتقال یابند .

یکی از وظایفی که به این قبیل ارواح واگذار می شود ، مسئولیت حفاظت و نگهداری از سرنوشت افراد زنده ای می باشد که از روز ازل ، از طرف روح کل عالم هستی ، قلم زده شده است . برخی از ارواح این وظیفه را به نحو احسن انجام می دهند و در زمان معین امتیازاتی را برای ارتقاء به طبقات بالاتر روحی به دست می آورند و عده ای دیگر از ارواح به دلیل ماده پرستی و لذت بردن از برکات و نعمات الهی ای که در بهشت وجود دارند ، در انجام اعمال و وظایف محوله خود ، قدری قصور می نمایند ، به همین علت هم لیاقت رسیدن به جهان های بالاتر روحی را از دست می دهند .

۶- ارواح مترقی : این ارواح از طبقه پنجم بهشت به بالا قرار دارند و شناخت بیشتری از حالت و نوع زندگانی روحی در بهشت را می توانند در مواقع تماس با مدیوم ها اظهار دارند . این ارواح از مراحل تکامل های اولیه مادی گذشته اند و اکثریت قریب به اتفاق آنها در حال گذراندن تکامل های روحی در همان بهشت می باشند ، تا این که به تدریج بتوانند خود را آماده برای رسیدن به جهان چهارم روحی نمایند . این ارواح کمتر به جهان های مادی سفر می کنند و چنانچه آنها در جلسات روحی با افراد زنده شرکت داشته باشند ، می توانند

اعمال با ارزش و شگفت آوری را از خود بروز دهند که در قدرت ارواح طبقات پائین تر بهشت (از طبقه اول تا چهارم) نمی باشد و در مواقع تجسّدات روحی، به طور کامل و مشخص ظاهر می شوند. روح نگهبان افراد را کمتر در بین این ارواح می توان یافت و اکثر آنها در عوالم روحی وظایف مختلفی را بعهده دارند که فقط آنها را انجام می دهند. البته این مطلب را باید بیان دارم، تمام ارواحی که در بهشت زندگی می کنند، تا زمانی که به طبقه نهم بهشت راه نیافته اند، احتمال برگشت و ترکیب شدن آنها با ماده وجود دارد. ولی نسبت آن به مراتب کمتر از ارواحی هستند که در جهان های اول و دوم و یا طبقات پائین بهشت زندگی می کنند.

ارواحی که در اثر تکامل های مکرر روحی توانسته اند خود را به درجه پاکی و درستی و... برسانند، پس از گذشت زمان هایی طولانی (از نظر زمانی که در کره خاکی حکفرما است) چون برای ارواح زمان و مکان مفهومی ندارد و ما بر مبنای شناخت و دست آوردهای مادی خویش، این زمان را بیان می نمائیم) به طبقه نهم بهشت که طبقه ای بس عظیم و شگفت آور است و از نظر شناخت های مادی، آن را به یک محل عبور موقت می توان تشبیه نمود، انتقال می یابند. ارواحی که به طبقه نهم بهشت می رسند، دوران تکامل مادی خود را تا حد هشت میلیون و ششصد هزار بار طی کرده اند و از این پس نیاز به مراحل تبدیل به شکل عالی و جدیدتری دارند تا این که بتوانند خود را آماده رسیدن به جهان هفتم روحی نمایند.

ارواحی که وارد جهان چهارم روحی می شوند، فقط مسیرهای تبدیل نور و موج را می پیمایند. چون از این زمان به بعد حالت های قبلی خود را به تدریج از دست می دهند و دائما "بر قدرت و توان آنها افزوده می گردد، تا زمانی که به جهان ششم روحی می رسند. در این جهان قدرت امواج روحی، تقریبا "شبه

امواجی هستند که در جهان هفتم روحی وجود دارند و توقف آنها در این جهان، به علت مقدار نیاز انرژی ای است که جهان هفتم روحی آن را احتیاج دارد و این امواج پر قدرت روحی به تدریج وارد جهان هفتم می گردند و جزئی از ذرات موجی اقیانوس بی کران عالم خلقت می شوند و از این زمان به بعد است که هر ذره به اصل خود می رسد و تشکیل اصل را می دهد و سپس از اصل خود جدا نمی شود .

زمانی که بر قدرت و شوکت خلقت می نگریم، این حقیقت را به وضوح در می یابیم که خداوند متعال به دلیل خاصی این عوالم را به وجود آورده و در آن، عناصر و موجودات را با این شکل و نظم خاص آفریده و در تمام کتاب های آسمانی به افراد بشر دستور داده است که هر فردی برای رستگاری باید راه درست و حقیقت را بیاماید و از مسیر پاکی و انسانیت خارج نشود و حتی برای افرادی که این دستورات خداوند را به طور کامل انجام دهند، پاداش های گوناگونی به نسبت خواست و سلیقه هر یک از آنها در نظر گرفته و به آنها وعده بهشت، حوریان، غلمان، خوراک، شراب های فراوان و... را داده است .

با توجه به نکات فوق بهتر می توان متوجه شد که خداوند متعال به چه علت خواسته که تمام افراد بشر راه درست و انسانیت را ادامه دهند و از مسیرهای انحرافی و شرارت و... بگریزند، تا این که در اثر درستی و پاکی، هر چه زودتر بتوانند به اصل خود بازگردند .

چنانچه خداوند متعال نیازی به انرژی مطلق و نورانی و عقلی روح انسان های تکامل یافته خود را نداشت . وجود بهشت، جهنم، جزا و پاداش، معنی و مفهوم واقعی خود را از دست می داد و بشر تا زمان بی نهایت زندگی مادی خود نمی توانست به این معما و راز خلقت پی ببرد و بداند که به چه علت این دستورات از طرف روح کل عالم هستی، صادر شده اند .

جهان هفتم روحی ، تمام عوالم را در بر می گیرد و آن به گونه ای است که محیط بر تمام کهکشان های خلقت است و قدرت و انرژی روحی و عقلی تمام عالم هستی ، از طریق این جهان تأمین می شود .

از نظر شناخت هایی که تا امروز بشر توانسته بز اثر علوم مختلف به دست آورد به این نتیجه رسیده است که هر واحد یا مرکزی که انرژی از دست می دهد ، اگر بخواهد به طور دائم در حالت اولیه خود باقی بماند ، می بایست به همان نسبت انرژی از دست داده ، به آن انرژی داده شود ، تا این که تأثیری در ادامه حرکات و حالات آن واحد یا مرکز به وجود نیاید . اگر تمام انرژی ها به طور دائم وارد جهان هفتم روحی شوند و این جهان هیچ انرژی ای را از دست ندهد ، مسلماً " معیار ، تعادل ، شکل و فرم خلقت می بایست به طور دائم ، در حال نوسان و تغییر شکل و دگرگونی باشد . برای این که موازنه انرژی در تمام عالم به طور ثابت و یکنواخت باقی بماند ، انرژی های مازاد ، به صورت خارج شدن از منبع اصلی در اثیر عالم قرار می گیرند و این انرژی های اثیری که از انرژی و عقل کل عالم هستی برخاسته اند ، به صورت انرژی عقلی و تحرکی در تمام ذرات عالم نفوذ می کنند و ذرات را صاحب عقل ، درک فهم و حرکت می نمایند و به همین علت است که بشر شاهد حرکت بسیار دقیق و منظم کوچکترین ذرات عالم ، به نام اتم می باشد و در تمام طول عمر این ذره ، کوچکترین توقف یا خلل و نقص عقلی ، در آن مشاهده نمی گردد و این ذرات که حامل ذرات ریزتر دیگری در درون خود هستند ، با سرعت و نظم بخصوصی ، به حرکت خود ادامه می دهند و در عمل و عکس العمل هایشان ، کوچکترین ناهماهنگی و بی نظمی مشاهده نمی شود و با انرژی و قدرتی که از عقل کل ، به طور دائم دریافت می کنند به ادامه حیات خود می پردازند . اگر توسط رودخانه های عظیم ، به دریا آب های دائم و مستمر وارد نشود ، پس از گذشت اندک زمانی آن دریا

خشک می شود و چنانچه به این دریا فقط آب های خارجی وارد شوند و ذره ای از حجم آن توسط تبخیر و... کاسته نشود، مصیبت دیگری به وقوع می پیوندد. زیرا پس از مدتی حجم و شکل آن دریا دگرگون می شود و هر روزه شروع به پیشروی در خشکی ها می نماید، تا این که روزی فرارسد و تمام خشکی ها را در برگیرد. دلیل این که ساحل دریاها در تمام دنیا، تقریباً ثابت هستند و یا تغییرات بسیار جزئی در مدت یک قرن در آنها دیده می شود، این است که آب ورودی و تبخیر خروجی در آن زمان تقریباً با یکدیگر برابرند و در اصل می توان گفت که خود خلقت چنین نظمی را به وجود آورده است. زمانی که به دایره خلقت نظر می افکنیم، چنین حالتی را با نظمی بسیار بهتر و حالتی شگرف و منظم تر مشاهده می کنیم.

زمانی که سراسر سیر تکاملی و تطوری فلسفه هدف خلقت را از طریق عقل و دانش و به گونه ای منطقی و بدون تعصب های مختلف و یا نظریات شخصی دیگران می نگریم، متوجه می شویم که خلقت به هر ذره ای در عالم عقل و خرد می دهد، تا این که در اثر گذشت زمان بتواند توسط این عنصر الهی، مسیر زندگی خود را برای تکاملی بهتر و رسیدن به مقامی والاتر، تغییر دهد و به موجودی عالی تر از گذشته خویش تبدیل شود و این تغییرات، همیشه در سیر بهبود و تکامل است، تا این که در نهایت بتواند خود را به نقطه اوج برساند و این نقطه اوج رتبه ای به غیر از مقام انسانیت اولی نیست. زمانی که این ذره و سایر ذرات، خود را به این نقطه تکاملی حیات مادی رسانیدند، مجدداً مشاهده می نمائیم که یک مسیر تکامل موجدی دیگری را خلقت برای این موجود عالی در نظر گرفته است، تا این که موج هم در مسیر خود بتواند به نهایت پاکی و خلوص و قدرت دست یابد و پس از آن موفق گردد هدف خلقت را تأمین نماید و به اصل ذاتی خویش بازگردد، در غیر این صورت خالق هیچ نیرو و یا قدرتی را که تبدیل به

اصل خود نشده باشد، به جهان هفتم روحی راه نخواهد داد.

هفت عالم

شب، اندر خلوتِ دل، جان و جانان دیده‌ام
 حینِ بیداری، تمام مُلکِ رضوان دیده‌ام
 عده‌ای عاقل بدیدم، در صف دیوانگان
 در صف دیوانگان هم، عقل و برهان دیده‌ام
 میگساران، بر در میخانه، از پیر و جوان
 می‌فروشان را، همه با دین و ایمان دیده‌ام
 گه فقیران را بدیدم، هر یک اندر گلشنی
 گردِشان، در آب کوثر، حور و غلمان دیده‌ام
 جوی خون، از چشم دزد و جانی و قاضی پست
 آن که از مال خلاق خورده، سوزان دیده‌ام
 سایه سروی نشستم، تا که بینم گردِ خویش
 مفتی صاحب نظر را، جمع مستان دیده‌ام
 بعد از آن، رفتم به سوی دیگری در گلستان
 عده‌ای را خفته اندر ملک رخشان دیده‌ام
 نور خورشید نهان، تاییده دیدم در کیان
 نی که خورشید و، نه ماهی را، فروزان دیده‌ام
 در عجب ماندم از آن نوری که می آمد پدید
 نور حق را، در جهانِ مُلکِ رحمان دیده‌ام

در گذر دیدم خلایق را ، نشسته بر دعا
 عابد شوریده را ، در حال افغان دیده ام
 عارف سالک ، کجا غافل شود ، از ذکر خویش
 عارفان را ، آن جهان هم ، راه خوبان دیده ام
 بعد از آن رفتم ، به سیر عالمی ، در کهکشان
 هفت عالم را ، به وضع خوب و ویران دیده ام
 عالم اول ، پُر از درد و عذابِ روح و جان
 دزد و سالوس و مزور ، بس فراوان دیده ام
 چشم آبادی ندیدم ، اندر آن عالم ، ولی
 زاهد و عابد نما را ، جمله در آن دیده ام
 در طلب بودم که بینم ، نوری اندر آن جهان
 نی که رزق و روزی و ، نی ، نور بی جان دیده ام
 عده ای را واژگون دیدم در آنجا ، بی لباس
 عده ای دیگر ، درونِ آب و ، لرزان دیده ام
 بعد چندی من گذشتم زان به اعرافِ جهان
 همت سلطان عشقم بین ، چه افغان دیده ام
 عالم دوم بدیدم ، مرد و زن را ، در گداز
 کمتر آنجا بنده ای ، گبر و مسلمان دیده ام
 از گل و گلزار جنت ، بی خبر ، آن مردمان
 جمله را ، اندر غم و ، زار و پریشان دیده ام
 دل به تنگ آمد از آن افغان و داد و ضجه ها
 عالمی دیگر شدم ، چون ، غم فراوان دیده ام

عالم سوم و یا گلزار و گلگشتِ بهشت

آنچه را ، در ابتدا دیدم ، ز رضوان دیده ام
 رنگها دیدم که از سر می برند هر عقل و هوش
 این چنین انوار زیبا ، کی به کنعان دیده ام
 نرگس مست غزالان ، دیدم از هر سو روان
 مردمانِ ساده را ، شاد و غزلخوان دیده ام
 رفتهٔ صد ساله دیدم ، همچو ایام شباب
 جملگی را ، در جوانی های دوران دیده ام
 عاشقی ، بنشسته با معشوقه ، اندر گلشنی
 آن دو را ، در قالبی ، سر در گریبان دیده ام
 ظلمت شب های هجران ، کس نبیند در بهشت
 جنبشی در هر زمان ، در ملک رضوان دیده ام
 محتسب کی گیرد از مستانِ ره ، تُنگ شراب
 جمله مستان را ، در آنجا شاد و خندان دیده ام
 گُلبنِ حُسنی بدیدم ، اندر آنجا ، دلفروز
 چون به نزدیکش شدم ، ایمانِ دهقان دیده ام
 گه ، نسیمی از سوادِ زلفِ جانان ، در فضا
 صوت هر چنگ و نوا ، با آن ، به میدان دیده ام
 مزد خدمت گیرد آنجا ، هر که از اعمال خویش
 خادم و مخدوم عالم ، جمله یکسان دیده ام
 از خوشی ، یک دم دریدم ، جامه ، اندر پیکرم
 چون نقابی برگرفتم ، آن ، سلیمان دیده ام

گفتمش خواهم روم ، بر عالم گون و مکان
 چون که بالاتر ز جنت ، من حبیان دیده ام
 بعد چندی ، در رسیدم ، عالم فرخنده مهر
 اندر آنجا مردمان را ، شاد و خندان دیده ام
 اندر آنجا کس نیابی ، غافل از علم و خرد
 با خرد ، با عقل و دانش را ، فراوان دیده ام
 ارزشی کی دارد این دانش ، که اندر عالم است
 دانش آنجا ، همه از علم پنهان دیده ام
 بعد چندی ، در رسیدم بر دل چرخ سپهر
 بندگان را جمله اندر نور رخشان دیده ام
 بعد از آن ، راهی شدم ، بر عالم نور بشر
 نور و قدرت را ، بجای یار و خوبان دیده ام
 کس نیابی اندر آن عالم ، به غیر از نور و زور
 قدرت روح و روان ، در جوف یزدان دیده ام
 عاقبت دیدم به چشم ، عالم فتح و ظفر
 روح نیکان را در آنجا ، نزد جانان دیده ام
 دیده ام اقلیم عالم را شبی ، با چشم خویش
 صورت زیبا و زشتی را ، به کیوان دیده ام
 یک جهانی جان نهی ، بر خاک این عالم ، خطا است
 زان که کام دل ، در آنجا ، بهر انسان دیده ام
 نکته ها دیدم در آنجا ، ذکر هر یک عالمی است
 روح آن مردان ره را ، شاد و زندان دیده ام

تکیه بر عالم مکن ، هر آنچه بینی ، رفتنی است
 چون حقیقت را در آنجا ، خارج از آن دیده ام
 عاشقان را ، با خرد بنگر ، نه در افکار خویش
 زان که آنان را جمیعا" ، جزو مستان دیده ام
 گر به گورستان رسد ، جسم کس آزاده ای
 عده ای را بهر تن ، من زار و نالان دیده ام
 عده ای بر این که ، مرگ هر بشر ، یک ماتم است
 روح خوبان را به جنت ، مرد میدان دیده ام
 آن کسی باید بترسد ، کرده های وی خطا است
 کی در آنجا ، عابد و زاهد پریشان دیده ام
 مُردنِ خوبانِ عالم ، در حقیقت ، نعمتی است
 جمله خوبان را ، در آنجا ، نزدِ خوبان دیده ام
 قدر نعمت را بدانند ، گر کسی اندر جهان
 بعد مردن ، بهر آنان لطفِ رحمان دیده ام
 کس به فکر رهبر محزون نباشد ، در جهان
 شاعران را ، بعد مردن ، قبر جانان دیده ام

دایره خلقت

سیر تکاملی در دایره خلقت را بشر از اوایل شناخت ذات وجود خویش قبول داشته و منکر چنین حقیقتی نبوده است، به همین علت هم در آثار اکثر نویسندگان، شعرا، عرفا و دانشمندان قرون گذشته جهان، بیان این مطلب را به گونه ای می توان یافت. ولی هیچ یک از آنها موفق به کشف اسرار آن نگردیده اند و نتوانسته اند از این رمز خلقت آگاهی کامل یابند و آن را تا حدی برای دیگران بازگویند و یا شکلی از آن را به طور کامل تفسیر و یا ترسیم نمایند، به گونه ای که هر فردی نسبت به علم، فهم و درک خود بتواند آن را بشناسد و از چگونگی خلقت خویش در این مسیر دایره وار، آگاهی به دست آورد.

در زندگانی برخی از افراد گاهی اتفاقاتی رخ می دهند، یا واژه و تصاویری معین، اثراتی را از خود در ذهن آنها بجای می گذارند که آن اخبار یا اشکال، در برخی از مواقع می توانند سازنده و یا مخرب و حتی راه گشای مسیر زندگانی وی یا دیگران باشند. ولی گروه بسیاری از این افراد به سادگی و بدون هیچگونه بررسی و تعمقی از آنها می گذرند و وقتی بر چگونگی حالت آنها قائل نمی شوند و گروه دیگر که شناختی از نیروهای نهان و قدرت های ماوراء درک دارند، بر این پدیده های الهامی یا عقلی و ذهنی، ارج می گذارند و به گونه خاصی به این تصاویر دقت می کنند و آنها را مورد بررسی و مطالعه و استفاده خویش قرار می دهند که در نهایت آن الهامات به تصاویر مختلفی در می آیند که

در بسیاری از موارد دیده شده است ، هر یک از آنها از نظر معنی و مفهوم گاهی موجب تعجب و شگفتی همگان گردیده .

شکلی را که در این مبحث به عنوان مسیر تکاملی در دایره خلقت مشاهده خواهید نمود ، یکی از آن تصاویر الهامی فوق است که شرح مختصری از آن را ذیلاً " از نظر خوانندگان می گذرانم . امیدوارم که مورد توجه کسانی که به دنبال درک و شناخت چنین حقایق و مطالبی هستند ، قرار گیرد . در این شکل نحوه چرخش انرژی در عالم اثیری و کائنات و جهان ماده ترسیم گردیده است و این حالت چرخش دایره خلقت به گونه ای می باشد که فقط مربوط به کره زمین نیست . بلکه این شکل مربوط به تمام کراتی می شود که در آن نوعی حیات وجود دارد .

هر فردی که در سطح کره زمین زندگی می کند ، دارای حالتی مخصوص به خود است و هیچ شخص دیگری نمی تواند از حالت او باخبر باشد . چون این حالت ها همگی درونی هستند و شکل و قیافه ظاهری افراد ، هرگز نمی تواند نمایانگر حالات و احساس درونی آنها باشد و به همین علت هم باید گفت در کره خاکی به تعداد افرادی که در سطح آن زندگی می کنند ، حالت های روحی و قدرت های مدیومی گوناگونی وجود دارند و این حالت های مدیومی افراد است که موجب به وجود آمدن تفاوت های روحی بین آنها می گردد که علت اصلی آن این است که هر فردی نسبت به مرکز دایره خلقت و مسیر تکاملی خود ، در دایره خاصی که مرکز آن همان مرکز دایره خلقت و قدرت خداوند یکتا است ، زندگانی خود را می گذراند و فاصله ای را که هر کس نسبت به مرکز آن دوایر دارد ، نمایانگر حالت روحی و خصوصیات درجه بندی انسانیت وی می باشد و هر چه این دوایر به مرکز دایره نزدیکتر باشند ، افراد مسیرهای تکاملی بیشتری را طی کرده و به حقیقت نزدیکتر شده اند و هر یک از افراد کره خاکی به نسبت

مسیرهای تکاملی ای که گذرانیده اند، دارای تقوا، درک، عقل، فهم، شعور و... می باشند و سپس با چنین نیروهایی به دنبال شناخت حقایق حیات بر می آیند و از جهل و غرور و تکبر و خودخواهی و... دوری می گزینند.

گاهی اتفاق می افتد که فردی در یک محفل حقیقتی را که از نظر علمی، الهی، فلسفی، عقلی و... شناخته شده است، بیان می نماید. ولی گروه خاصی که در آنجا حضور دارند آن را نمی پذیرند و حتی با اصرار فراوان در صدد رد آن حقیقت بر می آیند و این افراد با توجه به این که در جهل مطلق و کبر و غرور و خودخواهی غوطه ورنند، خود را وارسته و عاقل ترین کسان آن محفل می دانند. این قبیل اشخاص روزی به حقایق دست می یابند که فرصت شناخت و جبران خطاهای گذشته خود را ندارند.

تمام حقایق جهان و عالم کائنات را انسان می تواند در پیرامون خود مشاهده کند، مشروط بر این که با چشم دل بر محیط خویش بنگرد، وگرنه چشم تن، جوابگوی حقایق حیاتی که پیرامون ما را فرا گرفته اند، نمی باشد.

دایره خلقت که در این بخش از کتاب به بحث آن می پردازم، یکی دیگر از نقاشی های الهامی ای می باشد که توسط ارواح مترقی و راهنما رسم شده است. شبی دیر وقت در حال نوشتن قسمتی از این کتاب بودم، ناگاه دگرگونی خاصی در حالت روحی من (نویسنده) به وجود آمد. چون از حالت روحی و رفتاری خویش باخبر هستم، پس از چند لحظه توقف و به دست آوردن حالتی خاص، نوک مداد را روی کاغذ گذاردم و از روحی که به صورت الهامی در عقل من اثر گذارده بود، خواستم که اگر مطالب جدیدی را می خواهد به من بگوید، آنها را برای من بنویسد. در این موقع متوجه شدم که روح تازه ای که در کنار من حاضر بود، قصد دارد اطلاعات جدیدی را برای تکمیل شدن دانش روحی، به من الهام نماید. چون قبل از این که این حالت جدید در من به وجود آید، در حالت یک

نوع تماس و الهام جداگانه ای بودم و غزلی را می سرودم و مطمئناً می دانستم که خبر بسیار مهم تری از متن غزل را باید بدانم . پرسیدم کیستی و چه می خواهی و به چه علت حالت اولیه در من تغییر یافت و شروع به نوشتن مطالب دیگری نمودم ؟ روح تازه وارد اظهار نمود : من آمده ام تا حقیقت مهم و جدیدی را به تو بگویم . چون مطلبی است بسیار ارزنده که در آینده تأثیر بسیار عمیقی در شناخت افراد جامعه از خود بجای خواهد گذارد و آن مربوط به چگونگی انرژی عالم و چرخش زندگی و حیات عناصر و موجودات ، در تمام عالم هستی است . پس از بجا آوردن مراسم نیایش هایی که در چنین مواردی انجام می دهم ، از او خواستم ، آنچه را که مایل است ، با دست من بر صفحه کاغذ نوشته یا رسم نماید . از آن پس خود را در اختیار روح تازه وارد که مورد تأیید روح مرشد و نگهبان من نیز بود ، قرار دادم . آن روح چنین نوشت : من در مرحله اول شکلی را برای تو رسم می نمایم و سپس شرح مختصری را که مقدمه ای است بر دانش و علم بشریت ، در حد فهم و درک همگان باشد ، برایت می نویسم و بعد از آن تو را یاری می نمایم تا این که بتوانی این مطالب را تکمیل نمایی و در اختیار عموم قرار دهی . چون کسی که این حقیقت را بداند ، از بدی ها گریزان می شود و در تمام طول عمر خود سعی در بهبود تکامل روحی خویش دارد و خداوند عالم را به مراتب بهتر از گذشته می شناسد و او را می پرستد . در بالا و وسط کاغذ نوشت ، دایره خلقت و سپس دستم به سمت راست کاغذ حرکت کرد و شروع به ترسیم دوائر موجی شکلی را نمود و حدود یک دقیقه دستم را برای رسم شکل دایره خلقت در اختیار داشت و شکل کامل آن را برایم ترسیم نمود و پس از آن به صورت الهامی مطالبی را به عقل من انتقال داد که توسط دستم یکایک آن لغات یا جملات بر صفحه کاغذ نقش می بستند . نتیجه آن نوشته ها مطالبی هستند که در همین مبحث از نظر شما خواننده عزیز می گذرند .

اگر بشر تصور کند که این عالم هستی و کائنات فقط بخاطر زندگی کردن این چند موجودی که در کره زمین زندگی می کنند خلق شده ، سخت در اشتباه است . چون کرات فراوانی در این عالم هستند که در آنها حیات وجود دارد و تمام این عالم هستی و کیهانشان ها فقط به دلیل ادامه حیات عناصر و موجودات کره خاکی ، خلق نشده است . بشری که در سطح زمین زندگی می کند ، در مرحله نخست باید قدری با خود بیاندیشد که او برای چه منظوری پا به عرصه جهان گذارده و این عظمت کائنات و این سازمان های بسیار منظم الهی ، چرا او را خلق کرده و چه سودی از وجود این بشر ، متوجه خلقت و کائنات می گردد و به چه منظوری مقام الهی انسان را در تمام کرات منجمله کره خاکی ، به عنوان اشرف مخلوقات خود معرفی کرده است ؟ و اگر تمام این جهان و کیهانشان ها فقط برای زندگی نسل بشر آفریده شده ، مسلماً " هر یک از افراد بشر هم در قبال این عظمت وظیفه خاصی دارد و برای هدف مشخصی خلق شده است و این عالم هستی از او دارای انتظاراتی است که اشخاص باید دین خود را به گونه ای نسبت به آن ادا نمایند .

مفهوم حقیقت فوق ، قابل درک همگان نیست ، مگر این که بشر در طول زندگانی و تکامل خویش بتواند به مقام انسانیت دست یابد و سپس این گفته های الهی را درک کند و معنی هر کلامی را دریابد . زمانی که بشر به حد کمال انسانیت رسید ، از آن زمان به بعد است که می داند او واقعا " اشرف مخلوقات عالم می باشد ، مشروط بر این که افراد بشر به خود آیند و لیاقت احراز این مقام الهی را داشته باشند و آن را تا آخر زمان حیات مادی خویش حفظ نمایند . چون جاه ، ثروت ، مقام و... نمی توانند فردی را به صورت انسان جلوه گر سازند . ولی هر انسانی می تواند شغل و مقام خود را به گونه ای جلوه گر سازد که در حد لیاقت او است و اعمال وی در آن مقام ، مورد پسند خلق و خداوند یکتا قرار

گیرد .

افرادی که توانسته اند در زمان حیات مادی خویش به مقام انسانیت برسند ، در هر شغل ، مقام ، جاه و مرتبه ای که باشند ، خالق خود را فراموش نمی کنند و در مقابل لطف و مرحمتی که پروردگار درباره آنان مبذول داشته است ، سر تعظیم به درگاه احدیتش فرود می آورند و او را ضمن پرستش ، سجده می کنند . چون در زمان حیات مادی به آنان فرصت مناسبی داده شده که توانسته اند به شناخت حقیقت عالم هستی پی ببرند و این شناخت های حیات هستند که موجب رستگاری افراد در زمان آخرت آنها می شوند .

هر آنچه در این عالم و کهکشان ها وجود دارند از خداوند یکتا قدرت گرفته و به وجود آمده اند و در نهایت هم روزی به او باز می گردند . خدای عالم یکی است و راه رسیدن به او نیز مسیر واحدی دارد و کسی می تواند آن مسیر را بیابد که به شناخت هایی در عالم حیات خود دست یافته است و چنین شناختی را ایدئولوژی واحدی می تواند به بشریت بیاموزد و آن شناخت ها در اصل شناخت مکتب الهی و یکتا پرستی می باشند .

مطالب فوق اولین قسمتی بود که توسط روح حاضر در آن شب برای من نوشته شد و پس از آن مطالب دیگری را در این زمینه نوشته ام که به تدریج در قسمت های مختلف مباحث این بخش از کتاب از نظر خوانندگان گرامی می گذرانم .

روز بعد شکل مزبور را به دفتر کارم آوردم و از یکی دوستان هنرمند که در زمینه علوم روحی اطلاعاتی کافی دارد و فردی است مؤمن و متعهد و از سوی دیگر متخصص در کارهای کامپیوتری نیز می باشد ، خواستم تا این شکل را در کامپیوتر به نظم خاصی در آورد و سپس آن را رسم کند و طرح مناسبی را جهت درج در کتاب تهیه نماید .

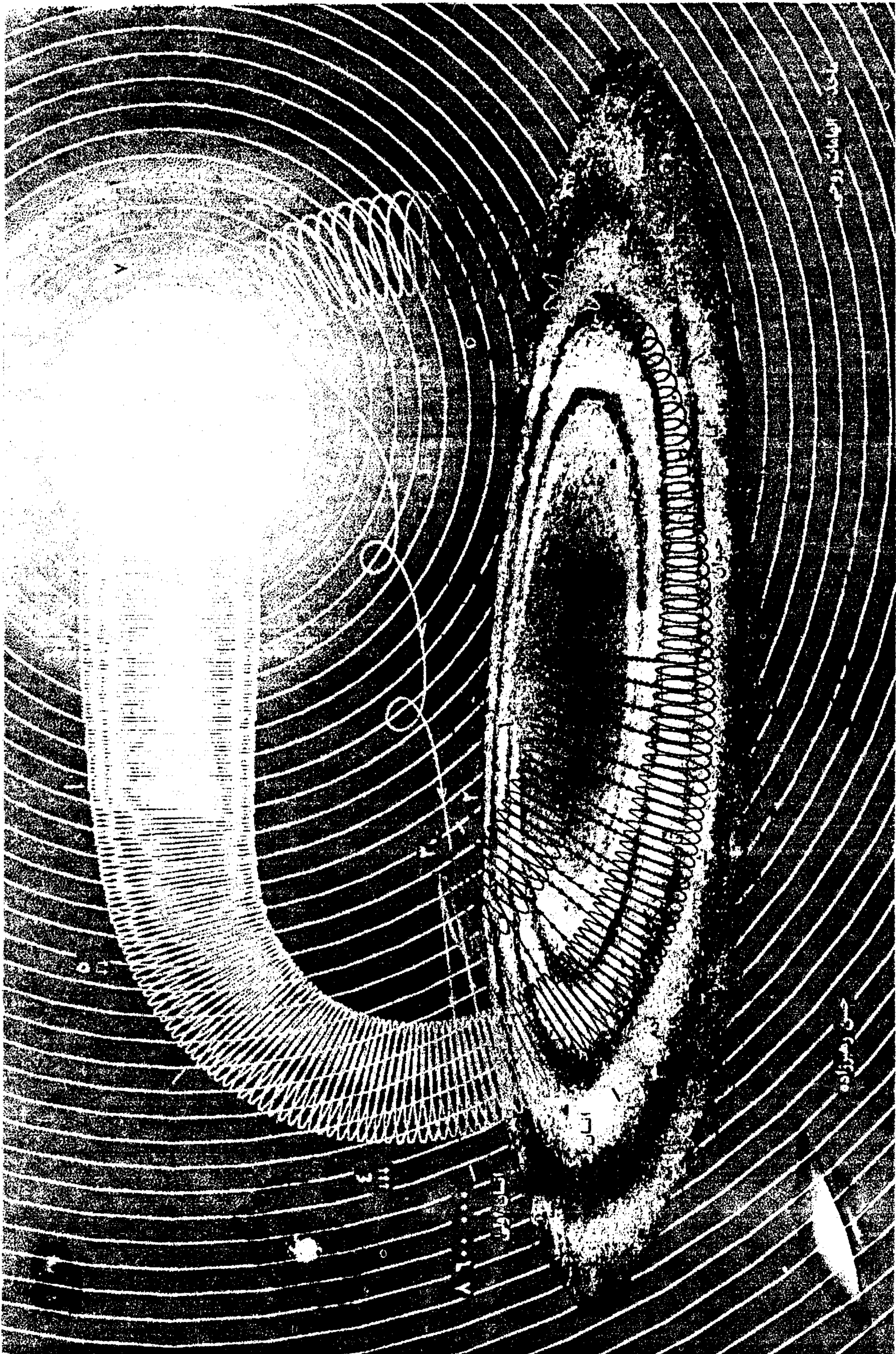
با توجه به نکات فوق اینک هر یک از قسمت های دایره خلقت را همانگونه که توسط ارواح برای من تشریح شده اند، به صورت منظم در آورده ام، به طوری که با نظر و ایدئولوژی های مختلف و علم محیط و علوم روحی هیچ منافاتی نداشته باشد، اینک آن را از نظر خوانندگان محترم می گذرانم.

۱- اگر به دقت شکل دایره خلقت را نگاه کنید، متوجه می شوید که این دایره از یک مسیر منظم و سیکل بسته ای تشکیل یافته که تمام این مسیرها از امواج گوناگون با دامنه و سرعت و قدرت های مختلفی به وجود آمده است و وجود این امواج موجب به وجود آمدن عناصر و امواج متفاوت دیگری می شوند که هر قسمت از آن دارای نام معینی می باشد.

علم امروز بشر در این عصر به پایه ای رسیده که از نظر فیزیک تجربی این حقیقت را به اثبات رسانیده است که تمام عناصر عالم از یک سری امواج مختلف با ضرائب جداگانه ای به وجود آمده اند و در اصل نوع موج عناصر است که موجب تراکم و سنگینی و حجم آنها می شود، به طوری که تمام آنها را بر مبنای مشخصات و مختصات موجی، نام گذاری می نمایند و عناصر مختلف از هم مجزای می گردند.

در عالم برخی از عناصر به صورت مرکب و توده ای و گروهی ساده و به تنهایی زندگی می کنند، یعنی عده ای از عناصر از ترکیب امواج مختلفی به وجود آمده اند و عده ای از آنها تنها از یک نوع موج مشخص و معین تشکیل گردیده اند، به طوری که هر یک از آنها دارای خواص و مختصات و مشخصات جداگانه ای نسبت به خود می باشند.

جهت آگاهی و توجه عده ای از خوانندگان و یا افرادی که شناخت کافی از نوع، قدرت، شدت و فرکانس امواج ندارند، در این مبحث لازم می بینم که شرح مختصری درباره امواج را، قبل از بیان چگونگی امواج تشکیل دهنده دایره



خلقت بیان نمایم ، تا این که هر خواننده ای ساده تر بتواند به چگونگی حالت نیرو و امواج دایره خلقت پی برد و آن را بشناسد .

امواج مختلفی اطراف کره زمین را فرا گرفته اند که گروهی از آنها را علما و دانشمندان از زمان های بسیار دور و گذشته شناخته و یا کشف کرده اند و بسیاری از آنها هنوز به صورت ناشناخته در پیرامون ما وجود دارند که با پیشرفت های علمی ، در زمان های آینده به تدریج شناخته می شوند . زیرا در قرن اخیر هر چه علم و تکنولوژی در جهان پیشرفت کرده ، به همان نسبت هم امواج جدیدتری را علما و دانشمندان شناخته اند ، کما این که اخیراً " دستگاه هایی را از نظر علمی اختراع کرده اند که آنها می توانند امواجی را از خود متصاعد نمایند که این امواج برخی از بیماری های روحی و روانی و جسمی را معالجه می نمایند . امواجی که تاکنون در جهان شناخته شده اند ، به طور کلی دارای ضرایب و قدرت های زیر می باشند که هر یک از آنها تأثیرات به سزائی در نحوه زندگی افراد بشر و قدرت و دوام حیات در سطح کره زمین از خود بجای می گذارند .

فرکانس (هرتز)	طول موج	نوع امواج (اشعه)
------------------	---------	---------------------

۱۰ ^{۱۸} تا ۱۰ ^{۲۲}	۱۰ ^{-۸} تا ۱۴ ^{-۱۳}	گاما
۱۰ ^{۱۶} تا ۱۰ ^{۲۰}	۱۰ ^{-۸} تا ۱۰ ^{-۱۲}	ایکس
۱۰ ^{۱۵} تا ۱۰ ^{۱۲}	۱۰ ^{-۷} تا ۱۰ ^{-۸}	ماوراء بنفش
۱۰ ^{۱۵}	۱۰ ^{-۶}	نور مرئی
۱۰ ^{۱۲} تا ۱۰ ^{۱۴}	۱۰ ^{-۴} تا ۱۰ ^{-۶}	مادون قرمز
۱۰ ^۹ تا ۱۰ ^{۱۱}	۱۰ ^{-۱} تا ۱۰ ^{-۲}	میکرو ویو

راديوئى $۱۰^{+۴}$ تا $۱۰^{-۱}$ $۱۰^{۱۲}$ تا $۱۰^۲$

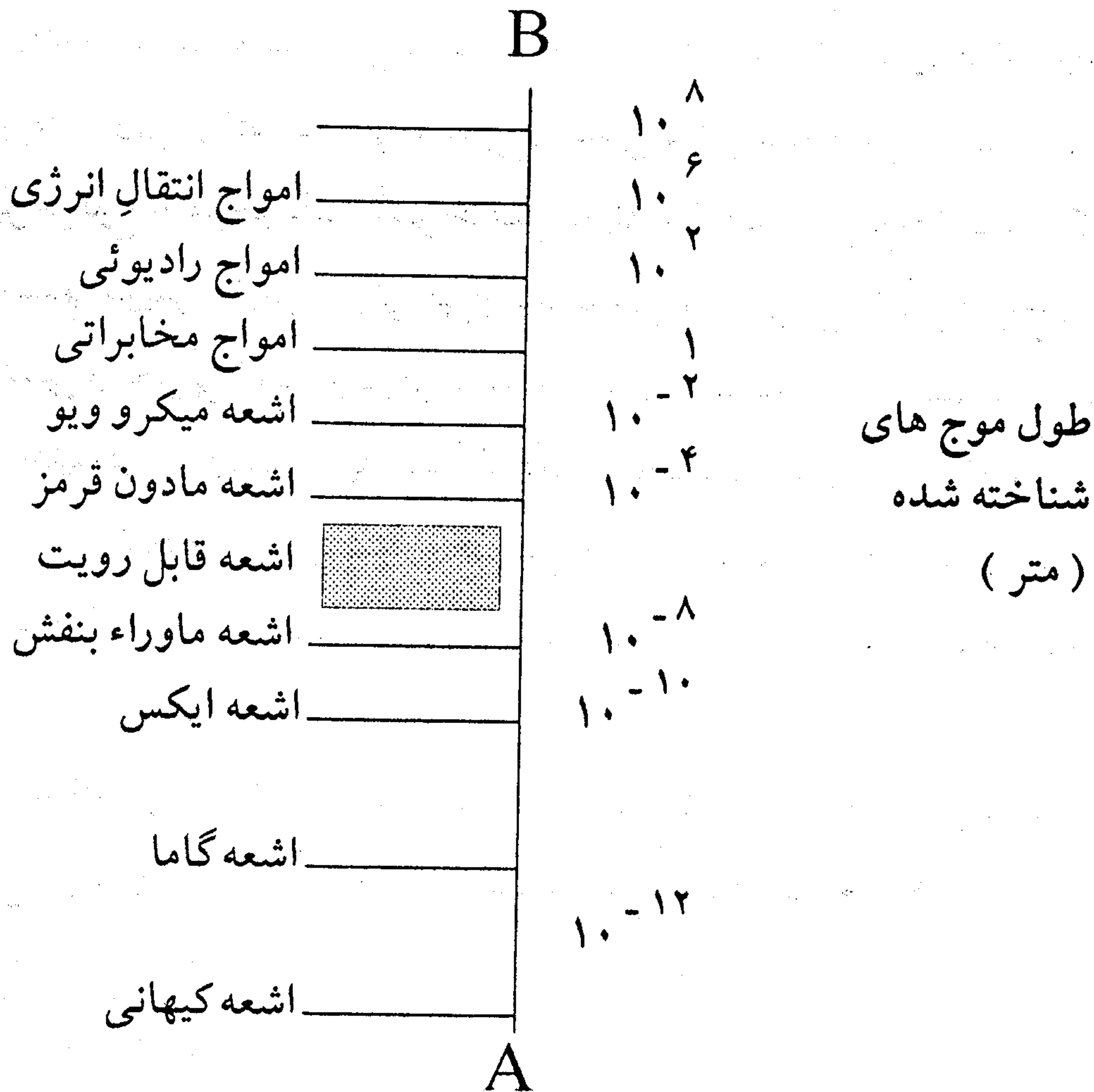
تمام امواجى را که تاکنون دانشمندان توانسته اند از نظر علمى در اطراف کره زمین بشناسند، خارج از قدرت و سرعت و دامنه فرکانس امواج فوق نمى باشند. ولى مسلماً "امواج ناشناخته فراوان ديگرى غير از امواج فوق نیز اطراف کره خاکی و تمام محیط آن را فرا گرفته اند که هنوز علم بشر نتوانسته آنها را به طور کامل بشناسد و یا تشخيص دهد.

هر دسته از موجودات جاندارى که در سطح کره خاکی زندگى مى کنند، داراى قدرت و حالت مخصوصى نسبت به خود هستند که ساير گروه ها از وجود آن بی خبرند. ولى از نظر تجربى، عینى و علمى به این نتیجه مى رسیم، امواج محیط، بر هر نوع از موجودات تأثیر خاصى دارند. فرضاً "بشر با حالت فیزیکی و مادى جسم خویش داراى قدرتى مى باشد که مى تواند برخى از این امواج را به صورت عینى و تجربى لمس و درک کند و یا آنها را بشناسد. شناخت این دسته از امواج احتیاجى به وسیله و یا دستگاه هاى بخصوصى ندارند و تمام آنها با چشم تن قابل تشخيص مى باشند و گروهى ديگر از امواج وجود دارند که تشخيص و درک آنها را حتماً مى بایست با وسیله و دستگاه هاى بخصوص علمى و فنى، شناخت و ثبت نمود.

در بین تمام امواجى که تا بحال شناخته شده و در بالا آمده اند، بشر قادر است امواج مرئى ($۱۰^{-۶}$ تا $۱۰^{۱۵}$) را ببینند و هیچ یک از امواج ديگرى را که در جدول فوق وجود دارند، نمى تواند به صورت طبیعى و یا چشم بدن خویش مشاهده نماید. چون فرکانس آنها بین ۴۰۰ تا ۸۰۰ نانومتر طول موج قرار دارند و نور قرمز داراى طول موجى برابر با ۸۰۰ نانومتر است که بشر از آن بالاتر را نمى تواند مشاهده کند و فرکانس نور بنفش نیز داراى ۴۰۰ نانومتر است.

بالا و پائین تر از امواج و ارقام فوق، امواج زیادى وجود دارند که از نظر

علمی، هیچ فردی نمی تواند منکر وجود آنها شود. ولی این امواج از نظر دید مادی اکثریت قریب به اتفاق افراد، قابل شناخت و درک نمی باشند. جهت توجه خوانندگان محترم، دو جدولی را که می توانند مقدار و قدرت طول موج و نورهای قابل رویت را بیشتر بنمایانند، رسم می نمایم. چون هر فردی با شناخت جدول امواج می تواند به مطالب این مبحث آگاهی بیشتری یابد.



به طوری که ملاحظه می فرمائید، در بین تمام این امواج، بشر قادر است امواجی را که در حد فاصل 10^{-8} تا 10^{-4} قرار دارند، با چشم تن مشاهده نماید و آنها را تشخیص دهد. همانگونه که مشاهده می نمائید، در جدول فوق

امواجی بالا و یا پائین تر از امواج مزبور بسیارند که بشر نمی تواند آنها را رویت نماید . در این شکل هر چه از سمت A به طرف B حرکت کنیم ، طول موج ها کوتاه تر و فرکانس امواج بیشتر می شوند .
نورهایی را که بشر قادر است با چشم تن مشاهده نماید در جدول زیر مشاهده می نمائید .

B		
مادون قرمز		
قرمز	۸۰۰	
قرمز ۴۵۰ - ۴۸۰	۷۰۰	
زرد ۵۵۰ تا ۵۸۰		
اشعه میکرو ویو	۱۰ - ۲	رنگ و طول
سبز	۶۰۰	موج های مرئی
	۵۰۰	(نانومتر)
آبی ۶۰۰ تا ۶۵۰		
بنفش = سرعت ارتعاش =	۴۰۰	
۷۲۰ - ۷۷۰ بیلون نوسان		
در ثانیه		
ماوراء بنفش		
A		

چنانچه بشر بتواند پیرامون محیط خویش را از روی عقل ، خرد و منطق ، به طور دقیق بنگرد و حتی از وسایل علمی و اکتشافات محدودی که تا بحال به دست آورده ، به سادگی نگذرد و آنها را مورد بررسی و تحقیق خویش قرار دهد ، به طور وضوح می تواند به وجود برخی از حقایق و واقعیت هایی که در اطراف

وی وجود دارند، آگاه شود و به این نتیجه برسد که در اطراف کره خاکی که بشر هم در آن غوطه ور است، نیروهای ناشناخته و مرموز فراوانی وجود دارند که آنها موجب به وجود آمدن حالات و اتفاقاتی می گردند و حتی زندگانی افراد بشر را به طور روشن و واضح تحت تأثیر نیروهای خود قرار می دهند.

از نظر علمی می دانیم که اثرات امواج بسیاری را به صورت عینی می توانیم در سطح کره زمین و پیرامون محیطی خویش تشخیص دهیم و آنها را بشناسیم.

در حال حاضر، فیزیک تجربی به اثبات رسانیده که هر ماده و یا شیئی از طول موج و ارتعاشات بخصوصی به وجود آمده است و بشر به علت ضعف قدرت بینائی نمی تواند آن امواج را مشاهده نماید. چون فقط طول موج هایی که بین چهار تا هشت میکرون قرار دارند، قابل تشخیص دید مادی بشر قرار می گیرند و قدرت بینائی فردی نمی تواند رنگ و امواجی را که بالای بنفش و زیر قرمز قرار دارند، مشاهده کند، لذا سایر امواج موجود از نظر وی قابل تشخیص و درک نمی باشند و این عدم شناخت نمی تواند دلیل بر نبودن آنها در محیط باشد.

در برخی از حیوانات نیروهایی وجود دارند که بشر از درک و فهم آنها غافل است. فرضاً "گروهی از پرندگان شکاری هستند که فقط در شب ها به شکار خود می پردازند و در محل و یا زمانی که بشر قدرت دیدن ندارد، آنها قدرت بینایی کاملی را از خود بروز می دهند و یا برخی از امواج بویایی را بشر نمی تواند احساس و درک کند. ولی برخی از حیوانات به سادگی می توانند آنها را بفهمند و حتی به دنبال آن امواج حرکت کنند، تا این که به مرکز فرستنده آن برسند.

صدای برخی از امواج را بشر نمی تواند بفهمد و یا جهت آن را تشخیص دهد.

ولی بسیاری از حیوانات می توانند این صداها را تشخیص دهند و حتی قبل از بروز وقایع از حدوث آن آگاهی یابند و خود را به محل امنی برسانند.

با توجه به نکات فوق در می یابیم که امواج بسیاری پیرامون کره خاکی و در هر

نقطه ای از آن وجود دارند که برخی از آنها را بشر با احساس خود می تواند درک نماید و بسیاری از آنها قابل درک و تشخیص نمی باشند .

۲ - انرژی و قدرت عالم کائنات : تمام قسمت های کهکشان را در بر گرفته است و ذرات تمام عناصر ، اشیاء ، اجسام ، موجودات را تحت نفوذ و کنترل انرژی خود اداره می کند و هیچ ذره ای در عالم وجود ندارد که از قدرت و انرژی عالم کائنات بی بهره باشد و تصویر دایره خلقت ، در اصل یک شکل نمایشی است و فقط می تواند انرژی های مختلفی را که از طرف کائنات بر هر ذره وارد می شوند ، بنمایاند و مشخص کند که این امواج دارای قدرت تحرکی و عقلی می باشند و انرژی های مختلف تابشی کائنات ، توسط آن امواج هستند که موجب به حرکت در آمدن درون یک ذره می گردند و امواج عقلی حرکات درون آن را به طور منظم ، اداره و کنترل می نمایند تا این که هیچگونه اشتباه یا توفقی در حرکت داخل آن ذرات به وجود نیاید و یک اتم بتواند به طور منظم و یکنواخت ، به حرکات منظم و بی وقفه خویش در تمام طول عمر ادامه دهد و آن عقل و اراده بر ذره ، اجازه نمی دهد که الکترون ، پروتون و... که با سرعتی بسیار زیاد در حال گردش به دور هسته مرکزی خویش می باشند ، به سرعت خود بیافزایند و یا از سرعت آنها کاسته شود و یا این که به طور ناگهانی از مسیر حرکت و گردش خویش ، خارج گردند و متوقف شوند .

۳ - در شکل مزبور مشاهده می شود رشته هایی از قدرت امواج الهی که دارای نیروی تحرک و عقل می باشند ، بر کوچکترین ذره عالم هستی وارد می شوند . اگر چنین تصور بنمائیم تنها کره ای که در عالم هستی و کائنات و کهکشانها دارای حیات می باشد ، فقط کره زمین است . منظور از شماره دو که در شکل مشاهده می گردد و نیروی امواج دایره خلقت بر آن وارد شده ، یک اتم است . ولی اگر چنین باور داشته باشیم که در این عالم و کهکشان میلیون ها و شاید هم

میلیاردها کرده دیگر نیز وجود دارند که در تمامی آنها نوعی حیات وجود دارد . هدف از شماره یک که شکل یک اتم در آن تصویر شده است ، کره زمین می باشد و امواج کهکشان از دایره خلقت بطور دائم و یکنواخت بر تمام ذرات این کره تابیده و انرژی ای را که از فعل و انفعالات کره زمین به سوی کهکشان روانه می گردند ، نشان می دهد .

امروزه با توجه به حرکات ناشناخته و آثار و علائم و امواجی که از نظر علمی به دست آمده و افراد فضایی و سفاینی که در نقاط مختلف کره زمین ، توسط افراد و اقوام مختلف مشاهده شده اند ، باید این حقیقت را بپذیریم و اذعان نمائیم که کره زمین در مقابل عظمت و وسعت کهکشانی که ازل و ابد و انتهای آن مشخص نیست ، نمی تواند بیش از یک اتم در مقابل آن گستره عظیم جلوه گر شود و آن انرژی عقلی که از سوی دایره خلقت به عنصر جامدی می تابد ، آن ذره قادر نیست چیزی غیر از کره زمین و یا سایر کرات دیگر باشد .

۴- زمانی که از سوی کهکشان انرژی های مختلف ، منجمله انرژی عقلی بر ذره ای جامد می تابد ، آن را صاحب نوعی عقل ، فهم و گونه ای شناخت خاص می کند و در اثر مرور زمان ، عقل در هر ذره موجب تکامل آن به سوی حیات جدیدتری می گردد و به وجود آمدن این حالت عقلی در ذرات باعث می گردد که عده ای از آنها با هم به سوی تکامل و حالتی جدیدتر پیش روند و به مرور ، قدرت افزون تری از سوی امواج کائنات به آنها داده شود و در نتیجه گروهی از این ذرات صاحب عقل بیشتر شوند و خود را به تدریج آماده تکامل سریع تری نمایند ، تا این که بتوانند حیات جدیدتری را در این عالم هستی بپذیرند و در زمان کمون تکامل عقلی است که این ذرات جامد قابلیت تازه ای را به دست می آورند و می توانند از طریق ریشه گیاهان جذب بدنه آنها گردند و به حالت تکاملی جدید دست یابند و از حالت ریشه جمادی ، به نبات در آیند و زندگانی

تازه خود را در یک مسیر جدید که در یاخته گیاهی است ، انجام دهند .
 بشر در طول عمر خود از نظر عملی و علمی به این حقیقت دست یافته و
 می داند که برخی از قسمت های کره خاکی ، قابلیت کشت و زرع را دارند و
 قسمت هایی از آن استعداد کشاورزی را ندارند و کمتر کسی به این فکر افتاده که
 علت آن از نظر ذاتی و تکامل جمادی چیست و تنها به بیان چند جمله یا فرمول
 بسنده نموده اند ، ولی باید قبول کرد .

زمین هایی قابلیت کشت و زرع را دارند که عناصر تشکیل دهنده
 مولکول های آن به حد تکامل عقلی رسیده و برای تغییر شکل یافتن از عنصری به
 عنصر دیگر ، قدرت و انرژی کافی را به دست آورده اند . اگر در منطقه ای از
 زمین که ذرات تشکیل دهنده مواد آن به حد رشد عقلی و تکاملی خود
 نرسیده اند ، هر گونه گیاهی کاشته شود ، اتم های اطراف ریشه ، قدرت عقلی و
 حرکت کافی برای تغییر شکل یافتن شرایط محیطی را ندارند و مواد آن منطقه به
 هیچ عنوان نمی توانند جذب ریشه گیاهی شوند و خود را در مسیر تکاملی
 جدیدتری قرار دهند و در نتیجه مشاهده می شود که در چنین منطقه ای ،
 هیچگونه گیاهی رشد نمی کند و اگر هم گیاهی در آنجا کاشته شود ، به زودی
 قدرت ادامه حیات خود را از دست می دهد و خشک می شود ، مگر این که در آن
 منطقه شرایط مواد جذب ریشه گیاهی را به گونه ای تغییر دهند . در برخی از
 مناطق که عناصر تشکیل دهنده زمین و محیط آن به رشد عقلی کامل نرسیده اند و
 در ابتدای مسیر تکاملی خویش قرار گرفته اند ، به نسبت پیش رفت تکاملی ذرات
 عناصر تشکیل دهنده ، گیاهانی از نوع بسیار پست در آنها می رویند . ولی این
 زمین ها هرگز قدرت رویش گیاهان عالی را ندارند و به همین علت هم این نوع
 گیاهان در زمین هایی که دارای قدرت رویش کافی هستند ، کاشته می شوند تا در
 آنجا بتوانند به نهایت رشد و نمو خود دست یابند .

امروزه از نظر علمی و تجربی ثابت شده، بهترین زمین هایی که دارای قدرت رویش هر نوع گیاه عالی می باشند، مناطقی هستند که عناصر تشکیل دهنده زمین آن به رنگ سیاه (خاک هر چه تیره تر باشد، رویش گیاهان در آن بهتر است) باشد. لجن هایی که به مرور در زیر رودخانه ها و... تشکیل می گردند نیز رنگ سیاه دارند و برای رویش هر نوع گیاهی در آب یا خشکی مناسب می باشند که در بسیاری از مناطق، کشاورزان این لجن ها را به عنوان کود کشاورزی برای رویش سریع تر گیاهان استفاده می کنند. چون عناصری که در این نوع خاک ها وجود دارند، دارای ذراتی تکامل یافته تر از دیگر انواع خود می باشند و به همین علت هم ذرات آن قابلیت جذب شدن بیشتری نسبت به سایر خاک ها در ریشه گیاهان دارند و به سهولت جذب ریشه گیاه می شوند و موجب رشد و نمو نباتات می گردند و برای مدتی حالت جدیدتری را در مسیر تکاملی به دست می آورند تا این که در خاتمه عمر گیاه، مجدداً تبدیل به خاک می شوند و تمام ذرات این خاک ها که از بقایای شاخ و برگ و بدنه و... گیاهان به دست آمده اند، مجدداً مصرف رویش نباتات در کشاورزی می گردند و گاهی به عنوان کود از آنها استفاده می شود و علت آن هم قابلیت جذب سریع تر ملکول هایی است که در این خاک برگ ها وجود دارند و به دلیل وجود عقل کامل تر ملکولی در این ذرات، این بار سریع تر از دفعه اول، جذب ریشه گیاهان می شوند.

۵- گیاهانی که در کره خاکی می رویند، دارای انواع و اقسام بسیاری می باشند. انواع این گیاهان از تک یاخته ها شروع می شوند و به گیاهان پریاخته و گیاهان عالی که در تکامل خود به عقل و درک و فهم بیشتری نسبت به سایر گیاهان رده های دیگر دست یافته اند، ختم می گردند.

برخی از این گیاهان عالی به نقطه ای از اوج عقلی و تکاملی خود دست می یابند که حتی دارای نوعی احساس نیز می باشند و زمانی که عنصری

ناشناس شاخ و برگ آنها را به گونه ای مورد تجاوز قرار دهد، فوراً در صدد دفاع از خویش بر می آیند و در مقابل آن نیروی خارجی، عکس العمل هایی را از خود بروز می دهند و یا بعضی گیاهان، از برخی امواج، متأثر و ناراحت می شوند و یا گروهی از اصوات موجب طراوت و شادابی آنها می گردند و در آن حالت رشد بیشتری می کنند. فرضاً "گیاهان فراوانی وجود دارند که صدای موسیقی موجب شادابی و رشد آنها می شود و چنانچه صدایی را که مدت ها گیاه به آن عادت کرده است، به طور ناگهانی قطع نمائیم، این عمل باعث نوعی افسردگی و خمودگی در آن گیاه می شود و بسیاری از این گیاهان، با توجه به این که مورد مراقبت زیادی قرار می گیرند، معذالک پس از مدتی خشکیده و از بین خواهند رفت.

در برخی از نقاط جهان، منجمله آفریقا گیاهانی رشد می کنند که وقتی حیوانی جاندار از وسط آنها عبور کند و یا بر روی شاخ و برگ آنها بنشیند، به گونه خاصی تمام شاخ و برگ ها و حتی ساقه خود را بر روی آن شکار خم می کنند و در اطراف بدن آن می پیچند و پس از این که شکار را کاملاً در اختیار خود گرفتند به طوری که هیچ حرکتی نتواند از خود بروز دهد، آنگاه تیغ های بدن و شاخ و برگ های خود را وارد بدن آن جانور می کنند و بدین وسیله تمام خون و یا مواد لغزنده درون بدن آن را می مکند و سپس تمام آب بدن آن را تا آخرین قطره مصرف می نمایند و بعد از آن، شاخ و برگ و ساقه های خود را بتدریج از اطراف اسکلت آن باز می کنند و به حالت اولیه خود باز می گردند و تفاله های باقی مانده آن جاندار را بر سطح خاک می ریزند و آماده گرفتن شکار دیگر باقی می مانند، تا این که حیوان بعدی را به سرنوشت اولی گرفتار نمایند.

این گیاهان، علاوه بر این که ریشه آنها در خاک است و از خاک زمین به نوعی تغذیه می کنند، طی شرایط خاص و یا زمانی که غذای کافی از طریق ریشه به بدن آنها نمی رسد، بیشتر سعی می نمایند تا اقدام به مکیدن خون حیوانات

کنند .

حالت های عقلی بسیار عجیبی را در بین اعمال و رفتار برخی از گیاهان می توان مشاهده نمود که بسیاری از حیوانات ، از داشتن چنین فهم و درک و عقلی ، محروم می باشند . از نظر زیستی نیز زندگانی برخی از گیاهان را می توان با زندگی عده ای از حیوانات تشبیه نمود ، با این اختلاف که حیوانات می توانند جسم خود را از نقطه ای به نقطه دیگر حرکت دهند ، ولی گیاهان این قدرت را ندارند و در تمام طول عمر ، در یک نقطه ثابت به ادامه زندگی خویش می پردازند و در زمان های مختلف ، مقاومت بدن خود را برابر شرایط محیطی خویش هماهنگ می نمایند .

با توجه به نکات بسیار مختصری که تاکنون درباره نحوه حالت و زندگی برخی از گیاهان نقل گردیده ، آیا کسی می تواند اظهار دارد که گیاهان از موهبت عقل و شعور و فهم و درک بدورند و هیچ احساسی در نحوه زندگانی آنها وجود ندارد ؟ اگر فردی چنین ادعایی نماید ، مسلماً "هیچ شناختی از علم حیات و بیولوژی محیط خویش ندارد و به دلیل بی اطلاع بودن از حقایق ، این مطالب و واقعیت های درست و حقیقی را رد می کند ، چون عدم شناخت نمی تواند ، دلیل بر عدم وجود مطلب و یا شیئی باشد . کسی که از حقیقتی آگاه است و آن را به طور کامل می شناسد ، هرگز درصدد مردود شمردن آن واقعیت بر نمی آید و کسانی که علم محیط آنها فقط در رشته تخصصی و مدرک به دست آمده باشد ، از روی کم تجربگی گاهی سعی دارند ، در بین دیگران خود را عالم و فهمیده تر از همه بدانند و چنین حقایقی را نادیده بگیرند و آنها را نپذیرند .

با شناخت های علمی ای که بشر تاکنون توانسته در مورد چگونگی زندگانی برخی از موجودات به دست آورد ، به سادگی می تواند حد وسط برخی از تکامل و دگرگونی ها را با چشم خویش در سطح کره زمین مشاهده کند و این حقیقت را

بپذیرد که حیوانات در اثر تکامل گیاهان و در اثر گذشت میلیاردها سال به تدریج در این کره خاکی پدید آمده اند و این یک حقیقت غیر قابل انکار می باشد که از نظر علمی، به هیچ وجه نمی توان آن را رد کرد.

۶- در تیره های خاصی از گیاهان، عقل، درک و هوش، به مراتب بیشتر از سایر گیاهان مشاهده می گردد و دلیل آن این است که این نوع گیاهان علاوه بر دارابودن عقل بیشتری نسبت به سایر گیاهان، از نوعی روح ثابت^۱ نیز برخوردارند و هر چه قدرت تکاملی گیاهان افزایش می یابد، این قدرت روحی در آنها بیشتر می شود تا در نهایت امر به تیره های خاصی از گیاهان می رسیم که زندگانی آنها غیر از تحرک، اختلاف چندانی با برخی از موجودات جاندار ندارد. فرضاً^۲ وقتی که به زندگانی اسفنج و مرجان هایی که در کف دریاها زندگی می کنند توجه می نمائیم، این جانداران از نظر شکل ظاهری مانند گیاهانی هستند که در دریا و یا خشکی زندگی می کنند و از نظر حرکات بیرونی، کمتر کسی می تواند اختلافی را بین آنها و دیگر گیاهان تشخیص دهد. ولی از نظر زندگی درونی و داخلی و جسمی و روحی، دارای خصوصیات صد در صد حیوانی می باشند. عقل گیاهان پریاخته به این دلیل بیشتر از سایر گیاهان است که در ساختمان این گیاهان، ملکول و اتم های بیشتری بکار رفته اند و می دانیم که هر اتمی دارای عقل خاصی می باشد و مجموع عقل اتم ها هستند که موجب به وجود آمدن گیاه برتر در نباتات می شود و توده عقلی را به وجود می آورد و در این راستا هر چه توده عقلی بیشتر شود، واحد روحی بیشتری را می تواند

۱- روح ثابت از جسم مادی هرگز جدا نمی شود و تا آخر عمر با آن شیء یا موجود همراه خواهد بود و در روح ثابت، خواب و خواب دیدن و... وجود ندارد و زمانی که آن موجود از بین می رود این روح قدرت و حالت تکاملی ندارد، بلکه حالت تبدیل را به خود می گیرد.

بپذیرد .

مشابه مرجان ها ، جانداران و حیوانات بسیاری در دریاها وجود دارند که تشخیص و چگونگی حالت و نوع زندگی آنها ، برای همگان به سادگی قابل درک نمی باشد .

زمانی به چنین حیواناتی بر می خوریم که در زیر دریاها به صورت درختچه و یا بوته ای ثابت در آمده و زندگی جانوری خود را می گذرانند و برای ادامه حیات خویش از وجود یا بقایای سایر جانوران زنده و یا گیاهان اطراف خود استفاده می کنند ، می توان چنین ادعا نمود که در روی زمین هم گیاهانی که مشابه مرجان ها در محل های ثابتی تمام عمر خود باقی می مانند و اغلب از وجود و یا بقایای سایر حیوانات زنده ، برای ادامه حیات خویش ، استفاده می نمایند ، با این نوع جانوران دریایی ، دارای یک حالت و خصوصیت عقلی و روحی و ریشه زیستی برابری می باشند و نوعی از همین گیاهان خشکی هستند که در اثر تغییرات جوی سطح پوسته زمین و در اثر گذشت میلیاردها سال به زیر آب دریاها رفته اند و پس از تغییرات بسیاری که در ساختمان داخلی آنها به وجود آمده است ، با تکاملی جدیدتر به صورت ریشه حد فاصل تیره گیاه و حیوانی ، ظاهر شده اند و در اثر مرور زمان و تکامل های مکرر ، تغییر شکل جدیدتری به آنها دست داده و نوعی از آنها به صورت متحرک در آمده اند و این تغییر و تبدیلات ، هنوز هم ادامه دارد و تا زمانی که کره زمین در منظومه شمسی وجود دارد ، ادامه تکامل نیز پابرجا خواهد ماند . چون کوچکترین تغییراتی که از نظر تکاملی به وجود می آید ، میلیون ها سال بطول می انجامد و به همین علت هم این تغییرات برای بشر قابل شناخت و درک نمی باشد . یکی از پزشکان معروف جهان اخیراً نظریه ای در مورد چگونگی دردهای استخوانی ای را که اکثر افراد بشر در سراسر جهان به آن دچار می باشند ، مربوط به تغییر شکل هایی می داند

که بشریت در شکل و قواره آخرین تکامل خود که اواخر قرن بیستم می باشد، به آن رسیده است .

در تیره های مختلف جانداران، حیواناتی را مشاهده می کنیم که نسبت به دیگران از قدرت عقلی و هوشی بیشتری برخوردارند . معدودی از آنها را بشر تحت آموزش های مختلف خود قرار می دهد و حرفه و فن و حتی علم به آنها می آموزند و گاهی برخی از این حیوانات، حرکات و اعمالی را انجام می دهند که از نظر شکل رفتاری، اختلاف چندانی با اعمال و رفتار گروهی از افراد بشر ندارند و حتی نحوه سرعت، درک، فهم و آموزش آنها بیشتر از عده ای از افراد بشر می باشد .

زمانی که از نظر مسیر و قدرت های تکاملی، به یکایک عناصر و موجودات مختلف عالم می نگریم، از نظر فلسفی، عقلی و روحی در می یابیم که تمام جامدات در کره خاکی فقط از نوعی عقل و امواج تحرکی برخوردارند و هر چه به سوی تکامل حیات پیشرفت می نمایند، از قدرت عقلی بیشتری برخوردار می گردند و امواج تحرکی آنها بیشتر می شود و گیاهان در اثر تکامل، ضمن این که از عقل و درک بیشتری نسبت به جمادات استفاده می کنند، به مرور، قدرت روحی نیز در آنها افزایش می یابد و زمانی که این گیاهان در اثر ادامه تکامل به مرحله جانداران می رسند، تکامل این دو عنصر الهی، یعنی عقل و روح، در آنها پرورش و وسعت بیشتری می یابد و در پیمودن مسیر تکاملی خویش به قدرت بالایی دست می یابند و تدریجا "به شکل نیرو و قدرت های اولیه خویش در می آیند و پس از رسیدن به نهایت تکامل عقلی و روحی به تدریج می توانند خود را آماده سازند تا به سوی اصل خویش بازگردند ."

حالت و چگونگی تکامل عقلی و روحی کلیه جانداران و حیوانات، بسیار عجیب و شنیدنی است و تاکنون کمتر کسی در جهان به این حقیقت اشاره کرده

است . چون زمانی که هر نوع حیوان و یا جاننداری در عالم به هر دلیلی می میرد ، روح وی مانند بشر از جسم مادی او خارج می شود و بر مبنای قانون خلقت و تطور ، روح آن موجود جاندار در نطفه روحی دیگری که از نوع اولیه خود تا حد بسیار کمی عالی تر است ، نفوذ می کند و پس از مدتی به صورت جاننداری جدیدتر ظاهر می گردد . این موجود زنده دارای قدرت عقلی و روحی بیشتری نسبت به نسل اولیه خود می باشد و این حالت تبدیل تکامل در جانداران آنقدر ادامه می یابد تا این که قدرت روحی به آخرین حد و مرز خود ، یعنی به نسل بشر برسد .

نوع تکامل هایی که برای نسل مختلف موجودات زنده در عالم به وقوع می پیوندند ، تنها مخصوص کره خاکی نیست . چون بنا به عقیده اکثر ارواح مترقی ، وجود حیات در این عالم و کهکشان ها ، فقط مخصوص کره خاکی نیست و کرات بسیاری در خلقت پروردگار وجود دارند که در آنها حیات های مادی دیده می شوند و در این کرات جانوران مختلف از انواعی که نمونه آنها در کره خاکی مشاهده نمی گردند ، زندگی می کنند و این حیوانات و جانوران هستند که حد وسط جانداران کره خاکی را تشکیل می دهند ، یعنی اگر روزی بشر به این قدرت دست بیابد و بتواند نمونه تمام حیواناتی را که در زمین و سایر کرات آسمانی وجود دارند ، گردآوری نماید و در کنار هم قرار دهد ، زمانی که به آن نمونه ها از اولین نوعی که تیره جانداران را به وجود آورده و تا ختم آنها که انسان های اولی هستند بنگرد ، در بین رده های بهم پیوسته آنها اختلافات چندانی را از نظر ظاهری و باطنی نمی تواند مشاهده کند .

خداوند متعال بنا به حکمت خود ، تمام جانداران کره خاکی را از عقل و شعور و روح کامل برخوردار ننموده و این موجودات قدرت کافی برای شناخت حقایق حیات ندارند و به همین علت هم پس از مرگ جسم مادی ، برای آنها جزا

و عقاب و پاداشی در نظر نگرفته و روح این موجودات زنده، پس از رهایی از تن، توقف چندانی در عالم برزخ حیوانی ندارند و پس از آزاد شدن، جذب فرکانس های موجی کمی مافوق تر از خود قرار می گیرند و در مسیر فرکانس های خلقت، با امواج مادی همجنس خود ترکیب می شوند و نوع جدیدتر از گذشته خویش را به وجود می آورند و جاننداری با هوش تر از نسل گذشته خود را به وجود می آورد و به همین روش، مسیر تغییر و تبدیل تکاملی خویش را می پیمایند، تا به مرز نهایی خود دست یابند.

۷- از زمان های گذشته، بشر معتقد به وجود تکامل بوده است. ولی در قرن اخیر علم و دانش بشری به حدی رسیده که توانسته به صورت عینی، حقیقت وجود این تکامل را در نوع بشر به اثبات برساند، به طوری که همگان بتوانند این مطلب را به صورت عینی و علمی بپذیرند. امروزه زمانی نیست که فردی نخواهد چنین واقعیت مسلم و بارزی را نپذیرد. مگر این که فردی کاملاً ناآگاه باشد و از نظر علمی آنچه که در گذشته و حال حاضر در جریان است، هیچگونه اطلاعی نداشته باشد و یا حقایق علمی و منطقی را در زندگانی خویش نپذیرد و با آنها سر جنگ داشته باشد و نظریات شخصی و ایدئولوژی های خود را به دلایلی واهی بخواهد بر دیگران تحمیل کند.

در گذشته های دور، بشریت هنوز به علم دست نیافته بود و برخی از مطالب، به طور سینه به سینه از پدران به فرزندان انتقال می یافت و امروزه نیز در ادامه آنها در برخی از قسمت های جهان، این نظریات و گفته ها که دارای ریشه علمی نیستند، پابرجا می باشند و عده ای از نسل حاضر نیز نمی خواهند قدری به خود آیند و به وجود خویش زحمت دهند و علم آن مطالب را بیاموزند و به حقایق وجود و یا عدم آن، پی ببرند. عجب در این است که گاهی این افراد ناآگاه سعی دارند، جهل خود را به صور مختلف به خورد دیگران نیز بدهند و در وجود

سایرین که شناختی کافی از حقایق حیات ندارند، به گونه ای غیر علمی و منطقی اثر بگذارند .

از روزی که بشر پا به عرصه تمدن و شناخت گذارد و علم و دانشی به دست آورد، در صدد این بوده تا این که بتواند به حقیقت حیات و وجود و ذات خویش پی ببرد و بداند که از کجا آمده و در این کره خاکی چه می کند و پس از گذشت اندک زمانی که در این جهان به ادامه حیات می پردازد، به کجا می رود و اصولاً هدف از خلقت وی در سطح این کره خاکی چه بوده و اجداد بشر، از نظر تکاملی به چه چیزی می رسد و بسیاری از سئوالات دیگر که پاسخ به اکثر آنها را تا به امروز کسی نتوانسته به طور علمی، منطقی، عقلی، فلسفی، عرفانی و ... بیان نماید به گونه ای که آن نظریات یا گفته ها مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر قرار گیرد . امید دارم کسانی که مباحث مختلف این کتاب را به طور دقیق می خوانند، به اکثر سئوالاتی که تاکنون برایشان ابهاماتی را به وجود آورده، دست یابند .

اگر بخواهیم قسمتی از سئوالات و خواست های افراد بشر را که از زمان های دور تا به امروز برای او به صورت معما و یا یک معضل لاینحل باقی مانده اند، به صورت کلاسه در آوریم، تقریباً به فهرست ذیل دست می یابیم:

- ۱- بشر کجا بوده و از چه مسیری به سطح کره خاکی آمده و اصل اولیه او از چه قدرت و یا نیرویی سرچشمه گرفته است ؟
- ۲- آیا شجره ای حقیقی و علمی از ادامه زندگی نسل بشر را در روی کره خاکی می توانیم به دست آوریم ؟
- ۳- هدف از زندگی بشر در سطح کره خاکی چیست، بشری که مایل به خلقت خود نبوده و هیچ نوع اطلاعی از چگونگی آن ندارد، به چه دلیل در سطح کره خاکی حضور دارد ؟

۴- در این مسیر زندگی، بشر به کجا می رود و به چه علتی می بایست این مسیر را پیماید؟

۵- در نهایت ادامه حیات و مسیرهای تکاملی، بشر به کجا می رود؟

۶- چرا خداوند متعال، پس از مرگ بشر، روح او را اجر و زجر می دهد و به چه منظوری بهشت و جهنم را آفریده است؟

۷- خداوندی را که بشریت می پرستد از چه نیرویی به وجود آمده؟

افراد بشر غیر از ناآگاهی های فوق سئوالات دیگری نیز دارند که حتی المقدور سعی بر این است تا با استفاده از قدرت های ماوراء درک و نیروهای روحی به آنها پاسخ داده شود. ارواح مترقی، اکثر ناشناخته های خلقت را با زبانی بسیار ساده و کتابتی روان و قابل فهم برای درک و شناخت و راهنمایی افراد بیان نموده اند.

در این کتاب سعی شده است که تمام پاسخ ها، بر مبنای استناد علمی و یا مذهبی با قدرت های روحی جوابگویی شوند و بسیاری از نظریات و خواست های ارواح در مباحث کتاب به صورت عریان درج نگردند تا این که خدای نخواستہ اصالت گفتار، از نظر برخی از افراد تعبیرهای بد نشوند، ضمن این که در اواخر قرن اخیر، بشریت از نظر علمی به برخی از پاسخ های فوق به صورت عینی و علمی دست یافته است، یعنی می داند که در مرحله بشریت از چه نژادی می باشد و اصل وی که بوده و چه تغییراتی در آن به وقوع پیوسته تا این که به این شکل در آمده است. چون علم باستان شناسی و آدم شناسی، یکی از علوم است که در جهان به آن توجه خاصی می شود و متخصصین زیادی در این زمینه وجود دارند که در اثر کنجکاوی های مختلف و بررسی آثار باستانی و...، علم کافی کسب کرده اند و آنها در اقصی نقاط جهان، بررسی و اکتشافات فراوانی در زمینه شناخت ذات اولیه بشر کرده اند تا این که بتوانند دانشی از ذات وجود

مادی خویش و پیشینیان خود به دست آورند . در اثر این بررسی های علمی ، تاکنون توانسته اند به نتایج بسیار مفید و روشنی برسند که این دست آوردهای آنان موجب شناخت هایی در مورد وجود ادامه تکامل در بشرهای اولیه در عالم گردیده است . این بررسی و اکتشافات باستان شناسان و سایر دست اندرکاران موجب گردید تا اسکلت های مختلفی از بشرهای اولیه ، در سراسر جهان به دست آیند و این حقیقت برای همگان روشن شود که بشر از بدو خلقت در حال تکامل بوده و از زمانی که اسکلت های وی به دست آمده ، با توجه به این که نسبت به پیدایش زمین ، زمان کمی از آنها می گذرد ، مع الوصف این اسکلت ها مؤید این مطلب می باشند که قسمتی از تکامل بشر ، در روی کره خاکی صورت گرفته و وجود آن امری علمی و عینی و حتمی است و این حقایق آنقدر مستند و مدلل می باشند که از طریق علمی ، کسی نمی تواند منکر این واقعیت باشد و آن را مردود بداند .

دانشمندان زیست شناس ، در اثر تحقیقاتی که در قسمت های مختلف جهان انجام داده اند به اولین اکتشاف خود در دره « اُمو OMO » نزدیکی های مرز اتیوپی و کنیا ، در حوالی دریاچه « رودلف RUDELF » به فسیل هایی دست یافتند که در بین آنها استخوان بندی و اسکلت جمجمه بشر که مربوط به حدود چهار میلیون سال قبل بوده ، دست یافته اند . شکل این جمجمه ها با مقایسه جمجمه های بشرهایی که در حال حاضر در کره زمین زندگی می کنند ، کاملاً متفاوت است و محققین و دانشمندانی که به این شناخت تازه رسیده بودند ، به این فکر افتادند که مسلماً در زمان های گذشته ، افرادی در سطح کره زمین زندگی می کرده اند که از این نژاد فعلی به مراتب پست تر بوده اند و در اثر تکامل های مکرر ، بشر تغییر شکل یافته و نمونه های امروزی ، در نتیجه تکامل های قبلی گذشتگان خود به وجود آمده اند و از آن تاریخ به بعد ، دانشمندان و محققین دامنه مطالعات و

بررسی و اکتشافات خود را در تمام نقاط جهان افزایش دادند و در اندک مدتی که بیش از یک قرن از شروع عملیات آنها نگذشته بود، به مطالب بسیار مهم و قابل توجهی در مورد چگونگی تغییر شکل یافتن اسکلت نوع بشر، به شکل امروزی پی بردند. ولی می دانیم که علم امروزی که به دست بشر افتاده است، آنچنان گستردگی ندارد که بتواند جوابگوی کلیه شناخت های لازم که مربوط به گذشته تا حال است باشد. چون اطلاعات کامل و صحیحی از گذشتگان دور خود در دست نداریم و اکثر بیانات و اظهارات محققین و دانشمندان بر مبنای تخمین و احتمالات می باشد. ولی از نظر علمی، دانش و بینش بشر، شگفتی هایی را در این قرن اخیر آفریده که پدران ما، حتی تصور وجود چنین دست آورد و شناخت هایی را نداشتند و این نسل، شاهد حقایق و اکتشافات خارق العاده ای چون کشف ماه که مدت ها به عنوان پرستشگاه گروهی از همین افراد کره خاکی بوده است، می باشد و در همین راستا بررسی و تحقیق هایی درباره اکثر ستارگان و سیارات منظومه شمسی و خارج از آن را انجام داده و با اختراعات عجیبی مانند رادیو، تلویزیون، کامپیوتر، هواپیما، سفینه های مختلف و... به مدارج علمی و تکنولوژی های جدیدی رسیده است، به طوری که آگاهی این نسل از بشر، به مراتب بیشتر از اطلاعات و آگاهی تمام اسلاف خویش می باشد و روز به روز هم بشریت بر علم خود می افزاید و مسلماً در آینده ای نه چندان دور، به مطالب و اکتشافات جدیدتری دست می یابد که موجب حیرت می گردند.

امروزه فقط تکنولوژی بشری به نسبت قرون گذشته پیشرفت نکرده، بلکه تمام علوم، منجمله زیست شناسی، باستان شناسی و... که مربوط به چگونگی حالت و آگاهی های مختلف بشر است، نیز به حقایق شگفت آوری دست یافته. در اینجا شمه ای از آن را که مربوط به قدمت و شجره نامه حیات بشری می باشد و از نظر علمی کاملاً مورد تأیید علما و دانشمندان جهان قرار گرفته اند و از

سوی دیگر کمکی به بیان وجود تکامل می کند، بیان می نمایم .
 در پنجم نوامبر سال ۱۹۵۸ میلادی، در مجله جغرافیای ملت ها
 NATIONAL - GEOGRAPHIE در مورد اسکت هایی که از ادوار گذشته به
 دست آمده و موجب بروز حقایق نحوه تکاملی نسل بشر در کره خاکی
 گردیده اند، مطالبی را ثبت نموده است و آن نوشته ها تمامی بر اساس
 حقیقت گویی و دست آوردهایی است که عین وقایع و حقایق آن در مجله مزبور
 درج شده اند و در حال حاضر تمامی آن اکتشافات در موزه های انسان شناسی
 جهان وجود دارند و زمان زندگانی مادی این اسکت هایی که مربوط به نسل بشر
 در گذشته هستند، تخمینی است . ولی این تخمینات، بر استناد علم
 باستان شناسی می باشند و با اختلاف چندین سال دیر یا زودتر از زمان های بیان
 شده، قابل قبول علمی هستند .

اسکت هایی که از نسل بشر گذشته به دست آمده اند، هر یک از آنها توسط
 متخصصین فن، از نظر سوابق تاریخی و قدمت، نام گذاری هایی شده اند و بر
 مبنای شناخت آنها می توان به چگونگی موقعیت و حقیقت وضع تکاملی بشر،
 تا اندازه ای پی برد . ولی هنوز هم سئوالات بسیاری از نظر علمی و شناخت
 حقایق حیات و وضع تکاملی نسل بشر باقی است که این کشفیات و دانش های
 بشری نمی توانند جوابگوی کامل و مستدل آنها باشند و این مطالبی که در ذیل
 آمده اند، مربوط به دانش و اطلاعاتی هستند که امروزه بشر توانسته از زمان های
 گذشته در مورد نحوه زیستن و ادامه مسیر تکامل حالت های بشری به دست آورد
 و بعید نیست که در آینده، با پیشرفت علوم مختلف بشر بتواند پاسخگویی های
 جامع و مناسبی برای مطالب فوق به دست آورد .

در این قسمت از کتاب مطالب مختصر علمی که مؤید تاریخ زمان کشف
 اسکت و تقدم آنها نسبت به یکدیگر می باشند، ذکر می گردند تا این که

بدین وسیله بتوانم توجه خوانندگان را به حقیقت تکامل بشر در سطح کره زمین، از نظر علمی، بیشتر معطوف نمایم.

۱- در سال ۱۹۷۵ میلادی در قاره آفریقا حوالی حبشه (اتیوپی)، اسکلتی پیدا شد که از نظر شکل ظاهری، تفاوت های بسیاری با اسکلت بشر امروزی داشت. مجموعه این اسکلت، از محوطه مغز بسیار کوچک و صورتی بزرگ به وجود آمده بود. پیدا شدن این مجموعه تصورات جدیدی را برای باستان شناسان و ... به وجود آورد. افراد بسیاری در مورد این پدیده، اظهار نظر نمودند و در نتیجه دانشمندان قدمت این اسکلت را مربوط به حدود سه میلیون و ششصد هزار سال قبل تخمین زده اند.

وجود چنین حالتی از مجموعه، نمایانگر این است که مغز و شعور بشر در آن زمان، رشد چندانی نکرده بود و در نتیجه نمی توانست از قدرت تعقل و فکر کاملی نیز برخوردار باشد و گنجایش مغز سر وی در این مجموعه، نمایانگر این است که او از نظر شعوری، با حیوانات وحشی اختلاف چندانی نداشته و به همین علت هم در آن زمان، بشر از قدرت خلاقیت چندانی برخوردار نبود.

ترتیبی که برای بیان این مطالب در نظر گرفته شده، بر مبنای قدرت عقلی و هوشی و درک بشر نسبت به گنجایش حجم مغز در مجموعه آنها است. البته باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که از نظر علوم روحی، مغز کامل وسیله ای است که می تواند تمام امواج و فرکانس های عقلی را دریافت کند و فرامین رسیده را به سلسله اعصاب، جهت اجرای دستورات ارسال نماید و انعکاس سلسله اعصاب و ارگان های مربوطه را مجدداً به عقل منعکس نماید، تا این که آن عمل یا فعل، در آنجا مورد تجزیه و تحلیل های عقلی قرار گیرد و در نتیجه پذیرفته یا رد گردد و هر قدر حجم این مغز، بزرگتر باشد، قدرت دریافت امواج بیشتری را از طریق عقل خواهد داشت.

۲- در سال ۱۹۴۷ در جنوب آفریقا، اسکلتی به دست آمد که مربوط به دو و نیم الی سه میلیون سال قبل بود و جمجمه این اسکلت نیز، محل بسیار کوچکی برای گنجایش مغز داشت و صورت این جمجمه بسیار بزرگ بود، وجود این حالت در جمجمه نیز مؤید این می باشد که بشر در آن زمان هم از عقل و شعور کافی برخوردار نبوده است.

۳- در سال ۱۹۵۰ در جنوب آفریقا اسکلتی به دست آمد که جمجمه سر آن، نمایانگر این بود که بشر در آن زمان هم دارای عقل و شعور کافی نبوده، چون آن جمجمه از محل مغزی بسیار کوچک و صورتی بزرگ برخوردار بود، مراکز انسان شناسی، قدمت آن را مربوط به حدود یک و نیم الی دو میلیون سال قبل می دانند و از سوی دیگر اسکلت بدن آنها تا اندازه ای شبیه اسکلت بدن حیوانات است، چون تصور می رود که تا آن زمان بشر نمی توانسته، به طور قائم راه برود و به همین علت هم خمیدگی هایی در استخوان های اسکلت آنها دیده می شود.

۴- در سال ۱۹۵۹ در آفریقای شرقی، در کشور تانزانیا، اسکلتی به دست آمد که جمجمه آن حالتی مشابه اسکلت های بالا داشت و دارای محل مغزی بسیار کوچک و صورتی بزرگ تر از حد معمولی بشرهای امروزی بود، مراکز انسان شناسی، قدمت این اسکلت را مربوط به حدود یک میلیون و هشتصد هزار سال قبل، تخمین زده اند.

۵- در سال ۱۹۷۲ در آفریقای شرقی، اسکلتی به دست آمد که دانشمندان آن را مربوط به حدود یک میلیون و دویست الی یک و نیم میلیون سال قبل می دانند، جمجمه این اسکلت نسبت به جمجمه اسکلت های به دست آمده تا آن زمان، دارای اختلافاتی می باشد و آن این که محل مغز در جمجمه به مراتب بزرگتر از محل مغز در جمجمه های قبلی است و صورت آن نیز کوچکتر از

صورت مجسمه ها می باشد . تصور می رود که بشر از این زمان قدرت خلاقیت خود را به دست آورده و به همین علت هم این عصر را زمان « انسان های ماهر » نامیده اند .

۶- در سال ۱۹۷۵ در آفریقای شرقی ، کنیا ، اسکلتی به دست آمد که مربوط به حدود یک میلیون سال قبل است . محل گنجایش مغز در این مجسمه ، قدری بزرگتر از مجسمه بشر ماهر و صورت آن نیز قدری کوچکتر از آن می باشد . در این اسکلت حالت جدیدی به چشم می خورد و آن این که شکل ظاهری آن چنین می نمایاند ، بشر در این زمان توانسته است روی دو پای خود بایستد و از حالت خمیدگی خارج شود و به صورت قائم حرکت نماید و خمیدگی های استخوان های اسکلت وی در این زمان تا حد زیادی از بین رفته و به همین علت هم این دوره از زندگانی بشر را « عصر قائم » نامیده اند .

۷- در سال ۱۹۶۰ در یونان اسکلتی به دست آمده که دانشمندان انسان شناس جهان ، قدمت آن را به دویست و پنجاه الی پانصد هزار سال قبل تخمین زده اند . مجسمه این اسکلت دارای کله ای بزرگ و صورتی کوچک می باشد و دانشمندان چنین تصور می کنند که بشر از این زمان دارای عقل و شعوری کافی شده و دوره تکامل عقلی وی در این مرحله از حیات به پایان رسیده است و معتقدند که بشر امروزی از نسل افراد آن زمان می باشد . چون آن اسکلت شباهت کاملی با افراد بشر امروزی دارد و به همین علت هم این دوره را عصر « انسان دانا » نامیده اند .

۸- در سال ۱۹۰۹ در آلمان و فرانسه ، اسکلت هایی به دست آمده اند که قیافه آنها کاملاً شبیه اسکلت بشر امروزی می باشند . این اسکلت ها مربوط به چهل الی پنجاه هزار سال قبل است و مجسمه این اسکلت ها محل بزرگی برای گنجایش مغز دارند و صورت آنها کاملاً شبیه به بشر امروزی است و حالت فیزیکی آن اسکلت ها نیز کاملاً قائم می باشند .

۹- در سال ۱۸۶۸ در فرانسه اسکلتی به دست آمد که جمجمه آن کاملاً شبیه به جمجمه اسکلت های ردیف فوق (شماره ۸) می باشند و دانشمندان انسان شناس آن را به بیست و هشت هزار سال قبل نسبت داده اند . زمانی که به این اسکلت دقت شود متوجه می شویم که کوچکترین تفاوتی بین آن اسکلت ها با اسکلت بشر امروزی وجود ندارد .

در اثر بررسی و اکتشافات فراوانی که در زمینه های انسان شناسی و نحوه تکامل بشر در جهان به وجود آمده ، تا بحال اسکلت های بسیاری به دست آمده اند که از شمارش خارج می باشند . ولی تمام آنها در چهارچوب اسکلت های فوق ، رده بندی شده اند و در اینجا تنها هدف ، بیان چگونگی حالت تکاملی بشر از میلیون ها سال قبل تا به امروز می باشند .

زمانی به تاریخ اسکلت هایی که در سراسر جهان به دست آمده اند می نگریم ، متوجه می شویم ، اکثر اسکلت هایی که مربوط به دو تا چهار میلیون سال قبل می باشند ، در قاره آفریقا به دست آمده اند و مابقی اسکلت هایی که زیر دو میلیون سال از عمر آنها می گذرد ، در قسمت های دیگر جهان ، بخصوص اروپا به صورت پراکنده مشاهده شده اند . از این دست آوردهای باستان شناسی می توان چنین نتیجه گرفت که در آن زمان ، قاره آفریقا یکی از بهترین مناطق کره خاکی محسوب می شده و از آب و هوای بسیار مناسب و معتدلی برخوردار بوده است و در آنجا انواع و اقسام گیاهان می روئیده اند که بشرهای اولیه به آن قاره هجوم آورده و در آنجا سکونت گزیده بودند و پس از گذشت میلیون ها سال ، تغییراتی در جو و پوسته کره زمین به وجود آمده که بسیاری از افراد بشر ، آن ناحیه را ترک کرده و به قسمت های دیگر جهان مانند : اروپا ، آسیا و... روی آورده اند . ولی از نظر قدمت حیات بشر ، در سطح کره خاکی ، آفریقا را باید قدیمی ترین محل زندگانی بشرهای ابتدایی دانست .

زمانی که به کتاب های جانور شناسی مراجعه نمائید ، متوجه می شوید که در کره خاکی حیوانات بسیاری زندگی می کرده اند که تمام آنها در اثر مرور زمان و دلایل مختلفی از بین رفته و نسل آنها بتدریج منقرض شده است ، در صورتی که بشر هم در آن زمان دارای یک نوع زندگانی حیوانی بوده و در بین آنها زندگی می کرده است ، ولی امروز شاهد این حقیقت هستیم ، ضمن این که نسل بشر منقرض نشده از عقل و شعور بیشتری نسبت به آن زمان برخوردار می باشد ، به طوری که از نظر شعور ، درک و فهم بر تمام حیوانات عالم تسلط کامل دارد و برخی از آنها را فرمانبردار و مطیع و رام خود کرده است .

اگر قدری به مطالب فوق توجه بیشتری بنمائید و با دیده بهتری به آنها بنگرید ، به یک اصل کلی بر می خورید که به چه علت ، امروزه چنین حالتی در زندگی بشر به وجود آمده ؟ در صورتی که نسل بسیاری از حیوانات قوی تر از بشر ، در کره خاکی منقرض و نابود گردیده اند . اگر بخواهیم از نظر علم روحی به این مطلب پاسخ بدهیم ، باید بگوئیم ، زمانی که انسان دانا در جهان خلق شد ، به این دلیل بود که خلقت ، نسبت به وی ، نظر خاصی داشته و می خواسته که تنها این موجود را تا مرحله انسانیت اولی در این جهان به تکامل برساند تا این که وجود او روزی برای خلقت اثر مثبتی داشته باشد .

زمانی که تکامل عقلی و روحی در هر یک از عناصر و موجودات عالم به کمال مطلوب می رسد ، آنان به شکل جدیدتری در خلقت ظاهر می شوند و این پدیده های جدید می توانند به عنوان سر سلسله آن موجود در عالم جلوه گر شوند . چون از این زمان به بعد است که نیرو و قدرت های جدید با فرکانس های متفاوت و تازه تری از طریق خلقت ، بر آنها می تابد و سپس از این عنصر و یا موجود جدید ، انتظار دیگری می رود که می بایست در زمان تکامل جدید خود بتواند آن را به نحو احسن انجام دهد .

نظر به این که بشر در خلقت به عنوان سرسلسله ای جدیدی محسوب می شود، لذا خداوند متعال از این موجود با عقل، شعور، فهم، درک و ... انتظارات تازه تری نسبت به سایر حیوانات دارد و این موجود برای رسیدن به تکامل نهایی خود باید فرامین و دستورات الهی را به طور کامل انجام دهد تا به رستگاری برسد. برای شناخت بشر در بین افراد باید گفت: در زندگی، تیره بشر را افرادی تشکیل می دهند که در زمان حیات مادی خویش، فقط به فکر لذت رسانیدن به جسم مادی و نفس اماره خود می باشند و هرگز به فکر فرد دیگری، حتی نزدیکترین کسان خویش نیستند. این اشخاص در تمام طول عمر، نگران زندگانی هیچ کسی غیر از خودشان نمی باشند و زندگی پس از مرگ را بازیچه ای بیش نمی دانند و توجهی به آن و دستورات الهی ندارند. برای افراد بشر حق و ناحق هیچ تفاوتی ندارد و در زندگی فقط در اندیشه زراندوزی، عیاشی و لذت های نفسانی و شهوانی می باشند.

اخلاق، روش و رفتار این گروه از افراد، تفاوت چندانی با اکثر حیوانات ندارد، حتی گاهی اشخاصی در بین آنها مشاهده می گردد که روش پست ترین حیوانات را پیش می گیرند و ذره ای محبت و عاطفه و انسانیت و صداقت و مردانگی و... در وجود آنها مشاهده نمی گردد و برای خواست و امیال شخصی و نفسانی خویش، موجب نابودی بسیاری از افراد دیگر می گردند.

۸- خداوند متعال برای کسانی که در زندگی به عقل و شعور کافی دست یافته اند، ولی آگاهانه قصد شناخت حقایق، درستی و پاکی را ندارند، تنبیهاتی قائل شده و این قبیل افراد که در زمان حیات مادی به دلایل ارضاء تمایلات نفسانی نتوانسته اند خود را به درجه کمال برسانند، در جهان پس از مرگ، آنها را زجر و عقوبت هایی می نماید و روح این اشخاص را به جهان اول روحی که همان جهنم است، روانه می نماید. ارواحی که پس از جدایی از جسم مادی به

این جهان انتقال می یابند ، نتیجه بدی اعمال ، رفتار و کردار خود را نسبت به زمان حیات مادی ، از خداوند متعال دریافت می دارند . زمانی که این ارواح به عقوبت اعمال خویش رسیدند ، برای تکامل های روحی می بایست با ماده همزیستی مجددی داشته باشند و این عمل آنقدر برای روح افراد بشر تکرار می شود تا این که در زمان حیات مادی خویش به درجه تکامل بالاتری که آدمیت است ، برسند . اکثر افراد مغرور ، خودخواه ، رذل ، پست ، جاه طلب ، جنایتکار و ... را که در جامعه می بینیم ، جزو این دسته از افراد بشر هستند . برای این اشخاص ، قتل نفس و نادیده گرفتن حق و حقیقت ، امر بسیار سهل و آسانی است . نمونه های بارزی از این گروه را در اکثر زندان های جهان می توان مشاهده نمود و عده بسیاری از این گروه نیز در بین مردم وجود دارند و حتی گروهی از آنها در مقام و مشاغل بالای جوامع بشری به صورت آزاد به زندگی خود ادامه می دهند و گاهی اتفاق می افتد که برای انسان های جامعه تصمیم گیری هایی نیز می نمایند . این تیره در تمام طول عمر فقط به فکر خویشتن می باشند و زندگانی کسی برای آنها اهمیتی ندارد . این اشخاص آنقدر در کبر ، غرور و خودخواهی غوطه ورنند که حتی به فکر زندگانی زن و فرزند و پدر و مادر خویش نیز نمی باشند .

یکی دیگر از خصوصیات بارز بشر ، علاوه بر مطالب فوق این است که همیشه سعی دارند با اعمال ، رفتار و فخر فروختن های بی جای خویش ، موجب اذیت و آزار دیگران را نیز فراهم سازند و خواست دیگران هیچ اهمیتی برای آنها ندارد .

زمانی که به برخی از حالت های افراد بشر می نگریم و آنها را با بعضی از حیوانات مقایسه می نمائیم ، به سهولت در می یابیم که یک رابطه بی بند و باری و رکود عقلی بین این موجود دو پا و آن حیوان هنوز هم برقرار است . چون در

برخی از مواقع ، حالت های خاصی را از خود بروز می دهند که موجب تصور چنین مطالبی می شود .

حالت های مشابه ای را که بین این دو گروه می توان مشاهده کرد ، عبارتند از :
الف : افراد بشر مانند اکثر حیوانات فاصله گرسنگی و سیری را نمی دانند و در هر جاه ، مقام و ثروتی که باشند ، دائماً در صدد به دست آوردن بیش از حد متعارف مصرف خود می باشند و حتی عده ای از این افراد بشر ، مواد غذایی خود را آنقدر ذخیره می کنند که به علت عدم نیاز و مصرف ، فاسد می شوند و تا آن زمان ، حاضر نیستند مواد مازاد بر نیاز خود را بین ضعفا و فقرا و حتی خویشاوندان نیازمند تقسیم نمایند .

ب : عده ای از افراد بشر تا آخرین مراحل زندگی ، حتی در حالت بی نیاز بودن از مادیات ، اگر هم مریض باشند ، در حال فعالیت و جمع آوری مال و ثروت می باشند .

پ : زمانی که دو نفر از افراد بشر با یکدیگر مواجه می شوند ، به دلایل مختلفی منجمله قدرت نمایی ها بز یکدیگر می تازند و سعی در نابودی دیگران دارند و برای این منظور از هر وسیله ای که در اختیار داشته باشند ، استفاده می نمایند تا طرف مقابل خود را به گونه ای ناراحت و یا نابود نمایند .

ت : برای به دست آوردن جفت خود از هیچ کوششی فروگذار نیستند و پس از این که او را به دست آوردند و باردار گردید ، حالت وی تغییر می یابد و توجه چندانی به او ندارد و یا به سراغ دیگری می رود . چون زمانی که حیوانی از هر نری از جنس خود حامله گردید ، نر دیگر با بوکشیدن بدن و درک این مطلب ، از آن حیوان ماده دور می شود .

ث : بشر هم مانند حیوانات دارای زمان جفت گیری بخصوصی است و پس از آن ، نزدیکی کردن جزو وظایف زندگی او می شود ، نه الزامات .

ج: مردها از زن ها قوی ترند و سعی دارند همیشه آنها را تحت حمایت و تسلط خود قرار دهند .

چ: در گله های بزرگ همیشه حیوانات نر به دلیل درک و فهم و توجه بیشتر، از گله محافظت می کنند و در زندگی خانوادگی افراد بشر نیز این قانون حکمفرما است .

ح: جنس ماده در افراد بشر و حیوانات تقریباً "از احساسات بیشتری نسبت به جنس نر برخوردار است، به همین علت هم مسئولیت پرورش و بزرگ کردن نوزادان خود را در دست دارند . در صورتی که جنس نر اکثراً" از این وظیفه و حالت، دوری می گزینند و یا توجه کمتری به نسبت جنس ماده از خود بروز می دهند و حتی برخی از نرها از زمان چگونگی رشد نوزادان خود بی خبر می باشند .

خ: حیوانات از محیط های آرام طبیعت، گل، سبزه و گیاه لذت می برند و سعی دارند تمام عمر خود را در این محیط ها بگذرانند . در صورتی که مشاهده می نمائیم نسل بشر هم از این حالت لذت می برد و اگر در محیطی خشک و بی آب و علف زندگی کند، سعی دارد مقداری گل و سبزه در اطراف منزل خود پرورش دهد تا هر روز آنها را مشاهده نماید .

وابستگی های بسیار نزدیکی را بین خصوصیات اخلاقی و روحی اکثر حیوانات با نسل بشر می توان یافت که ذکر تمام آنها صفحات بسیاری از کتاب را اشغال می نماید و این چند مثال فوق را فقط بخاطر یادآوری و تعلق خاطرهایی که از خاطره و روحيات گذشته در نوع بشر بجای مانده است، بیان کردم .

۹- بعد از این که بشر توانست از مراحل تکامل اولیه خویش بگذرد، در مکان آدمیت قرار می گیرد . روح افرادی که به این درجه از تکامل می رسند، مراحل بسیار سخت و دشواری را پشت سر گذارده اند و با شناخت های بیشتری از

حقایق حیات ، به این مرحله رسیده اند .

اعمال ، رفتار و کردار آدم ، به مراتب بهتر از مرحله بشریت است و از آن خودخواهی و غرور و تکبر و بی تفاوتی ها و... که در نسل بشر دیده می شوند ، در آدم کمتر است و چنین می توان بیان نمود که آدم در حد تعادل نسبی تری قرار دارد . آدم علاوه بر این که در طول زندگی موجب اذیت و آزار دیگران را فراهم نمی کند ، در زندگی دیگران هم دخالتی ندارد و علاوه بر این که همیشه به فکر خود است ، خانواده خویش را نیز از یاد نمی برد و در صدد آسایش و رفاه آنها بر می آید . ولی به فکر دیگران نیست و هیچ دردی را از دل کسی بر نمی دارد ، ضمن این که دلی را هم به درد نمی آورد .

تیره آدم دست به قتل و غارت نمی زند . ولی اگر روزی بتواند مال کسی را به آسانی بخورد ، از آن روی گردان نیست . این افراد ، خودخواهی ، کبر و غرور خویش را به طور مطلق از دست نداده اند و اگر در مسند شغل و مقامی قرار گیرند ، خواست های خود را به طور اجبار بر دیگران می قبولانند و به سوی خصلت پست روی می آورند .

اشخاصی که در این تیره زندگی می کنند ، قابلیت بسیار خوبی را برای دست یابی به تکامل دارند و چنانچه روزی تحت تعلیم انسان هایی از جامعه قرار گیرند ، درستی ، پاکی ، صداقت و... را به زودی می پذیرند و در زمان حیات مادی می توانند چند مرحله از تکامل را بپیمایند و سریع تر ، روح خود را به کمال برسانند و به درجات بالاتری ارتقاء یابند و حتی می توانند به مرحله انسانیت برسند و پس از رهایی از جسم مادی ، روح آنها به جهان سوم انتقال یابد .

۱۰ - جهان دوم روحی یا اعراف حد فاصله ای است بین بهشت و جهنم . روح افرادی که در زمان حیات مادی مرتکب اعمال خلاف و گناهان

کمتری شده اند، به این جهان روحی انتقال می یابند، در این جهان، روح دو گروه از افراد وجود دارند و زجر کمتری را متحمل می شوند.

اول: روح افرادی که پس از جدایی از جسم مادی به جهنم انتقال یافته اند و پس از تحمل درد، رنج و عقوبت های الهی و پایان یافتن تنبیهات روحی و دست یابی به شناخت واقعیات حیات و ذات وجود خداوند یکتا و توبه اعمال و رفتار گذشته، اگر مورد لطف و مرحمت خداوند یکتا قرار گیرند، امتیازات جدیدی از طرف خالق به آنها عطا می گردد و بهترین پاداش چنین ارواحی این است که به جهان دوم انتقال یابند. ارواحی که از جهان اول به اعراف آمده اند، به سختی می توانند از این جهان به جهان سوم انتقال یابند. چون ارواحی که پس از جدا شدن از جسم مادی به جهان های اول و دوم وارد می شوند، به سادگی نمی توانند به معیارهای لازم برای تکامل های روحی دست یابند. ولی در این دو جهان حقایق بسیاری را در می یابند که برای تکامل های آینده آنها بسیار مفید و مؤثر می باشند.

دوم: روح آن دسته از افرادی که در زندگی فقط به فکر خود و خانواده خویش بوده و حیات دیگران برای آنها هیچ گونه تأثیری نداشته است، روح اکثر افرادی که در تیره آدمیت زندگی می کنند، پس از جدا شدن از جسم مادی به این جهان روحی انتقال می یابند. در این جهان نیز مانند جهنم، از برکات و الطاف خداوند متعال خبری نیست و روزی بسیار کم و مختصری به آنها می رسد و تنها امتیاز آنها با ارواحی که در جهان اول زجر می بینند در این است که از آزادی نسبی بیشتری برخوردارند.

۱۱ - عالم بروزخ: این جهان فاصله ای است بین ماده و انرژی، یعنی روح افراد ماده پرست، خاطی، بی ایمان، ناآگاه و... که شناختی نسبت به جهان های پس از مرگ و قدرت لایزال الهی ندارند، پس از رهایی از جسم مادی تا مدت ها

نمی‌توانند حقیقت جهان‌های روحی را بپذیرند و باور داشته باشند که جسم مادی آنها از بین رفته و این حالتی که در خود مشاهده می‌کنند، بُعد دوم یا جسم اثیری یا فانتوم آنها می‌باشد و این ارواح تا مدت‌ها سعی دارند که بتوانند مجدداً وارد جسم مادی خویش گردند و آن را از جای بلند کنند، تا این که دوباره بتوانند به سراغ انواع وابستگی‌های مادی خود که مربوط به زمان حیات است، بروند. این ارواح مدت‌ها در عالم برزخ به صورت سرگردان و بلا تکلیف زندگی می‌کنند و این سرگردانی برای آنها یک نوع درد و رنج و عذاب الهی محسوب می‌شود. چون در این مدت آنها شاهد از بین رفتن تمام تعلقات مادی زمان حیات خویش که آنها را به سختی فراهم کرده اند می‌باشند و در این راستا، یارای هیچگونه عمل و یا عکس‌العملی را از خود ندارند و به دلیل مشاهدات فوق، زجر بسیاری را متحمل می‌شوند. پس از این که تمام تعلقات خاطر آنها، در مقابل چشمانشان از بین رفتند و زجر و ناراحتی‌های بی‌حدی را در این مورد متحمل شدند، آن‌گاه رفته رفته، به عقل روحی دست می‌یابند و به شناخت‌هایی از زندگی و عالم پس از مرگ می‌رسند و سپس به نسبت اعمال، کردار و رفتاری که در زمان حیات مادی انجام داده‌اند، به یکی از جهان‌های روحی که لیاقت انتقال به آن را در دوره زندگی مادی خویش احراز نموده‌اند، به صورت امواجی همجنس آن عالم روحی در می‌آیند و سپس جذب آنجا می‌گردند و در همان محل، به اجر یا زجری که از طرف خداوند یکتا برای آنها در نظر گرفته شده است، می‌رسند.

عالم برزخ، حد فاصلی بین ماده و انرژی است و ارواحی که در این عالم زندگی می‌کنند، اغلب می‌توانند از هر دو صورت آن استفاده کنند و گاهی اعمال و حرکاتی را انجام دهند. یکی از مهمترین عملی را که این ارواح می‌توانند در عالم برزخ از خود بروز دهند، برقراری تماس‌های روحی با افراد خاکی است.

در این عالم، ارواح خبیث و ناآگاه، مدت های مدیدی زندگی می کنند و در زمان تماس های روحی، سعی دارند با افرادی که فرکانس هایی مشابه خود آنها دارند، رابطه برقرار کنند و گاهی هم این ارواح می توانند اطلاعاتی را از عوالم روحی و یا ماده در اختیار آنها قرار دهند.

در زمان برقراری تماس های روحی، اگر فرد مدیوم هر سئوالی را از این قبیل ارواح بنماید، به آنها پاسخ صحیح و درستی نمی دهند، و در این باره هیچ احساس مسئولیتی ندارند. چون سعی آنها بر این است که فقط بتوانند تماسی را با افراد زنده برقرار کنند. معمولاً این ارواح با اکثر افراد بشر تماس هایی می گیرند و در بین آنها ارواح ناراحت و شروری نیز وجود دارند که سعی می کنند موجب گمراهی انسان ها گردند و یا به دلیل به وجود آوردن فشارهای روحی و جواب های غلطی که به مدیوم ها می دهند، اغلب آنها را روح زده^۱ می کنند. ولی ارواحی که از طبقات مختلف جهان سوم با افراد عادی تماس برقرار می نمایند، معمولاً دیده می شود که موضوع نادرستی را به آنها بیاموزند. چون این ارواح فقط به سئوالاتی که مربوط به حالت مرگ و زندگانی پس از مرگ است، جواب می دهند و کمتر اتفاق می افتد که به سئوالات مادی و زمان حیات خود و یا مدیوم ها و دیگران پاسخ گویند، به همین علت هم مدیوم ها علاقه بیشتری نسبت به تماس های روحی با این ارواح در خود احساس می کنند.

کسانی که با ارواح عالم برزخ ارتباط دارند، پس از چند تماس، اظهار می دارند: « ارواح به اکثر پاسخ هایی که مربوط به عوالم روحی است، جواب صحیحی نمی دهند و یا پاسخ هایی که در مورد زندگی مادی و اتفاقات آینده به مدیوم ها می گویند، معمولاً صحیح از آب در نمی آیند. دلیل چنین

۱- کناره گیری از برقراری تماس های روحی و یا در خود گم شدن است.

پاسخگویی هایی از طرف این ارواح بسیار واضح و روشن است . چون اولاً این ارواح درست است که جسم مادی خود را ترک کرده و در عوالم روحی زندگی می کنند . ولی هنوز در اطراف کره زمین به نوعی ادامه حیات روحی پرداخته اند . ثانیاً این ارواح به عوالم روحی انتقال نیافته اند که بتوانند مطالبی را که درباره جهان های روحی می باشد به مدیوم ها بگویند . اگر فرد روح شناسی در بین مدیوم ها باشد ، به سادگی می تواند این قبیل ارواح را (ارواحی که در عالم برزخ زندگی می کنند) نسبت به ارواح جهان سوم بشناسد و توجهی به گفته های آنها ننماید . چون اصل تماس های روحی را روح شناسی تشکیل می دهد و تماس گرفتن های روحی ، یک امر ساده و عمومی است . ثالثاً این ارواح ، روح کسانی هستند که در زمان حیات مادی ، اشخاصی ریاکار ، دروغگو ، ماده پرست ، ناآگاه ، جاه طلب و... بوده اند ، از چنین ارواحی نمی توان انتظار صداقت ، درستی ، راستگویی و اطلاعات صحیح داشت . چون عقل و شعور روح افرادی که از جسم مادی جدا می شوند ، بیشتر از عقل زمان حیات مادی آنها نیست و تنها اختلاف درک ارواح در عوالم برزخ یا جهان های دیگر روحی در این است که با زندگانی پس از مرگ و حالت مرگ و... آشنا شده اند و فهم ، درک و عقل روحی هر فردی پس از رهایی از جسم مادی ، بیش از شناخت هایی که در زمان حیات مادی داشته است ، نمی تواند باشد و فقط قادر است اطلاعات جدیدتری را از عوالم پس از مرگ بازگوید .

اکثر این ارواح سعی دارند در منازل خود یا اقوام و حتی محافل تماس با ارواح حاضر شوند و مدتی از زمان خود را در این اماکن بگذرانند و در این آمد و رفت ها ، گاهی حرکات و اعمالی از آنها سر می زند که موجب ترس و وحشت افراد زنده ای که آگاهی از روح ندارند می گردد . این ارواح بر خلاف ارواحی که از جهان سوم روحی جهت برخی از تماس ها به کره خاکی قدم می گذرانند ،

اغلب نمی توانند هیچگونه آموزشی را به تماس گیرندگان بدهند و تنها عملی را که در برخی از مواقع قادرند انجام دهند، نمایاندن نیروهای تحرکی، تجسیدی، فیزیکی و... است که گاهی به صورت پراکنده و ناقص در برخی از نقاط دنیا به نسبت درک و فهم حضار جلسه و یا خواست شخصی خودشان انجام می دهند. انجام چنین اعمالی مربوط به دلایل خاصی است که آنها در شرایط مختلف مرتکب می شوند.

زمانی که ارواح عالم برزخ، در برخی از مجالس روحی به خود شکل تجسیدی می دهند، اغلب تجسّدات آنها به صورت ناقص انجام می شوند و گاهی هم اتفاق می افتد که مدیومی در منزل و یا در محل خاصی، قادر است با چشم تن، توده ای ابر مانند و یا به صورت بخار و به شکل و اندازه یک آدم را به طور ناقص مشاهده کند.

ارواحی که از عالم برزخ می آیند و به خود حالت تجسیدی یا توده های ابری شکلی می دهند، زمان تجسیدی آنها بسیار کوتاه و زودگذر می باشد، یعنی طوری است که یک مدیوم فقط در یک لحظه کوتاه می تواند شکلی را به صورت توده ای ابر مانند مشاهده نماید و سپس آن شبیح به زودی از نظر وی محو و ناپدید می گردد. اشباحی که از عوالم برزخ ظاهر می گردند، اغلب دارای حالت های روحی یکنواخت و ثابتی نیستند و به همین علت هم گاهی تابع محبت، دوستی و زمانی هم خشونت و... می شوند. یکی از دلایل بارز شناخت این ارواح در این است که مبادرت به چنین اعمال و حرکاتی می نمایند و رفتار آنها می نمایاند که این ارواح از جهان سوم روحی با افراد مدیوم و... تماس برقرار نکرده اند. چون لطافت و محبت و عشق مربوط به روح و خشونت مربوط به ماده است و ارواحی که در فاصله ماده و انرژی قرار دارند، در شرایط خاصی از هر دو حالت ها می توانند استفاده نمایند.

۱۲- بشر، پس از گذراندن دوره آدمیت به مقام انسانیت می رسد *

فردی در زمان حیات مادی به این مقام والا دست می یابد که در طول گذران زندگی و تکامل روحی به شناخت خداوند یکتا دست یافته باشد و به وجود حق در تمام نقاط عالم مطمئن و مؤمن باشد و از روز جزا، وحشت داشته باشد *

انسان کسی است که در طول زندگی مادی، فقط به فکر خود و خانواده اش نباشد *

بلکه واقعا" در خوشی و ناراحتی دیگران، سهمی باشد و در حد مقدوراتش مردم را به گونه ای یاری دهد *

حال این کمک می تواند به صورت مادی، معنوی، اخلاقی، لفظی، اجتماعی و... باشد *

والا ترین انسان ها از نظر خداوند یکتا کسانی هستند که نفع افراد جامعه و اطرافیان خود را بیش از خویش در نظر بگیرند و در زندگی تنها به فکر نفع شخصی نباشند *

انسان در هر مقام روحی، معنوی، شغلی و... که قرار گیرد، می تواند خود را به مقام های بالاتر روحی برساند و در همه حال روح خویش را از عشق و محبت سیراب کند و در زمان حیات مادی آن را به تکامل برساند و چنانچه کسی که خود را از هر جهت انسان می نامد نتواند در مسیر ترقی و تعالی روح خویش گام بردارد، باید بداند که هنوز در سطح بشریت و یا آدمیت قرار دارد و فقط از نظر تظاهر، خود را در نظر دیگران، انسان جلوه می دهد، تا این که با اجرای چنین نمایش هایی بتواند به اهداف و خواست های نفسانی، شیطانی، مادی و... خویش برسد و این موجود که ترکیبی از ماده و عقل است، همیشه سعی دارد خود را در مقامی بهتر از دیگران، بنمایاند و این یک غریزه فطری است *

ولی این قبیل افراد در مسیرهای زندگی، ماهیت خود را آشکار می سازند و از نظر دیگران، کاملاً شناخته می شوند و با این عمل، خود را از مسیر تکامل روحی که نهایت آن رسیدن به معبود اصلی در خلقت است، دزورتر نگاه می دارند *

کسی در این حیات چند روزه خویش به پیروزی و موفقیت دست می یابد که بتواند

قدرت روح، فکر و عقل خویش را در مسیر مثبت و سازنده بکار گیرد .
گروهی از افراد در طول زندگانی از نظر ظاهری به پیروزی های مادی موقتی دست می یابند و در نتیجه خود را فردی موفق تر از دیگران می دانند . در صورتی که آنان نمی دانند پیروزی بر نفس اماره، پیروزی واقعی در زندگانی هر فردی محسوب می گردد . انسان موفق کسی است که تابع امیال نفس اماره خویش نباشد و تنها لذت نفسانی، مادی، شغل، مقام، لباس فاخر، ثروت و ... نمی تواند موفقیت یا برتری فردی در زندگی محسوب گردد . چون افرادی که در این دنیا به عیاشی و خوش گذرانی می پردازند و بخاطر ارضاء امیال نفسانی خویش، در جاه و مقامی که لیاقت احراز آن را از نظر علمی و الهی و ... ندارند، قرار می گیرند و موجب آزار گروهی از بندگان خداوند متعال می شوند و خود را جزو بهترین افراد جامعه می دانند، در جهان پس از مرگ جزو پست ترین ارواح می باشند و همیشه مورد خشم و غضب الهی قرار خواهند گرفت .
در زندگی باید این حقیقت را پذیرفت که عقاید و اندیشه های مختلف افراد، کمتر اجازه می دهد تا بشریت بتواند به طور هماهنگ و دسته جمعی، به سوی انسانیت روی آورند و وابستگی چندانی به جهان ماده و متعلقات آن نداشته باشند . زیرا افراد هر قوم و ملت و مذهبی، دارای یک نوع عقیده خاص می باشند و در طول زندگی، در اثر برخوردها و آموزش های مختلف انفرادی یا اجتماعی، بر آن اندوخته های عقلی و اجتماعی خویش می افزایند که سایر گروه ها از این شناخت ها بی خبرند . چون هر فردی در زندگی به اندازه برداشت های عقلی، محیطی و اجتماعی خویش، صاحب شناخت، درک، فهم و ... می باشد .

زمانی که هر انسان پا به عرصهٔ مسیر تکامل می گذارد، معمولاً "برای خود الگویی را انتخاب می کند، تا این که در مسیرهای خود، به بی راهه نرود . در این

زمان است که وی به ارزیابی ارزش های خویش می پردازد و هر یک از عملکردهای خود را می تواند بشناسد و چنانچه نارسائی هایی در افعال و اعمال وی وجود داشته باشند با معیارهای تازه ای که به دست آورده است ، می تواند آنها را از زندگی خویش دور سازد . چون همانگونه که می دانیم ، هر فردی که دارای حالت منفی است ، در زندگانی خود همیشه به امواج منفی توجه دارد و استعداد های مثبت را نمی تواند بپذیرد و یا حالتی از آنها را کسب کند . زیرا افرادی که امواج مثبت را از محیط خود جذب می نمایند ، همیشه به سوی تکامل روحی و کمالات پیش می روند . ولی کسانی که امواج منفی را از اطراف خود جذب می کنند ، به طور دائم به سوی انحطاط و نیستی گام بر می دارند .

در زندگی انسان ها عوامل بخصوصی وجود دارند که موجب بروز رشد تکاملی آنها می گردد . چنانچه فردی که همیشه امواج مثبت محیط خود را جذب می کند و از بدی ها گریزان است ، بخواهد خود را در مسیر تکامل حیات قرار دهد ، می بایست به عوامل زیر توجه کامل داشته باشد :

۱- اولین شرط رسیدن به مسیر تکامل حیات و جذب امواج مثبت ، علم و دانش است . چون علم است که شخصیت افراد را می سازد و آنها را در محیط خود جلوه گر می سازد . افرادی که صاحب علم و دانش هستند ، به مراتب سریعتر از اشخاصی که علم ندارند ، به سوی حقیقت حیات و شناخت های قدرت الهی روی می آورند و در نتیجه زودتر می توانند خود را به مسیرهای تکاملی برسانند . البته علمی راه ساز بشریت است که با عمل صالح توأم باشد ، وگرنه اشخاص نادرست فقط محفوظاتی را با خود حمل می کنند که هیچ تأثیری در سازندگی و شناخت جهان مادی و آخرت آنها ندارند .

۲- عمل : در زندگی اجتماعی و شخصی افراد ، معمولاً "عوامل و عناصر متضادی وجود دارند که هر یک از آنها در زمان های بخصوص به گونه خاصی

جلوه گر می شوند و توجه افراد را به خود جلب می کنند و زمانی که انسانی با این حالت های دوگانگی و یا چندگانگی روبرو می شود ، سعی دارد در بین آنها بهترین مسیر سعادت و موفقیت را بیابد و انتخاب کردن چنین راه و روش هایی نیازمند به آگاهی و علم و دانش دارد . چون بشر موجودی نیست که از پیش ساخته شده باشد و شکل و حالت خاصی را برای خود انتخاب کرده باشد . این موجود در اثر شرایط محیطی ، نفوذپذیر است و هر چه فهم و کمال و دانش فردی در مورد موضوع یا مطلبی بیشتر باشد ، نفوذپذیری وی به همان نسبت کمتر خواهد شد و با انتخاب مسیر و عمل صالح خویش می تواند خود را در مسیر تکامل و ترقی قرار دهد .

انسان در میان تمام پدیده های آفرینش ، به دلیل وجود عقل و درک ، تنها موجودی است که می تواند مسیرهای مختلفی را در زندگی خویش انتخاب کند و موفقیت هایی را از انتخاب های درست خود به دست آورد . زمانی که فردی مرتکب عمل خوب یا بد می شود ، تأثیر مستقیم آن عمل در روح وی پدیدار می گردد و چنانچه عمل مثبتی را انجام داده باشد ، روح به سوی کمال و تکامل رشد می نماید و مسیرهای بهتری را که مورد رضایت خدا و خلق باشد ، می پیماید و اگر مرتکب عمل خلاف و نادرستی شده باشد ، علاوه بر این که استعداد های منفی در او رشد و نمو می نمایند ، روح وی نیز افسرده می گردد و در زندگی نمی تواند مسیرهای موفقیت آمیز و تکاملی را پیماید .

اعمالی ، افرادی را به انسانیت می رساند که اشخاص در هر قدم آن به فکر عظمت خداوند و زندگی آخرت خود باشند ، وگرنه کارهای زیادی در این کره خاکی وجود دارند که افراد مختلف هم آنها را انجام می دهند . ولی در نهایت به مسیر تکاملی نمی رسند . چون عملی که در آن شناخت ذات پروردگار وجود داشته باشد و مرگ از دیدگاه افراد دور نگردد با ارزش خواهد بود . فرضاً " فردی

را مشاهده می‌نمائید که با درآمد و یا شناخت‌های ناچیز خود، دیگران را در حد مقدوراتش یاری می‌دهد و پس از انجام این عمل، هیچ انتظاری هم از کسی ندارد. ولی فرد دیگری، برای خودنمایی و شناساندن خود به دیگران و کسب شهرت و سوء استفاده از قدرت و مقام دیگران، افرادی را که مطلقاً "نیازی به یک وعده غذای گرم و ... ندارند، به مجالس نذر و دعا و نیایش و ... خود دعوت می‌کنند و یا بخاطر خودنمایی، گاهی بخشش‌هایی را انجام می‌دهند که با این حرکت خود بتوانند توجه برخی از افراد را به خود جلب کنند و دیگران او را مردی خداشناس و خیر بدانند. این اعمال از نظر خداوند یکتا ذره‌ای ارزش معنوی و اخروی ندارند و آنها با انجام چنین حرکات، قدمی را به سوی تکامل برنداشته‌اند و با ارائه چنین کارهایی، موجب گردیده‌اند تا اعمال و امواج منفی را روانه ضمیر و ذات وجود خویش نمایند که مسلماً نتیجه این اعمال در زمان معینی، موجب آزار روح و روان و جسم آنان می‌گردند. همیشه کیفیت عمل است که ارزشمند می‌باشد نه کمیت آن و چه بسا اشخاصی وجود دارند که مرتکب اعمال بسیاری می‌شوند و چون اعمال، کردار و رفتار آنها با اخلاص و درستی توأم نیستند، تمام آنها فاقد معیار و ارزش‌های انسانی بوده و همگی دارای جنبه مادی می‌باشند و انجام اعمال منفی، اثر اعمال مثبت را در زندگی افراد از بین می‌برند.

۳- ایمان: مفهوم ایمان، در هر قوم و قبیله‌ای دارای معنی خاصی است و به نحوی آن را می‌شناسند. ولی در تمام آنها یک اصل کلی وجود دارد و آن هم شناخت و ایمان به خالق یکتا است. ایمان اختلاف زیادی با علم دارد. چون عالمان زیادی وجود داشته و دارند که دارای علم کلاسیک می‌باشند. ولی ایمان چندانی به وجود خداوند یکتا ندارند و در زمان حیات مادی خویش، به سوی کفر گرایش می‌یابند و از حقیقت حیات گریزانند.

معنی ایمان تنها مربوط به خداوند یکتا و شناخت او نمی باشد . بلکه اگر فردی در مورد مطلبی علم کامل داشته باشد و اثرات شناخت آن علم ، در ذات وجودی وی رخنه کرده باشد و از سوی دیگر خود را ملزم بداند ، تا این که بر طبق علمی که دارد در جامعه عمل نماید و یا در حالت ، رفتار ، کردار ، گفتار و اعمال وی در اثر وجود آن علم ، تغییراتی پیدا شود ، آن شخص نسبت به آن علم یا شناخت ایمان دارد . معنی ایمان را در کلامی دیگر چنین می توان بیان نمود که ایمان آن چیزی است که آثار آن در ذات وجودی فردی به طور واضح و روشن آشکار گردد و در این راستا هر چه ایمان وی قوی تر باشد ، ظهور آثار شناخت در وی بیشتر هویدا می گردد . برخی از افراد بی ایمان ، فقط تظاهر به شناخت هایی به صورت لفظی می کنند . ولی در باطن ، حتی گفته های خود را قبول ندارند و این عمل را تنها برای اغفال دیگران انجام می دهند . ولی فردی که ایمان وی بیشتر است ، در مورد آن مطلب نظریات خود را واضح و به طور صریح اظهار می دارد و انجام اعمال وی نمایانگر ایمان قوی او نسبت به آن کار است . چون تا زمانی که علم و شناختی در قلب انسان نفوذ نکند و آثار خود را آشکار نسازد ، آن علم به تنهایی منشأ اثر نخواهد بود و نتیجتاً "ایمانی هم به وجود نمی آید .

زمانی افراد بشر در این کره خاکی می توانند به طور دسته جمعی به سوی درک واقعیات حیات و وحدانیت پیش بروند که همگی دارای یک نوع شناخت و عقیده و مسلک الهی باشند و هیچ نوع دوگانگی ای را در زمان حیات ، بین خویش مشاهده ننمایند و تنها قدرت و یا نیرو و وسیله ای که می تواند چنین حالتی را در بین تمام افراد جهان به وجود آورد ، یکتاپرستی به صورت علمی و عقلی است و در هر زمانی که بشریت بتواند از خود خواهی ، حب مقام ، تجملات ظاهری ، جهل و ماده پرستی دست بردارد و از آن زمان به بعد است که در عالم ، دین الهی حکمفرما خواهد شد و ارواح پاک دیگری از سوی پروردگار

بر بشریت نازل می‌گردند و شناخت و دانش زمان را به صورت الهامی برای همگان بازگو می‌نمایند . زیرا این عدم تعادل های فکری و عقیدتی و دوگانگی های روح و جسم ، یعنی ماده پرستی و معنویت افراد و ملل مختلف هستند که موجب بروز این همه اختلاف و برادر کشی و... در این جهان پهناور می‌گردند .

حالت روحی افرادی را که در سطح کره خاکی زندگی می‌کنند ، می‌توان به چهار گروه کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر تقسیم کرد و آنها عبارتند از :

۱- معدودی از افراد ، به شناخت کامل حقایق حیات دست یافته و مسیر زندگانی صحیحی را برای ادامه حیات مادی خویش انتخاب کرده اند ، به طوری که در این مسیر ، لطمه ای به زندگی حیات مادی و آخرت آنها ، یعنی پس از مرگ وارد نمی‌آید . در شکل دایره خلقت ، افرادی که در گروه انسان اولی و انسان قرار دارند ، تمام این افراد را تشکیل می‌دهند . این اشخاص در زمان حیات مادی خویش می‌توانند از حداکثر گنجایش عقلی خویش بهره برداری نمایند و به همین علت هم به دنبال خواست های نفسانی بر نمی‌آیند و تنها نیاز و خواست آنها از حیات مادی این است که دارای زندگانی سالمی باشند . در قلب این افراد ، غیر از مهر ، محبت ، عشق و وفا ، چیز دیگری را نمی‌توان یافت . هر عملی را با شناخت و برداشت های عقلی انجام می‌دهند و هرگز تحت تأثیر عوامل منفی خارجی و محیطی خویش قرار نمی‌گیرند . عشق حقایق حیات سراپای این دسته از افراد را طوری فراگرفته است که در هر لحظه حاضرند جان خود را در راه عشق رسیدن به معبود خویش ، از دست بدهند و هیچ نوع وابستگی به این جهان خاکی ندارند .

۲- افراد ماده پرست و جاه طلب و خودخواه که در زندگانی خویش فقط توانسته اند اثرات ماده را در حیات خود بشناسند و زندگانی را بر مبنای

خواست های نفسانی پایه ریزی کنند و برای به دست آوردن ثروت ، جاه ، مقام و... حاضرند هر عملی را انجام دهند و جان خود را در این راه از دست بدهند و در دایره خلقت در ردیف آدم و بشر قرار دارند .

۳- گروه خیال پردازان: گروه زیادی از افراد در جهان زندگی می کنند که همیشه در نوعی خواب و خیال به سر می برند و از آنچه که در ذهن خویش می پرورانند ، لذت می برند و با حقایق حیات سر و کار چندانی ندارند .

۴- دیوانگان: این گروه از افراد ، یک درجه از خیال پردازان بدترند . چون بدون هیچگونه شناختی به دنبال تصورات ذهنی خویش می روند و در زمان عبور از چنین مسیرهایی اغلب به تباهی می رسند . این اشخاص علاوه بر این که به دنبال برداشت های ذهنی خویش می روند ، چنانچه فردی مطلبی را به آنها بگوید آن را ناآگاهانه می پذیرند و بدون هیچگونه شناختی موجب اذیت و آزار و ناآرامی سایرین می شوند . تنها شناخت آنها ، به ظواهر امر حیات است و دانشی غیر از گفته دیگران یا پیشینیان خود ندارند و به روایات و داستان های دوستان ، آشنایان و... یا مطالب قدیمی ، دل خوش کرده اند و بدون هیچگونه درک و فهم و شناخت حقایق حیات ، از جهان مادی به عوالم روحی می روند . افرادی که در دایره خلقت جزو انسان ها هستند ، بسیاری از مراحل تکامل روحی را گذرانیده اند و پس از مرگ جسم مادی ، روح آنها نیز به جهان سوم روحی انتقال می یابد .

۱۳- جهان سوم یا بهشت: این جهان روحی از نظر خلقت بسیار مهم و پر ارزش است و به همین علت هم به نسبت سایر عوالم دیگر ، از طبقات بیشتری تشکیل یافته است و در هر یک از طبقات مختلف بهشت ، روح افرادی که در زمان حیات مادی مرتکب اعمال خیر و ثوابی شده اند ، به نسبت اعمال و رفتار و کردارشان جای می گیرند .

خداوند متعال بهشت را از نه طبقه کلی و هزاران بخش مختلف آفریده است که طبقات آن از بالا به پائین دارای برتری و ارزش خاصی نسبت به یکدیگر هستند . ولی از نظر کلی تمام طبقات بهشت را ارواح به سه منطقه کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر تقسیم بندی می نمایند .

۱- منطقه یکم: این قسمت از جهان سوم را می توان بخش تکامل عقل و ماده دانست و از چهار طبقه تشکیل می گردد، یعنی این بخش از طبقه یکم جهان سوم روحی شروع می شود و تا طبقه چهارم را در بر می گیرد . افرادی که در زمان حیات مادی توانسته اند به تکامل های روحی دست یابند و از نظر عقلی و روحی خود را به کامیابی برسانند، پس از جدایی از جسم مادی به نسبت اعمال و کردارشان به یکی از طبقات این بخش از بهشت انتقال می یابند . افرادی که در زندگی ، مؤمن و معتقد و خداشناس بوده و بخاطر رضای حق مرتکب هیچگونه عمل خلافی نشده اند ، پس از این که روح آنها از جسم مادی جدا شد ، در صورت آگاه بودن از عوالم روحی و شناخت حیات های روحی و زندگانی پس از مرگ در زمان حیات مادی ، روحشان به یکی از طبقات این منطقه روحی ، جذب می گردد . هر چه ارواح در طبقات پائین تر این جهان قرار گیرند ، از رزق و روزی و الطاف الهی کمتری برخوردارند و برای رسیدن به طبقات بالاتر ، بخصوص بخش دوم و سوم بهشت ، می بایست متحمل زحمات و مشقات فراوانی در همان عوالم روحی گردند و یا دستورات خاصی را که از طرف روح اعظم کائنات به آنها داده می شوند ، در یکی از کرات خاکی ، اجرا نمایند تا این که لیاقت کسب مقام و احراز ارتقاء به طبقات بالاتر جهان سوم روحی را به دست آورند .

اکثر ارواحی که به این بخش از جهان روحی انتقال می یابند ، با توجه به این که وارد بهشت شده اند ، معذالک هنوز نتوانسته اند تمام وابستگی های مادی خود

را به طور کلی از کف بدهند و علت این که ارواح این بخش از بهشت جهت مأموریت های خاصی، منجمله روح نگهبان، روح راهنما، روح مرشد، روح مددکار و... از سوی پروردگار و یا قدرت های روحی انتخاب می شوند و از طریق نیروهای اجرایی کائنات برای حفاظت یا مراقبت از اعمال و رفتار افراد به سطح تمام کرات ماده ارسال می گردند، به همین منظور است.

زمانی که روح از جسم جدا می شود و به شناخت های روحی دست می یابد، در خود قدرت عقلی و جسمی بسیاری را تشخیص می دهد که در زمان حیات، هیچگونه شناختی از وجود آنها در ذات خود نداشته است. در آن زمان ارواح از کارآیی ذاتی خویش مطلع می شوند و می دانند که هر انسانی دارای چه قدرت و نیروی خلاقه ای می باشد و چه اعمال مثبت و سازنده ای را می توانسته در زمان حیات مادی خویش اجرا کند. ولی به علت عدم آگاهی و شناخت، از انجام تمام آنها غافل بوده است.

انسان در حالت هوشیاری عادی و مادی زمان حیات، قدرت استفاده از تمام نیروهای ذاتی خویش را ندارد و یکی از دلایل عمده آن این است که وابستگی به علم محیط و احتیاط و دیرباوری فطری، او را از برخی شناخت های حقایق حیات به دور نگاه می دارد و حتی در بعضی از مواقع، وی را از ارتکاب اعمالی که جزو حقایق حیات می باشند و الزاما می بایست آنها را انجام دهد، منع می کند و باز می دارد و زمانی که از عالم ماده جدا شد و به حالت روحی در آمد و امید وی از تمام ظواهر حیات قطع گردید، آنگاه به قدرت اصلی خویش پی می برد و آن را باز می یابد و صاحب قدرتی جدید، با معیارهای تازه تری می گردد و از آن لحظه و یا زمان به بعد است که می تواند از تمام و یا اکثر نیروهای ذاتی خویش باخبر گردد و در شرایط خاصی از آنها استفاده نماید.

در اکثر مواقع، زمانی که قدرت های عقلی بشر کم می شوند، در این زمان

نیروهای دیگری جایگزین آن می گردند تا این که حیات بتواند مسیر خود را به گونه ای جدیدتر پیماید . فرضاً " زمانی که فردی در زمان حیات مادی قسمتی از احساس ، هوش و استعداد های عقلی خود را از دست می دهد و حالتی از جنون در زندگی وی به وجود می آید ، قدرت جسمی او افزایش می یابد ، به طوری که برخی از نیروهای او به مراتب بیشتر از زمان حالت هوشیاری و عادی ، وی می شوند . به همین شکل ، زمانی که روح ، جسم را ترک می کند و نیروی مادی خود را از دست می دهد ، صاحب قدرت جدیدی با معیارهای تازه تر می گردد که هیچ فردی در زمان حیات مادی نمی تواند آن را لمس و درک نماید . مگر این که ، بخواهد این حالت جدید خود را ، با قدرت هایی که در برخی از رؤیایها به وی دست می دهند و یا در برون فکنی های روحی مقایسه نماید و بسنجد و تا حدی وجود و اثر آن حالت ها را در زنده بودن خود درک نماید .

ارواحی که پس از جدا شدن از جسم مادی به یکی از طبقات بهشت انتقال می یابند ، قبل از جدا شدن از جسم مادی ، یکی از ارواح این بخش از طرف روح اعظم کائنات ، مأمور می گردد که برای پاره کردن آخرین الیاف نقره ای یا طناب حیات ، به نزد فردی که در حال مرگ است ، برود و رشته های حیات مادی او را از جسم وی جدا کند و سپس آن روح را به سوی جهان سوم روحی هدایت نماید و ارواحی که بدین ترتیب از سوی پروردگار یکتا برای قطع رابطه روح با جسم مادی از طرف نیروی کائنات اعزام می شوند ، از فرستادگان خداوند تبارک و تعالی هستند که برای قبض روح انسان ها اعزام می شوند ، تا این که آنان را در امر جداسازی روح از جسم مادی ، یاری نمایند .

اختلاف قبض روح انسان ، با آدم و بشر در این است که ارواح مأمور از سوی کائنات ، روح انسان ها را با خود یکسره به بهشت می برند و در جابجایی آنها در طبقات مختلف آن دخالت مستقیم دارند ، تا این که ارواح تازه رسیده ، جهان و

محل روحی خود را کاملاً" بشناسند . ولی درباره روح آدم و بشر ، چنین عملی را انجام نمی دهند و پس از پاره کردن رشته های نقره ای و جدا شدن کامل روح از جسم مادی ، به سایر مأموریت های محول از سوی روح اعظم کائنات و یا محل اولیه خود باز می گردند و این گونه ارواح را با خود به بهشت نمی برند و او را در عالم برزخ همچنان در بین ماده و انرژی رها می کنند ، تا این که در این عالم قسمتی از عذاب و زجر خود را ببینند . چون این افراد در زمان حیات از شناخت زندگی چیزی نمی دانستند و آنها از چگونگی مرگ و عوالم روحی هیچ خبری نداشتند و می بایست آنقدر در این عالم باقی بمانند تا این که به شناخت های عوالم روحی دست یابند و پس از آن بتوانند به جهان های روحی ای که لیاقت احراز آنها است ، سفر کنند .

زمانی که فردی در شرف مرگ است و روحی از طرف پروردگار برای پاره کردن آخرین طناب های عمر وی ، به یکی از جهان های ماده اعزام می شود ، ارتعاشات امواج روحی این دو ، از طریق کائنات طوری تنظیم می شوند که کاملاً" برابر یکدیگر باشند و در چنین حالتی است که این دو موج متجانس ، در عالم اثیری به حرکت در می آیند و به سرعت یکدیگر را می یابند و سپس برای اجرای هدف اصلی روح مأمور آخرین رشته های عمر را ، بین روح و جسم مادی پاره می کند و به همین علت است افرادی که در حال مرگ ، قادر به تکلم هستند ، قیافه فردی ناشناس یا یکی از اقوام و یا نزدیکان و دوستانی که در زمان حیات مادی با وی رابطه ای بسیار نزدیک داشته اند (روح آنها در همان زمان حیات هم دارای تجانس زیادی بوده که رابطه الفت و دوستی عمیقی بین آنها به وجود آمده بود) چند لحظه قبل از مرگ در بستر خود مشاهده می کنند و گاهی هم افراد در حال مرگ ، چنین مشاهداتی را به اطرافیان خود بازگو می نمایند . ولی اکثر اطرافیان از این اظهارات وی تصور می نمایند که مریض در حال حزیان گویی

است و به همین علت است که او حرف های عجیب و غریبی می زند که با شناخت و فهم و درک اطرافیان، کاملاً مغایرت دارد. البته باید اذعان داشت که اطرافیان نیز در این زمینه بی گناهند. چون هیچگونه اطلاعی از این حقیقت ندارند و تمام شناخت های خود را بر مبنای دید چشم و یا علم مختصر خود می دانند. در صورتی که حقیقت زندگی غیر از این نظریاتی است که دیگران آن را اظهار می دارند. چون چند لحظه قبل از فرارسیدن مرگ، فرکانس امواج مادی محض تغییر یافته و حالت جدیدی به او دست داده که در این دگرگونی، وی قادر است حقایق و وجود امواجی را در اطراف خویش مشاهده کند که دیگران از درک و شناخت آن عاجزند.

تمام افرادی که در سطح کرات مادی زندگی می کنند، باید این حقیقت را بدانند که مرگ در یک زمان بخصوص سراغ یکایک آنها می آید که هرگز انتظار ورود آن را در چنین شرایطی ندارند. چون اکثراً زمانی که فردی خود را آماده زندگی آرام و شیرینی کرده است، مرگ به سراغ وی می آید و مرگ همیشه چند قدم جلوتر از حیات مادی در حرکت می باشد و به همین علت هم هر فردی در هر لحظه از حیات مادی خویش می بایست به فکر فرارسیدن مرگ باشد و آن را در مقابل روی خود بداند نه در پشت سر.

برخی از افراد بر این باورند که مرگ به دنبال افراد بشر در حرکت است و او را در همه جا تعقیب می کند. ولی نظر من (نویسنده) بر این است که مرگ همیشه قبل از حیات مادی در حرکت می باشد و افراد هستند که در همه جا به دنبال مرگ می روند. در زمان ادامه مسیر زندگی، روزی فرا می رسد که سرعت مرگ کمتر از حیات می شود و در این موقع، حیات مادی می تواند خود را به آن برساند. اگر مرگی در کار نبود، هرگز درستی و پاکی و اخلاق و تکامل و انسانیتی هم در جهان وجود نداشت، با توجه به این که همگان از وجود مرگ مطمئن هستند و

می دانند که روزی باید این جهان و تمام تعلق خاطرهای خود را که در آن غوطه ورنند، رها کنند. مع الوصف مشاهده می نمائیم که در اطرافمان این همه بی عدالتی، نادرستی، پستی و... وجود دارند. چنانچه اشخاص بد و رذل مطمئن بودند که مرگی وجود ندارد و آنان تا ابدیت به صورت جسم مادی زنده خواهند ماند، آیا می دانید که در آن زمان آنها چه می کردند و بخاطر به دست آوردن مقام و ثروت و... چه اعمال خلافی را که مرتکب می شدند؟

اگر افرادی را که در حال حاضر در کره خاکی زندگی می کنند، شش و نیم میلیارد نفر حساب کنیم و عمر طبیعی تمامی افراد بشر را نیز هفتاد سال بدانیم، در هر ساعت می بایست حدود دو هزار نفر متولد شوند و همین تعداد هم بمیرند، تا این که این رقم بتواند به طور ثابت در جهان باقی بماند. حال ممکن است این دو هزار نفر همگی در یک دقیقه از ساعت جان خود را از دست بدهند و یا در زمان شصت دقیقه از یک ساعت بتدریج بمیرند. این حالت همیشه در جهان متغیر می باشد و به همین علت هم ارواح فراوانی از طرف خداوند متعال مأمور می شوند، تا این که برای پاره کردن طناب های نقره ای افراد در حال مرگ، به سراسر جهان و عوالمی که در آنها حیات وجود دارند، اعزام گردند. البته این آمار در حالتی قابل قبول است که چنین تصور نمائیم، تمام مخلوق خداوند را در این عالم هستی و کهکشان ها، فقط افرادی که در کره زمین زندگی می کنند، تشکیل می دهند. در صورتی که امروزه با توجه به شناخت و حقایقی که بشر از نیروهای خارج از این کره زمین به دست آورده است، یقیناً می داند که این عالم و کهکشان، پر از افراد دیگری هستند که در سایر کرات دیگر نیز زندگی می کنند. با توجه به مطالب فوق در می یابیم که در کائنات نظم و قانون بسیار خاصی حکمفرما است و به تمام نکات حیات و ممات توجه کاملی دارد و به دلایل خاصی است که، خداوند متعال بهشت را جزو بهترین عوالم روحی خود

منظور فرموده و همگان را پس از مرگ، وعده بهشت و بهشت اعلی داده و سپس در بهشت وعده بهتر زیستن و ارتقاء به بهشت های بالاتر را نیز عنایت فرموده است .

ارواحی که مسئولیت آزاد کردن روح از جسم مادی و قطع نمودن ریسمان های نقره ای یا حیات افراد را دارند، تعداد آنها از نظر کائنات بسیار زیاد است و این ارواح با اعمال و حرکاتی که در مأموریت های الهی خود انجام می دهند، امتیازات مثبتی را به دست می آورند که برای انتقال یافتن آنها به طبقات و جهان های بالاتر روحی، بسیار مؤثر می باشد . این ارواح یا امواجی که از سوی پروردگار یکتا برای نجات دادن روح از ماده به کرات مختلف، منجمله کره زمین اعزام می شوند، تمامی جزو فرستادگان و رسولان الهی هستند کما این که در سوره انعام آیه ۹۷ خداوند متعال می فرماید :

.... آنگاه که در سكرات آیند فرشتگان برای قبض روح آنان دست قهر و قدرت برآورند « گویند که جان از تن بدر کنید امروزه کیفر عذاب و خواری می کشید » و هر قوم و قبیله و عقیده و مذهبی، نام بخصوصی برای آنها قائل است که در اینجا می توان از این ارواح به نام ارواح مدد کار نام برد . چون با کمک و یاری این ارواح است که روح می تواند از جسم مادی ای که سال ها به آن تعلق خاطر داشته و روابط دوستانه بسیار نزدیکی بین آن دو به وجود آمده بود، جدا شود و به سوی تکامل خویش، ادامه مسیر دهد تا این که روزی بتواند در اثر تکامل های مکرر، به خالق خود پیوندد .

در این کتاب از هستی نام بسیاری برده شده است و لازم می بینیم که شرح مختصری از آن را در این بخش بیان نمایم . وقتی صحبت از عالم هستی به میان می آید، اکثراً آن را به کره خاکی و زندگی مادی خویش در سطح این کره نسبت می دهند . در صورتی که معنی عالم هستی چیز دیگری است . عالم هستی را

تمام عالم کائنات تشکیل می دهد و کره زمین نیز در این عالم هستی قرار دارد .
 عالم هستی ، ابدی می باشد . ولی زندگی در کره خاکی موقتی و پس از آن نیستی
 است که هستی پس از نیستی به وجود می آید . این عالم هستی را برخی از
 افرادی که در زندگی به کهولت می رسند ، درک می کنند و شناخت نام هستی ،
 معمولاً " از این زمان به بعد است که آنها از خداوند یکتا فقط یک انتظار دارند و آن
 هم این است که امواج مرگ را هر چه زودتر بر آنها نازل فرماید ، تا این که با
 فرارسیدن این امواج یا فرستادگان الهی بتوانند خود را از عالم نیستی و
 درماندگی ، به هستی که در آن آرامش وجود دارد ، برسانند و زمانی که این
 رسولان روحی جهت پاره کردن طناب های نقره ای و بند حیات ، بین روح و
 جسم بر آنها ظاهر می شوند ، این اشخاص که شناخت کافی از عالم کبریایی
 دارند ، به منتهای درجه آرزوی خود دست می یابند . این ارواح زمانی که بر افراد
 درستکار و پاک نازل می شوند ، سعی دارند حقایق حیات پس از مرگ را در
 زمانی بسیار کوتاه به آنها بفهمانند و بدانند که رهایی از ماده به مراتب بهتر از
 وابستگی به آن است و پس از رها کردن آنها از جسم مادی ، ارواح را با خود به
 عوالم روحی یا جهان سوم ، انتقال می دهند . پس از جدایی روح از جسم
 مادی ، این ارواح به آنها یادآور می شوند که در حال حاضر دارای چه شرایطی
 می باشند و کیستند و از کجا آمده و به کجا می روند و روش زندگانی کردن در
 عوالم روحی را به آنها یادآور می شوند ، تا این که خاطرات گذشته خود را
 تدریجاً به دست آورند و مجدداً آماده ادامه زندگانی های روحی خود ، در
 تکاملی بالاتر گردند .

گروه بسیاری از ارواح پس از جدا شدن از جسم ، دگرگونی های خاصی در
 حالت زندگانی آنها به وجود می آیند . چون از عالم ماده جدا شده و هنوز نمی
 توانند حقیقت مرگ را بپذیرند و مانند کشتی ای بدون قطب نما و لنگر و سکان ،

در تلاطم طوفان های کوبنده اقیانوس بی کران عالم برزخ روحی سرگردان و دستخوش طوفان و امواج مختلف آن عالم اثیری قرار می گیرند . چون آنها نمی توانند حقیقت مرگ را از ارواح مددکار خویش بپذیرند و به همین علت هم مدت ها در حالت پریشانی و سرگردانی ، بین عالم ماده و انرژی (عالم ماده و جهان های روحی) باقی می مانند ، تا این که پس از مدتی بتوانند بر قدرت خود مسلط شوند و به یاری برخی دیگر از ارواح مددکاری که در عالم برزخ آمد و شد دارند ، به جهان سوم یا جهان های پائین تر انتقال یابند .

روش ادامه تکامل ارواح در جهان سوم روحی ، تفاوت بسیاری با سایر جهان های روحی دیگر دارد . چون ارواح در حالت های مختلف و مکان های متفاوت به جهان های روحی انتقال می یابند .

الف : روح برخی از افراد که در زندگانی مادی خویش ، مرتکب اعمال خلاف و نادرست شده اند و باید روح آنها پس از ترک جسم مادی به جهان های اول یا دوم روحی انتقال یابند ، تا این که در آنجا در حد اعمال خلافی که در زمان حیات مادی خویش انجام داده اند و در آن جهان ها از طرف قدرت ذات پروردگار ، متحمل درد و رنج و عذاب هایی شده اند ، پس از آن که مورد عفو و مرحمت و احسان الهی قرار گرفتند ، به طبقات پائین جهان سوم انتقال می یابند .

ب : افرادی که در زندگانی مادی خود مرتکب عمل خلاف و نادرستی نشده اند و از سوی دیگر هیچ عمل خیری هم از آنها سر نزده است ، روح این اشخاص زمانی که به عوالم روحی انتقال می یابد ، نه مستوجب عقوبت و زجر و بلاهای الهی هستند و نه این که لیاقت پاداشی را از جانب پروردگار دارند . به همین علت هم این ارواح پس از این که مدتی به عالم ارواح انتقال یافتند ، بعد از گذشت زمان کوتاهی برای ادامه تکامل و بهتر شدن حالت های روحی در مسیر تکامل انسانیت می بایست مجدداً در یکی از کرات عالم هستی با ماده ترکیب

شوند و این قبیل ارواح زمان توقف چندانی در عوالم روحی ندارند .

ج : اشخاصی که در زمان حیات مادی خویش اعمال خیر و ثواب انجام داده اند و پس از مرگ روح آنها می بایست به یکی از طبقات بهشت به نسبت اعمال و رفتار و کردار و گفتارشان انتقال یابند و در آنجا مورد لطف و مرحمت خداوند یکتا قرار گیرند و اجر اعمال خود را از درگاه احدیت ، دریافت نمایند .

تمام این موهبت ها و نظم و مقررات و آرامش نسبی ای را که در عالم شاهد آن هستیم ، از لطف و مرحمت ارواح پاک و مترقی داریم . چون اگر ارواح از طرف خداوند متعال بر برخی از بندگان نازل نمی شدند و آنها را راهنمایی نمی نمودند ، مسلماً " امروزه این قوانین الهی بر جهان خاکی حکمفرما نبودند و بشریت همچنان در گمراهی می زیست و روش ، خو ، خصلت و اخلاق افراد به این گونه که شاهد آن هستیم ، جلوه گر نمی شد . چون همان قوانین الهی هستند که اکنون توانسته اکثریت قریب به اتفاق نسل بشر را در یک حد تعادل اعتقادی ، اجتماعی و... نگاه دارد و چنانچه افراد به وجود خداوند یکتا و زندگانی پس از مرگ معتقد نبودند ، انسانیتی هم در بین آنها مشاهده نمی شد و در نتیجه جهان را بی بند و باری های فراوانی فرا می گرفت .

ارواح سعی دارند به افراد بشر در زمان حیات و ممات کمک های شایان توجهی بنمایند و بشریت را به سوی درستی و پاکی و صداقت سوق دهند و این عمل را به نسبت فهم و درک و شعور و مسیر تکاملی هر یک از آنها انجام می دهند .

زمانی که خداوند متعال در قرآن کریم سوره یونس آیه ۲۵ به صراحت می فرماید که : « و خدا همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند و هر که را می خواهد ، به راه راست هدایت می کند » ، از بیان چنین کلام هدف خاصی وجود داشته و آن این که خداوند بر ذات درون و برون تمام بندگان خود آگاهی

کامل دارد و او است که می داند هر یک از افراد بشر در چه مرحله ای از تکامل عقلی و روحی و... قرار گرفته اند و آنهایی را که استحقاق رسیدن به راه راست دارند، یاری می فرماید، وگرنه با هیچ یک از مخلوق خود عناد و دشمنی ندارد و این راهنمایی ها را توسط ارواح نگهبان، محافظ، راهنما، فرشتگان و... که همگی او را تسبیح می کنند، انجام می دهد.

از بدو خلقت و بخصوص زمانی که افراد بشر به صورت اجتماعی زندگانی خود را شروع کرده اند، خداوند یکتا رسولان خویش را بر برخی از اقوام و بندگان، به صورت روح، جبرئیل و... نازل فرمود، تا این که آنها بتوانند حقایقی را به انسان ها بیاموزند و آن انسان های منتخب در جوامع بشریت بتوانند راه گشای سایرین گردند و آنها را به خداشناسی و مسیرهای موفقیت و رستگاری حیات و ممات سوق دهند.

اگر خداوند متعال روح تجسد یافته ای را بر حضرت مریم نازل نمی فرمود، آن روح نطفه ای را به صورت مادی در رحم آن حضرت بجا نمی گذارد و حضرت عیسی (ص) برای راهنمایی عده کثیری از افراد بشر خلق نمی شد و بر گروه خاصی از بشریت به عنوان پیغمبر مبعوث نمی گردید و اگر خداوند متعال روحی را بر حضرت محمد (ص) نازل نمی فرمود و روح الامین دستورات خداوند متعال را به صورت الهامات غیبی به پیغمبر اکرم (ص) القاء نمی نمود، آخرین کتاب آسمانی که امروزه راه گشای میلیون ها نفر از افراد بشر است، بر وی نازل نمی شد و این خلق در دنیا وجود نداشت، تا این که با ایدئولوژی های مخصوص مذهبی خود بتواند تعادل این جهان خاکی را به گونه خاصی حفظ کند و در مواقع بخصوصی آن را بر هم بزند و راه گشای بسیاری از مخلوق خداوند متعال باشد. در این زمینه حقایق بسیاری وجود دارند که نمایانگر این است، در همه جا ارواح بوده اند که از طرف خداوند متعال بر برخی از افراد بشر نازل

شده اند و پیام های خداوند را به گونه ای که مورد نظر پروردگار یکتا بود بر همگان آورده اند و در نتیجه اخلاق، رفتار و کردار آنها را تغییر داده اند.

علاوه بر این که خداوند متعال بر بشر عقل عنایت فرموده و در این میان انسان را به عنوان اشرف مخلوقات خود تعیین فرموده است، گاهی در بین انسان هایی که در سطح کره زمین زندگی می کنند، افراد خاصی را انتخاب می فرماید و به آن اشخاص علاوه بر قدرت عقل، نیرو و کمک های روح دیگری نیز عنایت می فرماید تا این که آن برگزیدگان پروردگار بتوانند با روش و حالت های الهامی و الهی که توسط نیروهای آسمانی به آنها القاء می شود، خلق را راهنمایی کنند و از مسیرهای انحرافی و انحطاط نجات دهند و به بشریت بفهمانند که عالم را خدایی جز خداوند یکتا نیست و زندگانی پس از مرگ یکی از حقایق حیات است، تا این که آنها بتوانند در این زمان کوتاه زندگی، به تزکیه نفس دست یابند و روح آنها پس از مرگ در پیشگاه احدیت سرفکننده و شرمسار نباشند. زمانی که زندگانی مادی افراد در کره خاکی خاتمه یافت، در عوالم روحی راهنمایی را بر آنان نازل می فرماید تا این که ارواح را با زندگی جدید آشنا سازند و مقررات عوالم روحی را بر آنان بنمایانند. ارواحی که در سطح منطقه اول جهان سوم (طبقه اول تا چهارم) قرار می گیرند، برای ادامه تکامل روحی نیاز به فعالیت هایی دارند که از سوی پروردگار یکتا و ظایفی به آنها محول می گردد، تا این که آنان بتوانند آن وظایف را بین جهان سوم و عوالم خاکی در همانجا انجام دهند، تا این که در اثر کسب امتیازات جدید و تکامل های روحی، به منطقه دوم بهشت یا بهشت اعلی انتقال یابند. اکثر ارواحی که از جهان سوم با افراد زنده (مدیوم ها) تماس برقرار می کنند، از این منطقه بهشت هستند و اطلاعات کافی از طبقات بالاتر جهان سوم روحی ندارند و به همین علت هم گاهی این ارواح مطالبی را از بهشت بیان می کنند که با گفته سایر ارواحی که در بهشت زندگی

می کنند ، اختلافاتی جزئی دارند . چون روحی که در طبقه اول جهان سوم زندگی می کند هیچ اطلاعی از وضعیت طبقه دوم یا ... ندارد . لذا آن روح فقط می تواند در حد اطلاعات و شناخت های محیط بهشتی که خود در آن زندگی می کند ، اظهار نظر نماید . ولی در مجموع تمام گفته های آنها حالت و نحوه زندگانی روحی خاصی را در طبقات مختلف جهان سوم بیان می کنند .

۲- منطقه دوم بهشت یا بهشت اعلی : این قسمت در بهشت از طبقه پنجم

جهان سوم ، شروع و به طبقه هشتم آن ختم می گردد . ارواحی که به این بخش از بهشت انتقال می یابند ، در زمان حیات مادی و یا در بخش اول بهشت توانسته اند به طرق مختلف به تکامل روحی بیشتری دست یابند و درجه تکامل روحی خویش را به بهترین نقطه انسانیت ترقی دهند . زمانی که روح فردی به این قسمت از بهشت انتقال می یابد ، معمولاً "نیاز به تکرار تکامل روحی ندارد و در این بخش با فراگیری های علوم الهی و شناخت هایی که به دست می آورد ، به طبقات بالاتر انتقال می یابد .

ارواحی که پس از ترک جسم مادی به یکی از طبقات این قسمت از بهشت انتقال می یابند ، هر یک به نسبت اعمال ، رفتار و کردارهای خود به محل تعیین شده از قبل وارد می شوند . این ارواح اصولاً "به چهار طریق وارد بهشت علیا می شوند که مسیر ورودی هر یک از آنها نسبت به یکدیگر ، کاملاً جداگانه و متفاوت است .

الف : افرادی در کره خاکی یافت می شوند که در زمان حیات مادی خویش توانسته اند به شناخت کامل حقایق حیات و ذات پروردگار یکتا پی ببرند و در طول عمر خود با اعمال ، کردار ، رفتار و گفتار خویش ، مسیرهای تکامل مادی و روحی را پیمایند . این اشخاص در تمام زمان حیات خویش به فکر خالق خود بوده و مرتکب هیچگونه عمل خلافی نشده اند و همیشه سعی کرده اند که زندگی

خود را از هر نظر وقف شناسانیدن حقایق حیات و ذات پروردگار به خلق خدا نمایند .

انسان هایی در کره خاکی مشاهده می گردند که در حد مقدرات خود سعی دارند وسیله آرامش و رفاه و حتی خوش بودن منطقی هموعان خود را فراهم کنند . این گروه از افراد در تمام طول عمر خود ، جز سخن راست و اعمال صحیح و قلبی پاک نداشته اند . انسان های اولی تمام دردهایی را که از سوی پروردگار یکتا بر آنان نازل می گردند ، به جان و دل می پذیرند و در این باره هیچ ناراحتی و شکایتی ندارند و اگر هم سخن به شکوه بگویند ، کلیه آنها به صورت راز و نیازهایی هستند که با خدای خود صحبت می کنند . در بین این افراد برگزیدگان خاص الهی زندگی می کنند که گاهی آنها به صورت شناخته شده و یانشناس ، به زندگی مادی خود در حالت عرفان واقعی ادامه می دهند و تمام آنها در طول عمر به گونه ای سعی در راهنمایی و ارشاد صحیح دیگران دارند .

زمانی که این افراد رخت از جهان بر می بندند و روح آنها به جهان روحی انتقال می یابد ، از همان زمان اولیه مرگ ، ارواحی از طرف خداوند یکتا بر آنان نازل می گردند که پس از پاره کردن آخرین رشته های حیات مادی ، روحشان را به طور مستقیم و با احترامی خاص به این قسمت از بهشت راهنمایی کنند و در بهشت علیا آنان را منزل دهند .

ارواحی که در این قسمت از بهشت زندگی می کنند ، وابستگی های مادی خود را از مال ، مکنت و یا وابستگی به زن و فرزند و... در سطح کره خاکی در همان زمان زنده بودن خویش تقریباً از دست داده اند و به همین علت هم کمتر اتفاق می افتد که این ارواح با افراد بشر تماس های روحی برقرار کنند ، مگر این که بر حسب ضرورت روحی ، گاهی چنین اعمالی رخ دهد . چون این ارواح در مسیر تکامل روحی جدیدی قرار گرفته اند که به مراتب والاتر از ارواح منطقه

یکم بهشت است .

ب: ارواحی که در بخش اول بهشت (طبقه اول تا چهارم) زندگی می کنند ، عده ای از آنها می توانند مسیر تکامل روحی خویش را به طور صحیح و کامل ، در همان عوالم روحی بپیمایند و امتیازات الهی لازم را برای ارتقاء به طبقات بالاتر جهان سوم به دست آورند . این ارواح می توانند از بخش اول بهشت به قسمت دوم ، یعنی طبقه پنجم جهان سوم روحی ، وارد شوند ، بدون این که نیاز مجدد برای مجاورت با ماده داشته باشند .

زمانی که روحی به تکامل دست می یابد و لیاقت انتقال به طبقات بالاتر بهشت را به دست می آورد ، در این زمان یک نوع مرگ امواج روحی به وجود می آید ، یعنی روحی که می بایست به یک طبقه بالاتر از آنجایی که قبلاً زندگی می کرده است انتقال یابد ، در مرحله نخست لازم است که فرکانس های روحی وی با فرکانس طبقه بالاتر جهان روحی برابر گردد و فرکانسی را که مربوط به طبقه پائین تر است ، از دست بدهد . پس از این که ارواح جهت ارتقاء به طبقات بالاتر چنین اعمالی را آغاز می کنند ، این حالت به وجود آمده جدید را نوعی مرگ روحی می نامم . چون مرگ بشر در زمان حیات نیز چنین حالتی را به وجود می آورد ، یعنی روح بشر که با فرکانس های جسم مادی خو گرفته و همگام است ، پس از جدایی از جسم مادی ، آزاد می شود و آن گاه تغییر شکل کامل می یابد و پس از آن به جهان های روحی انتقال می یابد و انتقال در جهان های روحی هم یک چنین حالتی را دارد ، یعنی می بایست فرکانس روح کاملاً تغییر یابد تا این که بتواند خود را به طبقات بالاتر که فقط موج جدیدتری را با فرکانس مخصوص می تواند جذب کند ، انتقال یابد .

ج : حقایقی در جهان وجود دارند که گاهی به صورت وقایع گوناگونی رخ می دهند و بشر از شناخت آنها عاجز است و به دلیل عدم درک ، فهم و دانش

خود، از علم ملکوتی، چنین وقایعی را یک نوع ظلم نسبت به خود یا خانواده اش و دیگران می داند، در صورتی که اگر شناختی نسبت به آن عمل داشته باشد، متوجه می شود، آن عملی که از طرف خداوند متعال و بدون خواست افراد بشر رخ داده است، عین رضا و برای ادامه تکامل بشری لازم می باشد، برای مثال یکی از وقایعی که از سوی خداوند در زندگی افراد بشر رخ می دهد و افراد ناآگاه آن را یک نوع قهر طبیعت و یا ظلم الهی نسبت به خود می دانند، مردن کودکان و نوجوانان و... در اوایل زندگانی مادی آنها می باشد. این نوع مرگ ها می توانند در رحم مادر و یا تا چند سالگی، یعنی قبل از دست یابی افراد به عقل کامل صورت گیرد.

پدر و مادرهای ناآگاه، این حقیقت حیات را نمی دانند که کودک آنان بسیار سعادتمند بوده و او تمام دوران تکامل روحی خود را در گذشته به پایان رسانیده است و هدف از ترکیب شدن روح وی با ماده این بار فقط بخاطر کسری تعداد تولدهای تکاملی روح وی بوده که با این عمل، یعنی تولد کوتاه مدت، روح آن کودک توانسته به نهایت مدارج تکاملی خویش دست یابد. فوت کردن آنها در سنین مختلف، مربوط به پر شدن خانه شطرنج تکاملی آنها می باشد (فرض بر این است که هر فردی می بایست یک کارت شطرنجی را با هشت میلیون و ششصد هزار خانه با اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود، در تمام مراحل تکامل روحی از زمان ورود به مرحله حیات لغایت انسان اولی پر کند و هر خانه شطرنج او مربوط به یک زمان بخصوص است که از سوی پروردگار مشخص می گردد. زمانی انسان اولی می تواند به منطقه دوم جهان سوم روحی انتقال یابد که تمام خانه های خالی این ورقه شطرنجی را از هر نظر پر کرده باشد و چنانچه از تمام خانه های آن یک یا چند خانه خالی باقی مانده باشد، فقط با بسته شدن نطفه و شروع به مرحله همزیستی با ماده مرحله آن خاتمه می یابد.) و این شطرنج

تکاملی که از هشت میلیون و ششصد هزار خانه مشبک تکاملی تشکیل یافته است، زمانی بسته می شود که تمام خانه های آن کاملاً پر شده باشند . حال متوجه می شوید که از دست دادن کودکان ، علاوه بر این که یک مصیبت الهی نیست . بلکه لطف و مرحمت خداوندی نیز می باشد که شامل آن کودک بی گناه شده و پروردگار یکتا او را برای تکامل ابدی به عالم ارواح برده ، تا در آنجا تحت نظر مربیان روحی ، به رشد و کمال خود ادامه دهد و پس از گذشت زمانی ، به ابدیت پیوندد .

اگر افراد بشر شناخت کافی از عدل و محبت و الطاف الهی داشته باشند ، هر عملی را که از سوی پروردگار صورت می گیرد ، ارج و قدر می گذارند . یکی از این محبت های الهی حدوث مرگ است و در هر سن و سالی رخ می دهد و کمتر کسی در این جهان پهناور از زمان مرگ خود مطلع می باشد و تمام افراد با ایمان و خداشناسی که از زندگانی پس از مرگ و اجر و پاداش اخروی باخبرند ، هر روزه در انتظار فرا رسیدن مرگ بسر می برند و اگر روزی مرگ به سراغ آنها نیامد ، انتظار مرگ خود را برای فردا می کشند تا این که در نهایت یک روزی که فردای روز قبل است ، فوت نمایند و به خواست قلبی خود دست یابند .

در ایران باستان مراسم خاصی درباره مرگ وجود داشت ، زمانی که فردی از خانواده فوت می کرد اکثر افراد فامیل و دوستان با لباس سفید در مراسم تدفین وی شرکت می کردند ، پس از مرگ وی گریه و زاری انجام نمی دادند . چون عقیده آنها بر این بود که توانسته اند امانت خداوند را تحویل مالک اصلی آن دهند . ولی برای کسانی که عمری را در جهان گذرانیده بودند ، روزی را در زنده بودن ، برای سوگ وی انتخاب می کردند و تمام اقوام و خویشان و دوستان ، در آن روز بخصوص ، در سوگ وی می نشستند . چون در آن روز ضمن زنده بودن ، او را مرده محسوب می کردند . اگر با عقل و خرد به نتیجه این عمل بنگریم ،

- متوجه می شویم که انجام این عمل محسنات زیر را در بر داشته است .
- ۱- افراد در زمان حیات ، به مرگ خود می اندیشند و می دانند که روزی مرگ آنان فرا می رسد .
 - ۲- دلبستگی خود را از جهان ماده کمتر می نمودند . چون به فانی بودن جهان ماده مطمئن می شدند .
 - ۳- اقوام و دوستانی که در سوک آن شخص شرکت می کنند ، در آن زمان ، وجود وی را ارزیابی می نمایند و متوجه می شوند که اگر روزی او فوت کند ، چه رفتاری هایی برای آنان پیش خواهد آمد و یا با مرگ او کدام آرامش و آسایشی را به دست خواهند آورد ؟ در نتیجه ارزش آن شخص پس از برگزاری مراسم سوک در نزد همگان منجمله خود شخص معین می شود و اگر خلاف و اشتباهی در زندگی خویش مرتکب شده است ، از این پس در صدد رفع آن بر می آید که قبل از مرگ آن ایرادات را نداشته باشد و بعد از مرگ هم مورد عقوبت الهی قرار نگیرد .
 - ۴- به وجود خداوند و راز خلقت خود ، در مورد حیات آگاهی می یابد و می داند که هر فرد برای مدتی ، به صورت امانت الهی در خانواده ها زندگی می کند و زمانی که عمر وی خاتمه یافت ، باید این امانت را تحویل صاحبش که خداوند متعال است بدهند ، به همین دلیل ، به فانی بودن خود مطمئن تر می شود .
 - ۵- افراد در زنده بودن ، حالت دیگران را در مورد مرگ خود می دانند و بهای خویش را از نظر سایر افراد ، در زنده بودن خویش می سنجند .
 - ۶- وحشت مردن از افراد کاسته می شود و حدوث آن را یک امر حتمی و لطف پروردگار می دانند .
- با شناخت هایی که در مورد چگونگی مرگ کودکان بیان گردید ، توجه می فرمائید که بهترین و عادل ترین نیرو و قدرتی که در اطراف بشریت وجود

دارد، تنها قدرت خداوند یکتا است که از عالم کبریایی خویش بر تمام فعل و انفعالات و ذرات عالم نظارت مطلق دارد و حق هر یک از افراد بشر را نسبت به اعمال و رفتار و لیاقتشان، نسبت به گذشته و حال عنایت می فرماید.

اگر نسل بشر در تمام طول عمر خود به اکثر حقایق حیات و علت زنده بودن خود پی نمی برد و نمی داند که می بایست چه عملی را انجام دهد و از چه اعمالی بگریزد و یا از کجا آمده و به کجا می رود و چه هدفی را در زندگی خود دنبال می کند، این است که بدون هیچگونه مطالعه و شناخت های عقلی، علمی و روحی، تمام گفته و خواست های متقدمین را که اکثر آنها بدون ریشه های علمی و منطقی و اغلب از روی روایات می باشند، دنبال می کند، وگرنه در هر سنی که مرگ شخصی فرارسد، یکی از بزرگترین موهبت های الهی به وی روی آورده است. چون از آن لحظه به بعد تمام اعمال خیر و شر او متوقف می شوند و اگر گناهکار هم باشد، با گناه کمتری جانب پروردگار خود رهسپار می گردد.

من شخصا" بر این عقیده پای بندم که در زندگی هیچ چیزی عزیزتر از فرزند نیست. ولی زمانی که به کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم مراجعه می نمائیم، در بین آیات الهی به آیه ای بر می خوریم که خداوند فرموده: «به حقیقت مال و فرزندان شما، اسباب فتنه و امتحان شما هستند و چندان به آنها دل نبندید و بدانید که نزد خدا اجر عظیم است. سوره التغابن آیه ۵» وقتی که به حکمت این آیه می نگریم، متوجه می شویم که خداوند متعال پند بزرگی را در یک جمله کوتاه به بشریت داده و آن این است که اولاً "همگی به صورت امانت در نزد شما هستند و در هر زمانی که مشیت الهی باشد، آنها را باز پس می گیرد. ثانیاً" دلبستگی خود را به مال دنیا و حتی فرزندان که پربها ترین موجودات زندگی هستند، نبندید. چون در یک لحظه هر آنچه داده ام از شما می گیرم و اگر دلبستگی فراوانی به آنها داشته باشید، سخت در عذاب می افتید. پس دادن

امانت کسی، گریه و زاری ندارد، گرچه به آن دلبستگی زیادی پیدا کرده باشید، آن امانت متعلق به دیگری است.

نطفه یا جنین هایی که در رحم مادر زندگی می کنند و سپس به دلایل مختلف می میرند و یا کودکان خردسالی که در اوایل زندگی فوت می نمایند، روح آنها پس از رشد کامل اثری به قسمت دوم بهشت انتقال می یابد. در چنین حالت هایی به دلیل این که هیچگونه رابطه عاطفی بین خانواده و او به وجود نیامده است، پس از مدت ها هیچ یک از افراد خانواده نمی تواند با روح وی ارتباط برقرار کند، مگر این که روح وی زمانی که در عوالم روحی به رشد و سن عقلی رسید، خود بخواهد که به طور یکطرفه با یک یا برخی از اعضاء آن خانواده تماس حاصل نماید. حال که در این مبحث، صحبت ارتباط های روحی پیش آمد، بهتر است یک مطلب حائز اهمیت را که برای خوانندگان محترم جالب و مورد توجه می باشد، بیان نمایم.

زمانی که روحی قصد تماس با فرد یا افرادی را دارد، با هر یک از مدیوم ها به نسبت فهم، درک، علم، عقل و قدرت های روحی آنها تماس برقرار می کند و خود را به آنها می نمایاند.

ارواح با برداشت های عقلی و شناخت افراد، نسبت به موجودات نامرئی خداوند سعی دارند، در زمان تجسد های یکطرفه که فقط مربوط به خواست خود ارواح می باشد، به شکلی جلوه گر شوند که مدیوم نسبت به آن موجودات نامرئی خداوند، شناخت کافی دارد تا این که آن شخص بتواند به حقیقت وجود نیرو و افراد نامرئی خداوند پی ببرد. فرضاً "به افرادی که دارای شناخت کافی در مورد روح هستند، خود را به شکل و نوع بشر می نمایانند و یا کسی که تصور می کند موجودات نامرئی خداوند دارای قدی کوتاه و اشکالی عجیب و غریب هستند، به همان شکل برداشت های ذهنی آنها، خود را می نمایانند و گاهی هم به

صورت پرندگان و... در نظر گروهی از مدیوم ها خودنمایی می کنند . در اکثر مواقع ، مدیوم ها ، ارواح را به صورت توده های موجی شکل که انبوهی از امواج ابرمانندی را به وجود آورده اند ، مشاهده می نمایند .

ارواح جهت برقراری تماس های روحی از فرکانس امواج مثبت و منفی افراد خبر دارند و افرادی که در زنده بودن خود دارای امواج منفی یا مثبت می باشند ، روح آنها پس از مرگ هم با افراد زنده ای که امواج مشابه آنها را دارند ، تماس برقرار می نمایند .

افراد مدیوم لازم نیست که حتماً دارای امواج مثبت باشند ، تا این که بتوانند با ارواح تماس برقرار نمایند ، در صورتی که مدیوم های زیادی وجود دارند که آنها دارای امواج منفی هستند و ارواحی که با این افراد تماس برقرار می نمایند نیز امواج منفی آنها را دارند و به همین علت هم در تماس های زیادی مشاهده می گردد که وجود روح در این ارتباطات حتمی و قطعی است و حتی احتمالاً یک عمل فیزیکی هم توسط ارواح در آن جلسه به وقوع می پیوندد ، ولی از آن ارتباط ، حاصل و نتیجه مطلوبی به دست نمی آید و حتی عده ای از افراد موج گیر ، (مدیوم های ضعیف) که در آن جلسه حضور دارند ، از حالت عادی خود خارج می شوند و گاهی هم اتفاق می افتد که این اشخاص تا مرز جنون پیش می روند .

پس از این که دو جلد کتاب روش تماس خانوادگی با ارواح انتشار یافتند ، با توجه به این که چند بار در آن کتاب ها ، صریحاً " قید کرده ام که خوانندگان بدون داشتن علم کافی روحی به دنبال تماس های مکرر ارواح نروند . ولی تاکنون مشاهده گردیده است که گروه بسیاری از خوانندگان بدون هیچگونه سواد روحی و تنها با خواندن همین دو جلد کتاب یا چند جلد کتاب دیگر ، مبادرت به برقراری تماس های مختلف روحی می نمایند و در این زمینه نیز جلسات

فراوانی تشکیل می دهند . ولی به دلیل عدم شناخت کافی از ماهیت ارواح ، هر تماسی را مثبت و سازنده تلقی می نمایند و به علت ناآگاهی ، از افراد نفوذپذیر ، به عنوان مدیوم های قوی در جلسات خود استفاده می کنند . چون تصور دارند ، هر فردی که سریع به خواب رفت و یا در جلسات روحی حالت وی خود به خود تغییر یافت ، از قدرت مدیومی بالایی برخوردار است . ولی باید به این مطلب نیز آگاهی داشته باشند که وجود امواج منفی در هادی جلسه یا عده ای از حضار و حتی مدیوم ها ، در اثر تماس های مکرر موجب می شوند ، ارواحی که دارای امواج منفی هستند با آنها تماس برقرار نمایند و در نتیجه تمام امواج مثبت آن فرد نفوذپذیر و یا بقول خودشان این اشخاص ناآگاه (مدیوم) به امواج منفی تبدیل گردند و پس از چند بار برقراری تماس های روحی ناگاه متوجه می شوند که آن شخص مدیوم ، تغییر حالت روحی داده و از وضع عادی خارج شده و یکی از حالت های جنون به وی دست داده است . از این زمان به بعد است که تمام افراد آن جلسات متوجه حقیقت جدیدی می شوند و آن این که بدون شناخت و علم کافی نباید مبادرت به برقراری تماس های روحی نمایند . چون این امواج منفی برخی از ارواح روزی به گونه ای گریبانگیر قوی ترین موج گیرهای آن جلسه می شود و آنها را سریع تر از دیگران تحت تأثیر نیروی منفی خود قرار می دهد و سپس در اثر تداوم این عمل ، تمام افراد نفوذپذیر ، تحت تأثیر امواج منفی قرار می گیرند و به تدریج تغییر حالت های روحی در آنها مشاهده می گردد .

علت این که گروهی از افراد روح شناس و یا روحانی و... تماس با ارواح را برای همگان جایز نمی دانند ، به دلایل فوق است و کسانی که چنین نظریاتی را بیان نموده اند ، در آن زمان نتوانسته اند حقایق وجود نیرو و امواج مثبت و منفی را در ارواح بشناسند . ولی عملاً مشاهده کرده اند ، عده ای از افراد که با ارواح تماس برقرار می نمایند ، پس از مدتی دچار ناراحتی های روحی می شوند .

در علم شناخت و درک نیروهای ماوراء الطبیعه و تشخیص امواج روحی ، شناخت ارواحی که با آنها تماس برقرار می شود ، جزو اصولی ترین ریشه آن است و تا زمانی که فردی علم روح شناسی را نمی داند ، تماس با ارواح جایز نیست و برای آگاهی و اعتقاد و ایمان آوردن به نیروهای خارج از بُعد مادی تنها یکی دوبار باید تماس حاصل نماید و دلیل آن هم این است که بداند ، بشر تنها از ماده به وجود نیامده و نیروی دیگری غیر از ماده در ساختار او بکار رفته اند ، به همین علت هم آن نیروی روحی فناپذیر و ابدی است .

خلقت پیچیده تر از آن است که بشریت با علم محدود خود بتواند آن را بسنجد و سپس به طور کامل بشناسد . چون در هیچ یک از اعمال و اتفاقات مختلفی که برای رسیدن به قسمت دوم جهان سوم تاکنون بیان گردیده اند به این مطلب مهم اشاره نشده است . ولی حالتی که شرح آن ذیلاً بیان می گردد ، یکی دیگر از عجایب خلقت و نیروهای الهی می باشد که تاکنون کمتر روحی از جهان پس از مرگ گفته و یا به آن اشاره کرده است و یا این که من (نویسنده) در کتاب ها با چنین مطالبی برخورد نکرده ام . برای شرح مختصر آن در مرحله نخست باید نتیجه ازدواج های روحی را در جهان سوم بیان دارم و پس از آن دقت و توجه بیشتری به آن می گردد .

همانگونه که در کتاب « ارواح از بهشت خبر می دهند و روش تماس خانوادگی با ارواح » بیان گردید ، ارواح در بهشت همسر انتخاب می کنند و نتیجه این تجانس های روحی نطفه هایی هستند که در برخی از مواقع به حکم پروردگار در جهان سوم به وجود می آیند و در همانجا تحت تعلیم و تربیت ارواح مرقی قرار می گیرند و در نهایت این گروه از ارواح هستند که فرشتگان و ملائک خداوند متعال را در عوالم کبریایی تشکیل می دهند . پروردگار یکتا گاهی از بین این فرشتگان و ملائک خود ، روحی را برای انجام هدف خاصی انتخاب می کند و به

عنوان رسول خویش بر بندگان نازل می فرماید و این روح همچون ارواح معمولی در سطح کرات بر نطفه (اسپر مازوئید و اول) دمیده می شود و مادری پاک و معصوم این نطفه را در رحم خود به صورت طبیعی و معمول همگان ، پرورش می دهد و پس از تولد این کودک به رشد مادی و معنوی خویش دست می یابد و در زمان بخصوصی ، توسط قدرت وحی های الهی که به وسیله ارواح بر وی گفته می شوند ، به عنوان رسول و فرستاده خداوند متعال ، در بین خلائق ظهور می کند و حکمت های الهی را به طریقی بر همگان می نمایاند و پس از زندگی عادی در مرحله انسان اولی ، مانند تمام افراد نسل بشر ، فوت می کند و روح وی مجدداً به عالم ارواح انتقال می یابد و مسیر دایره خلقت را تا رسیدن به ذات اصلی خویش ، به مراتب سریع تر از سایر اشخاص معمولی که تکامل های مختلف روحی را گذرانیده اند ، می پیماید و در نهایت خود را به معبود اصلی خویش می رساند .

رسولانی که از طرف خداوند متعال ، در این کره خاکی به پیغمبری مبعوث شده اند ، تمام آنها ، این مسیر مستقیم را به دستور مرکز دایره خلقت ، از بهشت به بهشت اعلی پیموده اند و از آنجا به رحم مادری دمیده شده اند و پس از مرگ جسم مادی ، روح آنها مجدداً از همین مسیر به اصل خود مراجعت می نمایند و اصول تکامل بشری را نمی گذرانند .

۳ - طبقه نهم جهان سوم روحی : ارواحی که در مسیرهای تکامل روحی خود را به بهشت رسانیده اند ، در طول ادامه مسیر متحمل زحمات و مشقات و گرفتاری های فراوانی شده اند تا این که به این جهان ربانی و زیبا و پر برکت و لذت بخش دست یافته اند .

ارواحی از طبقات مختلف بهشت به طبقه هشتم آن رسیده اند که در طول این مسیر توانسته اند به نهایت درجه تکامل روحی و مادی دست یابند . این ارواح

که توانسته اند مدت مدیدی در جهان سوم باقی بمانند، در اثر علم و دانش های الهی که در آنجا آموخته اند، به حقایق دیگری از شناخت جهان های روحی دست یافته اند و مسیرهای ترقی جدیدتری را تا رسیدن به جهان هفتم روحی می آموزند و دریچه سعادت دیگری را در مقابل روی مشاهده می نمایند و از آن پس در صدد این هستند، تا این که بتوانند خود را در آن مسیر ترقی و تعالی قرار دهند و از جهان سوم روحی به بهشت های بالاتر، یعنی در مرحله نخست به جهان چهارم روحی انتقال یابند. زیرا برای این قبیل از ارواح، از نظر خلقت زمانی فرارسیده است که نیاز به شناخت بیشتری نسبت به ذات اصلی خویش دارند و نعمت های بهشت، جوابگوی خواست و نیازهای معنوی و الهی آنها نمی باشد. لذا پس از به دست آوردن چنین حالت و شناختی، با تغییر امواج و فرکانس های روحی، به طبقه نهم بهشت انتقال می یابند تا این که در آنجا با تعویض فرکانس های روحی و به دست آوردن امواج جدیدتری، قابلیت پذیرش و جذب شدن به جهان چهارم روحی را داشته باشند. ارواح در این طبقه جدید، زمان کوتاهی را مانند یک محل ترانزیت باقی می مانند و در این طبقه برای آخرین بار مرگ جدید امواج روحی به وقوع می پیوندد و امواج روحی تغییرات کلی می یابند و آنها امواج تازه تری را به دست می آورند که مشخصات این امواج با فرکانس هایی که تا رسیدن به این طبقه داشته اند، کاملاً متفاوت می باشند. چون این امواج روحی، تمام خاصیت های مادی خود را از دست داده اند و از این پس هرگز نمی توانند با امواج مادی تماس برقرار نمایند. چون از این زمان به بعد، دامنه و سرعت و قدرت و... آنها کاملاً تغییر می یابند و تبدیل به نوعی امواج الهی که مربوط به مرکز کائنات است، می شوند، تا این که در اثر تبدیل و تغییر شکل دادن های مختلف، مبدل به امواج ذات اولیه خود گردند.

از این جهان به بعد، نوع و نحوه تکامل روحی تغییر می یابد. چون از این

پس ارواح نیازی به بهبود حالت های تکامل روحی ندارند و تمام ارواحی که توانسته اند به انتهای بهشت اعلی (طبقه نهم ، جهان سوم) برسند ، کلیه مراحل مختلف تکامل ها را گذرانیده اند و از این پس فقط می بایست مسیر جدیدی را که هدف آن رسیدن به مرکز دایره خلقت است ، پیمایند و روحی که به جهان هفتم می رسد ، می بایست ذره ای از انرژی ، قدرت ، نور و عقل کامل شده باشد ، تا این که قابلیت پذیرش آن جهان یا مرکز دایره خلقت را داشته باشد .

ارواحی که به طبقه نهم بهشت منتقل می شوند ، علاوه بر این که امواج و قدرت آنها تغییر می یابند ، امواج عقلی آنها نیز عوض می شوند و متجانس با فرکانس های عقل کل عالم هستی می گردند . ولی در این مرحله این امواج دارای ثقل بیشتری نسبت به امواج الهی می باشند که در مسیرهای تکامل جدید ، باید ثقل اضافی خود را به تدریج از دست بدهند تا این که بتوانند به جهان های بالاتر روحی دست یابند .

ارواحی که به این طبقه از جهان سوم روحی که آخرین رابطه روح با ماده است ، منتقل می شوند ، از این پس هیچ رابطه ای با ماده ندارند . البته باید به این مطلب اشاره شود که نحوه زندگانی در بهشت اختلاف چندانی با کرات مادی ندارد و به همین علت هم ارواحی که در بهشت زندگی می کنند رابطه بسیار نزدیکی با مادیات بهشت ، از قبیل محل زیست ، خوراک ، تفریح ، زیور آلات و... دارند . خداوند متعال در تمام کتاب های آسمانی به بشریت منجمله افراد متقی و پرهیزگار ، وعده های بهشت را مرحمت فرموده و آن جا را از هر نظر ، مکانی بسیار زیبا و پر برکت و... تجسم نموده و مابقی ادامه حیات را به وضعی بسیار مرفه و آرام و آزاد در آنجا وعده داده است . در آیاتی از کتاب های آسمانی آمده است : « در حالتی که بهشتیان بر بسترهایی که آستر آنها از حریر نرم است ، تکیه زده اند و میوه درختانش در همان تکیه گاه در دسترس آنان است و در آن

بهشت ها ، زنان زیبای با حیائیت و دست هیچ کس پیش از آنها بدان زنان نرسیده است و رأی آن دو بهشت ، بهشت دیگری است که درختان آن دو بهشت در منتهای سبزی و خرمی می باشد ، در آن دو بهشت دیگر هم ، دو چشمه آب گوارا می جوشد . در آن دو بهشت نیکو زنان بسیارند که با حسن و جمالند و یا ... آنان در بهشت به عزت بر سریرهای زربفت مرصع تکیه زنند ، همه با یاران و دوستان روبروی یکدیگر بر آن سریرهای عزت می نشینند و پسرانی که حسن و جوانیشان همیشگی و ابدی است ، گرد آنها به خدمت می گردند ، با کوزه و مشربه ها و جام های پراز شراب ناب بر آنها دور می زنند ، نه هرگز درد سر یابند و نه مستی عقل و رنج خمار کشند و میوه خوش برگزینند و گوشت مرغان و هر غذایی که مایل باشند ، تناول کنند و زنان سیه چشم زیبا صورت که در بهاء و لطافت ، چون دُر و لؤلؤ مکنونند بر آنها مهیا است . این نعمت های الهی ، پاداش آن بهشتیان است . « در جای دیگر فرموده : « ... و فرش های پر بها یا فراش و زنان زیبا که آنها را ما در کمال حسن و زیبایی بیافریده ایم و همیشه آن زنان را با کیره گردانیده ایم و شوهر دوست و جوان و امثال این نعمت های بهشتی مخصوص اهل یمین است » و در جای دیگر خداوند متعال فرموده است : « باغ های بهشت ابد که درهائش به روی آنان باز است و در آنجا بر تخت ها تکیه زده اند و شراب و میوه های بسیار خوش می طلبند و در خدمت آنان ، حوران جوان ، شوهر دوست با عفتند ، این همانست که در روز حساب به آنها وعده داده اند . »

آیات مشابه فراوانی در کتاب های آسمانی به چشم می خورند که وجود زن و شوهر را خداوند متعال در بهشت تأیید فرموده و حاصل ازدواج های روحی چیزی غیر از به وجود آمدن نطفه های روحی نمی باشد و این نطفه های روحی هستند که فرشتگان ، ملائک عالم کبریائی را تشکیل می دهند و گاهی هم برخی از

این ارواح، به حکم خداوند متعال و به دلایل خاصی، بر جهان های ماده برای راهنمایی خلق، فرستاده می شوند و ارواحی که با این شرایط به کرات مادی نازل می گردند، قبلاً در کرات مادی هیچگونه تکامل عقلی و یا روحی ای نداشته اند و آنها برای اولین و آخرین بار در جهت مأموریت یا رسالت خاصی پا به جهان ماده گذارده اند و پس از انجام وظایف محوله از سوی پروردگار، به اصل ذات خویش مراجعت می نمایند.

خوانندگان محترم با توجه به شناخت و درک متن آیات فوق، ساده تر می توانند حقایق وجود حیات روحی در بهشت را دریابند و بدانند که زندگانی حقیقی انسان های وارسته پس از مرگشان شروع می شود و هر آنچه فردی بتواند در این جهان از هوی و هوس و خواست امیال نفسانی به دور باشد، در جهان پس از مرگ دارای مقامی والاتر و زندگی ای بهتر خواهد شد.

۱۴- زمانی که به شکل دایره خلقت نگاه می کنیم، در دو محل، اعدادی را مشاهده می نمائیم که اولین عدد آن، رقم « یک » می باشد و این مؤید آن است که یک موج حرکتی و عقلی از مرکز دایره خلقت جدا شده و از اثر عالم گذشته و به کوچکترین ذره عالم ماده، یعنی اتم، انرژی های لازم را جهت ادامه حیات حرکتی و دورانی می دهد (چنانچه در شکل دایره خلقت آن ذره، یعنی شماره یک را این کره خاکی که در مقابل عظمت خلقت و کائنات بیش از اندازه آن ذره نیست، تصور نمائیم، شکل دایره خلقت مربوط به کل عالم هستی و کائنات است و چنانچه آن ذره را یک اتم از کره خاکی بدانیم، این شکل مسیر تکاملی را در عالم خاکی مشخص می نماید) و به آن ذره، نوعی عقل زندگی کردن را می بخشد تا این که این ذره در اثر مرور زمان، در مسیرهای تکاملی منظمی قرار گیرد و تدریجاً بتواند خود را آماده پذیرش حیات جدیدتری نماید و در اثر این تکامل و دگرگونی ها، به حیات گیاهان نفوذ کند و نحوه تکاملی خود را از جماد

به نبات تغییر دهد و پس از آن در زندگی جانداران جای گیرد و با تغییراتی که در مسیر زندگانی تکاملی از خود بروز می دهد، به مرور بتواند به مراحل و مدارج عالی حیات برسد، یعنی این ذره که از نیروی مستقیم قدرت های الهی که اثیر عالم یکی از آنها می باشد قدرت گرفته است، روزی بتواند خود را به آن اصل خویش برساند.

در انتهای تکامل بشریت، یعنی انسان اولی و آغاز جهان چهارم روحی، عدد هشت میلیون و ششصد هزار نوشته شده است. این عدد نمایانگر تسلسل تکامل عقل جمادی به نباتی و عقل نباتی به حیوانی و عقل حیوانی به بشریت و... می باشد. در اصل نشان دهنده تعداد عقل هایی هستند که یک اتم تکامل نیافته تا رسیدن به مرز عقل انسانیت اولی گذرانیده است، تا این که پس از آن بتواند به اصل خویش بازگردد.

زمانی که در کتاب های مختلف، منجمله کتب دینی می خوانیم که بشر از قدرت های الهی به وجود آمده و در نهایت به او باز می گردد، درک و شناخت این حقیقت است که در اثر تکامل آن، نیروی اولیه ای که روزی از مراکز دایره خلقت جدا شده بود، به ذات خویش مراجعت می کند، وگرنه روح و یا عقل تمام افراد، کامل نیستند و تا زمانی که عقل و روح فردی ناقص می باشد و به تکامل خود نرسیده، چگونه ممکن است، این روح که صاحب همان عقل می باشد، با فرارسیدن یک مرگ به درجه و قدرت اولیه خود که از ذات خداوند یکتا بوده برسد و ذره ای از ذات وجود خداوند متعال گردد؟ چون اگر چنین می بود و روح هر فردی پس از مرگ (یک آدم خل و یا دیوانه ای که روز اول تولد دیوانه به دنیا آمده و در مسیر زندگانی خویش، به دلیل بی عقلی و عدم شناخت راجع به خداوند و قوانین الهی، مرتکب هیچ گونه ثواب و یا گناهی نشده و یا روح افراد جنایتکار و خیانتکار و... پس از جدایی از بدن بتواند به ذات اولیه خود

برگردد؟ چون این روح در چنین شرایطی که در مسیر تکاملی قرار گرفته از ذات اولیه خود نیست، مگر این که در اثر تکامل بتواند مجدداً خود را در آن مسیر قرار دهد و به اصل خود برسد (به خدای خود می پیوست، نعوذ بالله در روح اعظم کائنات ذرات آلوده و ناپاک نفوذ می کردند و این خارج از حقیقت ذات پروردگار است.

در سطح کره خاکی افرادی را مشاهده می نمائیم که در رذالت و پستی و نادانی و سببیت و... بدتر از حیوانات درنده می باشند. چگونه ممکن است روح این قبیل افراد پس از رهایی از جسم مادی، یکسره به سراغ اصل خویش که خداوند متعال می باشد، بروند؟ در صورتی که تمام افراد عالم بر این عقیده مؤمن و معتقدند که وجود و ذات خداوند یکتا، مظهر پاکی، درستی، عشق، محبت، عقل و... است و از هر گونه بدی و پلیدی و... مبرا می باشد و هر نیرو و انرژی، زمانی می تواند خود را به مرکز و ذات اولیه خود برساند و جزو آن گردد که فرکانس های موجی آن کاملاً برابر ذات اولیه خود شده باشد و در این راستا نسل بشر هم تا زمانی که از هر گونه بدی و خطا و... کاملاً پاک نشده باشد و امواج آن متجانس با امواج قدرت های الهی نگردد، هرگز نمی تواند به آن پیوندد و ذره ای از اصل خود را به وجود آورد.

آنهایی که در زندگی معتقد به دین و ایمان الهی هستند، خداوند متعال را عقل کل عالم هستی می دانند و هر عقل پاک و سالم و درستی را به ذات پروردگار خویش نسبت می دهند و در تمام کتاب های دستوری دنیا نیز مشاهده می شود که ذات حق را مذکر مثبت مطلق بیان کرده اند و حتی برخی از افراد در سطح کره خاکی خدا را صاحب قدرت کامل و مردمی دانند و در زمان های باستان که مردم خدای یگانه را نمی شناختند و اغلب بت هایی را برای پرستش خود را به شکل مذکر می ساختند، حال اگر به این اتفاقات و اعمال و حالت های عامیانه مردم از

دریچه علم روحی بنگریم ، پاسخ زیر را می توان برای یکنواخت شدن تمام آن اعمال و نظریات و... بیان داشت .

زمانی که روح افراد بشر به جهان سوم روحی انتقال می یابد و تا آخرین مرحله تکامل ، روح تمام افراد ، اعم از مذکر و مؤنث در حال رفت و آمدهای تکاملی قرار می گیرند و در آخرین مرحله به صورت عقل کامل و مذکر مثبت به طبقه نهم جهان سوم روحی انتقال می یابند . چون جهان چهارم روحی امواج و فرکانس های عقلی ای را می پذیرد که مربوط به روح کل و عقل کل عالم هستی است و این امواج در عقل کامل اثر می گذارد . به همین دلیل از نظر علمی و روانشناسی می دانیم که اکثریت قریب به اتفاق افراد مؤنث از احساس کاملی برخوردارند و مردها از عقل ، لذا در این مرحله چنین می توان بیان داشت : افرادی که برای ابدیت انتخاب می شوند ، در آخرین تکامل روحی می بایست از عقل کامل برخوردار باشند تا این که بهتر بتوانند تحت نفوذ عقل کل عالم هستی قرار بگیرند .

زمانی انسان اولی می تواند به جهان چهارم روحی وارد شود و امواج الهی را دریافت کند که صاحب امواج مشابهی از آن امواج ، با نسبتی بسیار ضعیف تر باشد ، در غیر این صورت نمی تواند تحت نفوذ آن امواج متجانس الهی از مرکز دایره خلقت قرار گیرد و از آن امواج استفاده نماید .

۱۵ - جهان چهارم روحی را می توان سرآغاز و شروع تکامل های جدید برای رسیدن به ابدیت دانست . ارواحی که وارد این جهان می گردند ، مسیر و حالت تکاملی جدیدی را آغاز می کنند که با تکامل های گذشته آنان دارای اختلافات زیادی می باشد . چون بهشت یک جهان تقریباً مادی است و زمانی که ارواح وارد این جهان می گردند ، هنوز هم مقداری از تعلق خاطرهای مادی ، در آنها وجود دارد و از این جهان به بعد است که تمام آنها را به تدریج از دست می دهند

و حالت جدیدتری را به خود می گیرند ، یعنی ارواح از این جهان به بعد ، نیازی به تکامل ندارند . بلکه تغییر حالت موجی می دهند ، تا این که به تدریج آماده پذیرش به جهان هفتم روحی گردند و هر چه ارواح از جهان چهارم روحی به عوالم بالاتر سعود می نمایند ، از جرم و تکاثف نسبی آنها کاسته می شود و در اثر همین تغییر امواج و سبک تر شدن به عوالم بالاتر روحی انتقال می یابند و به مرور زمان ، این حرکت های موجی ، به تدریج تبدیل به نوعی از امواج انرژی کل عالم هستی یا ذات پروردگار می گردند .

ارواحی که در طبقات پائین تر قرار دارند ، هدف آنها رسیدن به بهشت اعلی است و برای دست یابی به آن ، از هیچگونه کوشش و تحمل و رنج و زحمتی ، دریغ و وحشت ندارند و ارواحی که به جهان چهارم روحی وارد می شوند ، دارای هدف والاتری می گردند و برای رسیدن به آن ، تمام سعی خود را مبذول می دارند ، تا این که بتوانند به مراحل بالاتر دست یابند و این هدف چیزی غیر از رسیدن به جهان هفتم روحی و ذره ای از اصل اولیه خود شدن نمی باشد .

جهان چهارم روحی را می توان سرآغاز تبدیل زندگی ماده به انرژی مطلق دانست و ارواحی که در این مسیر قرار می گیرند ، برای احراز مقام تکامل برتری نیست . بلکه فقط برای تغییر و تبدیل امواج به این عوالم روحی وارد می شوند و هر چه این ارواح یا امواج به سوی جهان هفتم یا امواج الهی کشیده می شوند ، در اثر از دست دادن ثقل و تغییر و تبدیل امواج ، بر قدرت و انرژی و نور و عقل آنها افزوده می شود .

حالت و تغییر و تبدیل هایی را که ارواح در جهان چهارم و پنجم می گذرانند ، تقریباً "مشابه یکدیگر می باشد و تنها تفاوت آنها در این است ، ارواحی که به جهان پنجم رسیده اند ، مقدار بسیاری از ثقل یا سنگینی خود را از دست داده و به انرژی بیشتری دست یافته اند و امواج آنها به مراتب نزدیکتر به امواج جهان

هفتم روحی گردیده است .

۱۶ - عالم انرژی یا جهان ششم: ارواحی که به این جهان انتقال می یابند ، تمام مسیرهای تکامل ، تغییر ، تبدیل های مادی ، روحی و انرژی را طی کرده اند و در این جهان آماده وصل به معبود خویش می باشند و به همین علت هم به این جهان ، عالم انتظار یا وصل نیز می گویند . این ارواح از هر گونه ثقل ، خاطره ، آلودگی و... به دور هستند و تمام امواج ذاتی آنها از نوع ذات اصلی و اولیه خویش می باشند .

در این جهان تمام امواج به انرژی مطلق و عقل کامل تبدیل شده اند و هیچگونه ناخالصی در آنها دیده نمی شود و تمام این امواج به نوعی انرژی نوری تبدیل گردیده اند و به همین علت هم سراسر این جهان در حال درخشش و جنب و جوش می باشد و این ارواح نسبت به تقدم ورود به این جهان روحی ، به تدریج آمادگی رسیدن به جهان هفتم روحی را به دست می آورند . در انتهای این جهان ، مرگ روحی یعنی تغییر حالت امواج به امواج دیگر وجود ندارد . ولی در ابتدای ورود ارواح به جهان ششم ، اگر ارواح دارای مختصر ثقلی باشند ، آن را در همانجا از دست می دهند و به صورت موج نوری کامل به انتهای جهان ششم حرکت می نمایند ، تا این که به تدریج ، وارد جهان هفتم روحی یا مرکز دایره خلقت گردند .

۱۷ - مرکز قدرت عالم هستی: تمام قدرت و انرژی ای که عوالم روحی و تمام کائنات را اداره می کند ، از این جهان روحی سرچشمه می گیرد . این جهان مرکز قدرت های روحی و روح اعظم کائنات و عقل کل عالم هستی است . ارواحی که در اثر مرور زمان و گذراندن تکامل های عقلی و روحی توانسته اند خود را به نور و انرژی و عقل کامل و مطلق تبدیل نمایند ، به تدریج وارد این جهان می شوند و در همان زمان ورود ، جذب انرژی آن جهان و عقل کل عالم هستی

می گردند و در اصل از این زمان به بعد است که ارواح ذره ای از اصل خود می شوند . عقل کل عالم هستی ، همچون اقیانوس بیکرانی است که از ذرات آب های بهم پیوسته ، به وجود آمده است و همانگونه که در اقیانوس هیچ ذره ای اقیانوس نیست و آن را جدا از اقیانوس هم نمی توان دانست و در حقیقت مجموع این ذرات هستند که اقیانوس را به وجود می آورند . این ذرات روحی هم در اقیانوس بی کران روح اعظم کائنات ، جای می گیرند و این ذرات انرژی به ترتیب و به طور منظم و یکنواخت از همه آفاق و کهکشان ها به این اقیانوس انرژی الهی سرازیر می شوند .

در این جهان مجموع ذرات انرژی های عقلی و نوری و حرکتی ، توده هایی را به وجود می آورند که مجموع این توده ها موجب به وجود آمدن انرژی مطلق در جهان هفتم می گردند که بر تمام کهکشان ها و عوالم ، محیط است و آنها را از هر نظر اداره و کنترل می نماید .

این جهان ، مملو از نور است و بر خلاف جهان ششم روحی ، دارای تحرک و جنب و جوش زیاد نمی باشد و با قدرت های عقلی و انرژی تحرکی ، تمام ذرات عالم و کهکشان ها را تحت کنترل و نفوذ انرژی های خود قرار می دهد و آنها را اداره می نماید ، نور ، انرژی و قدرت های تمام عالم از این جهان تأمین می شوند .

در اکثر کتاب های آسمانی ، روایات ، نظریات روحانیون و ... ذات وجود خداوند متعال ، به صورت توده ای نور و انرژی بیان گردیده است . زمانی که به این مطلب و گفته های الهی و یا نظریات دانشمندان و ... از نظر علم روحی می نگریم ، متوجه می شویم که آن فرموده ها در اصل یک حقیقت مطلق و مسلم می باشد و ذات وجودی پروردگار ، از توده های بی کران نور و قدرت و انرژی به وجود آمده و یک چنین قدرتی است که می تواند این عالم را به گردش در آورد و

تمام حرکات آن را تحت کنترل و نفوذ خود داشته باشد، به نحوی که کوچکترین خللی حتی در ذات آن دیده نشود و توفقی نیز به وجود نیاید.

اگر در سراسر جهان از هر فردی که معتقد به وجود و ذات خداوند یکتا است، سؤال شود: خدا چه قدرتی است؟ خدا کیست و از چه نیرویی به وجود آمده؟ از نظر شما به چه چیزی می‌توانید ذات احدیت را تشبیه نمائید؟ تقریباً اکثریت قریب به اتفاق معتقدان به وجود حق، اظهار می‌دارند: خداوند نیروی واحدی در عالم است که از نور و قدرت مطلق تشکیل شده و غیر از این گفتارها نمی‌توانند ذات احدیت را به چیز دیگری تشبیه نمایند. در صورتی که این اشخاص فقط بر مبنای برداشت‌های ذهنی و عقلی خویش وجود پروردگار یکتا را با چنین اظهاراتی بیان می‌دارند، در صورتی که شناخت کافی از چگونگی گفته‌های خود ندارند. ولی از نظر علم روحی، وقتی در این زمینه بررسی می‌نمائیم، در می‌یابیم که روح تمام این اشخاص، اطلاعاتی را به صورت ناآگاهی‌های ضمیر آگاه، از اصل ذات وجودی خویش دارند که اکثر افراد در سراسر دنیا از هر قوم، قبیله، ملت، مذهب و نژادی، چنین اظهارات مشابه و درستی را بیان می‌نمایند.

گروهی دیگر از مؤمنان و افراد جهان در مورد ذات وجودی خالق خویش اظهار می‌دارند که خداوند عقل کل عالم هستی می‌باشد و او است که بر تمام افراد بشر و حتی موجودات، عقل عنایت می‌فرماید و آنها را تحت نفوذ قدرت‌های عقلی خویش اداره می‌نماید.

از نظر علم روحی تمام گفته‌های فوق نیز صحیح هستند و به همین علت هم من (نویسنده) خداوند را به عنوان روح اعظم کائنات می‌شناسم و دلیل آن این است که هر روح پاکی از عقل کامل و سالم و نور و انرژی به وجود آمده است و در مجموع، روح اعظم، اقیانوسی مملو از عقل، انرژی و نورهای بهم پیوسته را به

وجود آورده که به این عالم حکومت می نماید .

اقیانوس بی کران نور و عقل و انرژی خلقت ، تمام عالم و کهکشان ها را اداره می کند و برای ادامه حیات ، به هر ذره ای انرژی می دهد . این انرژی رسانی بر تمام ذرات عالم به طور همیشگی و یکنواخت و مستمر است . دایره خلقت جهت اجرای این فعل و انفعالات ، مقدار بسیار زیادی از انرژی و اندوخته های خود را برای این منظور به طور دائم از دست می دهد و چنانچه انرژی دائم دیگری با همان مقدار و میزان به آن وارد نشود ، به تدریج از مقدار نیروهای نوری ، حرکتی و عقلی جهان هفتم کاسته می شود و استمرار آن موجب تحلیل انرژی و نقصانی در جهان هفتم روحی می گردد و برای جلوگیری از چنین حالتی است که در قبال هر ذره انرژی ای که از جهان هفتم روحی کاسته می شود ، همزمان با آن کاهش ، یک ذره انرژی مشابه ، از جهان ششم روحی جذب جهان هفتم می شود ، به گونه ای که در هیچ زمان ، ذره ای از انرژی و قدرت های مختلف جهان هفتم روحی کاسته نمی گردد و آن انرژی ثابت و یکنواخت باقی می ماند و تمام عالم را به طور هماهنگ و متعادل اداره می نماید .

زمانی که افراد کره خاکی توانستند به این قسمت از راز خلقت به طور کامل پی ببرند ، آنگاه متوجه می شوند که به چه علت خداوند متعال در بین تمام موجودات عالم ، انسان را به عنوان اشرف مخلوقات خود برگزیده است و به فرشتگان خویش دستور می دهد که به او تعظیم کنید و در عالم روحی و ماده اجر و زجر در نظر گرفته است . چون او آگاه مطلق است و در همان زمانی که چنین دستوری را به فرشتگان خود داده می دانسته که در تمام این کره خاکی فقط انرژی و قدرت انسان ها پس از گذشتن از مسیرهای تکاملی و تخلص روحی ، روزی می توانند خود را به اصل ذات خویش برسانند و ذره ای از وجود وی گردند .

۱۸- انرژی کل عالم هستی : تمام جهان های روحی و کائنات و عوالم هستی را

نیروی الهی در برگرفته و این انرژی ها به صورت مطلق در تمام ذرات کهکشان ها و عوالم خلقت ، اثر می گذارند و در نتیجه به گونه ای موجب قدرت و عقل تمام عناصر عوالم مختلف می گردند .

دوایر متحد المרכזی که در دایره خلقت مشاهده می شوند ، امواج و نیروهای گوناگون را در تمام نقاط ، حتی خلأ ، نفوذ می دهند و به نسبت مراحل تکاملی هر عنصر و موجود ، امواج مختلفی از این دایره به آن می رسد که انرژی های مختلف آن موجب تکامل هر یک از آنها می گردد .

هر یک از افراد بشر دارای حالت ، روحیه ، خو و خصلتی مخصوص به خود می باشد که دیگران از آن بی خبرند و دلیل آن هم این است که هر فردی در مسیر تکامل مادی و معنوی جداگانه ای نسبت به دیگری قرار دارد و آن را می پیماید ، به دلیل وجود چنین نیروهای پراکنده ای ، در شکل دایره خلقت دوایر مختلفی وجود دارند و این شکل نمایانگر آن است که هر شخصی در مسیر یکی از این دوایر قرار دارد و از امواج جداگانه ای برخوردار می باشد .

این امواج هستند که موجب به وجود آمدن حالت های گوناگون در سرنوشت هر یک از افراد بشر می شوند ، چون خداوند متعال حالت تکاملی و رزق و روزی هر کسی را بر مبنای نیاز توسط امواج همین دوایر برای او معین می نماید . البته باید بدانیم که رزق و روزی ، سوار بر این امواج ، برای هیچ یک از بندگان از طرف خداوند متعال سرازیر نمی گردد ، ولی این امواج هستند که دگرگونی های فکری ، تحرکی ، عقیدتی و... در افراد به وجود می آورند ، به طوری که هر فردی به نسبت اعمال ، رفتار و فعالیت هایی که در زمان حیات خود انجام می دهد ، در زندگانی پس از مرگ از رزق و روزی بخصوصی برخوردار می گردد .

دانش و درک و حس نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه را به سادگی نمی توان به صورت کلاسیک و علمی به افراد بشر آموخت ، چون هر فردی

نمی تواند به طور کامل آنها را از وجود علم مطلق بشناسد ، مگر این که به دلایل خاصی ، برخی از افراد در طول عمر خویش تابع این نیروها قرار گرفته و یا آنها را درک کرده باشند و سپس بتوانند آنها را بشناسند . این شناخت ها از زمان های بسیار دور ، در بین افراد مختلف وجود داشته و هنوز هم دارد و در آینده به دلیل پیشرفت علوم مختلف ، موفقیت های چشم گیری خواهند کرد .

بهترین وسیله شناخت این نیروهای نهان ، علم و دانشی است که برخی از افراد به دلایل خاصی می توانند از علم و نیروی ارواح کسب نمایند و به حقایقی از عوالم روحی و اسرار خلقت پی ببرند .

بر مبنای شناختی که تاکنون ، توسط ارواح پاک از دایره خلقت به دست آمده ، در مورد قدرت و انرژی هایی که در تمام قسمت های آن دیده می شوند ، می توان تمام آنها را به سه بخش کلی و جداگانه تقسیم نمود :

۱ - عالم ماده : همانگونه که از نام آن مشخص است ، در این عالم ، ماده رُلی اصلی حیات را به دست دارد و این قسمت از زمانی که انرژی تحرکی و عقلی از عالم کبریایی و اثیر خلقت بر کوچکترین ذره حیات مادی می تابد ، شروع می شود و تا پایان تکامل انسانیت اولی خاتمه می یابد . نیروهای تحرکی و عقلی و روحی و... ای که از بدو شروع تکامل به ماده می رسند ، تا انتهای مسیر تکامل حیات مادی ، در حال حرکت به سوی برتری و معنویت و تکامل روحی می باشند و تا زمانی که این عناصر روحی و عقلی به نهایت رشد تکاملی خود دست نیابند ، نمی توانند خود را از ماده جدا سازند و زمان جدایی آنها وقتی فرامی رسد که از هر نظر به رشد تکامل عقلی و روحی رسیده باشند .

در این عالم ، ماده به سوی انرژی پیش می رود و هر چه از حالت تکاملی ماده در مسیرهای مختلف می گذرد ، قدرت و انرژی آن نسبت به گذشته بیشتر می شود ، تا در نهایت کار به جایی می رسد که ماده به صورت انرژی روحی

در می آید و به آخرین طبقه بهشت انتقال می یابد و از آن پس ، به صورت انرژی مطلق از مسیر تکاملی ماده جدا می شود و حالت تغییر و تبدیل جدیدی را انتخاب می نماید . این عالم را می توان مرکز تولید انرژی نامید . چون تمام انرژی های مورد نیاز عالم هستی ، بدواً از این عالم به وجود می آیند .

۲- عالم انرژی : در این عالم ، اثری از ماده به چشم نمی خورد و امواج مادی ای که در اثر تکامل های مکرر ، تبدیل به انرژی شده اند ، در این عالم به قدرت و سرعت و دامنه جدیدتری دست یافته و هر چه به طبقات و جهان های بالاتر انتقال می یابند ، به همان نسبت هم دارای قدرت و انرژی بیشتری می شوند ، تا در نهایت خود را به انرژی کل عالم هستی برسانند .

تمام انرژی هایی که از عالم ماده به عالم انرژی رسیده بودند ، به تدریج وارد جهان هفتم و یا قدرت کل عالم هستی می گردند و این جهان را می توان مرکز دریافت و انتقال انرژی نامید و تمام انرژی هایی که از این عالم می گذرند به تدریج وارد جهان هفتم روحی می شوند و از آنجا طی شرایط خاصی به سایر نقاط انتقال می یابند .

۳- عالم اثیری : این عالم وظیفه پخش انرژی را به تمام قسمت های کهکشان و عالم هستی دارد . انرژی هایی که از جهان هفتم روحی ، برای ادامه حیات ماده و تکامل های عقل و روح و اداره نظم و انطباق مراکز مختلف خلقت خارج می شوند ، توسط اثیر عالم که تمام قسمت ها ، حتی داخل فضاها ی خالی یک اتم را پر کرده است ، تقسیم می شوند و به هر ذره یا ذات و وجودی ، در حد نیاز تکاملی وی ، انرژی های خلقت را می رساند .

علم و دانش و تعقل ، جزو بزرگترین الطاف خداوند یکتا می باشد که خالق آن را به بشریت عنایت فرموده است و کسی که در زمان حیات مادی خویش ، صاحب عقل و علم و دانش نباشد ، هیچ مطلب یا حقیقتی را از جهان ماده و

عوالم روحی و اصل خلقت نمی داند و علم بشر تنها محدود به دانستن و شناخت یک رشته بخصوص از علوم نیست که فردی اظهار دارد: من در رشته جغرافی یا ...، دارای مدرک دکتر هستم، به همین علت هم خود را شخصی عالم و با دانش می دانم، در صورتی که علم و دانش هر فردی آن است که از وجود خود و خلقت و خداوند متعال به حد کافی آگاهی داشته باشد و جهان ماده و انرژی را به خوبی بشناسد و بداند که کجا بوده و برای چه هدفی خلق شده و در نهایت به کجا می رود و از مسیرهای گذران زندگی خویش با اطلاع باشد و تعصب های خارج از عقل و ادراک را هرگز در مسیر چنین شناخت هایی به دل راه ندهد. چون بشر مجرد به دنیا آمده و مجرد هم از این جهان می رود و هر کس در نزد پروردگار، جوابگوی اعمال، کردار، رفتار و گفتار خود است و خداوند متعال جزا یا پاداش کسی را به دیگری نمی دهد. پس شایسته این است که در زمان حیات مادی خویش، چشم دل را بگشاییم و به حقایق حیات بنگریم نه ظواهر و نظریات برخی از افراد بی اعتقاد و ناآگاهی که هیچگونه اطلاعاتی غیر از خرافات و گفته های دینگران در عقل و مغز ندارند و چشم بسته به دنیا آمده و همچنان نابینا تر از تولد خود از این جهان می گذرند.

امروزه اکثریت قریب به اتفاق افراد جهان بر این عقیده اند که بشریت در این جهان رو به خداشناسی آورده و تقریباً همگان چنین ادعاهایی را می کنند. ولی اغلب آنها به دستورات الهی توجه چندانی از خود نشان نمی دهند و به سراغ علم و دانش های مورد نیاز که محبوب ذات الهی است، نمی روند. زیرا همانگونه که می دانیم در اوایل نزول آیات قرآن که خداوند متعال در قرآن کریم بر بشریت نازل فرمود، سخن از علم و دانش به میان آورده است و حتی در سوره یونس آیه ۱۰۱ فرموده است: «در آسمان و زمین به چشم عقل و دیده بصیرت بنگر تا به بسیار آیات یکتایی حق و ادله قدرت خدا را مشاهده کنید. گرچه هرگز

مردمی را که به دیده عقل و ایمان ننگرند، دلایل و آیات الهی آنها را بی نیاز نخواهد کرد.» و یا در مورد ارزش علم و دانش و درک حقایق در سوره انعام آیه ۱۰۵ می فرماید: «و همچنین ما در آیات قرآن تصرف کنیم تا وسیله هدایت بندگان شود، باز کافران نادان ایمان نیاورند و گویند تو به درس آموخته ای و ما آیات را برای آنان که اهل دانشند روشن بیان می کنیم.»

و بسیاری آیات دیگر که خداوند یکتا در کتاب های آسمانی درباره علم و فهم و دانش، بیان فرموده، ولی متأسفانه گروه بسیاری از افراد بشر، هنوز در جهالت به سر می برند و سعی ندارند حقایق علمی را با مبانی عرفان و معرفت بیامیزند و از حقایق بیشتری نسبت به علم، دانش و بینش خود برخوردار گردند و پس از آن به شناخت حقایق دو جهان دست یابند.

زمانی که بشر توانست به تمدن امروزی که چیزی غیر از شناخت ماده و ماده پرستی است، دست یابد از ذات وجودی خویش فاصله گرفت، یعنی از شناخت هایی که داشت، جدا شد، یکی از این شناخت ها، دانش و معرفت روح است، یعنی از آن زمان به بعد می توان گفت که بشر با شناخت ماده، روح خود را فراموش کرد و تنها وجود خود را در جسم مادی و مادیات این عالم خاکی دانست. کسانی که در صدد هستند تا بتوانند به شناخت هایی از نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه دست یابند، می بایست در مرحله نخست سعی نمایند تا با روح خود مجدداً رابطه و الفت برقرار کنند و ذات و قدرت خویش را در اثر وجود روح بدانند، زیرا اگر فردی در زمان حیات مادی نتواند خود را بشناسد، مسلماً پس از مرگ هم به شناخت والایی دست نخواهد یافت و از آن زمان به بعد است که در وحشت و حسرت فراوانی بسر خواهد برد.

امروزه علمای علم معرفت و انسان شناسی و جامعه شناسان جهان و... در صدد هستند تا این که افراد بشر را به گونه ای به سوی شناخت و دانش معرفت

روح سوق دهند و آنها را از وجود روح و زندگانی پس از مرگ آگاه نمایند، به همین علت هم سعی دارند با روش های علمی و عملی، وجود و بقای روح را به همگان در حد معلومات و شناخت معرفت خود بشناسانند. چون با این عمل خود می توانند افراد جامعه بخصوص جوانان را از سراشیبی سقوط و انحطاط اخلاقی دور نمایند.

زندگانی

- زندگانی، چه عزا است
- همه جا، درد و بلا است
- هر که بینی، به کفِ قهر و قضا است
- آنچه از عالم چرخنده رسد،
- همگی از کرم و، لطف خدا است
- چون عزا، پشت عزا است
- همه در فکر عزای دگران روز و شبیم،
- غافل از این که عزای خودِ ما، همراه ما است
- این عزا، بهر تمام بشر، هر گونه پیا است
- عده ای، گردِ جهان، مست و خراب،
- زنده، اما، به نقاب
- چو حبابی که روان گشته، به روی کفِ آب
- هر که در فکر بقای خود و مرگ دیگری، رفته به خواب،
- عالم، هر دم که بخواهد، بَرَد هر کس به شتاب
- به کجا می بردش؟
- جمله، از چرخش آن بی خبریم
- عده ای، از همه احوالِ زمان، کور و کریم،
- رفته آن خاله و همسایه به گور،
- پیکِ رحلت چو رسد،
- می برد هر بنده، به زور

زین حقیقت همه دور،

برده با خود همه از، کودک و پیر .

بعد چندی، نگذارد به زمین، شاه و فقیر،

مردنِ عالم و در آن، شده اکنون همه گیر .

برده آن رهگذران را، همه بی صوت و طنین،

کس نداند، که چه ها می کند این عالم چرخنده، ز کین،

زان که واقف نشود، بنده ای از سر یقین .

*

زندگانی چه عزا است .

همگی شاهد آنیم و عزا، پشت عزا است .

فکر مردن نکند، عاقل و دیوانه و مست،

بیند این دیده ما، آنچه که هست،

بی خبر، عده ای از عالم بیگانه خویش،

چرخ گردنده دهد، بر همگان، مرهم و ریش .

کی کسی فکرِ فنای بدن است ؟

گاهی آن مردکِ پیر،

یاد تن می کند و رفتنش از عالم خاک،

بدن از سختی گردون، شده چاک .

شده او باخبر رفتنش، از بانکِ سروش،

می کشد بارِ گران و، شده او خانه به دوش،

آگه از مردن خود گشته، ولی

زار و خموش،

باخبر گشته وی از مردنِ این تن، کم و بیش .

فکر رفتار خود افتاده ، در این عالم خاک ،
آن همه تیرِ بلا ، خورده بر آن سینه چاک ،

*

زندگانی چه عزا است

- همگی شاهد آنیم و ، عزا ، پشت عزا است
- راه بودن به جهان ، هر قدمش پر خطر است
- مملو از خیر و شر است
- ذره ، از خوب و بدی ، عالم بالا ، اثر است
- برخی ، اندر دلِ دام ،
- عده ای برهٔ رام ،
- جمعی ، اندر پی کام
- زِ پی ، جاه و مقام ،
- رفته هر کس ، به طریقی زِ پی منصب و نام ،
- هر که بینی ، زِ رهی می رود و ، از دگری بی خبر است
- شده او ، راهیِ راهی ، به دلِ شهرِ قشنگ ،
- در دلِ شهر بزرگی که پر از دود و غبار بشر است
- همگی در ره خویش ،
- همه ، از پیر و جوان ،
- فارغ از خود شده و مردن آن رهگذران ،
- اندر این معبر و راه ،
- بی هدف گشته روان ،
- به کجا می رود او ، خود زِ خودش ، بی خبر است
- سوی یک دکه ، که شاید بنهد تکه نانی به دهان ،

اندر این شهر بزرگ ،
 کس نبینی که شود از غم مردم نگران .
 بینی ، اندر دل شهر ،
 پیری ، افتاده به خاک ،
 رهگذرها ، همه از نزد وی ، اندر گذرند ،
 کس نگاهی نکند بر تن آن مردک پیر ،
 زان که ، اندر دل این شهر بزرگ
 پر شده از زن و مردی ، که همه غافل خویش ،
 غم و اندوه و بلا ، گشته خوراک همگان ،
 شکم اکثر مردم ، تهی از لقمه نان ،
 جمعی ، اندر ره تنهائی خویش ،
 فکر خود می کند و آن ده و آن خرمن و باغ ،
 گاهی هم ، یاد زن و دیزی سنگی و اجاق ،
 هر که بینی ، شده حیران به دل شهر قشنگ ،
 بی خبر ، جمع کشیزی ، ز پدر ،
 یا که ، مادر ، چه شد اندر دل شهر ،
 سوزش و درد جگرها به گلو ،
 فارغ از خود شده و مردن همسایه و خویش ،
 شده آواره ، در این چرخ و زمان ،
 غافل از خود شده و دیدن هر سود و زیان ،
 عده ای ، در گذران ،
 بی خبر از همگان ،
 چه تفاوت کند از بهر وی ، هر خرد و کلان ،

تا که ، روزی برسد نوبت او بهر فنا ،	فَکَ
افتد همچون دگران ،	آن
بر کفِ این قهرِ زمان ،	*
جسم او ، بر کفِ گرگِ اجل ، افتد زِ توان ،	زَن
گوشه ای دیگر از این شهرِ قشنگ ،	هه
همچو آن مردک پیر	راه
به کنار دگر ، افتد به زمین	مه
رهگذرهای دگر ، از بر او	ذَر
از کنار جسدش ، پیر و جوان	بَر
هر که اندر ره خود می رود او ، سوی خزان	عَد
می رود هر که تو بینی ، ز رَهی ، ناله کنان	جَد
زندگانی چه عزا است .	زِ پَ
همگی شاهد آنیم و عزا پشت عزا است .	رِفَتَ
همه در فکر عزای دگران ، روز و شبیم ،	هَر
غافل از این که ، عزای تن ما ، می رسد از شیب و فراز .	شَد
	دَر
	هَمَّ
	هَمَا
	فَارِ
	اَنَدَر
	بِی
	بِه ک
	سَوَ